



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

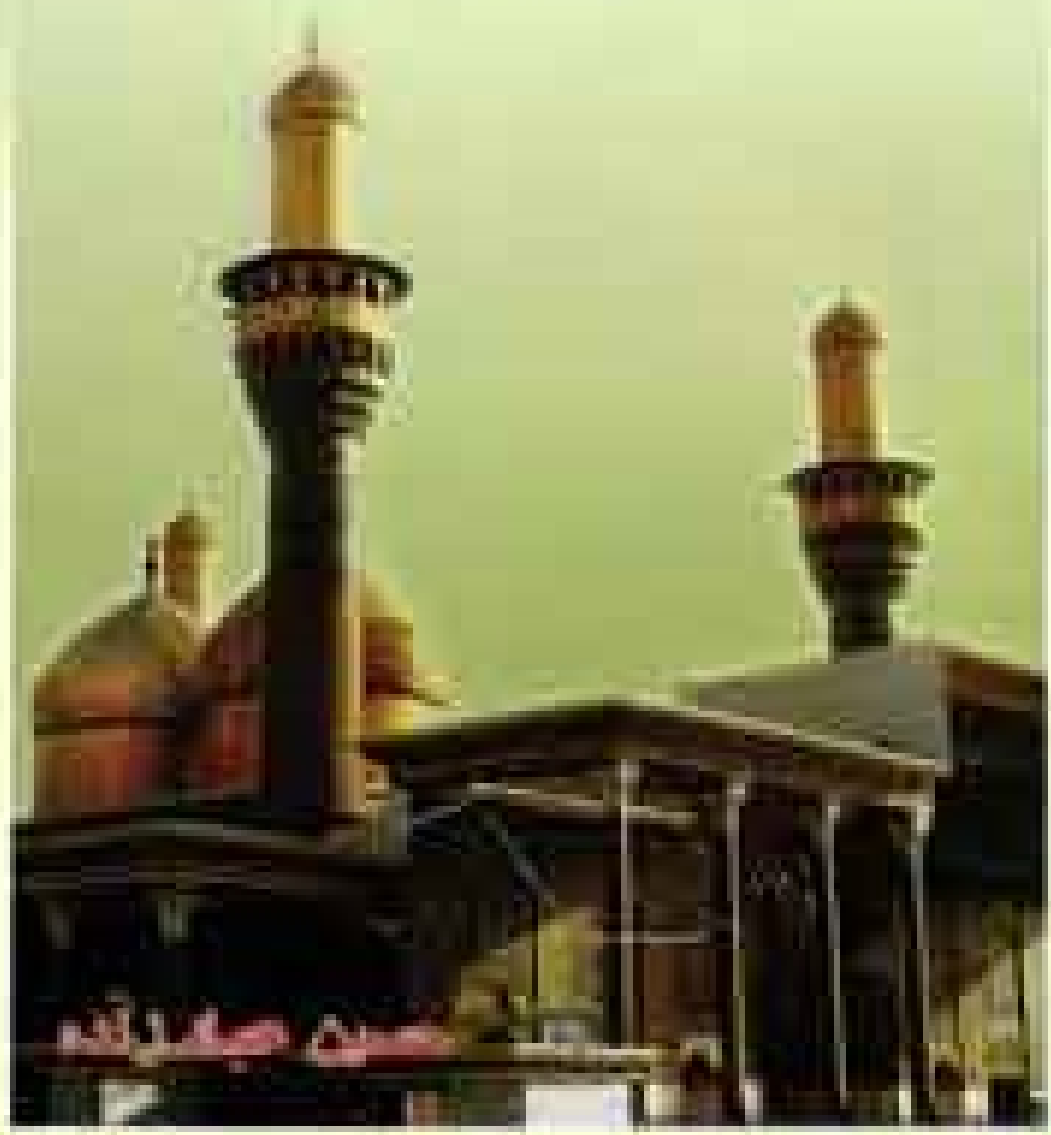
.org

.net

.ir

زندگانی

حضرت امام محمد تقی جواد الامیر
علیه السلام



انتشارات بنیاد محمد باقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه (علیه السلام)

نویسنده:

حسین عمادزاده

ناشر چاپی:

حسینیه عمادزاده اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه علیه السلام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۲۳	پیشگفتار
۲۹	مقدمه ی مؤلف
۴۷	فصل اول
۴۷	اشاره
۴۹	میلاد امام جواد
۵۰	پدر و مادر امام جواد
۵۲	کیفیت میلاد امام جواد
۵۷	نام امام جواد
۶۱	کنیه و القاب امام جواد
۶۲	خصایص امام جواد
۶۴	صورت و سیرت امام جواد
۶۵	چهره و شمایل امام جواد
۶۷	شباهت امام جواد به موسی بن عمران
۶۸	نقش انگشتر امام جواد
۷۰	لباس از مشخصات صوری افراد بشر است
۷۳	لباس و آراستگی امام جواد
۷۴	چرا امیرمؤمنان لباس وصله دار می پوشید و امام جواد لباس خز؟
۷۸	تولد امام جواد و رسوایی واقفیه
۸۴	ابراهیم، فرزند پیامبر خدا و ماریه قبطیه
۸۸	نامه ی امام رضا به فرزندش امام جواد

۸۹	نامه ی دیگری از آن حضرت
۹۰	اسلام در عصر امام جواد
۹۱	نقیبای اثنا عشر
۹۷	یک یا دو امام؟! -
۱۰۱	فصل دوم
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	امامت امام جواد
۱۰۶	مجلس هارون و بحث در مورد مسأله خلافت
۱۱۴	چرا علی حقیق را مطالبه نکرد؟! -
۱۱۶	امامت امام نهم حضرت جوادالائمه
۱۲۱	عصر امامت حضرت جواد
۱۲۴	محیط امامت حضرت جواد
۱۲۶	یک بحث علمی و اجتماعی
۱۳۰	احتجاج حضرت جواد درباره ی حد دزد
۱۳۳	قطع دست دزد و شرایط آن در فقه جعفری
۱۳۴	شرایط قطع ید دزد در فقه جعفری
۱۳۷	دحوالارض چیست؟
۱۴۲	شطری از کرامات حضرت جواد
۱۴۴	شمه ای از مناقب حضرت جواد
۱۴۶	شخصیت حضرت جواد
۱۴۸	ازدواج حضرت جواد با دختر مأمون
۱۵۲	شب زفاف
۱۵۵	فصل سوم
۱۵۵	اشاره
۱۵۷	معجزات حضرت امام جواد
۱۵۸	معجزات امام جواد

- ۱۵۹ ظهور معجزات، دلیل بر امامت حضرت جواد
- ۱۶۰ افضلیت جوادالائمه دلیل امامت اوست
- ۱۶۵ معجزه ای دیگر
- ۱۶۶ سیراب نمودن عطشان
- ۱۶۷ نجات زندانی
- ۱۶۷ شفای چشم
- ۱۶۸ عصای حضرت جواد
- ۱۶۹ نجات یک مقتول
- ۱۷۰ خاکی که طلا شد
- ۱۷۱ وقوع زلزله به دعای امام جواد
- ۱۷۲ امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد
- ۱۷۳ اثر دست بر سنگ
- ۱۷۴ درخت سدر
- ۱۷۵ کشف اسرار درونی
- ۱۷۶ شفای چشم کور
- ۱۷۷ نجات از زندان
- ۱۸۰ در مدح و منقبت امام جواد
- ۱۸۳ فصل چهارم
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۵ گوشه ای از اسرار علوم و معارف امام جواد (علم غیب)
- ۱۸۹ علم امام
- ۱۹۳ علم حضوری
- ۱۹۴ علم امام از روی کتاب
- ۱۹۷ امام اعلم از موسی و خضر است
- ۲۰۰ شاهد و مشهود
- ۲۰۲ امام مبین

- ۲۰۴ راسخان در علم
- ۲۰۵ چگونه می توان علم غیب را به دست آورد؟
- ۲۰۸ دلایل عقلی در علم امام
- ۲۱۲ علم امام به دنیا و مافیها
- ۲۱۵ علم ائمه به کیل آب های دجله و دریا
- ۲۱۶ میزان معرفت و حقیقت دین از بیانات امام جوادالائمه
- ۲۱۹ عرض اعمال به ائمه و آگاهی آنان از حقایق امور
- ۲۲۰ علم و آگاهی امام از تعداد ریگ های بیابان ها
- ۲۲۲ علم امام به حیوانات و جانوران
- ۲۲۸ وحی چگونه بود؟
- ۲۲۹ غابر و مزبور و جفر و جامعه
- ۲۲۹ نکت و نقر
- ۲۳۱ محدثان
- ۲۳۲ عمود نور
- ۲۳۳ طواف بر ساق عرش الهی
- ۲۳۵ حکایت عجیب
- ۲۳۷ مجمع ملاقات در عرش
- ۲۳۸ منبع علوم ائمه معصومین
- ۲۴۲ نکته ی قابل توجه
- ۲۴۳ خبر امام حسین از شهادت خود
- ۲۴۵ علم امام به السنه ی مختلفه
- ۲۴۶ شب قدر و نزول وحی
- ۲۵۱ گفت و گوی الیاس پیامبر با امام محمد باقر
- ۲۵۲ اطلاع بر همه ی عالم و علوم جهانی
- ۲۵۴ اسرار علوم را برای مردم عوام نگویید
- ۲۵۸ کتمان اخبار غیبی

۲۶۰	علم کتاب
۲۶۱	سیدالشهداء و خیر دادن از شهادت
۲۶۵	نکته ای لطیف
۲۶۵	خبر امام جواد از شهادت و مسمومیت خود
۲۶۹	فصل پنجم
۲۶۹	اشاره
۲۷۳	آثار و مآثر علمی امام جواد
۲۷۷	امام جواد راوی بیانات امیرمؤمنان است
۲۷۷	نظم و نثر و ادبیات از امام جواد
۲۷۹	اصحاب امام جواد
۲۸۲	راویان امام جواد
۲۸۴	سی هزار پرسش
۲۸۴	پندها و مواعظ امام جواد
۲۸۵	نصایحی به ابوذر غفاری
۲۹۵	کلمات قصار، نصایح و مواعظ امام جواد
۳۱۵	ترجمه ی کلمات امام جواد به نظم
۳۱۶	مناقب و فضایل امام جواد
۳۲۵	مکارم اخلاق و صفات و خصال امام جواد
۳۲۶	علم
۳۲۶	شجاعت
۳۲۷	سخاوت
۳۲۸	تقوی و پرهیزگاری
۳۲۸	روش فکری امام جواد در دوران کودکی
۳۲۹	خانه ی خود یا دربار خلافت
۳۳۱	اسباب بازی
۳۳۲	مفهوم زندگی در نظر ائمه معصومین

- ۳۳۶ خلفای معاصر امام جواد
- ۳۳۸ علویان در عصر امام جواد
- ۳۴۰ مدیحه ی علامه ی اربلی در منقبت امام جواد
- ۳۴۴ مسافرت امام جواد به خراسان
- ۳۴۵ نظریه ی بییهقی
- ۳۴۹ مسافرت امام جواد به بغداد
- ۳۵۱ مسافرت امام جواد از بغداد به مدینه
- ۳۵۲ مسافرت دیگر امام جواد از مدینه به بغداد
- ۳۵۵ نامه های امام جواد
- ۳۵۶ متن نامه ی امام جواد به والی سجستان
- ۳۵۷ متن نامه ی امام جواد به علی بن مهزیار
- ۳۵۹ نامه ی حضرت عبدالعظیم به امام جواد و پاسخ آن حضرت
- ۳۶۰ نجات اباضت از زندان
- ۳۶۱ امام جواد در نظر شافعی
- ۳۶۲ امام جواد در کلام علامه اربلی
- ۳۶۷ بخش دیگری از کلمات قصار و سخنان کوتاه امام جواد
- ۳۷۸ تعلیمات عالیه اخلاقی امام جواد
- ۳۷۹ طواف به نیابت
- ۳۸۱ تعلیم طریق استخاره
- ۳۸۳ عاقبت اندیشی
- ۳۸۳ رضای خدا
- ۳۸۵ دعایی کوتاه از امام جواد
- ۳۸۵ درس اخلاق و فضیلت
- ۳۸۷ فصل ششم
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۹ سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون

- ۴۰۷ دامادی خلیفه
- ۴۰۹ تزویج ام فضل به امام جواد
- ۴۱۰ یک مسأله ی عجیب
- ۴۱۱ مجلس عقد و جشن ازدواج امام جواد با دختر خلیفه
- ۴۱۲ متن خطبه عقد
- ۴۱۶ جنایت دختر خلیفه
- ۴۱۷ امام جواد و رفتار دختر مأمون
- ۴۱۹ چگونه امام جواد مسموم شد؟
- ۴۲۱ کوشش مأمون برای هم‌رنگ ساختن امام جواد با خودش
- ۴۲۲ سعایت ام عیسی، دختر مأمون و معجزه ی امام جواد
- ۴۲۸ حرز امام جواد
- ۴۳۰ شهادت امام جواد
- ۴۳۱ دعوت به بغداد
- ۴۳۲ توطئه مسمومیت
- ۴۳۳ سم در چه چیزی بود؟
- ۴۳۴ سزای قاتلان امام جواد
- ۴۳۵ سزای معتصم
- ۴۳۵ علت دیگری برای مسموم ساختن امام جواد
- ۴۳۹ شهادت امام حضرت جواد
- ۴۴۲ امام جواد دومین امامی که به دست زن خود مسموم گردید
- ۴۴۷ وسائل ترقی دیگران موجب انحطاط ما گردید
- ۴۵۱ تاریخ شهادت امام جواد
- ۴۵۲ مدح و مرثیه
- ۴۶۱ فصل هفتم
- ۴۶۱ اشاره
- ۴۶۳ زنان امام جواد

- فرزندان امام جواد ۴۶۴
- امام ابوالحسن علی النقی ۴۶۴
- موسی مبرقع ۴۶۵
- فرزندان موسی مبرقع ۴۶۵
- نگاهی به زندگانی موسی مبرقع، برادر امام هادی ۴۶۶
- شمایل و قیافه موسی مبرقع ۴۶۸
- مهاجرت موسی مبرقع به ایران ۴۷۰
- ابواحمد حسین ۴۷۱
- ابوموسی عمران ۴۷۱
- حکیمه ۴۷۱
- زندگانی زناشویی حکیمه خاتون ۴۷۴
- وصیت امام جواد ۴۷۵
- کاظمین و مقابر قریش ۴۷۶
- تاریخ منظوم کاظمین ۴۷۹
- پاداش زیارت امام کاظم و امام جواد ۴۸۱
- چگونگی زیارت امام جواد ۴۸۳
- زیارت مشترک امامین کاظمین ۴۸۳
- زیارت مخصوص امام جواد ۴۸۴
- حرز مفصل امام جواد ۴۸۶
- امام جواد از نظر تاریخ ۴۸۸
- خلاصه و نتیجه کتاب ۴۹۱
- زندان رفتن اباصلت و نجات او ۴۹۶
- مناجات یا عرض ادب و تشکر ۴۹۹
- درباره مرکز ۵۰۶

زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: عمادزاده، حسین، 1285 - 1369.

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام / حسین عمادزاده؛ به اهتمام و پیشگفتار غلام حسین عمادزاده.

مشخصات نشر: اصفهان: حسینیه عمادزاده، 1386.

مشخصات ظاهری: 504 ص.؛ نمونه.

شابک: 35000 ریال: 2-7-91125-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، 195 - 220 ق.

رده بندی کنگره: 8ز9/8BP48/1386

رده بندی دیویی: 297/9582

شماره کتابشناسی ملی: م85-37102

ص: 1

اشاره

زندگانی حضرت امام محمدالتقی جواد الائمه علیه السلام

حسین عمادزاده

به اهتمام و پیشگفتار غلام حسین عمادزاده.

انتشارات حسینیہ عمادزاده

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

بسمه تعالی اگر انسان دریچه ی دل و قلب خود را بروی کسانی گشاید که نور حق و حقیقت در آنها جلوه گر است، رشته زندگانی خود را به کسانی ارتباط دهد که به چشمه ی جاودانگی مزین است، بی شک به نورانیت و فراخی قلمرو حیاتش کمک رسانده است. به همین جهت پیوستگی و ارتباط با برگزیدگان الهی که بالاترین مظهر اوصاف خداوندی می باشند نه تنها راه خلاصی از گرداب ها و گردبادهای مادیت را برای آدمی آسان می سازد بلکه گوهر وجود انسان را فروغی خاص می بخشد و راه سلوک به قله های کمال را برای انسان ها میسر می سازد. اهتمام و دغدغه ی امامیه از بدو حیاتش راهجویی به این ارتباط و اتصال بوده است او پیشوایانی را جستجو می کرده که تربیت شده مکتب ربوبی و نماینده ی اوصاف حضرت احدیت و آینه ی وجود سبحانی وی باشند. و در این جستجو جز به قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم تمسک نجسته است. راه وصل به انسانهایی را می جست که نشانی آنها را از پیامبر اکرم دریافت نموده و دنبال مصادیق سخنانی بوده که از پیامبر رحمت به طور قطع صادر شده و به نصوص قطعی الصدور معروف است. پیوسته برتری و پیشوایی را مخصوص کسانی می دانسته که خلیفه ی واقعی الهی باشند و رمز برتری آدم بر ملائکه را نشان دهند بنابراین شاخص صفات الهی را در

تبلور و ظهور علم جستجو نموده و لازمه اطاعت و پیروی همه جانبه را در اتصال به علم ربوبی و تعلم از ساحت اقدس الهی دانسته و این عقیده را با حجتی عقلانی از کلام همان بزرگوارانی که مفتخر به این افتخار بوده اند پذیرفته است. الله اکرم و ارحم و أرف بعباده من أن يفرض طاعة عبد علي العباد ثم يحجب عنه خبر السماء صباحاً و مساءً. کرامت و مهربانی و رأفت خداوند به بندگان بیشتر از آن است که اطاعت بنده ای را بر بندگان خود واجب کند و خبرهای آسمانی در هر صبح و شام را از او مخفی نگه دارد. (اصول کافی 1 / 261) اطاعت و علم را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته و اطاعت مطلق را نسبت به کسانی پذیرفته که دارای علم پالوده ای باشند که آلوده به جهل نشده باشد. گرچه این اصل بنیاد عقیدتی وی را تشکیل می داد ولی بعد از فاجعه ی کربلا در برهه ای از زمان درباره ی این عقیده به تقیه روی آورده است. ولی بعد از انتقال امامت به امام هشتم علیه السلام فرایند جدیدی در اظهار این عقیده مشاهده می نمایم. عقیده ی شیعه ی امامیه درباره ی الهی بودن امامت به وسیله ی حضرتش آشکار و عیان می گردد و اعتقاد امامیه درباره ی خصوصیات امام به صورت شفاف در میان امت اسلامی ظاهر می شود. چون مأمون یکی از مکارترین و دوراندیش ترین خلفای عباسی است و تلاش نمود که با روش جدید و توطئه ای پیچیده تر از گذشتگان با امام و خط امامت برخورد کند و با توجه به اینکه علاقه و وابستگی شدیدی به مکتب معتزله داشت و به اجتماع دانشمندان آنها که در موشکافی مسائل و احتجاج در آن دوران کم نظیر بودند اهتمام می ورزید و آنها را تحریص و ترغیب می کرد که با امام رضا علیه السلام مباحثه و مناظره نمایند شاید در گفتگو و مباحثشان آن حضرت را در خصوص بزرگ ترین مدعای خود و پدرانیش که بنیاد اعتقادی امامیه را تشکیل می دهد شکست و یا حداقل نمایشی از شکست برای حضرتش ایجاد نمایند، چنانکه مأمون از حمید بن مهران درخواست کرد که با امام رضا علیه السلام مباحثه و مجادله کند تا از منزلت او

بکاهد و به او گفت چیزی از اینکه از منزلت او کاسته شود نزد من محبوب تر نیست. (صباغ مالکی / الفصول المهمة ص 237، اعلام الوری ص 314) به سلیمان مروزی گفت به خاطر شناختی که از قدرت علمی تو دارم به مباحثه با او می فرستم و هدفی ندارم جز اینکه فقط در یک مورد او را محکوم کنی. (عیون اخبار الرضا ج 1 ص 179). موقعی که امام اوصاف بچه ای را که کنیز مأمون بدو حامله بود فرمود، مأمون گفت پیش خود گفتم به خدا قسم این بهترین فرصت است تا اگر، چنانچه او گفته، نباشد او را از ولایتعهدی خلع کنم و همواره در انتظار حمل آن کنیز بود سپس روایت می گوید آن بچه به همان اوصافی که امام فرموده متولد گشت. (غیبت شیخ طوسی ص 41، عیون اخبار الرضا ج 2 ص 224) وقتی به تاریخ مراجعه می نمایم می بینیم که در تمام این مناظرات حتی یک نمایش شکست گزارش نشده است در تمام این بحث ها حضرتش غالب بوده و هدف خلیفه را در عمل به پوچی و بطلان کشانده اند. مأمون راه دیگری انتخاب می کند و آن مسموم کردن و شهید نمودن حضرتست. امام رضا علیه السلام در سال 203 هجری قمری به دست مأمون شهید می گردند، جانشین حضرتش امام جواد است که سن مبارکش را در سال شهادت پدرشان هفت سال و چند ماه نوشته اند ولی امام هشتم افق امامت الهی و خلیفه الهی را روشن و عیان فرموده است که سن و سال در موقعیت امامت نقشی ندارد و ما خانواده ای هستیم که کودکانمان از بزرگانمان مو به مو ارث می برند. (ارشاد مفید ص 357، کافی ج 1 ص 257) ولی وسوسه های شیطانی، بعضی از شیعیان را متزلزل می کند، در خانه ی عبدالرحمن بن حجاج بین خواص شیعه همچون یونس بن عبدالرحمن و ریان بن صلت برخورد رخ می دهد و این باعث می شود که هشتاد تن از علمای بغداد و شهرهای دیگر مجتمع شده راهی حج و سپس مدینه شوند و پرسش هایی از حضرتش بنمایند که تعداد آنها در بعضی روایات به هزاران می رسد ولی حضرتشان همه را پاسخ می گویند و دیگر شك ابتدائی که برای بعضی از شیعیان حادث شده

بود زائل گشت. و حضرتش این مطلب را در آزمایش عملی به کرسی اثبات نشانند که علم امام، علمی الهی است نه بشری، و سن و سال در آن دخالت ندارد. و چنانچه طیف معارضین امامیه را در آن زمان مورد توجه قرار دهیم، حاکم یا حاکمانی که به تمام ارکان قدرت پنجه افکنده و استبداد دینی و سیاسی به معنای جدید در تمام مظاهر حکومتشان بروز و ظهور دارد و حکومتشان را بر اهرمهایی استوار ساخته که یکی از آنها علمای دربار هستند که صدرنشینی و ریاست و برتری طلبی بالاترین خواسته آنها را تشکیل داده و بازی با دین و استفاده از آن راحت ترین راه برای رسیدن به امیالشان می باشد، در این مقطع تاریخی بهترین فرصتی است که خود را از گزند عقیده ای که پیوسته از تاریخ تولدش مزاحم قدرت مطلقه ی آنان بوده خلاص کنند، از گاه کوهی بسازند و با تخریب زیربنای اعتقادی امامیه به راحتی به حیات فرهنگی او خاتمه دهند. ولی می بینیم این عقیده امامیه نه تنها تضعیف نمی شود بلکه از این آزمایش سربلند و مفتخر و پیروز بیرون می آید، اگر می بینیم بعضی از مؤرخان، این مقطع از تاریخ را به سکوت برگزار می کنند و یا گزارش های مختصری از آن ارائه می دهند نشانه ی آن است که نتوانسته اند از آن نقطه ی ضعف و شکستی گزارش کنند، زیرا پیوسته چشمهای بیرونی برای رصد کردن يك خلاف علمی و یا اخلاقی مسلح و آماده بوده است، آری زندگی امام جواد حیات فرهنگی و اعتقادی مذهب شیعه ی امامیه را بیمه نموده است، بنابراین تا جایی که از منابع و مآخذ تاریخی و حدیث به جا مانده و از دستبردهای مخالفان در امان مانده باید از او استفاده و بهره برد. برگي از صفحات حیات امام نهم علیه السلام با قلمی شیوا و روشی زیبا در این نوشتار از نظر خوانندگان محترم می گذرد که مؤلف محترم آن مرحوم عمویم استاد و دانشمند معظم جناب آقای حاج آقا حسین عمادزاده یکی از نویسندگان پرکار و مؤثري بوده که عمر خود را وقف دفاع از مبانی تشیع نموده و در این راه شب از روز نمی شناخته است.

وي در سال 1325 هجري قمری در خیابان احمدآباد اصفهان دیده به جهان گشوده و در رمضان سال 1410 قمری (فروردین 1369 شمسی) در تهران رحلت نموده و در مقبره ی ابن بابویه مدفون گشته است. پدر و جد او حاج میرزا احمد و حاج میرزا محمد حسین از مشاهیر و خطبای اصفهان و هر دو به ملکات اخلاقی و سجایای نفسانی مشهور بوده اند، تحصیلات خود را در حوزه ی علمیه ی اصفهان که در آن زمان یکی از مراکز علمی و فرهنگی جهان تشیع بوده آغاز نموده و از محضر اساتیدی چون مرحوم حاج شیخ محمود مفید 82 - 1302 قمری، سید ابوالقاسم دهکردی 1272 - 1353، حاج سید صدرالدین کوهپایه ای 72 - 1301، شیخ محمد خراسانی 1355 - 1295 حاج سید علی نجف آبادی 1362 - 1287، حاج میرزا علی آقا شیرازی 1375 - 1294، شیخ محمدحسین ذوالعلم فشارکی 73 - 1304، حاج میرزا محمد طیب زاده 1390 - 1306 و شیخ علی مدرس یزدی و حاج میرزا رضا کلباسی 1383 - 1295 کسب فیض نموده و در همان زمان به تدریس در مدارس قدیم و جدید مشغول گردیده است، با تمام اشتغالات مختلفی که داشته ارتباط خود را با حوزه های علمیه نجف و قم آن زمان حفظ کرده تا جایی که به اجازه ی روایتی چهل نفر از علمای بزرگواری که هر کدام ستارگان درخشانی در آسمان تشیع بوده اند نائل آمده است و گفتار و نوشته های این فرزندگان درباره ی وی گواه معتبری بر شخصیت علمی و دینی او می باشد. حاصل مطالعات و تحقیقات او بیش از شصت عنوان کتابی است که بیست جلد آن شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام می باشد و کتابی که از نظر خوانندگان می گذرد یک جلد از این مجموعه است. مرحوم علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب نفیس خود «الذریعه فی تصانیف الشیعه» بعضی از کتابهای او را نام می برد (ج 12). کثرت آثار وی در موضوعاتی چون زندگی معصومین علیهم السلام، تاریخ انبیاء، و دیگر تألیفات وی بینش وی را در تبعیت از معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

نشان می دهد و تعهد وی را در خدمت به معارف شیعی آشکار می سازد. اگر چنانچه فراهم نبودن امکانات و شرایط و اوضاع زمان حیات وی و حوادث و رخدادهایی که برای ایشان اتفاق افتاده است را مد نظر قرار داده و به این مسأله توجه کنیم که ایشان در لباس روحانیت نبوده، آن وقت است که درجه ی پایبندی ایشان به واقعیت و التزام به معنویت و ارزش و مقام رفیع خدمات دینی و فرهنگی و همت والایی او مشخص و امتیاز او از بسیاری از معاصرینش به اثبات می رسد. یکی از کارهای با ارزش او شرح حال دویست نفر از بزرگمردان و اندیشمندان اسلامی است که در مقاله های مجله ندای حق به رشته تحریر درآورده است. یکی از آثار ایشان که به چاپ نرسیده و برای کسانی که به تراجم و رجال اهتمام دارند از اهمیت ویژه ای برخوردار است نگارش شرح حال بیش از پنج هزار دانشمند اسلامی است که گردآوری بیش از هشتصد عکس آن هم در آن دوران ارزش این تألیف را مضاعف ساخته است. اما چیزی که از مرز نوشته فراتر و تمام وجودمان را تحت تأثیر قرار می داد شخصیت وی و اخلاق آن بزرگوار بود، وجودش لبریز از صفا و وفا و در صبر و بردباری و فضایل و مکارم اخلاقی کم نظیر بود، زیبایی اخلاق اسلامی و سجایای انسانی در هم نشینی و هم صحبتی با او به نمایش در می آمد. خداوند در آن عالم او را به انواع نعم بهشتی متنعم گرداند و شعاعی از نورانیت اولیاء خود را نصیب ما فرماید. والسلام علی من اتبع الهدی غلامحسین عمادزاده 25 - 8 - 1385 - 24 - شوال المکرم - 1427

بسم الله الرحمن الرحيم حسبنا الله و نعم الوكيل امام رضا عليه السلام مي فرمايد: «ان الله سبحانه و تعالي بعث عيسي بن مريم رسولاً نبياً صاحب الشريعة، مبتدأ في أصغر من السن الذي فيه أبو جعفر» انسان از آغاز آفرينش تا رسيدن به تكامل انساني در دو دوره ي رشد در حركت است. از طرفي در مراحل تكامل جنيني، دوران شيرخوارگي و خردسالي، نوجواني و جواني، و كمال جسماني طي مي كند، از طرف ديگر در دوران پيري و سالخوردگي و تكامل روحاني است. در هر کدام از اين دو دوره، رشد عقل انسان همگام با شرايط زمان و مكان و تناسب محيط و كيفيت حركت تكاملي - قابليت و شايستگي هر كاري را كه داشته باشد - از خود اثر و مآثري به جا مي گذارد، تا آن كه مراحل تكامل حاصل گردد و او در اين سير تكاملي از هر درجه و رتبه اي به درجه و مراتب بالاتري قدم گذارد. در حقيقت، در اين سير تكاملي خلع و لبس صوري و معنوي رخ مي دهد، يا به اصطلاح فلاسفه، حركت جوهر ي يافته و درجات تكامل را طي مي كند. بديهي است كه اين اثر و مآثري كه به جا مي گذارد، به گونه اي است در غير دوران خود، نه پسنديده است، نه امكان وقوع دارد و نه مورد قبول قرار مي گيرد.

به عنوان مثال، همان طور که يك كودك پنج - يا شش - ساله از لحاظ جسم، قابليت توالد و تناسل را ندارد و فاقد نطفه است؛ در نيروي عقل و خرد نيز قابل هضم و تحليل عقايد حكمي و فلسفي، يا تجزيه و تركيب يك مسأله ي رياضي و طبيعي نخواهد بود. اين سير كمالي، يك سنت است كه حتي در جمادات و نباتات هم مشهود و محسوس است. به عنوان نمونه، يك قطعه ذغال سنگ با گذشت روزگار و شرايط زمان و مكان - از نور، حرارت، و حركت - مبدل به الماس مي گردد. و يك شاخ تاك، با طي مراحل تكاملي، غوره مي دهد و با گذشت ايام و كيفيت شرايط - نور، حرارت آب و تقويت ريشه - انگور، موز و كشمش مي گردد كه اين شاخه، هم از جهت آب و رنگ و حرارت و هم از جهت طعم و حجم، حركت جوهر ي نموده و دوران تكاملي را مي پيمايد تا به كمال مطلوب خود برسد، و آن گاه كه به حد كمال خود رسيد، توقف نموده و ديگر حركتي براي آن، جز حركت نزولي نيست. انسان نيز كه در تكون، توالد و تناسل با حيوانات شريك است، از نظر جسماني بايستي مراحل تكاملي را طي كند تا به كمال مطلوب برسد. علاوه بر اين، در انسان يك لطيفه ي ديگري به نام روح و يك گوهر نفيس به نام نفس قدسي موجود است كه در حيوانات وجود ندارد، او با روح و نفس قدسي معقولات را ادراك نموده و ماوراي حس و آن چه را كه قابل اشاره ي حسيه است، مي نگرد. بنا بر اين، انسان بدین جهت اشرف مخلوقات و اكرم موجودات است كه معاني لطيفه ي رقيقه ي عقلاني را درك مي نمايد و به علم و عقل، قضاوت و حكومت مي كند. اين حقيقت را قرآن، حديث، عرفان و نظم و نثر حكيمانه معرفي مي نمايد، چنانچه مولوي به بخشي از آن مراحل كمالي اشاره نموده و گوید:

از جمادي مردم و نامي شدم وز نما مردم به حيوان سرزدم مردم از حيواني و آدم شدم پس چه ترسم كي ز مردن كم شدم؟ وز ملك هم بايدم جستن ز جو (كل شي هالك الا وجهه) حمله اي ديگر بميرم از بشر تا برآرم چون ملائك بال و پر بار ديگر از ملك پاران شوم آن چه اندر وهم نايد، آن شوم پس عدم گردد، عدم چون ارغنون گويدم كه (انا اليه راجعون) مرگ دان، كان اتفاق امت است كآب حيواني نهان در ظلمت است مرگ او آب است و او جويابي آب مي خورد و الله أعلم بالصواب جوي ديدي كوزه اند در جوي ريز آب را از جوي كي باشد گريز؟ آب كوزه چون در آب جو شود محو گردد در وي و جو او شود وصف او فاني شد و ذاتش بقا زين سپس ني كم شود ني بد لقا آري، مرگ و زندگي، استكمالي است كه به ترتيب طولتي قرار گرفته و در اين مسير هر چه از فعاليت در مرحله ي اول تحصيل کرده با يك چيز اضافي در مرحله ي دوم دارا مي گردد، چنان كه از قواي فعليه آن چه مرتبه ي نباتي باشد اکنون در مقام حيواني است و آنچه در مقام حيواني - از قبيل نيروي محرکه و مدرکه ي جزئي - باشد در مقام انساني بشري نيز هست كه مي تواند معاني كلي را درك كند و آن چه استعداد و لياقت محض باشد فعليت وجودي يافته و آن چه در كل است در انسان نيز موجود است. اين مراحل استكمالي، مراحل خلع و لباس نيست كه لباسي را از تن بيرون کرده و لباس ديگري بپوشد؛ بلكه لباس پس از لباس است. يعني: در عين حال كه انسان نيروي نباتي دارد، نيروي حيواني نيز دارد و در عين حال كه نيروي حيواني دارد، نيروي انساني هم دارد، و همو كه روح انساني است، مجمع البحرين صفات جمادي، نباتي و حيواني نيز هست. اگر چه مرگ، خلع لباس خاكي و پوشيدن لباس برزخي است، ولي موجب حفظ نيروي معنوي مي گردد. آن چه انسان را به حد كمال ظهور و بروز مي رساند ولايت است كه به روح

انسانیت و نفس قدوسی درك و تصرف می شود. البته ما درباره ی ولایت و معنی اولی به تصرف در جلد مربوط به زندگانی شاه ولایت، علی علیه السلام، حق مطلب را ادا کرده ایم، از این رو تکرار نمی کنیم. در این جا فقط می خواهیم تربیت شدگان مکتب ربوبی را - که به روح ولایت مطلقه ی الهیه اجازه و اذن تصرف در موارد کاینات داده شد - تذکر دهیم و مصداق بارز آن را معرفی کنیم. سنن مادیات روی مبانی محسوسات قابل اشاره ی حسیه گذاشته شده که با آلات و ادوات محسوس، احساس می شود؛ ولی سنن ربوبی در ماورای ماده، مدت و عدت و شدت است که غیر قابل اشاره حسیه بوده، و درست برخلاف ممکنات مادی می باشد. بدین جهت، آن را «معجزه» گفته اند که بشر از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است. سنت ربوبی در ساختمان آدم و عالم، به تمام کائنات و مواد و موجودات عالم احاطه دارد که قرآن می فرماید: (انه بكل شیء محیط) (1). شك و تردیدی نیست که هر صانع، مصنوع خود را دوست می دارد و برای ابراز قدرت صنع خود بارزترین و کاملترین آن را معرفی می نماید. علاوه بر این که وجود و ساختمان آن مصنوع را از مواد عالی و مصالح بهتر، کاملتر، لطیفتر و گرانباتر می سازد بالاخص که منظوری در ساختمان وجودی او داشته باشد و لحاظ نماید و در چنین مصنوعی تحسین و آفرین گوید. چنانچه پروردگار عالم در خلقت آدم علیه السلام تصریح فرموده است که: (ولقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم). (2). آن گاه می فرماید: (فتبارك الله احسن الخالقين) (3) که پس از خلقت و بیان سازمان وجودی و استواء و کمال و راست نهادن قد و قامت و ساختمان هیكل انسان در

ص: 20

1-1. سوره فصلت: 54.

2-2. سوره تین: 4.

3-3. سوره مؤمنون: 14.

بهترین صورت متصوره آفرینش او را تبریک و تهنیت فرموده است. و باز هم تأیید کرده اند که: «من لم يعرف الطب و الهیة لم يعرف الله» علم و عرفان به کمال قدرت و علم و حیات الهی را مبتنی بر علم و معرفت به انسان - که عالم صغیر است - و علم به هیئت - که منظومه های شمسی جهان که عالم کبیر است - موکول فرموده اند. و آن لطیفه ای که بحث ما در آن است؛ در پاسخ فرشتگان که گفتند: آیا ما برای عبادت و بندگی تو کافی نبودیم که آدمی را آفریدی؟ فرمود: (انی اعلم ما لا تعلمون) (1). و سر این بیان، حیات انسانی است که در این قالب عنصری مرکوز و متمرکز شده است. در حدیث نبوی آمده که حضرتش فرمود: من عرف نفسه فقد عرف ربه (2). هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است. از این سخن زیبا معلوم می شود که رمز حیات در وجود اشرف است، در صفوف بشری - که اشرف مخلوقات است - افرادی هستند که بارز و جامع جمیع صفات و کمال و جلال و جمال می باشند و آن ها به ادراکات کلیه رسیده، رشد و رقاء عقلمی یافته و برای تربیت عامه ی خلق تربیت شده اند. این افراد به منزله ی آموزگاران بشر می باشند که برای تدریس در مدرسه ی وجود، خلق و تربیت شده و دوره ی دارالمعلمین ربوبی را طی کرده اند، اسرار و رموز تدریس و آموزش و پرورش ادب و آداب را دریافته اند و به حد کمال خویش رسیده اند، چون به این عالم قدم نهاده اند کامل بوده و مکمل آمده اند. این مریدان بشری که به نام انبیاء و اوصیای آنها معروف هستند در مکتب

ص: 21

1-4. سوره بقره: 30.

2-5. بحار الانوار: ج 2 ص 32.

ربوبي دوران کمال را طی کرده و به کمال مطلوب خود واصل شده اند، آن گاه مأمور تربیت نفوس بشری گردیده و به این نشئه ی عالم طبع اعزام و ارسال گردیده اند. این افراد تربیت شده و کمال یافته، گرچه به صورت ظاهر با سایر بشر فرقی ندارند، ولی در باطن و حقیقت، از مصالح دیگری ترکیب و جودی گرفته و درون برون آن ها با مردم دیگر بسی فرق و امتیاز دارد. با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشوند ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند آیین انسانیت و روش پرورش صحیح تکاملی - که کوتاه ترین، روشن ترین و صاف ترین راه ها است - در مکتب ربویی به آن ها آموخته شده و نقشه ی عالم وجود زیر نظر آن ها گسترده گردیده و اسرار و رموز به آن ها نشان داده شده تا در تعلیم و تدریس مدرسه ی وجود، هیچ نقصی در آن ها نباشد. آنان به همه چیز جهان، عالم و واقف، از همه جا آگاه و مطلع هستند، به همه ی قدرت ها دست یافته اند، کلیه مواد و خواص آن ها در اختیار آن آموزگاران بشری نهاده شده است و فرمان ولایت و تصرف به آن ها داده شده است تا در اقتضای زمان و شرایط، هر کجا محیط مقتضی باشد، علم و دانش و قدرت خود را به عرصه ی ظهور و بروز برسانند. کلام زیبای «خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لأجلي» شارح و مبین این حقیقت است که همه را در فرمان عقل کل و اشرف رسل قرار داده و علوم او را به ودیعه - دست به دست - به اوصیای او سپرده، در اذهان و افکار آن ها حفظ کرده و بشر را در مدرسه اسلام به علم و دانش و کمال تربیت نموده و آن چه که لازم بوده آموخته اند. در حدیث شریف کساء می فرماید: «فقال الله عزوجل: یا ملائکتی! و یا سکان سماواتی! انی ما خلقت سماءا مبنیة، و لا أرضا مدحیة، و لا شمساً مضيئة، و لا قمراً منیراً، و لا فلکاً یدور، و لا بحراً یجری، و لا فلکاً یسری، الا لمحبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء»

در این حدیث شریف، علت غایی خلقت را وجود این انوار خمسه ی طیبه معرفی فرموده است، چرا که آن ها مریب عالم بشریت در ادوار خلقت بوده و هستند. همان گونه که در یک مدرسه سال های متمادی یک معلم و آموزگار می آید و تدریس می کند و می رود و باز می آید و می آموزد و می رود؛ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام نیز آموزگاران مکتب خلقت هستند که بشر را به کمال مطلوب خود ارائه ی طریق و ایصال به مطلوب نموده و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در دو قرن و نیم، مدرسه ی اسلام بشر را به تمام آن چه لازمه ی زندگی و حیات آن هاست، راهنمایی نموده اند. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: اگر شرق و غرب عالم را بگردید، چیزی نخواهید یافت که در قرآن و اسلام تعلیم بشر نشده باشد. (1). درست است اگر برای تفهیم و تفهم بشر بگوییم: دین اسلام مانند یک دستگاه ماشین است که دارای هزاران چرخ و پیچ و مهره می باشد و با یک کلید فرمان می گیرد؛ همان طور که کلید برق را می زند، یک باره شهری روشن می گردد، کلید کارخانه را می زنند دستگاه عظیم ریسندگی، یا بافندگی، یا کامیون چند تنی، یا هواپیمای جت عظیم الجثه به حرکت در می آید و به بالا- یا جلو پیش می رود. پروردگار عالم، این دستگاه آفرینش خود را که با هزاران عنصر مختلف آفریده و به تصریح (سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الأرض) (2) در اختیار اولیای خود گذاشته تا با یک فرمان، روشن و خاموش کنند، نهایت آن که مشیت و اراده ی انبیا و اولیاء علیهم السلام پیرو مشیت و اراده حق تعالی جل شأنه می باشد که: (ما تشاؤون الا ان یشاء الله) (3) آن چه را خدا نمی خواهد آن ها نیز نمی خواهند، اراده و مشیت آن ها تابع اراده و مشیت حق است و در نشئه ی عالم طبع، به سبب علم و دانش - که از منبع علوم غیبی

ص: 23

-
- 1-6. حکمت بوعلی، ج 2، از تألیفات آقای علامه ی حایری مازندرانی.
 - 2-7. سوره جاثیه: 13.
 - 3-8. سوره انسان: 30.

به آنها افاضه ي اشراقیه شده است - همه چیز را می دانند و به همه ي علوم و فنون و امور و شئون واقف، مطلع و آگاه هستند. اما این که این علوم، به چه نحوی به آن ها افاضه شده؛ حضوری یا حصولی است، به وسیله ي فرشته ي مقرب است، یا الهام افاضی است، در کتب گذشته گفته شده. آن چه قرآن تصریح دارد این است که: همه ي این علوم به نص (انا أنزلناه في ليلة القدر) در شب قدر سرنوشت و تعیین نقشه ي عالم بر قلب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تابش نموده و به مرور در بیست و سه سال با شأن نزول آن به وسیله ي فرشته ي مقرب، وحی شده و با شرایط خاصی که درباره ي اوصیا و اولیای او علیهم السلام وجود داشته به ارث به آن ها داده شده که در زیارت آن بزرگواران می خوانیم: «السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله» تا آن جا که قرآن میراث نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد خاتم پیامبران علیهم السلام را بیان می کند. البته مراد تنها ارث و ترکه ي مالی مانند عصای موسی، یا انگشتر سلیمان، یا پیراهن آدم که به سیدالشهداء علیه السلام رسید نیست؛ بلکه ارث معنوی و علوم و فنون پیامبران علیهم السلام است که همه به امیر مؤمنان علی علیه السلام افاضه شده و او باب مدینه ي علم است و از او به یازده نفر از فرزندان که به نام و خصوصیاتشان به نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده که هر يك از ائمه ي پیشین به امام بعد به ارث می گذاشته و همه ي آنان این علوم را می دانستند. اولیا و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل و اوصیای سایر پیامبران بودند، همه به اسرار و رموز آفرینش واقف و آگاه بودند و برای تربیت بشر آمده اند. مفاد این مقدمه را برای روشن شدن افکار خوانندگان به عبارت دیگری می آوریم که منظور ما روشن تر و رساتر گردد. يك دولتي که بخواهد سفیر کبیري به خاک دولت دیگری بفرستد تا اسرار و رموز تاریخ و جغرافیای آن کشور بر او روشن گردد، باید از روحيات، اخلاق،

عادات، فضایل، رذایل، خصوصیات تاریخی و جغرافیایی، اوضاع طبیعی و سیاسی آن کشور - اگر چه به صورت اجمال باشد - اطلاع داشته و سفیری که واجد این شرایط باشد، انتخاب کرده و به آن کشور اعزام نماید. سفیر کبیر و نماینده دولت باید به حد امکان از خصوصیات آن سرزمین واقف و مطلع باشد تا نمایندگی او را بپذیرند و پذیرش او را - که مؤید صلاحیت اوست - اعلام کنند، او با مطالعات خردمندانه ی خود آن چه موجب تحکیم مبانی دوستی و روابط تجاری، اقتصادی و علمی می باشد بین دو کشور ترویج داده و معمول می دارد. این مفهوم سفارت است و بارها گفته اند: جهان هستی سخت به هم ارتباط نزدیک دارد. این جهان در نقش خلقت بس خوش و زیبایستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاسی کلیه ی سنن مخلوق، از سنن ربوبی اتخاذ سند نموده است. نهایت این که چون انسان در مرتبه ی ادراکات مقهور حس و شهوات بوده، گاهی از امور قابل اشاره ی حسیه نگذشته و به معانی رقیقه نرسیده اند. و بعضی هم توانسته اند به نیروی ریاضات شاقه ی از مرز ماده گذشته و با نور ایمان، سراسر وجود و مرائی و مناظر را ببینند. این قیاس مع الفارق، برای تفهیم مقام شباهت است تا افکار را تنزل داده به قیاس آشنا نماید، آن گاه از حسیض ماده به اوج معنی ارتقاء دهیم. دولت ابد مدت الهی که آغازش بی ابتدا و پایش بی انتهاست، به سنت ربوبی خود هیئت وزرایی را با شرایط زمان و مکان آفرید و استعداد لایق و قابلیت کامل آن ها را واسطه ی افاضه ی اجرای منویات ربوبی خود قرار داد، زیرا او وجود مقدس واجب الوجود از هر وصف و درک و معنی تصویری محدود، منزّه است. خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای پاسخ علمای یهود در پرسش شناسنامه ی خدای عالم، سوره ی اخلاص نازل فرمود که:

ص: 25

(قل هو الله احد - الله الصمد - لم يلد و لم يولد - و لم يكن له كفوا احد) (1). چون ذات باري جل شأنه منزّه از چون و چرا و تركيب و تماس و اصطكاك بشر است، بايد از جنس بشر شخصيتي بيافريند كه او، واسطه ي افاضات اشراقيه و عامل انوار ربوبي به مواد عنصري باشد. سفير كبير الهي براي بشر، بايستي داراي صفات جمال، كمال و جلال بوده و خليفه الله باشد. يعني همان صفات را به افاضه ي اشراقيه و علم و دانش واجد باشد تا بتواند قافله سالار بشر گردد و مردم عالم را به منظور مقدس و هدف اصلي خالق عالم رهبري نمايد. خداوند در قرآن مي فرمايد: (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) (2) اي ليعرفون. هدف اصلي و علت غايي، شناختن حق است. اين سفير كبير كه به نام پيامبران و اوليائي خدا ناميده شده، واجد همه شرايط بوده، شهوات، هوي و هوس در آنها نفوذ نداشته كه: (ما ينطق عن الهوي - ان هو الا - وحي يوحى) (3). آن ها بشري بوده اند مانند ساير افراد بشر كه: (انا بشر مثلكم يوحى الي) (4). من بشري همانند شما هستم با اين فرق كه به سبب تمرکز شرايط در مكتب ربوبي به من وحي مي شود. و من هم مانند شما در بازارها راه مي روم، زن مي گيرم، مي خورم، مي آشامم، جذب، دفع، حركت، سكون، خواب و بيداري دارم. از كليه ي وسايلي كه در اختيار پيامبران عليهم السلام بوده و با تمام قدرتي كه به آن ها داده شده و مي توانستند به نظر كيميا اثر خود فلزات و مواد خاكي را تبديل به زر و سيم و گوهر ثمين نمايند، به حداقل از زندگي قانع و جز براي تكامل روح انسانيت از

ص: 26

-
- 1-9. سوره توحيد: 1 - 4.]
 - 2-10. سوره ذاريات: 56.
 - 3-11. سوره نجم: 3 - 4.
 - 4-12. سوره فصلت: 6.

موجبات و وسايل اين نشئه ي عالم حيات استفاده ديگري نكرده اند. از سنن ربوبي اين بود كه به منطوق آيه ي شريفه ي: (هو الذي بعث في الاميين رسولا- منهم يتلو عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة) (1). از جنس خود مردم و در لباس و زي همان قوم، مردمي را برگزيند و در مكتب ربوبي تربيت كند و به سوي آن خلق بفرستد، تا آيات الهي را براي مردم بخواند، قدرت هاي حق را در مظاهر مادي نشان دهد، آن ها را تزكيه و تهذيب نمايد و علم و دانش بياموزد و حكمت و بينش تعليم دهد. اگر تمايلات، شهوات و هوي و هوس در آموزگاران آسماني بود، موفق به انجام وظيفه ي محوله نمي شدند. اين سنت به حكم قاعده ي لطف و عنایت رباني است كه فرمود: «ما بر مردم منت نهاديم كه پيامبراني از جنس خودشان براي هدايت و ارشادشان فرستاديم و احكام شريعت و آيين آدميت را به آن ها آموختيم تا روش پرورش و تكامل را دريابند و بدانند كه اين آفريش عبث و بيهوده نبوده است». (2). اگر اين لطف، منت، نعمت و رحمت نبود و مردم را به وظيف خود آشنا نمي كردند، وجود بهشت و جهنم و وعده و وعيد بي جا و عبث بود. عقیده به مبدأ و معاد، ايمان به خدا، رسول، عدل و امامت از افاضات الهيه است كه به وسيله ي پيامبران به بشر تعليم شده است. براي آن كه پيامبران شناخته شوند، در ميدان عالم حيات به آن ها نقشه ي عالم وجود و اجازه ي فعل و انفعال داده شده، تا به مقتضاي محيط و قدرتي كه به آن ها عطا شده به عرصه ي ظهور و بروز برسانند و به موقع، از ذواتي كه راه انحراف رفته و نادم و

ص: 27

1-13. سوره جمعه: 2.

2-14. سوره آل عمران: 164.

پشیمان شده اند، توبه نموده شفاعت کنند که: (من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه). (1). نمایندگان حق و برگزیدگان مکتب ربوبی در مدرسه ی شدید القوای آسمانی تربیت و تقویت یافته اند، تا بتوانند دستی بر ساق عرش گرفته و دستی بر حسیض فرش گیرند از لوح محفوظ و نقش قلم بگیرند و بر دل های مردم و قلوب عامه ی خلق تزریق، تلقین و تعلیم نمایند. آن ها مؤید به تأییدات الهی بوده و هستند و مستظهر به افاضات ربانی می باشند که هر لحظه به آن ها وحی و الهام می شود و سرنوشت و راه سعادت که باید به خلق بیاموزند افاضه می گردد و برای ادامه ی وظایف اجتماعی در بحران حوادث، معجزات خود را ابراز می دارند تا همه ی خلق آن ها را پیامبر یا امام بدانند. و این همان معنی «اولی به تصرف» و ولایت است و این همان حدود اختیاراتی است که از پشت پرده ی غیب و شهود به پیامبران داده شده و از آن ها به اوصیای آن ها به ارث رسیده است. امام - که وصی پیامبر است - باید دارای تمام شرایط اختیارات پیامبر باشد و دوازده نفر اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام واجد این خصال بوده و دارای معجزات و علم و دانش به همه ی عالم بوده اند، تا هر کس از آن ها سؤالی کند درمانده نباشند. و بدین جهت، شاه اولیا فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» (2). بپرسید از من هر چه بخواهید قبل از آن که مرا از دست دهید. و این، اعلام علم و دانش آسمانی است، بشری که از مکتب شدید القوای تأیید نشده باشد و از سرچشمه ی علم و دانش سیراب نگشته باشد، جرئت چنین دعوا را ندارد. تنها ائمه ی معصومین علیهم السلام بوده اند که هیئت وزرای دولت ابد مدت الهی را تشکیل داده و ابد و از لا صاحب این منصب می باشند، چنانچه پیامبر

ص: 28

1-15. سوره بقره: 255.

2-16. بحار الانوار: ج 3 ص 224.

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین. (1). من پیامبر بودم در حالی که هنوز آب و گل آدم سرشته نشده بود. آن حضرت درباره ی شفاعت هم فرمود: در روز قیامت صد صف از بشر تشکیل می شود که تعداد آن صفوف را جز خداوند نمیداند، نود و نه صف آن را تنها سید الشهداء علیه السلام شفاعت می کنند. و در یک صف دیگر هم که سایر انبیاء و اولیاء شفیع هستند، حسین علیه السلام شرکت دارد. بنابراین، آغاز و انجام کار خلق به دست این خاندان است که هیئت وزرای ربوبی می باشند. با این مقدمات روشن شد که جهان آفرینش با یک نقشه و هدف عالی و علت غایی خلق شده و اختیار آن را به دست نخست وزیری داده اند که عقل کل و اشرف رسل بوده و قرآن او، جامع ترین آیین رشد عقلی انسانی و برنامه ی کمال ترقی و سعادت است. او دوازده نفر جانشین دارد که به تعداد نقبای بنی اسرائیل اند، او با هیئت وزرای آسمانی خود، مجری احکام قرآن و شریعت کامل و مکمل اسلام بوده اند و با اصول تعلیم و تربیت بی نظیر خود در تمام شئون سیاسی، علمی و اجتماعی ملت مهدبی تربیت کرده که در کمتر از نیم قرن بر تمام جهان بشریت سیطره یافته و بزرگترین خراج گیران جهان را - که روم و ایران بودند - در زیر فرمان کشیده و بر همه غالب و مظفر گردید و اصول آدمیت را تا اقصی بلاد شرق و غرب به همه ی آدمیان ابلاغ نمود. دوران نبوت و تعلیم اصول شریعت او بیست و سه سال طول کشید، و قریب دو قرن و نیم تعلیم فروع آن ادامه یافت و هیچ چیزی فروگذار نگردید که ابواب فقه

ص: 29

اسلام، بهترین معرف آن است؟! از این عده اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام نهمین آن‌ها مانند عیسی بن مریم علیه السلام که در عهد صباوت به رسالت مبعوث شده اعلام نمود: (انی عبدالله اتانی الکتاب) (1) همو که در گهواره نبوت خود را به مردم اعلام نمود. امام محمدتقی، جوادالائمه، ابن الرضا علیه السلام نیز در سن هفت سالگی بود که پدر بزرگوارش مسموم شد و از جهان درگذشت و مسند امامت را جانشین گردید و در این سال به همه ی علوم ربانی عالم و از تعلیم و تربیت جسمانی و روحانی بی نیاز بود و بر بزرگترین دانشمندان در بحث علمی فائق آمد و هیچ کس از او سؤالی نمی کرد مگر آن که پاسخ می داد و جواب کافی و شافی می شنید. شرایطی که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام درباره ی امامت فرمود، سی خصلت بود که امام بایستی آن‌ها را دارا باشد، یعنی: اعلم، اتقی، اشجع، اسخی، ازهد، اعبد و غیره باشد، و امام جواد علیه السلام دارای تمام این ملکات نفسانی بود. در نظر او، سلطان و خلیفه با سایر مردم فرقی نداشت؛ زیرا او خلیفه را مردی مسئول رعیت می دانست و از او بیمی نداشت. او در مناظرات علمی در مجلس خلیفه شجاعت و شهامت علمی خود را نشان داد، در زهد، تقوا، عبادت و سخاوت - همان طور که نوشتیم - مصداق کامل معانی ملکات نفسانی بود. در شجاعت، فصاحت و بلاغت مانند جد بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام بود. همان گونه که امام زین العابدین علیه السلام در بحرانی ترین روزگار زندگی، با کمال قدرت و شهامت منظور مقدس خود را بر تبه‌کارترین مردم، یزید بن معاویه و شامیان معاند بیان کرد؛ حضرت جوادالائمه علیه السلام نیز در قبال بنی عباس و طرفداران سیاست پرچم سیاه، قیام نمود، مقاومت کرد و حقایق را با فصاحت و بلاغتی شگفت انگیز به مردم رسانید. همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام تربیت شده ی مکتب ربوبی بدون پدر در دامن

ص: 30

مادر، ناگهان ظهور و بروز نمود و خود را به رسالت معرفی کرد؛ امام نهم علیه السلام نیز که از او در سن بزرگتر بود و از جهت پدر و مادر مشخص و مشهور معروف بود خود را صاحب ولایت مطلقه الهیه معرفی کرد و از عهده ی آن برآمد، هر چند علمای عصر مشعشع مأمون عباسی پشت در پشت یکدیگر را کمک و حمایت می کردند که مشکل ترین مسایل زندگی و سخت ترین مطالب علمی را بپرسند در کمال سادگی و آسانی به همه ی آن ها پاسخ می داد. بنابراین، قدرت تصرف در مواد، سلب و ایجاد، تشدید و تحکیم عناصر و آوردن کارهایی که دیگران عاجز از آن باشند تنها امام می تواند انجام دهد، آن ها بزرگ و کوچک، سالخورده و خردسال و جوان و پیر ندارد، زیرا تحصیلات آن ها در مکتب های انسانی و خلقی و ادراکات ظاهری نبوده که مدت و عدت داشته باشد، بلکه تعلم آن ها در مکتب ربوبی و ارتباط آن ها با انوار اشراقیه ی الهی است که هر لحظه بر دل آن ها افاضه می گردد و به همه ی علوم و نقشه عالم و ساختمان وجود عالم کبیر به هر فردی از عوالم صغیر سلطه و احاطه و علم و وقوف دارند که محتاج به کسب علم و اطلاع از مکتب بشری نبوده اند. نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد از این رو هیچ یک از ائمه ما در مکتبی از مکتب های تعلیم و تربیتی بشری زانو نزده اند و از کسی علم و دانش فرا نگرفته اند، زیرا کسی اعلم از آن ها نبوده و حضرت جواد الائمه علیه السلام که از میان اهل بیت عترت و طهارت علیهم السلام عمرش چون گل کوتاه و مآثرش چون قرآن پاینده است؛ نهمین کرسی نشین مسند ولایت بود که دوران صباوت، آینه خاطرش با منبع انوار غیبی وضع و محاذات داشت و از سرچشمه ی علوم ربوبی کسب فیض نموده و در سن خردسالی مشکل ترین مسایل علمی را در مجلس رسمی خلافت حل نمود که به سالخوردگان و مقام شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی سخت مشکل می نمود که از کودکی هفت، یا هشت ساله درس علم و ادب و فضیلت گیرند، ولی چون علم او غیر قابل انکار بود چرا که متصل به علم ربوبی

بود و گوهر دانش او مستند و مبرهن به قرآن عظیم بود؛ ناگزیر کسانی که در این رشته قدم زده بودند، باید تمکین نمایند و تسلیم شوند. مأمون الرشید عباسی که دانشمندترین خلفای آن سلسله بود، با تمام قدرت سیاست و نفوذ، سر تواضع در پیشگاه آن کودک هفت ساله خم نموده و سرانجام دختر خود را در سن یازده سالگی به امام نهم علیه السلام تزویج کرد و در احترام ظاهری او قیام و اقدام نمود. اکنون اوراق را ورق می‌زنیم تا شخصیت حضرت ابن‌الرضا، جوادالائمه علیه السلام را بشناسیم. 15 شهریور 1341 ه. ش، 6 ربیع‌الثانی 1382 ه. ق تهران، قریه ی رستم آباد شمیران حسین عمادزاده

ص: 32

این کتاب در هفت فصل تدوین و تنظیم شده است:

فصل اول: مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد علیه السلام.

فصل دوم: امامت، نقابت و نصوص امام جواد علیه السلام.

فصل سوم: معجزات و خوارق عادات امام جواد علیه السلام.

فصل چهارم: علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد علیه السلام.

فصل پنجم: آثار و مآثر امام جواد علیه السلام.

فصل ششم: سبب تقرب امام جواد علیه السلام در نظر مأمون و مقدمه ی شهادت آن حضرت.

فصل هفتم: همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد علیه السلام.

ص: 33

فصل اول

اشاره

ص: 35

امام ابوجعفر، محمد بن علي بن موسي بن جعفر عليهم السلام معروف به «ابن الرضا» و «جوادالائمه» شب جمعه يازدهم ماه رمضان - يا دهم ماه رجب - سال 195 هجري در مدينه ي طيبه متولد و شب جمعه بيست و نهم ذي القعدة سال 220 هجري در بغداد به شهادت رسيد. (1). مورخان، مدت عمر آن حضرت را بيست و پنج سال و دو ماه و يازده روز نوشته اند، كه هفده سال آن، دوران امامت بود كه عمر آن حضرت چون گل، كوتاه، و مآثرش بسيار بلند و والا است. برخي از مورخان، وفات آن حضرت را شب سه شنبه، هفتم ذي حجه نوشته اند. از اين قول چنين استظهار مي شود كه آن حضرت در روز سه شنبه مسموم گرديد و شب جمعه در اثر آن سم به شهادت رسيد. آن روز، هفتم ذ؟ حجه ي سال 220 بوده است. (2).

ص: 37

1-19. ابن عياش تولد حضرتش را در دهم ماه رجب ذكر مي نمايد؛ ولي مرحوم كليني و شيخين (مفيد و طوسي) قدس سرهم و ابن خشاب نوزدهم ماه رمضان ذكر مي نمايند.

2-20. محمد بن سنان گويد: توفي لخمس ليال خلون من ذي حجة، محمد بن سعد روز ششم را ذكر مي كند، ولي هر دو متفقند كه رحلت حضرتش روز سه شنبه اتفاق افتاده پس معلوم مي شود كه در اول ماه اختلاف بوده يعني اول ذي حجه سال 220 هجري قمري را محمد بن سعد روز پنج شنبه و محمد بن سعد روز جمعه گرفته است. ولي محمد مختار پاشا در كتاب «التوقيقات الالهامية في مقاربة التواريخ بالسنين لافريكيه و القبيطه» اول ماه ذي حجه سال 220 هجري را روز جمعه دانسته است. (ص 110، الطبعة الاولى سنة 1311) پس چنين استنباط مي شود كه شب جمعه 29 ذي القعدة به حضرت زهر داده اند و سه شنبه رحلت فرموده اند. غ. ح. ع.

البته در مورد این که آن حضرت در شب جمعه درگذشته اختلافی میان مورخان نیست، نهایت اینکه برخی از مورخان شب شهادت او را 29 ذی القعدة و بعضی دیگر 27 ذی القعدة دانسته اند که ما بین این دو روز، ایام مسمومیت آن حضرت بوده است.

پدر و مادر امام جواد

پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و مادر گرامیش «سبیکه نویبه» (1) نام داشته که به «خیزران» معروف است. این بانوی بزرگ، از زنان قبیله نوبه (2) و از مجلل ترین خاندان ماریه ی قبطیه، کنیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. مسعودی می نویسد: مادر امام جواد علیه السلام «سبیکه» بوده؛ او افضل زنان عصر خویش بود، هنگامی که این فرزند از او متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند به من فرزندی را ارزانی داشت که شبیه موسی بن عمران است که دریاها را می شکافت و مانند عیسی بن مریم است که مادرش مقدسه است، او طاهر و مطهر آفریده شده، و این فرزند، عمر کوتاهی دارد و به سم جفا مسموم خواهد شد. آن گاه فرمود: هذا المولود الذي لم يولد مولود أعظم بركة منه. (3).

ص: 38

1-21. سبیکه به معنای بخشنده از طلا و نقره است.

2-22. نوبه از شهرهای حبشه آن روز بوده است.

3-23. اثبات الوصیة: ص 178.

از این اخبار روشن می شود که مادرش مظهر تقوا و فضیلت و دارای عظمت و جلال بوده است. البته ما درباره ی پدر بزرگوار امام جواد علیه السلام - یعنی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثنا کتاب مستقلمی نگاشته ایم که دیگر مطالب آن را در این جا تکرار نمی کنیم؛ ولی در مورد مادر گرامی او علاوه بر آن که آوردیم، آمده است: نام آن بانو را «نوبیه»، «مریسیه»، «ام ولد»، «سبیکه»، «سکینه» و «دره» هم ضبط کرده اند. همچنان که بیان نمودیم، مادر امام جواد علیه السلام از دودمان ماریه ی قبطیه، مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، ولی بعضی نام او را «خیزران» نیز نوشته اند. (1). مادر گرامی امام جواد به نام «سبیکه» بوده که امام رضا علیه السلام او را «خیزران» خطاب می فرمود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که درباره ی امام جواد علیه السلام می فرماید: «بأبي ابن الخيرة الاماء النوبية الطيبة» پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان باد که از اهل نوبه و پاکیزه است. در روایتی آمده: امام کاظم علیه السلام در راه مکه از وجود امام علی النقی علیه السلام - که از کنیز امام محمد تقی خواهد بود - خبر داد و فرمود: کنیز او، مادر علی چهارم خواهد بود، او از خاندان ماریه ی قبطیه کنیز

ص: 39

1-24. برای دست یابی به شرح حال و زندگانی امام جواد علیه السلام به این کتابها مراجعه شود: بحار الانوار ج 50، مرآت العقول، شرح اصول کافی: ج 1 ص 412، اصول کافی در باب النص علی الرضا علیه السلام؛ و در باب النص علی الجواد علیه السلام، اعلام الوری طبرسی: ص 200، عیون المعجزات: ص 108 چاپ نجف، اثبات الوصیة مسعودی: ص 182، وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مرقم، اعیان الشیعة سید محسن امین عاملی ج 4 ص 624، کفایة الاثر خزاز قمی: ص 306 و 316، کشف الغمة: ص 285، دلائل الامامه طبری: ص 201، مدینة المعاجز ص 516 و....

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و سلام مرا به او برسان. در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بآبی ابن خیرة الاماء الطيبة الفم، المنتجة (1) الرحم و قدست ام ولدته، خلقت طاهرة مطهرة. (2).

کیفیت میلاد امام جواد

در کیفیت تولد پیشوای نهم، امام جواد علیه السلام، ابن شهر آشوب مورخ و محدث معتبر چنین می نویسد: حکیمه خاتون، دختر امام موسی کاظم علیه السلام می گوید: روزی برادرم امام رضا علیه السلام مرا احضار کرد و فرمود: ای حکیمه! امشب، فرزندی از خیزران متولد می شود، باید در حین ولادت حاضر باشی. من در خدمت آن حضرت ماندم، چون شب شد و درد مخاض و زایمان بر خیزران مستولی گردید، من و قابله به همراه خیزران در اتاقی بودیم، برادرم چراغی نزد ما افروخت و در را به روی ما بست و بیرون رفت، چون او را درد زائیدن گرفت بالای تشت نشاندیم، چراغ خاموش شد از تاریکی ناراحت و غمگین شدیم، ناگهان دیدیم فرزندی از خیزران متولد شد در حالی که اتاق روشن گردید و نوری از چهره ی او تابش نمود و در میان تشت قرار گرفت و مثل این که پرده ی نازکی اطراف او را احاطه کرده بود. این پرده شبکه ای از نور بود و از جمال زیبایش نور پرتو افکن و ساطع گردید، به طوری که تمام آن حجره منور شد و دیگر از غم تاریکی بیرون آمده از چراغ بی نیاز بودیم. من، آن وجود نورانی را گرفته و بر دامن خود گذاشتم و در جامه های مطهر پیچیده بودم که امام رضا علیه السلام وارد حجره شد و او را از من گرفت. آن حضرت به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در گوش راست او اذان و در گوش

چپ او اقامه خواند و در

ص: 40

1-25. اعلام الوری طبرسی: ص 200، اصول کافی باب النص علی الجواد علیه السلام با شرح مرآت العقول.

2-26. عیون المعجزات: ص 108.

گهواره ي عزت و كرامت گذاشت و به من فرمود: از کنار گهواره ي او دور مشو! من از او دور نمي شدم تا آن كه روز سوم ولادتش ديدم چشم هاي خود را گشود و به اطراف نگرست و با كمال فصاحت مانند كودكان راشد و بالغ گفت: «اشهد أن لا اله الا الله وأشهد أن محمدا رسول الله» من سخت در حيرت فرو رفتم و آن چه ديده و شنيده بودم خدمت برادرم عرض كردم. برادرم با لبخندي فرمود: اکنون عجائب و شگفتي هاي بيشتري از او خواهي ديد. مجلسي رحمه الله مي نويسد: در اين اثنا، شعاع انوار الهي از آسمان ولايت ساطع شد و تمامي خانه ي امام عليه السلام را فرا گرفت. ابوجعفر، امام جواد عليه السلام در وسط تشت قرار گرفت و پرده ي نور او را احاطه نمود بود كه منادي از عالم غيب چنين ندا كرد: يا فلان بن فلان؟! أثبت أنت صفوتي من خلقي و موضع سري و عيبة علمي و أميني علي و حبي و خليفتي في أرضي، لك و لمن تولاك أوجب رحمتي و منحت جناني و أحللت جواري. و عزتي و جلالتي! لاصلين من عاداك أشد عذابي و ان وسعت عليهم من سعة رزقي. (1). - قريب بدین مضمون - اي امام پسر امام! تو در مأموریت خویش ثابت قدم و پایدار باش! تو را برگزیده ام تا محل اسرار و ظرف علم من باشي، تو امين بر وحي و خليفه من در روي زمين هستي. ما براي تو و براي دوستداران تو رحمت خود را واجب نموده و بهشت هاي خویش را به آن ها خواهم بخشيد و در جوارم وارد

ص: 41

می سازم. به عزت و جلالم سوگند! به دشمنان تو سخت عذاب خواهم نمود، اگر چه در دنیا به آنها روزی فراوان دهم. در این حال مولود، دست بر سر نهاد و گفت: (اشهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم) (1). عوفی شاعر معروف این حقیقت را در منظومه ی خود چنین بیان و تشریح نموده است: هو الذي اذا ولدته امه عاجلها منه حسيبا ما ابتدر حتي تفز عن النساء من حولها و قلن هذا هو مر مبتكر والد الطيب قد جله عنهن مولاة يثوب فاستتر در كتاب «عيون المعجزات» می نویسد: کلیم بن عمران گفت: پس از آن که مدتی از ازدواج امام رضا علیه السلام گذشته بود، خدمت حضرتش عرض کردم: دعا فرما خداوند پسری به تو عنایت فرماید. [امام رضا علیه السلام فرمود: برای من يك فرزندی نصیب خواهد شد که او از من ارث خواهد برد، و در آن شب که امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحابش فرمود:] في تلك الليلة قد ولد لي شبيه موسى بن عمران - عليه السلام - فالق البحار، و شبيه عيسى ابن مريم قدست أم ولدته لقد خلقت طاهرة مطهرة. ثم قال الرضا عليه السلام: يقتل غصبا فيبكي له و عليه أهل السماء و يغضب الله تعالي علي عدوه و ظالمه فلا يلبث الا يسيرا حتي يعجل الي عذابه الأليم و عقابه الشديد. (2).

ص: 42

1-28. سوره آل عمران: 18.

2-29. بحار الانوار: ج 49 ص 52.

خداوند به من فرزندی عنایت فرمود که مانند موسی بن عمران دریاها را می شکافد و مانند عیسی بن مریم است و مادرش که او را به دنیا آورده پاك است و طاهر و مطهره آفریده شده. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: این فرزند مرا به جور و ستم خواهند کشت و اهل آسمان بر او گریه می کنند و خداوند بر دشمن ستمکار او غضب خواهد کرد و جز مدت کوتاهی پس از او نمی ماند که به عذاب دردناک و کیفر شدیدش گرفتار می شود. فرزند من از زندگانی دنیا بهره نخواهد برد، در جوانی او را خواهند کشت و کشته می او به زودی به عذاب دردناک الهی مبتلا می شود. در شبی که امام جواد علیه السلام متولد شد آن حضرت با فرزندش که در گهواره بود تا صبح به سخن پرداخت. امام رضا علیه السلام کنار گهواره با او در اسرار امامت، ودایع نبوت و ولایت سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش او می رسانید. (1). این نکته را ندیده ام کسی متذکر شود؛ ولی چون این حدیث را خواندم اعجاز به نظرم رسید، زیرا به شرحی که نوشتیم در کتاب «تاریخ بیهقی» می نویسد: «هنگامی که امام رضا علیه السلام در خراسان بود، امام محمد تقی علیه السلام از راه دریا به خراسان آمد.» ولی تعجب می کند که چگونه دریا را طی کرده و آن روز آن دریا کشتی رانی نداشته است. آری، این همان قدرت امامت است که از مدینه از راه دریا که آن روز بوده امام عبور فرموده و به خراسان و مرور رسیده است. البته از نظر ما، این طی الارض، سیر در دریا و خشک نمودن آب که امام علیه السلام مانند حضرت موسی بن عمران علیه السلام با عصا دریا را خشک کرده و عبور کند، برای ما

ص: 43

مهم نیست، زیرا حدیث «علماء امتي أفضل من أنبياء بني اسرائيل» حدیث مشهور نبوی است و جایی که علمای امامیه برتر از انبیای بنی اسرائیل باشند امام معصوم به طریق اولی افضل از حضرت موسی علیه السلام بوده که به امر او دریا خشک می شده و حضرتش عبور می کرده است. تردیدی نیست که ائمه ی اطهار همچنان که در ارواح، مقدس هستند در اجساد نیز طیب و طاهر و پاک و مهذب می باشند. چنان که در زیارت آن ها از زبان معصوم گفته شده: «السلام علی روحک الطیب و جسدک الطاهر» به حکم عقل و خرد و طبق اصول روان شناسی و علم النفس و علم الاجتماع، تناسب روح و جسم از شرایط اولیه ی خلقت است که ارواح آن بزرگواران در اجسام طاهره تصرف و سلطه می یابند و ارواح کثیفه در ابدان جیفه جا می گیرند و به همین جهت است که در زیارت ائمه ی بقیع می فرماید: «ینسخکم من أصلاب کل مطهر و ینقلکم من أرحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیة الجهلاء و لم تشرك فیکم فتن الأهواء طبتم و طاب منبتکم» ارواح طیبیه در ارحام مطهره که آلوده به شرك و هوی پرستی نشده اند نشو و ارتقا یافته و ارواح خبیثه در ارحام آلوده رشد و نمو کرده اند. طبق سنت ربوبی پیوسته ارواح مقدس از اصلاب آباء مهذب به ارحام طیبیه ی پاک منتقل گردیده و از کلیه ی شوائب و آلودگی ها منزّه و مهذب بوده اند. از این رو، درباره ی رسول گرامی صلی الله علیه و آله تا به آدم ابوالبشر برسد، تصریح و تأیید و تحکیم شده که روح پاک و مقدس عقل کل در اصلاب آباء موحدین نقل و انتقال یافته تا به صلب عبدالله رسیده و از آن جا به رحم آمنه بنت وهب علیها السلام انتقال یافته و در سلسله آباء و امهات او همه موحد و دارای عقاید پاک و ایمان خالص به خدای عالم بوده اند.

بیان امام رضا و امام کاظم علیهما السلام نیز به همین حقیقت تجلی دارد که نطفه ی امام جواد علیه السلام در رحم پاک کنیز «نوبیه» که در فطرت موحد و خداپرست و بی آرایش بوده، انتقال یافته، تربیت شده و نشو و ارتقا پیدا کرده تا در این عالم به ظهور رسیده و در دامان تربیت معصوم به کمال خود نایل گردیده است. استعداد لایق طاهر و طیب موجب قابلیت و قبول کلیه ی شرایط امامت گردیده و آن چه لازمه ی رهبری و راهنمایی مکتب تربیتی بشری بوده از مکتب ولایت مطلقه ی الهیه - که پدر از پدر تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد - گرفته و خود، حجت خدا بر خلق گردیده است.

نام امام جواد

نام مبارک محمد از نام های مقدسی است که لطایف و دقایق را که متضمن است. ما برای بیان این لطیفه ناگزیر از یک مقدمه کوچکی هستیم تا این لطیفه را تشریح نماید. در عالم ایجاد و وجود، موجودات به اسماء شناخته می شوند و نام و اسم، دلیل بر مسمی می باشند، چنانچه اولین تعلیمی که قدرت خالق جل شأنه به آدم علیه السلام آموخت بیان اسما بود که: (و علم آدم الأسماء کلها) (1) یعنی: مسماها را بنام و اسامی به آدم ابوالبشر - اولین بشری که آفرید - تعلیم فرمود تا او به مفاهیم، مدلول و معانی برسد و درک کند. اگر اسامی نبود مسماها شناخته نمی شدند. حرف، لفظ و کلمه دلالاتی بر معانی هستند و این حقیقت را خداوند عالم از درون آدم علیه السلام بیرون آورد که به او اعضا، احشا و امعایی داد، آلات گوشت، غضروف، پوست، مو، هوا و حرارت آفرید تا با قبض و بسط و شهیق و زفیر این اعضا حرکت کند و بر هم بخورد و تولید

ص: 45

اصوات و الحان نماید و با گوش ارتباط یابد و این اصوات و الحان در قالب الفاظ و حروف نماینده ی معانی مکنونه درونی بشری باشند. به عبارت دیگر: خداوند در انسان قوای حساسه و نیروی مدرکه قرار داد تا حس کند، درک نماید و بتواند مدرکات و محسوسات خود را بگوید و دیگران را در احساسات و ادراکات خود شرکت دهد و این مفاهیم، جز از راه الفاظ و حروف میسر نیست. بنابراین، تمام عالم وجود الفاظ و دلالات برای معانی و مفاهیم می باشند. این الفاظ، یا حروفی هستند مانند: اسامی حسن، حسین، محمد، تقی و غیره که در وضع لغوی برای معانی وضع شده اند، یا حروف تکوینی هستند مانند اشجار و درختان که هر یک نوعی میوه می دهد و خاصیتی ممتاز دارد، یا حروف تشریحی هستند، مانند احکام قرآن که هر یک از آیات، دال بر مدلول و معانی خاص و داروی امراض روحانی می باشد. با این مقدمه، که اشاره جمالی شد، حروف و الفاظ دال بر معانی هستند و در این دلالت، انواع و اقسام حروف وضعی به کار رفته که در حروف عربی - که فارسی و ترکی هم با آن مشترک است - بیش از چهارده نوع ترکیب لفظی و حروفی داریم که حروف تهجی و حروف ابجد و غیره از آن اقسامند و با هر یک از آن، یک رشته - بلکه رشته هایی - از حروف و اعداد مدون و منظم گردیده که در علوم ریاضی، فلکی و علوم غریبه به کار می رود. اکنون بحث ما در کلمه «محمد» است، می خواهیم بگوییم: کلمه ی «احد» از اسامی مقدسه ی عالم است که ذات حق تعالی این نام را بر خود گذاشته و با یک «م» اضافه به پیامبرش - که تربیت یافته ی مکتب ربوبی است - نام نهاده و کلمه ی «احمد» و «محمد» هر یک الفاظی هستند که حاکی معانی دقیقه ی رقیقه می باشند. ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

کلمه ی محمد - که انتخاب شده ی الهی می باشد برای اولین صادر و نخستین مخلوق است - به معنی پسندیده شده، حامد و محمود به معنی پسندیده است. «اکنون علمای حروف گویند: لفظ «م ح م د» «محمد» ترکیب حروفی دارد که بسان ترکیب وجود انسان در رحم عالم، یا رحم مادر ساختمان یافته است یعنی: در کلمه «محمد» حروفی در هم فرو رفته است به خط نسخ عربی اسم برای مسماهی انسانیت است و چون طی درجات تکامل جنینی را نموده این است نیز به صورت تکاملی در می آید به طوری که در خط کوفی به صورتی می نویسند که این کلمه ی در هم فرو رفته کم کم مستقیم و پایدار و مستوی می گردد تا به کلمه ی کوفی صحیح نوشته می شود «محمد» است.» گفته اند: هر کس را «محمد» نام نهند، نامش با جسمش و اسمش با جسدش مطابقت تام دارد. محمد کش قلم چون نامور ساخت ز میمش حلقه ی طوق کمر ساخت تواند شد ز سر جانش آگاه خرد با جمله ی دانش حاش لله چو پا آراست از خلخال دالش سر دین پروران شد پایمالش چه نام است این که در دیوان هستی بر او نگرفته نامی پیش دستی زبانم چون ز وی حرفی سراید دل و جانم ز لذت بر سر آید چه نام این است نام آور چه باشد مگر بر تو بود از هر چه باشد کلمه ی «محمد» نخستین نام رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است که «الذی فی السماء اسمه أحمد و فی الأرض أبوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله» و این نام صادر اول، عقل کل و اشرف رسل و خاتم پیامبران می باشد که با نام «احد» قرین و مقرون است. احد، نام واجب الوجود واحمد، نام اولین ممکن الوجود است و میم فاصله ی امکان و وجوب است. و محمد صلی الله علیه و آله کلمه ی جامع صفات جمال، جلال و کمال احمد است که

مرآت

صفات ربوبي واجب الوجود است. نظامي گوید: تخته (نقطه ي) اول که الف نقش بست بر در محجوبه ي احمد نشست حلقه ي حاء را کالف اقلیم دال طوق ز دال و کمر از میم داد لاجرم او یافت از آن میم و دال دایره ي دولت و خط کمال «کنت نبیا» چو علم پیش برد ختم نبوت به محمد سپرد مه که نگین دان زیر جد شده است خاتم او مهر محمد شده است گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه ي تسلیم اوست خواجه مساح و مسیحیش غلام اینت بشر آنت مبشر بنام امي و گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح هم چو الف راست به عهد وفا اول و آخر شده بر انبیا چشمه ي خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست بنابراین، کلمه «محمد» نخستین اسم دال بر معانی جامع کمال و فضیلت است که خاص پیامبر خاتم النبیین صلي الله عليه و آله شد و قبل از او، کسی را به محمد صلي الله عليه و آله ننمیده بودند و این نام مانند ارکان اربعه در سازمان ولایت مطلقه ي الهیه است که برای اهل بیت خود، انتخاب فرمود، همچون نام علي که بر ارکان اربعه سازمان ولایت عترت، وضع شده است. محمد، رسول الله صلي الله عليه و آله؛ محمد، باقر العلوم عليه السلام؛ محمد، تقي الجواد عليه السلام؛ محمد، ابوالقاسم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه. علي، امیرالمؤمنین عليه السلام؛ علي، امام زین العابدین السجاد عليه السلام؛

علي، امام رضا عليه السلام؛ علي، امام هادي عليه السلام. بنابراین، چهار محمد و چهار علي و حسن، حسين، جعفر، موسي و حسن عسكري عليهم السلام که در محور ذات مقدس فاطمه ي زهرا عليها السلام دور مي زنند؛ چهارده معصومي هستند که الفاظ و اسامي آنها دال بر معاني عاليه و لطايف و دقايق رقيقه مي نمايند. محمد صلي الله عليه و آله پسندیده آسمان ها و زمين و علي عليه السلام هر کجا باشد باشد علي و عالي و با علو و برتر است، علي خواه در اول، يا دوم، يا سوم و چهارم، يا در صف اول، دوم، سوم و چهارم. علي هر کجا باشد علي است و دني هر کجا باشد دني است و محمد تقي عليه السلام از اين نام مشتق است که پسندیده و محبوب عالميان است. اللهم صل علي محمد بن علي بن موسي الرضا، علم التقي، و نور الهدى، و معدن الوفا، و فرع الازكياء، و خليفة الاوصياء، و أمينك علي و حيك اين، يادگار خاندان نبوت و ولايت، پرچمدار تقوا و زهد و پرهيزكاري و پارسايي بوده، و نور هدايت معدن وفا و وارث خلافت است.

كنيه و القاب امام جواد

امام محمد تقي عليه السلام به جواد ملقب و به اباجعفر الثاني مكني بود. امام محمد باقر عليه السلام ابوجعفر الاول و امام محمد تقي عليهما السلام اباجعفر الثاني بود. تقي، قانع، مرتضي، منتجب و عالم نیز از القاب آن حضرت است. پنج لقب مخصوص امام محمد تقي است که «تقي» مشهورترين آن هاست و مأخوذ از تقوا و پرهيزكاري است که بهشت را خداوند عالم، محل مخصوص پرهيزكاران قرار داده آن جا که فرمود: (الجنة للمتقين) (1).

ص: 49

و هر کس بدین صفت متصف باشد - که بهترین صفت و عالی ترین وسیله ی قرب الهی است که فرمود: اقربکم اتقاکم و (اکرمکم اتقاکم) (1) - بهترین صفت انسانی را در جهان آفرینش داراست. و در آیه ی دیگر فرمود: (تلك الجنة التي نورت من عبادنا من كان تقيا). (2). لقب دیگر حضرتش جواد، که از جود و بخشش است و در اسماء الحسنی در معنای کلمه «جواد» لطایف دقیقی است. و مرتضی، به معنی انتخاب شده از میان خلق است. و قانع، بهترین صفت انسان در معیشت و زندگی است که ملازمت با عزت دارد و چون امام جواد علیه السلام خود به کم می ساخت و هر چه داشت به خلق می بخشید او را قانع و جواد می گفتند.

خصایص امام جواد

همان گونه که بیان شد کنیه ی امام جواد علیه السلام ابوجعفر ثانی بود و از القابش جواد، قانع و مرتضی است. نقش انگشتر آن حضرت: «نعم القادر الله» بود. و در بانش، عمر بن فرات و بنا به نقل مناقب ابن شهر آشوب، عثمان بن سعید سمان بوده است. شاعر مخصوص آن حضرت: حماد و داود بن قاسم جعفری است. فرزندان امام جواد علیه السلام: امام علی هادی علیه السلام، و موسی پسران، و فاطمه و امامه، دختران آن حضرت بودند. (3). ابن شهر آشوب، اولاد پسر امام جواد علیه السلام را امام علی هادی علیه السلام و موسی، و دختران آن حضرت را حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشته است.

ص: 50

1-33. سوره حجرات: 13.

2-34. سوره مریم: 63.

3-35. اعیان الشیعه: ج 4 جزء 3 ص 217.

امام جواد علیه السلام از دختر مأمون اولادی نیاورد و او زن جنایتکاری بود، چه بهتر که مقطوع النسل از دنیا رفت. مادر امام علی نقی علیه السلام به نام «مریسیه»، یا «سبیکه» یا «سکینه» یا «خیزران» بوده، که ایشان را «دره» و «ریحانه» نیز گفته اند. از مفاد اخبار چنین مفهوم می شود که امام جواد علیه السلام زنی به نام «مریسیه» یا «سبیکه ی نوبیه» داشته و زنی به نام «خیزران قبطیه» که از خاندان ماریه قبطیه بوده است و کنیه ی مادر امام علی نقی علیه السلام ام الحسن بوده است. در «مصباح المتهدج» در دعای شیخ کبیر ابی القاسم، تولد امام جواد علیه السلام را چنین نقل می کند که: «اللهم انی أسألك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب...» (1). ابن عیاش تولد آن حضرت را در دهم رجب نقل نموده می نویسد: انه كان یوم العاشر من رجب مولد أبي جعفر الثاني علیه السلام و وفات آن حضرت را روز شنبه - آخر - یا پنجم و ششم - ذی الحججه نوشته است. و در روایتی آمده: وفات آن حضرت در روز سه شنبه، هفتم ذی الحججه سال 220 هجری رخ داد. (2). همه ی مورخان به اتفاق، محل دفن آن حضرت را مقابر قریش، پشت سر حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نوشته اند و در این که عمر شریف آن حضرت نیز بیست و پنج سال بوده، حرفی نیست. کلینی عمر شریف امام جواد علیه السلام را بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز ضبط کرده و برخی دیگر عمر شریفش را بیست و پنج سال و سه ماه و بیست و دو

ص: 51

1-36. مصباح المتهدج: 804.

2-37. به پاورقی صفحه 37 مراجعه شود.

روز ضبط نموده اند و ابن خشاب نیز بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز نوشته، ولی شیخ رحمه الله قول اولی را معتبر دانسته است. بنابراین، امام جواد علیه السلام با پدرش هشت سال - و یا هفت سال و چهار ماه و دو روز - و پس از پدر بزرگوارش هجده سال و بیست روز کم زیسته و مدت امامت آن حضرت همان هجده سال منهای بیست روز بوده و تردیدی نیست که آن حضرت در زمان معتصم، خلیفه ی عباسی مسموم شده و به شهادت رسید.

صورت و سیرت امام جواد

«كان عليه السلام أبيض اللون، معتدلاً في بياضه - وقيل، بياضه أقرب الي السمرة - معتدلاً القامة» امام جواد علیه السلام سفید رنگ - که در سفیدی معتدل بین گندم گونی و سفیدی بود - و دارای قامتی معتدل بوده. چهره اش از جهت غیرت و حمیت شبیه موسی بن عمران علیه السلام و از جهت ورع و پارسایی شبیه به عیسی بن مریم بود. آن حضرت، محجوب، عقیف، باحیا، موقر، بردبار و حلیم بود. همان طور که گفته شد امام، برگزیده ی الهی است و از نظر عقلی نیز بایستی از جهت جسم و جان، صورت و سیرت برتر، عالی تر، بهتر و برتر از سایر خلق باشد و ما نسبت به همه ی پیامبران و اولیا و اوصیا این حقیقت را از روی آثار و مآثر آن ها دریافته ایم که در ملاحظت و جذابیت، حسن صورت و قد و قامت دارای نظام احسن وجود بوده، و هیچ گونه نقصی در وجود آن ها رخ نداده است. اگر چه اشکالی ندارد که خداوند ارواح طیبه را به عللی در وجود ناقص قرار دهد، ولی قدرت و سنت ربوبی بر این بوده، که نفوس قدسیه را در اجساد و ابدان کامله ی حسنه جا دهد که تناسب روح و جسم آن ها محفوظ بماند و به همین جهت، همه ی پیامبران، خوشگل، خوش سیما، زیبا و رسا و فریبنده و جذاب خلق شده اند و

ارواح آن ها نیز عالی و راقی بوده و بر همه ی خلق تفوق و تقدم داشته اند.

چهره و شمایل امام جواد

امام جواد علیه السلام دارای چهره ای گندم گون متمایل به سفید و ترکیبی در نهایت نزاکت و لطافت بوده، ابروهای قوسی شکل پیوسته و باریک - آن طور که امروز هم می پسندند - صورتی چون گل محمدی با طراوت، جالب و جاذب داشت. گونه های سرخ و سفید به هم آمیخته که می توان گفت: کاملاً شبیه جد بزرگوارش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. چشم های سیاه، دندان های ریز و سفید چون در خوشاب، بینی کشیده و باریک که «ن و القلم» مسوده آن است و دست های رسا و انگشتان بلند و کشیده ای که حاکی از ذکاوت و زیرکی است داشتند. میان کتفین او گشاده، کمرش باریک بود و سینه ی فراخ و شکم هموار و صاف داشت، خطی از موهای رعنا از میان پستان های او تا نزدیک ناف او بود. محاسن سیاه و به هم پیچیده ای داشت. گردن بلند و قامت متوسط مایل به بلندی و بندها و پیوندهای او قوی و در یکی از کتفین آن حضرت، مهر امامت هویدا بود. از نظر اخلاق نیز چون صورتش زیبا و سیرتی پسندیده داشت، با وجود صغر سن در همه حال در کمال متانت، تمکین و آرام دل و خضوع بود. هرگز قهقهه از او ندیدند و هیچ گاه از او تندی و خشونت با خدمه و غلامان نشنیدند. با آن که اکثر شاهزادگان و امیرزادگان در جوانی طغیان و غرور و کبر و نخوت می ورزند؛ ولی امامان ما از این صفات زشت و ناپسند به کلی مبرا بودند. آن ها فریب جاه، مقام و مال و منصب را نمی خوردند، تا با احساس بی نیازی از مال و جاه طغیان کنند که: (کلا ان الانسان لیطغي - ان رآه استغنی). (1).

ص: 53

و همین دلیل بارزی بر تربیت آسمانی این ائمه ی معصومین علیهم السلام است که در جوانی و صغر سن از هواجس نفسانی، تمایلات، شهوات، خشم و خودپسندی به کلی دور بودند. آنان در عین حال که با جمع کودکان بودند از جهت فکر با آن ها امتیاز داشتند. وقتی مأمون به فکر خود، او را برای بازی کودکانه دعوت کرد و اسباب بازی پیش روی او ریختند، با کمال متانت و سطوت فرمود: «ما للعب خلقنا، بل خلقنا للجدید لأمر عظیم» ما را برای بازی گیری نیافریده اند، بلکه ما برای یک امر مهم که علت غایی آفرینش است، آفریده شده ایم. مأمون سخت از این سخن تکان خورد!! چنانچه از اخبار مستفاد می شود امام جواد علیه السلام از نظر عمر کوچک ترین ائمه بوده، ولی از نظر امامت کوچک و بزرگ، پیر و جوان مفهومی ندارد، چرا که حضرت مسیح علیه السلام در کودکی گفت: (انی عبد الله آتانی الکتاب). (1). و حضرت موسی علیه السلام به هنگام تولد در رتبه ی نبوت بود. وقتی مأمون عباسی با امام جواد علیه السلام در دوران کودکیش برخورد او را زیرک، زکی، باکیاست و دارای نبوغ شناخت. در حالی که هنوز بالغ نشده بود، دارای مقام علم و حکمت، ادب و فضیلت و کمال عقل بود، مأمون نتوانست هیچ کسی را با او مساوی و برابر بداند، حتی مشایخ اهل زمان، ریزه خوار خوان علم و دانش او بودند. به همین دلیل، مأمون در نه سالگی آن حضرت را اکرام و احترام وافر می نمود تا جایی که دختر جنایتکار خود را - قبل از مبادرت به جنایت - روی اظهار علاقه ای که به آن حضرت می نمود به همسری او در آورد.

ص: 54

او به دختر خود توصیه و تأکید در اطاعت امر و احترام آن حضرت نمود و حتی روزی که دخترش از زن گرفتن امام به پدرش شکایت کرد، خلیفه ی عباسی از دختر خواست که در این زمینه دخالت نکند و او را امر به حلم و بردباری و اطاعت و احترام شوهرش نمود.

شباهت امام جواد به موسی بن عمران

برگزیدان حق در مکتب ربوبی همان طور که در سیرت به هم شبیه هستند در صورت نیز شباهت دارند. امام رضا علیه السلام قبل از تولد فرزندش امام جواد علیه السلام فرمود: دعا کردم و از خدا خواستم که فرزندی به من عنایت فرماید که در مراحل کمال توحید یگانه ی عصر باشد. و چون امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحاب خود فرمود: خداوند به من فرزندی عنایت فرموده که شبیه به موسی بن عمران علیه السلام است، یعنی او شکافنده ی دریاهاست و شبیه عیسی بن مریم علیه السلام در قدس، تقوا، زهد و پرهیزکاری است و در طهارت مادرش مانند مریم پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر بود. حضرت اضافه فرمود: «یقتل غضبا، فیبکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله تعالی علی عدوه و ظالمه و لا یلبث الا یسیرا حتی یعجل الله به الی عذابه الألیم و عقابه الشدید» (1). او را از روی کینه می کشند پس اهل آسمان بر او می گریند، دشمن و ستم کننده ی بر او مورد غضب خدای متعال قرار می گیرد که جز در مدت کوتاهی نمی ماند و به عذاب دردناک و کیفری سخت مبتلا

ص: 55

می شود. و همان طور که امام هشتم علیه السلام فرموده بود، ام الفضل، دختر مأمون که این امام جوان را مسموم کرد، خودش به مرضی مبتلا شد که علاج نداشت و می سوخت تا به آتش جهنم ملحق گردید. همچنین امام جواد علیه السلام شباهتی به جد بزرگوارش حضرت ابی عبدالله الحسین و جد امجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که در حق او گفته اند: یابن الذی بلسانه و بیانه هدی الأنام و نزل التنزیل عن فضله نطق الكتاب و بشرت لقدمه التوراة و الانجیل لولا انقطاع الوحي بعد محمد قلنا محمد من آیه بديل هو مثله فی الفضل الا أنه لم یأته برسالة جبرئیل

نقش انگشتر امام جواد

در مورد نقش انگشتر امام جواد علیه السلام پیش از این اشاره ای کردیم، شیخ مفید رحمه الله و خاتون آبادی می نویسند: نقش انگشتر آن حضرت «نعم القادر الله» بود. گفته شده: در اسلام، انگشتر به دست کردن سنت است و این از مزایای اسلام بوده، گر چه سایر ملل هم به علل و وجوهی حلقه های فلزی و سنگی در دست می کردند، یا روی سنگ و فلز کلماتی حک می نمودند، یا اعداد و حروفی را به صورت طلسم حکاکی می نمودند - چنانچه در سیره ی هندوها معمول بود - در دست می کردند. نصاری - چنانچه امروز هم معمول است - فلز قیمتی به صورت حلقه را در دست چپ می کردند. هنگامی که معاویه، در روم شرقی - یعنی شامات - به حکومت رسید از آن ها تقلید کرد و حلقه و انگشتر را به دست چپ نمود و درباره ی حکمین نیز هنگامی که اشعری از عمرو عاص فریب خورد عمرو عاص انگشتر را که به سنت اسلام در دست راست بود بیرون آورد و علی امیر مؤمنان علیه السلام را از

خلافت خلع کرد و به دست چپ نمود، او در این عمل، دو جنایت بزرگ معنوی مرتکب شد: یکی سنتی را بدعت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر را به دست راست می کرد و در دست چپ انگشتر نمی کردند. علتش هم این بود که چون در اسلام طهارت مخرج به دست چپ انجام می گیرد، نباید به دست چپ انگشتر کرد که مبادا پلید گردد. و جنایت بزرگتر عمر و عاص این بود که مجرای حکومت اسلامی را از حق منحرف و در مسیر باطل قرار داد و میلیون ها نفر از مردم جهان را از راه حق و حقیقت منحرف ساخت، و به جای مردی پرهیزکار و «عالم بما کان و ما یکون» و پیشوایی بی نظیر یک مرد جنایتکار، جاه طلب، منحرف، بیگانه پرست، خودسر و خودخواهی را به خلافت نصب کرد، تا خود شریک حکومت او باشد. از آن روز بین سیاستمداران دنیا طلب و مردم ظاهر بین بی خبر از حقیقت، رسم شد که انگشتر را به دست چپ کنند، و از نصاری و مسیحیت تقلید جاهلانه نمودند. برای آن که این روش نامطلوب، اخلاقا و از نظر روان شناسی با مسائل اجتماعی برخورد سویی نکند در طول دو قرن، ائمه ی دین و اهل بیت معصومین علیهم السلام به شیعیان و پیروانشان دستور مؤکدی صادر نمودند که از شرایط مؤمنین این است که انگشتر را در دست راست کنند و در نقش نگین آن، کلماتی حق از قرآن و آیات الهی و نام های مقدس ربانی نقش کنند. به خصوص که در روی عقیق و در باشد بهتر است. البته سایر سنگ ها و جواهرات نیز تجویز شده به شرط آن که روی حلقه ی نقره باشد. طلا، مس و برنز مفاسدی در دست ایجاد می کنند که مخصوصا انگشتر طلا بر مرد حرام شده و در زن اشکالی ندارد. شیعیان و مؤمنان علاقه مند به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مقید هستند که انگشتر

عقیق در حلقه ی نقره حک شده به نام چهارده معصوم علیهم السلام یا آیات قرآن به دست کنند که اخباری بر زیاد شدن حسنات برای ثواب نماز درباره ی آن وارد شده است.

لباس از مشخصات صوری افراد بشر است

بشر، عریان به دنیا آمده و از دنیا هم جز با کفنی سر تا پا پوشیده نخواهد رفت. در دنیا نیز در مقام راز و نیاز به دربار بی نیاز، لباس یک رنگ پوشیده و متحد الشكل و متفق القول جز خدا خدا سخنی ندارند. چنانچه در این سنوات اخیر یک میلیون نفر در مکه بدین لباس در می آیند، چون بشر از یک مادر و یک پدر است و از قدرت خلاقه ی الهی به قبایل و عشایر، طوایف، گروه ها، انواع و اقسام مختلف تقسیم شده اند، ما به الامتیاز فطری و طبیعی آن ها صورت و رنگ هاست و ما به الامتیاز اختصاصی لباس و تعینات ظاهری است. خداوند می فرماید: (و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون - و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون - و من آیاته خلق السماوات و الأرض و اختلاف الؤسنتکم و ألوانکم ان فی ذلك لآیات للعالمین). (1). قرآن در بیان آیات و نشانه های قدرت خلاقه ی عالم، همین حقیقت را مورد توجه خردمندان قرار داده که آن ها با رشد عقلی خود فکر کنند که چگونه از یک پدر و یک مادر که برای آرامش پدر از جنس خود او آفریده شده به جاذبه ی مودت و محبت و رأفت و رحمت ارتباط افراد را با هم محکم، پیوسته و استوار ساخته و رنگ ها و زبان های آن ها را مختلف قرار داده، با لهجه ها و اصوات و الحان مختلف -

ص: 58

که هر يك ممیز قومي از قوم ديگر است - به خوبی تشخیص داده شود و این آیات، برای دانشمندان علم الاجتماع است که فکر کنند و به قدرت خلاقه عالم توجه نمایند. لباس هم تابع همان السنه و الوان - نژادها، چهره ها، قیافه ها، حتی سلیقه ها، فکرها - است. البسه و امکانه هم در هر قوم به صورت خاصی در می آید، تا هر قومي از قوم ديگري و هر قبیله اي از قبیله اي ديگر مشخص و ممیز گشته و از هم جدا شوند. عرب را به لباس مخصوص عربي، عجم را به لباس عجمي، کرد، هندي، افغاني، ژاپني، چيني هر يك را به لباس اختصاصي خود مي توان شناخت. ولي همین بشر در آغاز و انجام - يعني هنگام آمدن و رفتن - عريان آمده و با يك كفن مي رود و در مناسك حج هم در ساحت اقدس كبريائي حق بايد با ساتري ساده و بي تكلف باشد. چنانچه در عرفات در این سنوات اخير يك ميليون نفر با يك لباس متحد الشكل «لبیک لبیک» می گویند و این تعیین را که از لباس برای افراد تهیه شده برطرف نموده، تشخیص و تمییز لباس صوري از بین می رود همه يك رنگ می شوند. بنابراین، لباس از جمله تعیینات اوليه ي بشري است که در پیشگاه حق برطرف می گردد و آن جا باید بی تعیین رفت. کلاه، کفش، لباس و روپوش لباس مانند عبا، شنل و غیره همه تعیین ظاهري است که به حضرت موسي عليه السلام خطاب شد: (فاخلع نعليك) (1). که گفته اند: مراد تعیین و تعلق است، خواه به مادیات از جهت لباس و کفش، خواه به تمایلات از قبیل حب زن و فرزند. در هر حال، در حضور ساحت كبريائي بايد هيچ گونه تعلق، تمایل و تعیین

ص: 59

وجود نداشته باشد، باید با خلوص عقیدت، ایمان پاک و عمل صالح رفت، آن جا لباس، تعیین و ارزش ندارد. و این معنی را ائمه ی اطهار علیهم السلام به ما درس دادند که این تعینات را باید در صورت لزوم تعیین به کار برد، ولی در باطن و برای پارسایی و تقوا فقط و فقط باید به خدا متکی بود و از همه گسست و به او پیوست. به همین جهت، این لباس که در ظاهر برای معرفی و تشخیص و تمیز است به مقتضای زمان و مکان تغییر شکل داده می شد و از جهت کیفیت و کمیت اختلاف داشت. یک روز همه ی مردم ساده ی عربستان که به یک پیراهن اکتفا می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام به دو جامه ی کهنه ی وصله زده قناعت داشتند تا مانند پایین ترین افراد طبقه ی مردم باشند. ولی یک روز که تعیین و تجمل رومی و کوبه ی سلطنت رومیان به امویان رسید و قصور و کاخ ها و دربار و تعینات و تجملات به وجود آمد، باید لباس متناسب با آن داشت که انسان در نظر بی خردان به لباس شناخته می شود. در عصر بنی عباس که خلفای عصر با جبه های خز و لباس های زربفت و جواهر نشان بیرون می آمدند و صندوق بیت المال مسلمین مملو از در آمد بود، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام هم در مجالس رسمی جبه ی خز، ترمه و لباس های قیمتی می پوشیدند تا مردم به نظر حقارت ننگرند. در زمان امام جواد علیه السلام، همین مقتضیات وجود داشت. به همین جهت، امام جواد علیه السلام لباس قیمتی سفید عالی به تن می کرد، ولی به جهت زهد و ورعی که داشت، لباس خشن سیاه زیر جامه و روی بدن می پوشید که از سنت جدش خارج نباشد و می فرمود: «هذا لله و هذا لکم» (1).

ص: 60

برای کسانی که عقلشان در چشمشان قرار دارد این لباس رو و ظاهر را پوشیده ام تا امام را در عصري که قدرت مالي امپراطوري اسلام همه را اعيان و متمول نشان مي دهد خوار و خفيف ننگرند و براي آن ها که عقلشان در دلشان قرار دارد، لباس خشن زیر را پوشیده ام تا بدانند علامت تقوا این است که انسان همیشه به یاد خدا افتد و خدا را در هر حال فراموش نکند.

لباس و آراستگی امام جواد

امام جواد علیه السلام در صورت، لباس و آراستگی بسیار موقر و مؤدب به آداب بود، متین راه مي رفت، لباس پاکیزه مي پوشید. کليني رحمه الله از این امام علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «انا معاشر آل محمد نلبس الخز و اليمنية» ما خاندان پیامبر، خز و لباس هاي قيمتي مي پوشيم. شيخ صدوق رحمه الله از علي بن مهزيار از همین امام علیه السلام روایت کرده است که علي بن مهزيار گوید: رأيت أبا جعفر الثاني عليه السلام يصلي الفريضة وغيرها في جبة خز طاروني، و كساني جبة خز، و ذكر أنه لبسها علي بدنه و صلي فيها و أمرني بالصلاة فيها. (1). دیدم امام جواد علیه السلام را که نمازهاي واجب را با جامه ي خز و ساير لباسهاي قيمتي مي خواند و به من جامه اي که از خز بود پوشانید و فرمود: که من خود آن را پوشیده و در آن نماز خوانده ام و دستور داد که در آن نماز بخوانم. در این که امام جواد علیه السلام با سابقه اي که شاه ولایت در لباس داشت چگونه لباس

ص: 61

خز می پوشید؛ این بحث روانشناسی است که در فصلی بیان خواهیم کرد که زمان امامت شاه ولایت اقتضای آن لباس را داشت و زمان امام جواد علیه السلام مقتضای این لباس بوده است.

چرا امیرمؤمنان لباس وصله دار می پوشید و امام جواد لباس خز؟

اسلام، دین عقل و خرد و کمال و فضیلت است و در عین حال، برخی از احکام شریعت منطبق بر عرفیات است و حتی در قضاوت طبق روش عرف حکومت و داور می کند. درباره ی لباس هم اسلام می فرماید: بهترین لباس، لباس عصر است که همه ی مردم در آن اتفاق نموده اند و حتی دستور دارد که از پوشیدن لباسی که موجب سخریه و استهزا و موجب غیبت شود، خودداری نمایید. بنابراین، لباس، همان لباس عمومی اجتماعی عصر است و موضوع «من تشبه بقوم فهو منهم» هم همین حقیقت را تأیید می کند، چرا که لباس، معرف هویت ملی است و با لباس می توان قبایل و عشایر عالم را شناخت. تردیدی نیست که لباس عمومی مسیحیت با لباس عمومی اسلامیت، با لباس عمومی کلیمیت و لباس عمومی هندو و سیک، یا چینی و ژاپنی با هم فرق دارد، ولی چون دنیای امروز به قدری به هم نزدیک شده و وسایط نقلیه اتوموبیل، هواپیما روی کره ی زمین را - که روزی از هم هیچ اطلاعی نداشتند - مانند اتاق های یک خانه به هم نزدیک و مجاور ساخته از این رواز جهت لباس، خوراک، مسکن و آداب هم به هم نزدیک شده و تحت تأثیر هم قرار گرفته اند. و نمی توان به گونه ای قاطع گفت: کدام بهتر است، زیرا محیط و زمان و مکان و مقتضیات آب و خاک موجب تهیه ی لباس محلی شده است. بدون تردید مردم سواحل دریا با مردم کوهستان در لباس فرق دارند. مردم ریگستان عربستان سوزان با مردم اروپای سرسبز و شهرهای ابری که سالی چند روز بیشتر آفتاب ندارند، نمی توانند در لباس یکسان باشند.

علاوه بر این که همین لباس هم در ادوار مختلف زندگی بسی فرق و امتیاز دارد، دوران کودکی با عهد شباب و جوانی، عصر ابوت و کمال انسانی با دوره ی پیری و سالخوردگی و شیخوخیت فرق بسیاری دارد، در هر زی و لباس که باشد باز در این شدت و ضعف فراوان از جهت کمیت و کیفیت فرق دارد. بنابراین، لباس تابع آداب و ادب محیط و شرایط زمان و مکان است. علاوه بر این خصوصیات که گفتیم، لباس شرایط دیگری هم از نظر مقام و منزلت و منصب دارد، چنانچه امروزه لباس قضات دنیا با لباس اطبای جهان، یا لباس کارگران و مهندسين با لباس سیاستمداران و روحانیون فرق دارد و هر طبقه ای لباس مخصوصی دارند که خود را بدان فضیلت و شرایط معرفی می نمایند. حتی طبقات مختلف، اداری های کشوری و لشکری، یا پلیس و نیروی انتظامی، مأمور راهنمایی و رانندگی، فرهنگی، مأمور بهداشتی و کارگر کارخانه هر یک لباس مخصوص دارند که بدان ممتاز و مشخص می گردند. از این گذشته یک معنی هم بر اینها حکومت دارد و آن بی رنگی است که اسیر رنگ تعلق و تعین نگردند. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیر آزاد است این همه لباس ها، نمونه های تعین این نشئه است و اسلام برای آن که اصول ارتقا و تکامل مصون بماند، بشر را از همین رنگ ها بر بی رنگی هدایت نموده است، تا تعلقات مادی را کنار بگذارند و به معنویات پردازند، چنانچه درس حج، بزرگترین سرمشق بی رنگی و آزادی از تعلق رنگ هاست. همان گونه که دیده می شود در آن مراسم، صدها هزار نفر و بالغ بر یک میلیون و سی صد هزار نفر در همین سال 1381 هجری قمری شرکت کرده و همه ی لباس هایی را که رنگ تعلق است، بیرون نموده و با سر و پای برهنه با دو قطعه پارچه ندوخته ی سفید، متحد الشكل و متحد القول به یک نقطه غیر قابل اشاره حسیه،

توجه دارند. امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: «من باید مانند ضعیف ترین فرد از مسلمانان باشم تا مسئولیتی متوجه من نگردد» این بیان به دو نظر بود: اول آنکه: محیط صدر اسلام از تعلقات ظاهری و تعینات ملبوس هنوز فارغ بوده و آرایش و آرایش نداشت، لباس همه ساده بود و آرایش صنفی، فنی، علمی و غیره نبود. وقتی نماینده ی امپراطور روم به عربستان آمد تا خلیفه را ملاقات کند، هر چه نگریست کاخ و قصر و درباری ندید. گفتند: خلیفه در مسجد است. وقتی رفت همه را یکسان دید. گفتند: در نخلستان است. به نخلستان رفت، دید جز مردی که خشتی زیر سر نهاده و مانند غریبان در سایه ی نخلی خوابیده، کسی نیست! گفتند: این خلیفه مسلمین است، که در لباس مانند سایر مردم بوده و هیچ تعینی ندارد. حتی يك روز پیراهن بلندی پوشیده بود، مردم بر او اعتراض کردند که چرا از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شدی؟! روزی گفت: اگر من منحرف شوم شما مردم چه خواهید کرد؟ بدون هیچ بیمی، مردی با شمشیر برخاست و گفت: با این شمشیر تو را از کجی و اعوجاج و انحراف برمی گردانیم. سادگی به این حد بود که لباس رنگ تعیین نداشت، بلکه فقط ساتر عورت و حافظ سرما و گرما بود.

در مدت پنج سال خلافت، امیر مؤمنان علی علیه السلام با لباس وصله دار سلطنت و خلافت می کرد و به حدی وصله روی وصله می زد که می فرمود: دیگر از وصال خجالت می کشم. آن حضرت در سال به دو پیراهن - که لباس رسمی علی علیه السلام بود - قناعت می کرد و می فرمود: باید من در کشوری که حکومت می کنم مانند پایین ترین افراد از لحاظ لباس و غذا باشم. با نان جو خشک، نمک، سرکه و دو پیراهن وصله زده بر مردم حکومت می نمود. این اقتضای لباس دوران امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. اما دوران سیاست اسلامی از نظر ظاهر رو به تکامل گذاشت و مسلمین با ملل متمدن مترقی روم، ایران، هند و چین آشنا شدند و قهرا به آداب و رسوم ظاهر آن ها در لباس، مسکن و معاشرت و مجالست آگاهی یافته همدوش و هم شدند. در این سیر تکاملی روز افزون که اسلام وسعت یافت و امپراطوری اسلام از شرق و غرب عالم مسکونی را زیر فرمان گرفت، مسلمانان چهارصد سال بر آب های دنیا فرمان روایی داشتند و هشت قرن بر تمامی قتل مرتفع، خشکی و دریا، شرق و غرب تا سواحل دریای مانس و شرق اقصای آفریقا پیش رفتند و مردم از اطراف و اکناف عالم به مرکز خلافت نزدیک می شدند و با مسلمین اختلاط می نمودند. در اثر این اختلاط و امتزاج اجتماعی، آداب و رسوم جهانی در دریای ادب و تربیت اسلام مستهک شد و لباس هم تابع لباس عمومی گردید. یعنی لباس عرب مخصوص عرب و لباس عجم مخصوص عجم شد و حد مشترکی در بین بوده - که بی آرایش و عدم قید به لباس اولی و شدت و حدت و حمیت در لباس - لباس ملی گردید، به طوری که تقریباً همه در لباس شدت تعلق رنگ را کنار گذاشتند و لباس

ملي عمومي به تن نمودند. خلفا و سلاطين به روش قيصرها و كسري هاي روم و ايران لباس رسمي پوشيده و دربار مجلل تشكيل داده و پرده دار، دربان، خدم و حشم بسياري پيدا كردند. مردم هم كه از آداب و رسوم ملل مختلف آگاهي يافته بودند و اوضاع مالي و بنيه ي اقتصادي آن ها در كمال قوت و قدرت بود به حدي كه بيش از ده ميليون دينار اضافه در آمد خزينه ي سلطنتي بود لباس هاي فاخر مي پوشيدند و به زيورآلات مجلل خود را مي آراستند. در اين عصر بايستي امام - كه راهنماي روحاني و پيشواي معنوي است - به همان لباس عصر آراسته باشد و به همين جهات بود كه در عصر خلفاي اموي و عصر خلفاي عباسي كه خلافت، داراي دربار و دربان تشريفات شد ائمه ما نيز براي حفظ صورت ظاهر اسلام لباس خز و پشم و لباس گران بها و عالي قيمت مي پوشيدند. امام صادق عليه السلام - مخصوصا امام رضا عليه السلام كه مقام وليعهدي ظاهري داشت - به حكم ضرورت به خاطر مردم ظاهر بين لباس رسمي قيمتي مي پوشيدند، ولي در زير، لباس پارسايي و پرهيزكاري خود را به تن داشتند. امام جواد عليه السلام نيز كه داماد خليفه ي عباسي بود به حكم ضرورت، از رو لباس خز و حرير مي پوشيد و زير آن به لباس خشن كرباس قناعت مي كرد و مي فرمود: آن براي مردم و اين براي خداست.

تولد امام جواد و رسوايي واقفيه

حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام از جمله ائمه اي بود كه تا سن بيش از چهل سالگي اولاد پسري نياورد و برخلاف پدرش كه كثير الاولاد بود، او قليل الاولاد بود. چهل و هفت سال از سن امام رضا عليه السلام گذشت و فرزند پسري براي حضرت

متولد نشد همین جهت، موجب گردید که مردم در امامت آن حضرت توقف کردند و صوفیه در طریقت به او متوقف گردیدند. ولی از آن جایی که در سنت ربوبی و سرنوشت اولیه، مقرر شده بود که دوازده نفر منصوب و منصوب اوصیا و اولیای خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله باشند و نام امام جواد علیه السلام در صف اولیای رسول خدا صلی الله علیه و آله به خط نور، بر ستون و ساق عرق نقش شده بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اخبار متواتره اسامی جانشینان خود را تصریح فرموده بود، به همین جهت، این فرزند بدون تردید امام نهم پس از امام رضا علیه السلام بود. توقف و شك برخی از معمرین موجب شد که در مقام تفحص و تجسس برآیند، از این رو دیدیم که امام جواد علیه السلام از میان مردم، در حال کودکی و صغر سن، خود را به علم و فضل و کمال معرفی فرمود، همان گونه که عیسی بن مریم علیهما السلام خود را معرفی کرد و مردم با مشاهده ی معجزات متوالی و متواتر او پیشوای نهم امام جواد علیه السلام را شناختند. بسیاری از مردم از امام رضا علیه السلام می پرسیدند: امام پس از شما کیست؟ حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام پیش از ولادت امام جواد علیه السلام یا پس از ولادتش او را به اسم و رسم و وصف و شخصیت معرفی می فرمود و در دوران کودکی او را به اصحاب خود نشان می داد و در وداع آخر تصریح به جود او به هنگام سفر اجباری به خراسان نمود و در منطق خود، در عصر ولایت عهدی مکرر در مکرر به وجود او تصریح، تأکید و توصیه فرمود. مولد و میلاد امام جواد علیه السلام چهار سال پیش از دعوت مأمون به ولایت عهدی بود. هنگامی که امام رضا علیه السلام عازم مسافرت گردید امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و امام رضا علیه السلام او را به علم، تقوا، فضیلت و سخاوت سفارش فرمود و اسرار امامت را به او سپرد و تصریح کرد که من از این سفر، بر نخواهم گشت. با این مقدمات امام رضا علیه السلام به هنگام ولادت جوادالائمه علیه السلام فرمود که: گهواره ی او را نزدیک استراحت گاه خود نصب نمودند و حضرتش از این فرزند

مراقبت می کرد. بدون تردید از نظر حب نسل و سنت بشری، هر مردی که تا سن چهل و پنجاه سالگی فرزندی پیدا نکند و پس از آن صاحب فرزند گردد قهراً او را دوست می دارد و علاقه ی مفراطی نسبت به او نشان می دهد و در حفاظت و حراست او به شدت می کوشد. امام رضا علیه السلام نیز به این فرزند علاقه ی زیادی داشت و در این چهار سال که زیر نظر و مراقبت آن حضرت بود، شدت علاقه پدری مشهود گردید. این حقیقت در کتب رجال و حدیث، در باب نص بر امامت امام جواد علیه السلام مورد تأیید و تصدیق همه بوده و اصحابی که از آن حضرت راجع به امام پس از او می پرسیدند، آن ها را به وجود امام نهم علیه السلام مطمئن می ساخت. از کسانی که مورد اعتماد و وثوق بود و تأیید در معرفی و تصریح در وجود امام نهم علیه السلام می کرد و شاهد و ناظر بر او و معرف او بر مردم بود؛ علی بن جعفر عموی آن حضرت است که فداکاری بسیاری در این راه نمود، حتی کسانی که در مورد امامت متوقف شده و درباره ی امام نهم به شک افتادند، در غیاب امام رضا علیه السلام - که به سفر اجباری خراسان تشریف برده بود - به وسیله ی علی بن جعفر به قیافه شناس مراجعه کردند تا گواهی داد که ابوجعفر، محمد ثانی، فرزند امام رضا علیه السلام می باشد. قیافه شناس به رسم عربیت آمد و با کتمان از نسب و حسب تشخیص داد که او از خاندان عترت و طهارت و دامان عصمت و عفت است. علی بن جعفر، نخستین کسی بود که این گواهی را تأیید نمود و لب و دهان امام نهم علیه السلام را در کودکی بوسید و گفت: گواهی می دهم که تو، امام و پیشوای خلق و برگزیده ی پروردگار هستی. برخی این خبر را در بیست و پنج ماهگی امام جواد علیه السلام در حضور امام رضا علیه السلام نوشته اند. این جا بود که حضرتش فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! که خود، معرف

شخصیت خود می باشی. محمد بن اسماعیل حسینی از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: امام جواد علیه السلام را در بیست و پنج ماهگی در مکه به قیافه شناسی نشان دادند. مردم اطراف او را در مسجد الحرام گرفته بودند که نور حق از سیمای این کودک به آسمان تلالو داشت و آن قیافه شناس گفت: والله! این نور الهی است که در چهره او هویداست و این مولود از ذریه طاهره ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آنگاه رو به آن هابی که در شک بودند نمود و گفت: بروید، استغفار کنید. در همین اثنا امام جواد علیه السلام به زبان آمد، نطقی بلیغ نمود، و با فصاحت تمام که همه ی حاضرین خوب می شنیدند و درک می کردند، چنین فرمود: «الحمد لله الذي خلقنا من نوره، و اصطفانا من بربته، و جعلنا امناء علي خلقه و وحيه. ايها الناس! أنا محمد بن علي الرضا بن موسي الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي سيد العابدين بن الحسين الشهيد بن أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب و أنا ابن فاطمه الزهرا و ابن محمد المصطفي فقي مثلي يشك؟ و علي علي أبوي يفتري، و أعرض علي القافة. و الله اني لأعلم بأنسابهم من آبائهم اني و الله لأعلم بواطنهم و ظواهرهم، و اني لأعلم بهم أجمعين و ما هم اليه صائرون أقوله حقا و أظهره صدقا و عدلا و علما أورثناه الله قبل الخلق أجمعين و قبل بناء السماوات و الأرضين. و أيم الله! لولا تظاهر أهل الباطل علينا و غلبة دولة الكفر و توثب أهل الشرك و الشك و النفاق علينا لقلت قولاً يتعجب منه الاولون و الآخرون.

ثم وضع يده علي فمه وقال يا محمدا (و اصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل، ولا تستعجل لهم...) (1). سپاس خدائي را که ما را با دست قدرت خویش از نور خود آفرید و از میان مخلوقاتش برگزید و ما را امین بر وحی خود و بر مردم قرار داد. ای گروه مردم! من محمد بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید، بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. من فرزند فاطمه ی زهرا علیها السلام و فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم. آیا در نسب همچون من (که دارای چنین نسب والایی هستم) شک و تردید راه دارد؟ آیا بر من و پدر و مادر من افترا بسته و به قیافه شناسان عرضه می شود؟! قسم به خدا! من به نژاد و نسب شما از پدرانتان آگاه تر هستم، سوگند به خدا، من با باطن و ظاهر شما آگاهم، و از همه ی آنها و از تمام افکارتان و آنچه در پیش دارید آگاهم، این مطلب را با حق و واقعیت می گویم و با راستی و عدل آن را آشکار می نمایم، که این دانشی است که خداوند متعال آن را پیش از آفرینش همه ی مخلوقات و پس از بنای آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته است. سوگند به خدا اگر نبود که اینک باطل بر ما چیره گشته و غلبه با دولت کفر است و حرکت ناباوران، مشرکان و سرکشان بر علیه ماست سخنی را ابزار می کردم که پیشینیان و آیندگان در شگفت می شدند. در این هنگام آن حجت خدا دست خود را بر دهان خود نهاد و به خود گفت: ای محمد! آرام و خاموش باش و سکوت اختیار کن! انسان که پدران

ص: 70

تو سکوت اختیار کردند. این آیه شریفه را تلاوت فرمود. (فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم...) «پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...» چون این سخنان در حضور جمعی پایان یافت و مجلس تمام گشت، و خبر به امام رضا علیه السلام رسید فرمود: «الحمد لله الذي جعل في وفي ابني محمد اسوة برسول الله صلي الله عليه و آله و ابنه ابراهيم». سپاس و ستایش پروردگاری را که در مورد من و فرزندم محمد الگوئی و اقتدائی به رسول خودش و فرزندش ابراهیم قرار داد. آن گاه رو به حاضرین نموده و فرمود: هل علمتم مارمت به مارية القبطية في ولادتها ابراهيم بن رسول الله صلي الله عليه و آله؟ قالوا: لا أنت اعلم يابن رسول الله فخبنا. (1). آیا می دانید نسبت به ماریه قبطیه در حین تولد ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تهمت ناروایی زدند و افتزائی بستند؟ شیعیان و خواص دوستان عرض کردند: ما به جریان آن واقف نیستیم، برای ما بیان کن! چرا که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و از درون خانه بهتر با خبری که: «أهل البيت أدري بما في البيت». آن گاه امام رضا علیه السلام فصلی بدین شرح از تاریخ صدر اسلام و تولد ابراهیم و مقام ماریه قبطیه و خادمی که او را به رسم پادشاهان خدمت می کرد، بیان فرمود:

ص: 71

چون سخن امام رضا عليه السلام به شكر و سپاس بدینجا رسید که: پروردگارا! همان طور که مردم را درباره ی ماریه از شك بیرون آوردی، شكر می کنم که مردم را درباره ی فرزندم جواد علیه السلام از شك بیرون آوردی. مردم اجتماع کرده و عرض کردند: یابن رسول الله! قصه ماریه را برای ما بیان کن. چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ماریه قبطیه را به رسم تحفه و هدیه تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند خادمی نیز به همراه او برای خدمتش به نام «جریح» بود. این خادم هم در خاندان سلطنتی به آداب پادشاهان و تربیت درباری تربیت شده بود که به ماریه علم و ادب می آموخت. چون ماریه قبطیه مسلمان شد، او هم به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد در ضمن، برخی از زنان پیامبر نسبت به او حسد بردند و دوزن او از پیامبر به پدران خودشان شکایت کردند و گفتند: پیامبر ماریه را بیشتر از ما دوست می دارد. وقتی ماریه به ابراهیم آبستن شد، آنها نسبت ناروا داده و گفتند: ابراهیم از «جریح» بوده نه از پیامبر (!!!) آن دو با جسارت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! این شایسته نیست که از تو جنایتی رخ دهد و ماریه به فحشا بگراید (!!) پیامبر صلی الله علیه و آله سخت برآشفته، رنگش متغیر شد، فرمود: «و یحکما! ما تقولان؟» گفتند: جریح با ماریه ملاعبه کرده و باید قضیه روشن شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر دو را بازجویی کنید، تا بین آن ها قضاوت کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام آماده ی اجرای حکم رسول خدا شدند. چون تحقیق کردند و در اتاق آن ها رفتند، دیدند آن ها در یک مشربه (تشت) و

به آداب و سنت قدیمی خود - مانند حمام های «وان» امروزی - شستشو می کنند و جریح آب می ریزد و ماریه استحمام می نماید و می شنیدند که ماریه تقدیر و تعظیم مقام نبوت نموده و افتخار و مباحثات می کرد که به همسری او در آمده. جریح تا چشمش به علی علیه السلام و شمشیر برهنه ی آن حضرت افتاد از ترس فریاد کشید و خود را پوشانید. حضرت فرمود: پوشش را بپنداز که در امان هستی. او خواجه و بدون آلت رجولیت بود که برای تربیت زنان دربار انتخاب شده بود که کمک دختران و خدمتگذار آنان باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را خدمت پیامبر گزارش داد که آن ها به رسم قدیم خود در تشتی شستشو می کنند و نظافت می نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جریح! جامه خود را بپوش و خود را حفظ کن، آن چه خدا و رسول می دانست، روشن شد. آن دو نفر شاکی، از گفتار خود توبه و استغفار نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از تهمت و افترا بر خدا و رسول توبه می کنید؟ خداوند توبه ی شما را قبول نمی کند. گفتند: ای رسول خدا! ما را ببخش! فرمود: شما با چه جرئت چنین نسبتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادید؟ گفتند: ما بد کردیم و امید عفو داریم (!!!) آنگاه این آیه نازل شد: (ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم) امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «الحمد لله الذي جعل في و في ابني محمد اسوة برسول الله صلي الله عليه و آله و ابنه

ابراهيم» (1). این افترايي بود که به ماريه مادر ابراهيم فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله نسبت دادند. علي بن ابراهيم قمي - که از علمای امامیه است و در قرن سوم می زیسته - در تفسیر خود از ثقات رجال روایت کرده که از زرارة بن اعین گوید: از امام محمد باقر شنیدم که فرمود: هنگامی که ابراهيم در گذشت، پیامبر صلي الله عليه و آله سخت محزون شد. فقالت عائشة: ما الذي يحزنك عليه فما هو الا- ابن جريح القبطي (!) فبعث النبي صلي الله عليه و آله عليا عليه السلام و أمر بقتله فخاف منه جريح و تسلق نخلة في بستان، فانكشف ثوبه، فاذا ليس له ما للرجال، فرجع علي عليه السلام الي رسول الله صلي الله عليه و آله و أخبره بما رأي. فقال الحمد لله الذي صرف عنا السوء أهل البيت. ثم نزلت هذه الآية (ان الذين جاوا بالافك...) (2). همچنین در تفسیر مذکور از امام صادق عليه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: «ان رسول الله صلي الله عليه و آله كان عالما بكذبها، و لكنه أراد أن يدفع القتل عن جريح و ترجع المرأة عن ذنبها» (3). پیامبر صلي الله عليه و آله می دانست که زنان حسود، دروغ می گویند، ولي می خواست قتلي رخ نهد و قضیه روشن گردد و آن زن هم از گناه خود توبه کند و برگردد. ابن ابی الحديد در «شرح نهج البلاغه» می نویسد:

ص: 74

-
- 1- 47. دلائل الامة؛ محمد بن جرير طبري: ص 201 (چاپ نجف)، مدينة المعاجز: ص 516، مناقب ابن شهر آشوب: ج 2 ص 431 در قصه افك عايشه، به نقل از وفات الامام جواد عليه السلام: ص 14.
- 2- 48. تفسیر علي بن ابراهيم قمي: ص 453، بحار الانوار ج 2 ص 99 با اختصار.
- 3- 49. تفسیر علي بن ابراهيم قمي: ص 640.

چگونه عایشه جرئت نمود که چنین تهمت‌هایی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بزند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت او را روشن نمود که دروغ و بهتان است و در قرآن درباره‌ی این بهتان حسد انگیز آیه نازل شده که او را سخت به عذاب تهدید نمود؟ (1). این حقیقت واقعاً ای است که در «شان نزول» آیه‌ی «افک» نقل نموده اند؛ ولی جمعی به احترام عایشه، جریان را صورت دیگری داده و او را تبرئه کرده اند، از آن جمله بخاری در «صحیح» خود (2) و مسلم در «صحیح» خود و خازن در «تفسیر» خود (3) و بغوی در «حاشیه‌ی تفسیر طبری» (4) و دیگران این جریان حقیقی را تحریف نموده اند. در ادامه آن روایت آمده: ثم قبض علي يد رجل الي جنبه و مشي يتخطأ رقاب الناس و هم يفرجون له، فلما رأي شيوخ بني هاشم ذلك و سمعوا منه هذه المقالة قالوا: (الله أعلم حيث يجعل رسالته) (5). در این موقع امام جواد علیه السلام دست آن کس که پهلوی او نشسته بود را گرفت و او پا روی پشت و بالای مردم می گذاشت و مردم به او راه می دادند، حضار - که از شیوخ بنی هاشم بودند و این حقایق را دیدند و شنیدند - گفتند: و الله! خدا بهتر می داند چگونه رسالت خود را به کدام خاندان بسپارد.

ص: 75

1-50. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 2 ص 457.

2-51. صحیح بخاری: ج 3 ص 33.

3-52. تفسیر خازن: ج 3 ص 46.

4-53. حاشیه‌ی تفسیر طبری: ج 3 ص 17.

5-54. بحار الانوار ج 50 ص 8 با اختصار در متن.

بسم الله الرحمن الرحيم أبقاك الله طويلا و أعاذ من عدوك يا ولدا! فداك ابوك قد فسرت لك مالي و أنا حي سوي و جاء أن ينميك اليه بالصلة لقربتك و الموالي موسي و جعفر رضي الله عنهما. فأما سعيدة، فانها امرأة قوية الحزم في النحل و ليس ذلك كذلك، قال الله: (من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة) و قال (لينفق ذو سعة و من قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله) و قد أوسع الله عليك كثيرا يا بني! فداك أبوك لا تستر دوني الامور لحبها فتخطي حظك و السلام. (1). به نام خداوند بخشنده ي مهربان خداوند تو را نگهدارد و در پناه خود از شر دشمنانت محافظت فرمايد، اي پسر! پدريت فدائي تو باد. من در حال حيات و صحت و سلامتتي اموال خود را به تو واگذار نمودم، به اميد آن كه خداوند بر تو منت گذارد و بر خويشاوندان خود و غلامان حضرت موسي بن جعفر و امام صادق عليهما السلام احسان و بخشش كني. و اما سعيدة او زني است كه هوشيار است و استعداد قوي و دقت نظر دارد در اموالي كه مي بخشد. خداوند تبارك و تعالي فرموده است: «كيست كه به خداوند وام دهد وام نيكوئي، و او برايش چندين برابر كند». و فرموده است: «تا آنكه اشخاص دارا و ثروتمند به اندازه ي ثروت خود

ص: 76

و کسانى که نادر هستند به قدر امکان که خدا به آنها مرحمت نموده بخشش کنند» و هر آینه خداوند به تو وسعت زيادى عطا کرده است. اى فرزند عزيزم! پدرت فدايت شود، کارها را از من پنهان مکن که از نصيب خود بى بهره بمانى. و السلام.

نامه ي ديگرى از آن حضرت

شيخ صدوق رحمه الله در «عيون الاخبار» از بزنى روايت مى كند كه گويد: نامه اى كه حضرت رضا عليه السلام براى فرزند گراميش حضرت جوادالائمه عليه السلام نوشته بود و به مدينه فرستاد و آن را مى خواندم بدین شرح بود: فرزند عزيزم! به من خبر داده اند كه چون از منزل بيرون مى روى غلامانت بخل و حسادت مى ورزند و براى آن كه خيرى از تو به كسى نرسد تو را از درب كوچك بيرون مى برند. اکنون به تو مى نويسم به همان حقي كه بر تو دارم سوگند مى دهم! كه رفت و آمد خود را علنى و رسمى و از درب بزرگ عمومى قرار دهى و هرگاه سوار مركب مى شوى درهم و دينار همراه خود بردار تا هر كسى كه از تو درخواست كند به او چيزى ببخشى و مردم از خير تو بهره مند شوند. جواد عزيزم! اگر عموهايت از تو چيزى بخواهند به هر يك كمتر از پنجاه اشرفى و اگر عمه هايت از تو درخواست كنند به هر کدام كمتر از بيست و پنج اشرفى ببخش؛ ولى نسبت به زيادتر از آن خود دانى. بدان كه چون اين بخشش از تو دست دهد، حق تعالى مرتبه ي تو را بلند گرداند، همواره در انفاق و بخشش مداومت كن و از فقر و تهى دستى

اسلام در عصر امام جواد

دوران اعتلا و ارتقاي امپراطوري اسلام در عصر هارون و مأمون به حد کمال رسیده بود و اگر فرصتي به امام رضا عليه السلام داده مي شد و حسن نيتي در انتخاب آن حضرت به ولايتعهدی بود، در عظمت اسلام و ترویج شعائر دین بزرگترین قدم مؤثر برداشته مي شد و آن کشور پهناور که بیش از چهل و پنج کشور بزرگ فعلی و شامل میلیونها مسلمان بود از حقیقت دین و تعلیم و تربیت آن استفاده مي کردند. با کمال تأسف باید گفت: جاه طلبان سعایت کردند و همان طور که گفته اند: «الملك عقیم» مأمون، ولیعهد بی نظیر خود را کشت و دوران امامت و ریاست روحانی به امام جواد عليه السلام منتقل شد. امام جواد عليه السلام در ترویج دین و حفظ شعائر اسلام همان وظیفه را داشت که حضرت سجاد یا امام محمد باقر عليه السلام داشتند، از نظر امامت و ولایت همه در يك صف قرار گرفته و مسئولیت مستقیمی در بارگاه الهی برای تبلیغ دین و تشریح احکام سید المرسلین و تعلیم و تربیت اسلامی داشتند. امام جواد عليه السلام که عمرش چون گل کوتاه بود و با سیاست جدایی فرقه های اسلامی و تقویت ائمه ی شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی رو به رو گردید باید طریقه حقه امامیه را - که اصل قوانین لایتغیر فقه اسلام است - به مردم برساند. پروردگار موجبات آن را فراهم کرد که يك کودک نابالغ که زمامدار ولایت مطلقه ی عصر است در مقابل سیل علمای مختلف العقیده و محققین بزرگ و شهیر اسلام، احتجاج، مناظره و مباحثه نمود و مشکلات علمی و معضلات مسایل فقها و مهمترین امور اجتماعی را حل نمایند.

ص: 78

حضرت با همین سن و در همین محیط که علم و دانش رو به ترقی نهاد و علوم و فنون سایر ملل در اسلام ترجمه و نشر یافته، مکتب اسلام وسعتی گرفته، دانشگاه اسلام سرتاسر جهان را از کتاب و تعلیم و تربیت پر کرده، امام و اولی به تصرف از خاندان هاشمی در صغر سن وارد بحث علمی گشت و فحول علما را در مضیق نادانی محصور ساخت و به تحقیق و تشریح فقه، اصول، اخلاقیات، ریاضیات و فلکیات پرداخت. و همان خدمتی که بعضی از ائمه هدی علیهم السلام با شمشیر می کردند، این امام همام با احتجاجات خود نموده، و به کلی خط سیر حرکت فکری مسلمین را برگردانید و جامعه ی علما و روحانیون با تعصبی هم که داشتند اعتراف و تصدیق کردند که علم و دانش امام جواد علیه السلام از منبع علوم نبوت سرچشمه گرفته و در مکتب شدید القوای ربوبی تربیت یافته و بنی هاشم از صغیر و کبیر در علم و دانش بی شبیه و نظیرند. بطلان آن چه را که مردم گمان کرده بودند و پیشوایان ساختگی و جاعلین حدیث و خبر به مردم آموخته بودند برای مسلمانان کشف کرد و چهره ی زیبای حقیقت دین را به مردم نشان داد.

نقبای اثنا عشر

سنت ربوبی بر این بوده که رهبران آسمانی خود را برای وضع شریعت و تعلیم اصول عقاید بفرستد و برای هر کدام از آن ها وصی و ولی و جانشینی معین فرماید که فروع شریعت را تعلیم نمایند. این سنت در اسلام به تواتر از شیعه و سنی نقل شده است و بیش از شصت و پنج حدیث از طریق عامه و نوزده حدیث از طریق امامیه روایت شده است. از جمله ی احادیث معتبر، موثق و مورد اعتماد فریقین، حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه است که عیاشی با اسنادش نقل کرده، گوید: سلمان فارسی رضی الله عنه گوید: خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم چون نظرش به

من افتاد فرمود: يا سلمان! ان الله عزوجل لم يبعث نبيا ولا رسولا الا جعل له اثني عشر نقيبا. قال: قلت يا رسول الله! قد عرفت هذا من الكتابين قال يا سلمان! فهل علمت نقبائي الاثني عشر الذين اختارهم للامامة من بعدي. فقلت: الله ورسوله أعلم. قال صلي الله عليه وآله: يا سلمان! خلقتني الله من صفاء نوره، فدعاني فأطعته، وخلق من نوري عليا فدعاه فأطاعه وخلق من نوري ونور علي، فاطمة، فدعاها فأطاعته وخلق مني ومن علي وفاطمة، الحسن والحسين، فدعاها فأطاعاه فسمانا الله بخمسة أسماء من أسمائه. فالله المحمود وأنا محمد، والله العلي وهذا علي، والله فاطر وهذه فاطمة، والله الاحسان وهذا حسن، والله المحسن وهذا حسين. ثم خلق من نور الحسين عليه السلام تسعة ائمة، فدعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق الله سماء مبنية وأرضا مدحية، او هواء او ماء او ملكا او بشرا، وكنا بعلمه نسبحه ونسمع له ونطيع. فقال سلمان يا رسول الله! بابي أنت وامي! ما لمن عرف هولاء؟ فقال صلي الله عليه وآله: يا سلمان! من عرفهم حق معرفتهم واقتدي بهم فوالي وليهم، وتبرأ من عدوهم فهو والله منا يرد حيث نرد ويسكن حيث نسكن. قلت: يا رسول الله! يكون ايمان بهم بغير معرفتهم وأسمائهم وأنسابهم. فقال: يا سلمان لا. فقلت: يا رسول الله! فاني لي بهم؟ قال صلي الله عليه وآله: قد عرفت الي الحسين. ثم سيد العابدين علي بن الحسين.

ثم ابنه محمد بن علي باقر علم الأولين و الآخرين من النبيين و المرسلين، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم موسى بن جعفر الكاظم غيظه صبرا في الله، ثم علي بن موسى الرضا لأمر الله، ثم محمد بن علي الجواد المختار من خلق الله ثم علي بن محمد الهادي الي الله، ثم الحسن بن علي الصامت الأمين العسكري، ثم ابنه حجة بن الحسن المهدي، الناطق القائم بأمر الله. قال سلمان: قلت: يا رسول الله! ادع الله لي بادراكهم. قال صلي الله عليه و آله: انك مدركهم و أمثالك و من تولاهم بحقيقة المعرفة قال سلمان: فشكرت الله كثيرا. ثم قلت: يا رسول الله مؤجل في الي أن أدركهم. قال صلي الله عليه و آله: يا سلمان! اقرأ (فاذا جاء وعد اوليها بعثنا عليكم عبادا لنا اولي بأس شديد فجاسوا خلال الديار و كان وعدا مفعولا ثم رددنا لكم الكره عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيرا) قال سلمان: فاشتد بكائي و شوقي و قلت: بعهد منك فقال: اي و الذي أرسل محمدا! أنه بعهد مني و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و تسعة ائمه و كل من هو منا و مظلوم فينا. اي و الله! ثم ليحضرن ابليس و جنوده و كل من محض الايمان محضا و محض الكفر حتي يؤخذ بالقصاص و الأوتاد و التراث و لا يظلم ربك أحدا و نحن تأويل هذه الآية: (و نريد أن نمن علي الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الأرض و نري فرعون

و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون) (1). اي سلمان! خداوند هيچ پيامبر و رسولي را نفرستاده مگر آن كه براي او دوازده ولي و وصي قرار داده است. سلمان گويد: عرض كردم: آري اي رسول خدا به آن از دو كتاب تورات و انجيل آگاهي دارم. فرمود: اي سلمان آيا نقبائي دوازده گانه مرا كه خداوند آنان را براي امامت پس از من اختيار فرموده مي شناسي؟ من گفتم: خدا و رسول او بهتر مي دانند. آن گاه فرمود: اي سلمان! خداوند نور مرا از صفائي نور خويش آفريد و مرا خواند، اطاعت نمودم. و از نور من، نور علي را آفريد. پس او را خواند و او اطاعت كرد، سپس از نور من و نور علي نور فاطمه را آفريد، پس او را خواند و او نيز اطاعت امر حق مي نمود و از من و علي و فاطمه، حسن و حسين را آفريد و آن دو را خواند و آنها اطاعت كردند. و ما را با پنج نام از نام هاي خود ناميد. او محمود است من محمد، او علي است و اين علي، او فاطر است اين فاطمه، او احسان است اين حسن، و او محسن است اين حسين. سپس از نور حسين، نه نور ديگر آفريد و آنها را خواند همگي اطاعت نمودند و اين قصه پيش از آن بود كه خدا آسماني را بنا كند و زميني را بگستراند يا آب، هوا، فرشته يا بشري باشد و ما به علم پروردگار تسبيح، تقديس و تهليل مي نموديم. سلمان عرض كرد: يا رسول الله! چه پاداشي دارد كسي كه آنها را بشناسد؟ فرمود اي سلمان كسي كه آنها را به خوبي و آنگونه كه سزاوار است

ص: 82

بشناسد و به ایشان اقتدا کند، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا قسم از ما به حساب می آید و هر کجا ما وارد شویم، وارد می شود و هر کجا که ما ساکن گردیم، ساکن می گردد. عرض کردم: ای رسول خدا آیا ایمان به آنها بدون شناخت ایشان و شناخت نام و نسبشان ممکن است؟ فرمود: نه. عرض کردم: چگونه آنها را بشناسم؟ فرمود: تا امام حسین که شناختی، پس از او سرور عبادت پیشه گان علی بن الحسین است، پس از او فرزندش محمد بن علی شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران و رسولان، پس از او فرزندش جعفر بن محمد، زبان راستگوی خداوند است سپس موسی بن جعفر است که خشم خودش را در راه خدا از روی صبر و شکیبائی فرو می نشاند، سپس علی بن موسی است که به امر خداوند راضی و خشنود است، سپس محمد بن علی است و او بخشنده ای است که از میان آفریدگانش خدا اختیار فرموده، سپس علی بن محمد آن هدایتگر به سوی خداوند است، سپس حسن بن علی است که ملقب به امین و عسکری می باشد و پس از او فرزندش حجة بن الحسن المهدی است که زبان گویای حق و قیام کننده ی به امر اوست. سلمان گوید: عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که من آنان را درک کنم، فرمود: تو و امثال تو و هر که ولایت ایشان را پذیرا باشد به حقیقت معرفت آنان را درک می کنید. سلمان گوید: با شنیدن این بشارت بسیار خدا را سپاس گفتم سپس

عرض کردم: ای رسول خدا! من مهلت داده می شوم تا آن زمان که آنان را درک کنم؟ فرمود: ای سلمان، بخوان این آیه را: (فاذا جاء وعد اولیہما...) که این آیه اشاره به رجعت و بازگشت دوباره به عالم، پس از مرگ است. سلمان گوید: از روی شوق گریه زیادی کردم و عرض کردم: آیا به عهد شما است؟ فرمود: آری به حق آنکه محمد را فرستاد، در دوران من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر دیگر از امامان و هر که از ما به حساب آید و در راه ما ظلم شده باشد، به خدا سوگند، ابلیس و لشکر او و هر که ایمان خالص در وجودش باشد یا کفر خالص، همه آنها را حاضر کنند تا قصاص گرفته شود و پروردگارت هرگز به کسی ستم نکند، و ما تأویل این آیه شریفه ایم: (و نرید أن نمن علی الذین...) در حدیث یونس بن ظبیان آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله اذا اراد یبجل بامام أوتي بسبع ورقات من الجنة، فأكلهن قبل أن يقع فاذا وقع في الرحم سمع الكلام في بطن امه فاذا وضعتہ رفع له عمود من نور فیما بین السماء و الأرض و کتب علی عضده الایمن. (و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم) (1) . فاذا سقط من بطن امه اوتی الحکمة و جعل له مصباح یری به أعمالهم» (2) . امام رضا علیه السلام فرمود: «ان الله عزوجل قد ایدنا بروح منه مقدسة مطهرة لیست بملك و لم تکن مع أحد الا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و الائمة منا تسددهم و توفقهم و هو عمود نور بیننا

ص: 84

1-58. بصائر الدرجات: 438.

2-59. بصائر الدرجات، 440.

و بين الله عزوجل» (1). استاد شيخ محمد علي يعقوبي، خطيب و شاعر معروف گوید: و معنف مطاب أصلا لا مني بولاء آل المصطفي الأقطاب وبل امه أو ماوري أني امرؤ منهم علقت بأوثق الأسباب اني ادخرت و لا هم ليكون ما بيني و بين النار خير حجاب لا ادلجت في الركائب أن اكن في غير واديهم جلست ركابي أأخاف أن نشرت غدا كتب الوري و بمدح حيد قد ملأت كتابي أو اني أخشي الحساب و هو له و علي يديه غدا يكون حسابي (2).

يك يا دو امام؟!!

يكي از اصحاب، خدمت امام رضا عليه السلام آمد، هنوز امام هشتم، فرزند پسري نداشت يا او را نمي شناخت، عرض کرد: «يا بن رسول الله! أتخلوا الأرض من امام؟!» آیا زمین از امام و حجت خالي خواهد شد؟! امام عليه السلام فرمود: نه. باز گفت: «أیکون فيها اثنان؟!» آیا ممکن است دو امام باشند؟ فرمود: نه، اگر هم باشد يکي صامت و ديگري ناطق است. گفت: آیا پس از شما امام نيست؟ حضرت فرمود: از کجا دانستي که امام نيست؟ گفت: چون شما اولاد نداريد و بايد امام فرزند امام باشد. امام رضا عليه السلام فرمود: «و الله لا تمضي الايام و الليالي حتي يولد لي ذكر من صلبي، يقوم مثل مقامي، يحق الحق و يمحق الباطل» (3).

ص: 85

1-60. عيون الاخبار: ص 200.

2-61. ديوان يعقوبي: 83.

3-62. رجال كشي: ص 342 به نقل از وفات الامام الجواد 7: ص 6.

به خدا سوگند روزها و شب ها سپری نمی شود تا آنکه فرزند پسری از صلب من به دنیا آید، جایگاه او جایگاه من است مانند من قیام به امر پروردگار کند، حق را ثابت بدارد و باطل را از بین برد. هنگامی که امام جواد علیه السلام متولد شد، حضرت علی بن موسی علیهما السلام فرمود: سپاس خدایی را که به من فرزندی ارزانی داشت که وارث علم، مال و صفات من است همان گونه که آل داوود وارث علم و ملکات او بودند. بزنتی گوید: وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام مردم دور و نزدیک را در ولیمه ی او دعوت کرد و فرزندی که وارث علم، مال و صفات جمال و کمال او بود، معرفی نمود و فرمود: «هذا المولود الذي لم يولد مولود أعظم بركة علي شيعتنا منه» (1). این مولودی است که مولودی بابرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است. عن صفوان بن يحيى قال: قلت للرضا عليه السلام قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أباجعفر فكنت تقول: يهب الله لي غلاما فقد وهبه الله لك و أقر عينونا، فلا أرانا الله يومك فان كان كون فالي من؟ فأشار عليه السلام بيده الي أبي جعفر الجواد عليه السلام و هو قائم بين يديه. فقلت له: جعلت فداك! هو ابن ثلاث سنين» فقال: و ما يضره من ذلك قد قام عيسى عليه السلام بالحجة و هو ابن اقل من ثلاث سنين» (2). صفوان گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند اباجعفر را به شما ببخشد و ما از امام پس از شما سؤال می کردیم و

ص: 86

1-63. اصول کافی: ج 1 ص 321.

2-64. بحار الانوار: ج 50 ص 21.

شما می فرمودید: خداوند به من پسری خواهد داد. اکنون که خدا به شما آن پسر را مرحمت فرموده است و چشم ما را روشن ساخته است، خداوند آن روز را (که شما نباشید در میان ما) به ما نشان ندهد، اما اگر اتفاق افتاد امر امامت به چه کسی محول می گردد؟ حضرت رضا علیه السلام با دست مبارکش به فرزند عزیزش حضرت جواد علیه السلام که پیش رویش ایستاده بود اشاره کرد. عرض کردم فدای شما شوم، او که سه سال بیشتر ندارد. فرمود: کمی سن ضرری نمی زند، خداوند عیسی را حجت برای عالم قرار داد در حالی که کمتر از سه سال عمر او بود. امام باقر علیه السلام به حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بأبي أنت و أمي لا تلهو و لا تلعب» (1). پدر و مادرم فدایت! تو فرزندی هستی که به لهو و لعب نمی پردازي. به یحیی بن زکریا رحمه الله گفته شد: بیا برویم بازی کنیم؟ فرمود: «ما خلقنا للعب» (2). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لم يزل ينقلني الله من أصلاب الطاهرين الي أرحام المطهرات، حتي أخرجني في عالمكم هذا، لم يدنسني بدنس الجاهلية» (3). همواره خداوند مرا از صلب های پاک پدران به رحم های پاک مادران منتقل کرد تا آن که مرا در عالم شما یعنی این عالم خارج ساخت،

ص: 87

1-65. بحار الانوار: ج 47 ص 15.

2-66. النمراس في أحوال بني العباس: ص 96.

3-67. بحار الانوار، ج 15 ص 117.

هرگز به آلودگی جاهلیت مرا آلوده نساخت. هنگامی که امام جواد علیه السلام متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ان الله وهب لي من يرثني و يرث آل داود عليه السلام» (1). خداوند به من فرزندی داد که او از من و آل داود ارث می برد. آری، این مولود به انبیا و پیامبران سلف شباهت دارد، يك جا تشبیه به سلیمان علیه السلام می شود، جایی شبیه به عیسی بن مریم علیهما السلام و يك جا به ابراهیم علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و این تشبیهات همه برای آن است که اهمیت و ارجح معنوی این بزرگوار به دست آید، با آن که کودک بود، دارای علم و دانش و فضل و کرامت بوده است.

ص: 88

فصل دوم

اشاره

ص: 89

قبل از بیان امامت امام جواد علیه السلام در اصل موضوع امامت - که مهمترین مسایل عملی و عقیدتی اسلامی است - سخنی چند به نظر خوانندگان می‌رسانم. امامت از نظر اهمیت موضوعی، اساس عقیده و ایمان مسلمانان است به حدی که کلیه اختلافات مسلمانان از این مسأله سرچشمه گرفته است. منبع اختلافات و سرچشمه ی نظریات مختلف مردم، پیرامون همین موضوع مهم است و سبب بروز اختلافات هم بدون تردید حب جاه و احراز مقام و منصب جاه طلبان بوده و با آن که در کتب گذشته ادله ی مفصلی نقل کرده ایم، باز هم ریشه ی موضوع را مطرح نموده و علل بروز اختلاف را بیان می‌کنیم. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم دو دسته شدند: 1 - دسته ی علوی. 2 - دسته ی بوبکری. طبقه ی اول به نصوص متواتره علی بن ابی طالب علیه السلام را که اول مؤمن به اسلام بود و در هشتاد جنگ فداکاری از خود نشان داده بود و در هنگام رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و یک روز از معرفی او در غدیر خم می‌گذشت، او را خلیفه، وصی، امام و جانشین پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله می‌دانستند و در نظر آن‌ها تردید و شکمی باقی نمانده بود،

به همین جهت به هیچ منطق، حاضر به عدول از نظریه خود نشدند. دسته ی دوم، اصحاب سقیفه ی بنی ساعده بودند که به خلافت ابوبکر تن در داده و محکوم توطئه سقیفه شدند. این دسته می گفتند: امام به اختیار مردم و اجتماع ساختگی ابوبکر است با آن که ابوبکر چهل و هشت سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده بود و پس از آن در احکام دین توجه نداشته و جاهل به مسائل دین بود. این طبقه با وجود آن که اختلاف دستورات را می دیدند و زلات و عثرات و لغزشهای او را مشاهده می کردند و می شنیدند که بارها می گفت: «اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم»؛ با این حال او را برگزیده ی امت می دانستند و به فرمان او بودند. دسته ی اول علویین که معتقد به خلافت و امامت علی علیه السلام بودند از یک طرف وقوف و علم و اطلاعات علی علیه السلام را نسبت به احکام شرع می دانستند. از طرف دیگر، احادیث نبوی را درباره ی انتصاب آن حضرت شنیده بودند، از این رو، او را معصوم شناخته از هر خطا و زلت و لغزش مصون می دانستند و می گفتند: «معصوما من الزلل و الخطأ لم یهم بمعصیة و لا اختارها فی صغره و کبره و لا عبد صنما و لا وثنا و لم یشرك بالله طرفة عین أبدا» علی، امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم از هر گونه لغزش و خطا بوده و هیچ گاه فکر و اندیشه معصیت هم نداشت، نه در کودکی به کوچکترین معاصی دست آلود و نه در بزرگی به گناهان صغیره و کبیره مبادرت کرد و هرگز در تمام مدت عمر حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن، نه بت پرستی نمود و نه به خدا شرک ورزید. حاشا و کلا! آن حضرت از آغاز حیات تا آخرین دم مرگ موحد و مصون از خطا بود و همین جهات که مشهود مردم بود، او را وصی و خلیفه ی بلا فصل پیامبر به نصوص متواتره شناختند.

هنگامي که پيامبر خدا صلي الله عليه و آله از دنيا رفت طبقه ي اول مشغول تجهيز، کفن و دفن رسول خدا صلي الله عليه و آله شدند و از مسأله ي خلافت و امامت - که رکن اساسي عقیده و اصول ايمان مسلمين و مفروغ عنه بود - خيال راحتی داشتند و به کار تجهيز رسول خدا صلي الله عليه و آله پرداختند. طبقه ي دوم بدون توجه به اهميت تجهيز رسول خدا صلي الله عليه و آله جنازه ي پيامبر را رها کرده فوري براي انتخاب خليفه - که پيش از آن در سر و پنهان توطئه آن چيده شده بود - جنگ زرگري را آغاز کردند و اختلاف از همين جا بين مسلمين ايجاد شد. در تاريخ انبيا گفتيم: فرستادگان الهي و رسولان آسماني اطباي روحاني هستند که خداوند آنها را براي معالجه امراض روحاني فرستاده و شكي نيست که طبيب بايد حاذق و عالم به علم طب روحاني باشد تا بتواند معالجه کند. طبقه ي دوم به اين عقیده هم عارف نبودند - که معالج بايد عالم و حاذق باشد، تا طببي به علل و اسباب بروز امراض و علاج و داوري آن واقف نباشد امکان ندارد بتواند معالجه کند. اميرالمؤمنين عليه السلام - که به عقیده اماميه خليفه و امام است - طبيب روحاني امراض نفساني بشر مي باشد و به احکام شريعت از حلال و حرام به طور کامل واقف و عالم به کتاب و سنت و تعليمات آسماني بود. در حالي که طبقه ي دوم به نصوص تاريخ، جاهل و نادان و نابخردان به دين و احکام شريعت بودند. گفتار ابوبکر - که اشاره کرديم - و سخن عمر که «لولا علي لهلك عمر» دليل قاطعي بر اين حقيقت است که آنها اساسا طبيب نبوده اند، چه جاي آن که طبيب عالم يا جاهل باشند. اين مسأله ي علمي در زمان هارون و مأمون - که در مجالس رسمي بحث از افضليت خلفا مي کردند - ثابت شده و در حضور يحيي بن خالد و رجال لشكري و

کشوري شاگردان امام کاظم عليه السلام احتجاج نموده اين مسأله ي کلامي را حلاجي و تجزيه و تحليل نمودند، هارون الرشيد و پسرش مأمون درباره ي خلافت گفتند: «الملك عقيم».

مجلس هارون و بحث در مورد مسأله خلافت

يحيي بن خالد - که از مقربان دربار هارون الرشيد - روزهاي شنبه مجلسي داشت و متکلمان از هر فرقه و مذهب آنجا گرد مي آمدند و درباره ي اديان و مذاهب خود با يکديگر مناظره و احتجاج مي کردند. خبر اين مجلس به هارون الرشيد رسيد. هارون به يحيي بن خالد گفت: اين مجلسي که در خبرش به من رسيده چيست؟ يحيي گفت: هر گروهي با اختلاف مذاهبشان در آن مجلس جمع مي شوند و با يکديگر احتجاج مي کنند و حق آنها شناخته مي شود و فساد مذاهب باطله نمودار مي گردد. هارون گفت: دوست دارم در اين مجلس حاضر شوم و سخنان آنها را بشنوم مشروط بر آنکه کسي از حضور من آگاه نشوند و از من نترسند و مذاهب خود را اظهار کنند. يحيي گفت: اختيار با شماست، هر موقع اراده کرديد در خدمتم. هارون گفت: دستت را بر سر من بگذار و تعهد کن که از حضور من مطلع نشوند و او نيز چنين کرد. اين خبر به معتزله رسيد و ميان خود مشورت کردند و تصميم گرفتند در آن مجلس با هشام در باب امامت گفتگو کنند، چون مذهب هارون و مخالفت او با اماميه را مي دانستند. مجلس تشکيل شد و خليفه پشت پرده نشست، رؤساي معتزله همانند عبدالله بن يزيد اباضي که سرسخت ترين مردم نسبت به هشام بود، همه حاضر

شده و مجلس رسمي شد. هشام بن حڪم - از شاگردان امام صادق عليه السلام - در مجلس وارد شد و بر عبدالله بن يزيد سلام كرد. يحيي بن خالد گفت: اي عبدالله! با هشام در باب امامت كه مورد اختلاف شماست گفتگو كن. اي وزير! آنها پرسشي از ما و پاسخي براي ما ندارند، زيرا آنان گروهی هستند كه با ما در امامت مردی اتفاق داشتند و بدون علم و معرفت از ما جدا شدند، نه آنگاه كه با ما بودند حق را شناختند و نه آنگاه كه از ما جدا شدند دانستند كه براي چه جدا شدند؟ پس از ما سؤالي ندارند و پاسخي هم براي ما نخواهند داشت. بنان كه يكي از حروریه گفت: اي هشام! از تو پرسشي دارم، آیا اصحاب علي آن روز كه دو حڪم معين كردند مؤمن بودند يا كافر؟ هشام گفت: اصحاب علي عليه السلام در آن روز سه گروه بودند. 1 - گروهی مؤمن 2 - گروهی مشرك 3 - گروهی گمراه. اما مؤمنان كسانی بودند كه مثل من مي گفتند: علي از جانب خدای تعالی امام است و معاویه شایستگی آن را ندارد و به آنچه خدای تعالی درباره ي علي عليه السلام گفته است ایمان آورده و به آن معترف بودند. اما مشركان كسانی بودند كه مي گفتند: علي امام است و معاویه نیز شایسته ي آن است و چون معاویه را در صلاحیت همراه علي عليه السلام كردند مشرك بودند. اما گمراهان كسانی بودند كه از سر حمیت و عصبیت قبایل و عشایر از دین خارج شدند و چیزی از این مطالب نفهمیدند و نادان بودند. بنان گفت: اصحاب معاویه چگونه بودند؟

هشام گفت: آنان نیز سه گروه بودند، گروهی کافر و گروهی مشرک و گروهی گمراه. اما کافران کسانی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی شایسته ی آن نیست و از دو جهت کافر شدند یکی از آن جهت که امامی را که از جانب خدای تعالی منصوب کرد انکار کردند و دیگر از آن جهت که فردی را که از جانب خدای تعالی منصوب نبود به امامت برگزیدند. اما مشرکان گروهی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی نیز شایسته ی آن است و معاویه را در صلاحیت شریک علی علیه السلام کردند. اما گمراهان اصحاب معاویه نیز مانند گمراهان اصحاب علی علیه السلام بودند، آنان نیز کسانی بودند که از سر حمیت و عصییت قبایل و عشایر از دین خدا خارج شدند. در اینجا بنان از کلام فرو مانند. یکی دیگر از خوارج به نام ضرار گفت: ای هشام! در این باب، من پرسشی دارم و هشام گفت خطا کردی. گفت برای چه؟ هشام گفت: برای آنکه همه ی شما در انکار امامت مولای من متفق هستید و این شخص از من پرسشی کرد و شما حق پرسش دوم را ندارید تا من از مذهب تو در این باب پرسش کنم. ضرار گفت: پرسش هشام گفت: آیا تو معتقدی که خدای تعالی عادل است و ستم نمی کند؟ ضرار گفت: آری او عادل است و ستم نمی کند. هشام گفت: اگر خدای تعالی زمین گیر را تکلیف کند که به مسجد برود و در راه خدا جهاد کند و نابینا را تکلیف کند که قرآن و کتاب بخواند آیا او عادل است یا ستمکار؟ ضرار گفت: خدا چنین حکم نمی کند.

هشام گفت: می دانم که خدا چنین نمی کند، اما بر سبیل بحث و جدل می پرسم: اگر خدا بنده را تکلیفی کند که بر ادا و انجام آن راهی نداشته باشد، آیا ستمکار نخواهد بود؟ گفت: اگر چنین کند ستمکار خواهد بود. هشام گفت: به من بگو آیا خدای تعالی بندگانش را به دین واحدی تکلیف کرده که اختلافی در آن نیست و آنها هم باید طبق آن تکلیف عمل کنند؟ ضرار گفت: چنین است، هشام گفت: آیا برای آنها دلیلی برای وجود آن دین قرار داده است یا آنکه آنها را به چیزی تکلیف کرده که هیچ دلیلی بر وجود آن ندارند؟ و در آن صورت آیا او به منزله کسی نیست که نابینا را به قرائت کتابها تکلیف کند و زمین گیر را به رفتن به مساجد و جهاد تکلیف نماید؟ ضرار ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: به ناچار باید دلیلی باشد، اما مولای شما نیست. راوی گوید: هشام تبسمی کرد و گفت: نمی از تو شیعه شد و به ناچار به حق گراییدی و میان من و تو اختلافی نیست جز در نامگذاری. ضرار گفت: من در این باب سخن را به تو برمی گردانم، و او گفت: برگردان. ضرار به هشام گفت: امامت را چگونه منعقد می کنی؟ هشام گفت: همانگونه که خدای تعالی نبوت را منعقد کرد. ضرار گفت: پس در این صورت او پیامبر است. هشام گفت: خیر زیرا نبوت را اهل آسمان ها منعقد می کنند، اما امامت را اهل زمین، عقد نبوت به توسط ملائکه است و عقد امامت به دست پیامبر و هر دو عقد به امر خدای تعالی صورت می گیرد. گفت: دلیل آن چیست؟

هشام گفت: اضطرار در آن باب. ضرار گفت: چگونه؟ هشام گفت: کلام در این مقام از سه وجه خارج نیست: یا آنکه خدای تعالی پس از رسول اکرم از خلایق رفع تکلیف کرده و آنها را مکلف ننموده و امر و نهی به آنها نکرده است و خلایق به منزله ی درندگان و چهارپایانی شدند که هیچ تکلیفی بر آنها نیست، و پس از رسول رفع تکلیف شده است، ای ضرار! آیا تو چنین می گویی؟ ضرار گفت: نه من چنین نمی گویم. هشام گفت: وجه دوم آن است که مردمان مکلف پس از رسول خدا به دانشمندانی تبدیل شده باشند که به مانند رسول اکرم عالم باشند و هیچیک از آنها به دیگری نیازمند نبوده و به وجود خود، بی نیاز از غیر باشد و به حقی که هیچ اختلافی در آن نیست رسیده باشند، آیا تو چنین می گویی که مردمان همه دانشمند شدند و در علم به دین مانند رسول اکرم گردیدند به غایتی که هیچیک از آنها به دیگری محتاج نبوده و در وصول به حق به وجود خود بی نیاز از دیگران شدند؟ گفت: من چنین نمی گویم، بلکه مردم محتاج به غیر خود هستند. هشام گفت: تنها آن وجه سوم باقی ماند و آن این است که ناچار باید عالمی باشد که رسول اکرم او را برای مردم معین کند و مرتکب سهو و غلط و ستم نشود، معصوم از گناهان و میرای از خطایا باشد، مردم بدو محتاج باشند و او نیازمند به یکی از آنها نباشد. گفت: دلیل بر آن چیست؟ هشام گفت هشت دلیل دارد، چهار دلیل در صفات نسب اوست و چهار دلیل در صفات خودش. اما آن چهار دلیلی که در صفات نسب اوست چنین است: او باید معروف

الجنس و معروف القبيله و معروف البيت باشد، و از طرف صاحب دين و ملت به او اشاره شده باشد. اما در میان این خلق جنسي معروف تر از جنس عرب که صاحب دين و ملت از میان آنهاست دیده نشده است، کسی که نامش را هر روزه در عبادتگاه ها پنج مرتبه فریاد می کنند و می گویند: اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله صلي الله عليه و آله و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و عالم و نادان و معترف و منکر در شرق و غرب عالم می رسد و اگر روا بود که حجت خدای تعالی بر خلق از غیر این جنس باشد روزگاری بر جوینده و خواستار می آمد که او را جستجو می کرد اما نمی یافت و روا بود که او را در اجناس دیگری از این خلق همچون عجم و غیره بجوید و لازم می آمد آنجایی که خداوند اراده ی صلاح دارد فساد پدید آید، و این در حکمت و عدل خداوند روا نباشد که بر مردم امری را واجب کند که یافت نشود و چون این روا نباشد جایز نخواهد بود که امام در غیر این جنس باشد، زیرا به صاحب دين و ملت متصل است و در میان جنس عرب هم روا نباشد که در غیر قبيله پیامبر یعنی قریش باشد، زیرا نسب آنان قرب به پیامبر دارد و چون روا نباشد از این جنس و قبيله نباشد، روا نخواهد بود که از این خاندان نباشد، زیرا نسب این خاندان قرب به پیامبر دارد و چون اهل این خاندان بسیارند و به خاطر علو و شرافت این مقام با یکدیگر به مشاجره پرداخته و هر يك از آنها این مقام را برای خود ادعا کند، بر صاحب دين و ملت است که به او اشاره کرده و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. اما چهار دلیلی که در صفات خود اوست چنین است: او باید اعلم همه خلایق به واجبات و مستحبات و احکام خدای تعالی باشد تا به آنجا که هیچ حکم کوچک و بزرگی بر وی پوشیده نباشد و باید از همه ی گناهان معصوم باشد و از همه ی مردم شجاع تر بوده و در بخشندگی از همه ی خلایق

سخاوتمندتر باشد. آنگاه عبدالله بن یزید اباضی گفت: از کجا می گویی که باید اعلم مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه اگر عالم به همه ی حدود الهی و احکام و شرایع و سنن او نباشد، اطمینانی بر او نیست که حدود الهی را دگرگون نکند و ممکن است کسی را که باید قطع عضو کند تازیانه بزند و کسی را که باید تازیانه بزند قطع عضو کند و حدی را برای خدای تعالی بر طبق فرمانش اجرا نکند و آنجایی که خداوند اراده صلاح دارد فساد واقع گردد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید از گناهان معصوم باشد؟ هشام گفت: زیرا اگر از گناهان معصوم نباشد، مرتکب خطا شود و خود و خویشانش و نزدیکانش را نتواند حفظ کند و خدای تعالی به مثل چنین شخصی بر خلاق احتجاج نکند. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید شجاع ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او فته و پناه مسلمین است، کسی که مسلمانان بدو رجوع کنند و خدای تعالی فرموده است: (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال أو متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله) و اگر شجاع نباشد، بگریزد و به غضب الهی گرفتار آید و کسی که به غضب الهی گرفتار آید، روا نباشد که حجت خدای تعالی بر خلقش باشد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید بخشنده ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او خزانه دار مسلمانان است و اگر بخشنده نباشد، با اشتیاق به اموال مسلمین میل کند و آنها را بگیرد و خیانت کند و روا نبود که خدای تعالی به خائنی بر خلقش احتجاج نماید. در اینجا ضرار گفت: امروز چه کسی دارای این صفات است؟ گفت: صاحب این کاخ امیرالمؤمنین! و هارون همه ی این کلام او را شنید و

گفت: به خدا سوگند که او را ما را گرفته و از انبان نوره به ما عطا کرده است وای بر تو ای جعفر! - و جعفر بن یحیی با او در پس پرده نشسته بود - مقصود او کیست؟ جعفر بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین مقصود او موسی بن جعفر است؟ هارون گفت: قطعاً مقصود او کسانی هستند که شایستگی آن را دارند و سپس لبان خود را گزید و گفت: اگر چنین شخصی زنده باشد، پادشاهی ساعی بر من نخواهد بود، به خدا سوگند تاثیر زبان این شخص بر قلوب مردم از صد هزار شمشیر بیشتر است. یحیی دانست که هشام را خواهند گرفت، به هشام اشاره کرد، هشام از جریان مطلع شد، فوری از بغداد به کوفه رفت و در آنجا پنهان گردید و دستور داد اگر خلیفه در پی من فرستاد بگوئید: او مرد و از دنیا رفت و چنین هم شد. (1). از این روایت استفاده شد که امامت به نص صریح آیات و احادیث و به حکم عقل، نقل و اجماع با فاضل مردم است نه با مفضل و پس از پیامبر جز علی علیه السلام کسی واجد این شرایط نبوده و این خصال هشت گانه در حسب، نسب و ملکات به ارث به فرزندان او رسیده که پیش از تولد هر یک به نام و نشانی معرفی شده بودند و هر یک وصی و خلیفه و امام پس از خود را به مردم معرفی نمود. حضرت امام رضا علیه السلام نیز مکرر فرزندش امام جواد علیه السلام را به اصحاب خود معرفی می کرد که او امام و خلیفه حق در میان امت و حجت حق بر خلق است. بنابراین، امامت حضرت جواد علیه السلام با وجود نص صریح و آثار و علائم و معجزات، قابل انکار نبوده و نیست. کسانی که در کتب اسلامی تتبع و تحقیق نموده اند می دانند که این دوازده بزرگوار علیهم السلام منصوب و منصوص هستند، در حالی که برادران دیگری هم داشته اند،

ص: 101

ولي مقام امامت و ولايت از جانب حق به دست آنها سپرده شده و اين يك منصب آسماني است نه زميني، اين موهبت الهي است نه حاصل كشت و كوشش زندگاني اجتماعي.

چرا علي حش را مطالبه نكرد؟!

اين پرسشي است كه روزبهان ناصبي، در شرح «احقاق الحق» نوشته، مي گويد: اگر علي، وصي و خليفه بود و سهمي در اين مقام داشت با آن كه شجاع بود، چرا براي احقاق حق خود قيام نكرد؟! در صورتي كه براي احقاق حق خودش در قبال طلحه و زبير، قيام كرد و شمشير به دست گرفت و خروج نمود؟! پاسخي كه از طرف علماي شيعه به او داده شده اين كه نه تنها تو اين پرسش را نموده اي، بلكه در زمان خود آن حضرت، اشعث بن قيس همين سؤال را از امير مؤمنان علي عليه السلام پرسيد: اشعث گويد: سألت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقلت: سمعت يا أمير المؤمنين! تقول: ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلي الله عليه وآله فما أن تضرب بسيفك دون مظلمتك؟ (1). از امير المؤمنين علي عليه السلام پرسيدم يا امير المؤمنين! شما كه مي فرموديد: من از وقت رحلت رسول خدا صلي الله عليه وآله تا به حال هميشه مظلوم بوده ام و به من ظلم و ستم کرده اند، تو با اين شجاعت و قدرت و شمشير بران، چرا حق خود را مطالبه نكردي و با نيروي شمشير مطالبه حق خود ننمودي؟! حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام فرمود: منعي ما منع هارون بن عمران، اذا قال لأخيه موسى بن عمران: اني خشيت أن تقول: فرقت بين بني اسرائيل، و ذلك أنه قال حين مضى لميقات ربه: ان

ص: 102

1-70. بحار الانوار: ج 29 ص 466.

رأيت قومي قد ابتغوا غيرك فنابذهم وجاهدهم ان وجدت أعوانا و ان لم تجد فاحق دمك و اكفف يدك. و كذلك قال حبيب قلبي و أخي رسول الله صلي الله عليه و آله: ان وجدت أعوانا فجرد السيف و الا فاصبر و احقن دمك، فهذا منعني. يابن قيس! همان علتی که مانع شد تا هارون در قبال طاغیان صبر کند و شمشیر نکشد، همان مانع شد که من نیز شمشیر نکشم و بردباری نمایم. هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام برای میقات به کوه طور رفت به هارون برادرش گفت: ای برادر! اگر مردم از پیروی من و اجرای تعلیماتی که به آنها دادم بیرون رفتند و دیگری را اختیار کردند، چه کنم؟ حضرت موسی به او گفت: اگر یآوری داشتی و مددکاری جستی مجاهده کرده و مبارزه نما و گرنه در خانه بنشین و صبر کن و خون خود را محافظت نما. یابن قیس! برادر و حبيب دلم پیامبر خاتم النبیین صلي الله عليه و آله به من فرمود: یا علی! اگر یآوری داشتی جهاد کن و دست به شمشیر بزن و اگر کمک و یآوری نداشتی آرام باش و صبر کن. و شاهد بر این که من کمکی نداشتم این بود که عمر گفت: قریش چگونه تو را دوست دارند در حالی که تو هفتاد نفر از بزرگان قریش را به دست خودت کشتی. اگر من دست به شمشیر می زدم قریش از فرط خشم و غضب با رشک و حسد دست از اسلام بر می داشتند و به کفر اول بر می گشتند. و هدف اصلی ما، حفظ دین بود، نه حفظ مقام شخصی و آن روز حفظ

دین به این بود که صبر کنم و بردباری بنمایم تا مسلمانان در دین خود ثابت باشند. ولی در قبال معاویه و زبیر، قریشی در کار نبود، بلکه اهانت به اصل دین می شد و آنها با دین بازی می کردند به همین جهت آن حضرت دست به شمشیر زده و با آنها به مبارزه برخاست.

امامت امام نهم حضرت جواد الائمه

در این که حضرت امام جواد علیه السلام نهمین کرسی نشین مسند خلافت و امامت بود در نظر امامیه تردیدی نیست. شیخ مفید رحمه الله در نص امامت آن حضرت از پدرش امام رضا علیه السلام و جدش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایاتی را از صفوان بن یحیی، معمر بن خلاد، و حسین بن بشار، ابن ابی نصر بن زبیر، ابن قیام واسطی، حسن بن جهم، ابویحیی صنعانی، خیرانی، یحیی بن حبیب زیات و افراد بسیاری نقل نموده که احادیث و اخباری درباره ی امامت و نص خلافت الهیه آن حضرت است. از جمله روایتی را به اسناد خود از جعفر بن محمد، از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که صفوان بن یحیی گوید: قلت للرضا علیه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر، فكنت تقول: يهب الله لي غلاما، فقد وهب الله لك و أقر عيوننا، فلا أرانا الله يومك، فإذا كان كون فالي من؟ فأشار بيده الي أبي جعفر عليه السلام و هو قائم بين يديه. فقلت له: جعلت فداك! هذا ابن ثلاث سنين؟! قال: أما يضرك من ذلك قد قام عيسى بالحجة و هو أقل من ثلاث سنين. (1).

ص: 104

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما پیش از تولد اباجعفر علیه السلام فرمودید: خداوند به من پسری عنایت می فرماید که چشم همه به او روشن خواهد بود و من آن کودک را نمی بینم، او کی و کجاست؟ امام رضا علیه السلام با دست اشاره به پسری کرد که در برابرش نشسته بود، فرمود: این است آن فرزندی که به تو خبر داده ام. عرض کردم یابن رسول الله! این کودک سه ساله است؟! فرمود: مگر عیسی بن مریم در کمتر از سه سالگی حجت خدا بر خلق نشده؟! (سن که مدخلیت در تربیت شدگان ربوبی ندارد). در حدیث دیگر شیخ مفید رحمه الله از جعفر بن محمد، از محمد بن یعقوب، از معمر بن خلاد روایت می کند که گوید: از امام رضا علیه السلام سخنی شنیدم گفتم: این سخن درباره ی کیست؟ فرمود: درباره ی ابوجعفر - و او کنار زانوی امام رضا علیه السلام نشسته بود - و فرمود: «انا اهل البيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القذة بالقذة» (1). ما اهل بیت، مواریث امامت، خلافت و ولایت را به ارث از یکدیگر می بریم، کودکان ما از بزرگان ما بدون هیچ کمی و زیادی و تقدیمی و تأخیری. در حدیث دیگری فرمود: «ان الله سبحانه و تعالی بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی اصغر من السن الذي فيه أبوجعفر علیه السلام» (2). خداوند عالم، عیسی بن مریم را برای هدایت و ارشاد خلق برگزیده و برانگیخت و از دوره ی صباوت، او را رسول و پیامبر و صاحب شریعت قرار داد تا در کودکی آغاز به فرمانفرمایی در نفوس و ارواح مردم

ص: 105

1-72. اصول کافی: ج 1 ص 320.

2-73. اصول کافی: ج 1 ص 322.

بنماید و در همین سنی که ابوجعفر علیه السلام را می بینید چند سال حضرت عیسی کوچکتر هم بوده، حجت خدا و رسول و پیامبر بود. بنابراین، امام و حجت خدا بودن ابوجعفر علیه السلام که بزرگتر از حضرت عیسی علیه السلام بود با چنین سابقه‌ی مشهوری هیچ استعجاب و شگفتی ندارد. علاوه بر این، در مکتب رسالت و حجر و دامن تربیت ربوبی، بزرگ و کوچک، سیاه و سفید معنی ندارد، هر کس را که خدا بخواهد لیاقت می بخشد، استعداد و قابلیت می دهد و او را آماده‌ی وحی و الهام و پیشوایی و رهبری می کند. آدم ابوالبشر و پیامبر ما پیش از آمدن به این نشئه، پیامبر بودند و ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام پیش از آمدن به دنیا رسول خدا و نبی الله بودند. ائمه نیز همین مکتب را طی کرده اند، سیدالشهداء علیه السلام - به نص اخبار متواتر صحیح و معتبر - پیش از تولد، سید و آقای شهداء و امام و حجت بر خلق معرفی شده بود. حضرت امام جواد علیه السلام و امام زمان حجة بن الحسن علیه السلام در سن پنج و هفت سالگی امام و پیشوا و قائد عظیم الشأن و رهبر و راهنمای خلق آفریده شده بودند و در این جهت، از نظر قرآن و حدیث و علوم اسلامی هیچ اختلافی نیست. ابن شهر آشوب، در «مناقب» از کتاب «جلاء و الشفاء» روایت می کند: هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام درگذشت، محمد بن جمهور العمی، حسن بن راشد، علی بن مدرک، علی بن مهزیار و گروه بسیار زیادی از شهرهای اسلامی به طرف مدینه حرکت کردند تا از خلف و جانشین و امام پس از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مطلع شوند، این جمعیت به قریه ای از مزارع امام موسی کاظم علیه السلام - بود، که در سه میلی شهر مدینه بود رفته و در آنجا سکنی گرفتند. در آنجا قصری بود که عبدالله بن موسی سکونت داشت، مردم می گفتند: او امام است.

اما فقهای امت با این نظریه مخالف بوده و می گفتند: حضرت صادق علیه السلام از پیامبر خدا نقل فرموده که: «لا تجتمع الامامة في اخوين بعد الحسن و الحسين» و این عبدالله بن موسی، امام پس از حضرت رضا علیه السلام نیست، زیرا او، برادر امام رضا علیه السلام بوده و به نص فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت پس از امام حسن و امام حسین در هیچ برادری جمع نخواهد شد. تا آن که عبدالله بن موسی، برادر امام رضا علیه السلام آمد و در صدر مجلس نشست، یکی از حضار پرسید: شما در مورد طلاق مردی که به قدر ستارگان آسمان، زنش را طلاق داده چه می گوئید؟ گفت: بانت منه بصدر الجوزا و النسر الواقع؛ این سخنی است که کودکان می گویند. همه از این سخن در تحیر افتادند، زیرا مکتب امام صادق علیه السلام علم نجوم را به شاگردان خود خوب آموخته بود و امام کاظم علیه السلام نیز ریاضیات را تشریح فرموده بود. شاگردان مکتب جعفری از نجوم و ستارگان بی خبر نبودند که همه در تحیر فرو رفته به هم لبخندی زدند. تا آن که اباجعفر محمد تقی وارد شد و در آن وقت هشت ساله بود، همه برخاسته و به او احترام و تعظیم نمودند، عبدالله بن موسی نیز از جای خود برخاست و ابوجعفر را به جای خود نشانید؛ آنگاه فرمود: هر پرسشی دارید پرسید؟ خدای رحمتان کند. مردی برخاست و پرسید: یا بن رسول الله! ما تقول في رجل طلق امرأته عدد نجوم السماء؟! قال: تقرأ القرآن؟ قال: نعم قال: اقرأ سورة الطلاق الي قوله (واقموا الشهادة لله) يا هذا! لا طلاق

الا بخمس؛ شهادة شاهدين عدلين في طهر من غير جماع بارادة وعزم. ثم قال: بعد كلام: يا هذا! هل تري في القرآن عدد نجوم السماء قال: لا، الخبر. (1). اي پسر پیامبر! چه مي فرمائيد درباره ي مردی که زنش را به قدر ستاره هاي آسمان طلاق داده؟ فرمود: آيا قرآن خوانده اي گفت: بلي فرمود: سوره طلاق را بخوان، تلاوت کرد تا بدین آیه رسید که «اقامه شهادت کنید». آنگاه فرمود: اي مرد! طلاق واقع و محقق نمی شود مگر پنج شرط، شهادت دو شاهد عادل، در طهر باشد، بدون مواقعه و همبستري باشد، با قصد و اراده و عزم نیز باشد. سپس فرمود: آيا معني عدد نجوم در قرآن این است. همان طور که ستارگان آسمان، رهبر و راهنمای خلق و باعث هوشیاری می باشند؛ ائمه دین عليهم السلام نیز ستاره هاي درخشان زمین هستند که رهبر و راهنمای خلق و هوشیار به معارف الهی می باشند و زنده و مرده آنها فرق نمی کند، درخشان بوده و مظهر هدایت و ارشاد هستند. چنانچه در حدیث دیگری آمده: وجود ائمه ي اطهار عليهم السلام در روي زمین و قبور آنها در زمین مانند ستارگان آسمان و نجوم روشن درخشان می باشد. تا در قید حیات مادي هستند تعلیمات و روش پرورش و عملیات آنها مردم را

ص: 108

1-74. المناقب: ج 4 ص 382، اعيان الشیعة: ص 228 ج 4.

هدایت می کند و چون درگذشتند و رحلت نمودند قبور آنها مرکز تجمع اهل علم و دانش و تقوی می باشد و آثار آنها، هادی و رهبر و معلم و آموزنده خلق است. هم اکنون هنگامی به جغرافیای تاریخی جهان اسلام کنید! ببینید، مکه، مدینه، نجف، کربلا، کاظمین، مشهد مقدس رضوی، سامرا، حتی قم، روضه ی مطهره ی فاطمه ی معصومه، ری، روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امام زادگان - مانند امام زاده داود - بالای جبال البرز - یا امام زادگانی که در اصفهان، ری، قزوین، فارس، خراسان و دیگر شهرها و آبادی ها می باشند، همه ی آنها ستاره ی فروزان هدایت حق می باشند و محل نماز و خیرات هستند.

عصر امامت حضرت جواد

وقتی اوراق تاریخ را ورق می زنیم از سال 11 هجری، رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله تا سال 204 هجری؛ رحلت امام هشتم، حوادث متناوب و متواتر، یکی پس از دیگری ظهور و بروز داشت و تحولات روز افزونی عمق صفحات تاریخ را به خود مشغول نموده است. پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلافاصله سقیفه ی بنی ساعده پیدا شد و منشاء اختلاف و مبدأ نفاق و خلاف گردید، به طوری که کلیه اختلافات جامعه ی اسلامی از آنجا سرچشمه گرفته است. پس از آن، جنگ «رده» پیش آمد، که مخالفین ابوبکر از دادن زکات به دولت غاصب، خودداری کردند، سپس فتوحات اسلامی آغاز شد و روم و ایران به دست مسلمانان افتاد و این نهضت جهانگیر با انقلاب خونین و تحولات عمیقی پیش می رفت تا دامنه ی اسلام به شرق و غرب رسید. پس از عمر، جهانگیری و جهان داری عصر به عثمان رسید، او نیز به سبب عدم کفایت و آلت دست امویان شدن و صدور ناسخ و منسوخ احکام سیاسی، مورد حملات قرار گرفت تا کشته شد.

عصر حکومت علوي هم با مخالفين جاه طلب سرسختي چون طلحه، زبير و معاويه روبرو شد و حضرتش چهار سال با آنها جنگيد، اگر چه همه ي آنها مقهور و منكوب شدند، ولي به حيله و تزوير متوسل شده تا امام پرهيزكاران را كشتند و خود بر سرير سلطنت جا گرفتند. معاويه 18 سال حکومت و بيست سال خلافت نمود، در اين مدت براي حفظ مقام و منصب خود از هيچ جنايتي خودداري نکرد و به شرحي که در «زندگاني سيدالشهداء عليه السلام» نوشتيم حوادث شگفت انگيزي در عصر او روي داد که موجب قيام حضرت ابي عبدالله عليه السلام گرديد و با شهادت سيدالشهداء عليه السلام صفحه ي تازه اي براي تاريخ در انقلاب خونين باز شده و رستاخيز عظيمي بر پا گرديد که دامنه ي آن قرن ها ادامه داشت. فاجعه بزرگ روز عاشوراي سال 61 هجري ده سال در عربستان و حجاز دامنه پيدا کرد و بر اثر خون خواهي قبائل عرب بيش از چهارصد هزار نفر در اين انقلاب و شورش خون خواهي کشته شدند و هر روز بر عمق انقلاب افزوده مي شد و اثر آن بيشتر مي گرديد. پس از پايان اسارت اهلي بيت سيدالشهداء عليه السلام و انقلاب عراق، شامات، حجاز و ايران - که منجر به ضعف و سقوط بني اميه گرديد - اوضاع سياسي منقلب و دگرگون گرديده و رشته ي حکومت از بني اميه سلب و به دست بني عباس سپرده شد. در اين مدت هم عصر انقلابي سخت و ناگواري بود که حضرت امام سجاد عليه السلام و امام محمد باقر عليه السلام با آن مواجه بودند و مي سوختند و مي ساختند. فقط فرصتي مناسب پيش آمد که بنیان گذاري مدرسه جعفري به دست امام باقر العلوم عليه السلام تأسيس و تشکيل گرديد و در زمان امام صادق عليه السلام به کمال خود رسيد و در قرن دوم توسعه يافت.

پس از متلاشی شدن دولت اموی و استقرار خلافت عباسی، جنگ سرد و کشتار سری و ترور و مسمومیت با قوت ادامه یافت، چنانچه در زمان منصور و هارون چندین هزار نفر از سادات علوی را کشتند و میان گچ گذاشته و در میان دیوارها و ستون ساختمان ها نهادند، یا آن قدر بر آنان سخت گرفتند که متواری شدند و بر فراز قله های کوه ها و دشت های پهناور دور افتاده پناه بردند. و آنجاها نیز به اعلام شوم بنی عباس و گرفتن جایزه و مقام و منصب از دست جنایتکاران، کشته می شدند. فهرست امام زادگانی که در اطراف شهید شده اند ملاحظه کنید این حقیقت را ظاهر و آشکار می نماید. در ربع اول قرن سوم که مأمون فرمان فرمائی داشت با مسموم ساختن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و تمرکز سادات (وزیر نظر گرفتن آنها، تا حدودی در این بیست و پنج سال، وضعیت خاصی برقرار شد) بنابراین می توان به جرأت گفت: عصر امام نهم علیه السلام عصر سکوت بود و انقلابات فقط جنبه ی سیاسی داشت. زیرا که امام نهم علیه السلام داماد خلیفه بود و حوادث انقلاب فکری و دینی و علمی و تحولات عقیدتی و اساسی - که در زمان امام سجاد، امام صادق، امام رضا علیهم السلام در جریان بود - در این عصر وجود نداشت. حضرت امام جواد علیه السلام مواجه با مبارزات مشکل نبود، بلکه يك مبارزه آرام علمی آن هم مأمون برای مفاخره ی داماد خود تشکیل داده بود و خودش هم اطلاعات علمی داشت و در مجالس رسمی هر هفته، دو روز مجلس مباحثه و مناظره داشت و در اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پافشاری می نمود، با قید آن که می گفت: «الملك عقیم» روی هم رفته عصر امامت جوادالائمه علیه السلام در حدود 18 - 17 سال، عصر تعلیم و تربیت عمومی آرام بی مبارزه بود که چون از طرفی کشور توسعه یافته بود، از طرف دیگر علمای اسلام نیز زیاد شده بودند و به اطراف جهان اسلام حرکت

می کردند و اصول و فروع را به مردم می آموختند. تنها چیزی که در این عصر از نظر شخص خلیفه و امام جمعه و قاضی القضاة و شیخ الاسلام او، مورد توجه بود، معضلات فروع علوم بود، چنانچه دیدیم در بحث مجلس رسمی خلیفه مشکل ترین مسائل علمی بحث یک فرع فقهی پیرامون صید و ذباجة، نکاح و طلاق، یا وظایف محل و محرم حج بود و یا آن که تفسیر برخی از آیات را می پرسیدند و امام علیه السلام آنها را به روش صحیح مکتب وحی و تفسیر اهل بیت عصمت و طهارت تفسیر و بیان می فرمود. با این مقدمه، عصر امامت حضرت جواد علیه السلام عصر آرامش و سکون بود، و مردم از انقلاب، حوادث و مشکلات دور بودند، آن حضرت در مدتی - که قریب ده سال می شد - در مدینه به آرامش تمام می زیستند و در آنجا در مسجد جد بزرگوارش رسول الله صلی الله علیه و آله به توسعه و تعلیم تفسیر اهل بیت علیهم السلام و نشر احادیث و اخبار آل محمد علیهم السلام می پرداختند.

محیط امامت حضرت جواد

برای شناخت محیط امامت حضرت جواد علیه السلام بایستی زندگانی پرافتخار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - ارواحنا فداه - را ورق بزنیم تا محیط عصر امام جواد علیه السلام را بشناسیم. محیط زندگانی امامان معصوم علیهم السلام - غیر از حضرت امام رضا علیه السلام - پس از خلافت کبرای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، محیط روحانیت، انزوا و اعتزال بود. تنها کار ائمه ما، قیام به امر از راه تعلیم و تعلم بود که به مردم حقایق علمی را بیاموزند که مصداق اتم و اکمل آن، گشایش مدرسه جعفری و ادامه ی آن تا آخرین روزهای زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام بود. ولی محیط زندگانی امام رضا علیه السلام به ویژه در چهار سال آخر، زندگانی سیاسی آمیخته به سیادت و روحانیت بود. اگر چه شخصا حضرتش تعهد گرفت در امور

سیاست دخالت نکند، عزل و نصیبه نفرماید و در تشریفات سیاسی مداخله ننماید؛ ولی مقام ولایتعهد، مقام سیاسی و سلطنت و خلافت عظمای مسلمانان بود که در خارج عظمت، سطوت و اهمیتی به سزا داشت!! این عصر آمیخته به سیادت و سیاست يك محیط بزرگی به وجود آورد که جاذب و جالب هم بود، زیرا علاوه بر مراتب فوق، جذبه ي علمي شخص خلیفه - که بهتر و بیشتر از خلفای سابق دانش و بینش داشت و مقید و معتقد به روحانیت و اعلمیت و سیادت بنی هاشم هم بود - احترامات او برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام [در صورت ظاهر] يك محیط متناسب محبوب تری به وجود آورد که مردم ایران، خراسان، عراق و سایر ممالک مطیع آن، به منطوق «الناس علي دين ملوکهم» مجذوب و مرعوب مقام سیادت و روحانیت شده بودند. اهمیت حضرت امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام از جهت سن و سال و آن قدرت علمی، ادبی و فضیلت و اخلاقی - که خلافت سنت طبیعت بوده - کمک کرد و محیط جاذب و جالب بوجود آورد. علاقه مأمون، خلیفه عباسی، تسلیم شدن یحیی بن اکثم، مفتی بزرگ، قاضی القضاة پایتخت اسلامی، هر دو موجب شد که نام ابن الرضا علیه السلام با آن که از 9 تا 25 سال پیش نبود مورد تعظیم، تکریم، تجلیل و تبجیل قرار گرفت و هر کجا و هر زمان نامی از امام جواد علیه السلام برده می شد، همه او را به عظمت یاد می کردند و به روحانیت، سیادت، سیاست و بزرگواری می شناختند. این عظمت نام، با پراکندگی مرکز خلافت پراکنده شد؛ ولی عظمت قوت یافت، سیاست بنی عباس شکست خورد و بین ترک و فارس و عرب همان عظمت و روحانیت از بنی هاشم و علویین تقویت، شدت و استقرار یافت. اما سیاست داخلی بنی عباس رو به سقوط و اضمحلال رفت تا آنجا که خلفای بنی عباس دست نشاندگی امرای بلدان و امصار و کشورهای ترک، فارس،

ديلم و تاتار شدند، به شرحي که در کتاب تاريخ مفصل اسلام نوشته ام. محيط امامت حضرت جواد عليه السلام رو به توسعه و تعظيم نهاد. يعني در اين اختلاف سياسي مقام سيادت، اعليت و روحانيت ابن الرضا عليه السلام به اتحاد و اتفاق و شدت و قوت رسيد و همه ي نژادهاي اسلامي سر تواضع و ادب در ساحت مقدس امام نهم جواد عليه السلام خم مي کردند و هر کجا نامي از حضرت جواد عليه السلام برده مي شد بدون استثناء، همه احترام و توقير مي نمودند. حضرت جواد عليه السلام در اين محيط متناسب توجهي به سياست نکرد و در پي خلافت نبود، بلکه وجهه ي همت و هدف اصلي آن حضرت، نشر، توسعه و تعميم مسائل مشکل و لاينحل مسلمين بود که بايد به دست اين امام عليه السلام تجزيه و تحليل شود و معضلات مسايل فقه حل گردد. بدین جهت، ديديم که چگونه مسأله اي از اين امام طرح مي شده موضوع تجزيه و تحليل قرار مي گرفت، بحث روي تعمق و دقت نظر بر اصل اساس ريشه لغات و معاني مقصوده شارع دين و نظر اصلي اماميه بحث مي شد. اين وظيفه ي خطير در حدود 17 سال از سن 8 تا 25 سالگي در تمام محافل اجتماعي مورد توجه بود و امام جواد عليه السلام جوان 25 ساله مانند پير مرد عالم مقتدر، کار آزموده و تجربه اندوخته و چون پدري سالخورده، به تمام دقايق حيات و رموز زندگي آشنا، به کليه ي مطالب علمي و مسائل حل نشده دين به اقتضاء زمان و مکان و استعداد و لياقت مردم عصر، مشکلاتي که در حضورش بحث مي شد حل کرده و تجزيه و تحليل نموده و به مردم مي آموخت.

يك بحث علمي و اجتماعي

خداوند متعال در قرآن مي فرمايد: (و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله و الله

عزیز حکیم (1). «دست های مرد و زن دزد را ببرید به جرم آن کسب شنیعی که نموده اند، این عقوبتی از خداوند است و خداوند عزیز و حکیم است». یکی از صفات رذیله که منشاء کلیه ی فتنه ها و فسادها می باشد، دروغ است این کار کلید هر رذیلت و منبع هر جنایت و خیانت است، هیچ بشری نیست که به کمال انسانیت رسیده باشد، مگر از راه راستی و مبارزه با دروغ. هیچ بدبخت و شقی نیست که به انواع نعمت ها و نکبت ها مبتلا نشده باشد، مگر از جهت دروغ و نادرستی. دروغ، آن عفریت زشت سیرت هوای نفس است که بر تمام اعصاب غلبه می کند و آدمی را از تکامل نفسانی و موفقیت و رستگاری باز می دارد. دروغ، مادر رذایل اخلاقی مانند، ترس، جبن، ریا، حیله، مکر، خدعه، تزویر، تقلب و خیانت است. امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «تمام خباثت را در خانه ای قرار داده اند که مفتاح و کلید آن کذب و دروغ است». از محصول این غریزه ی شوم، خیانت و دزدی است، بدترین صفات بشر دزدی است، این دزدی انواع و اقسامی دارد. دزدی از مال مردم، از اسرار مردم، از گفتار مردم، از کردار مردم، از شئون مردم و از انواع امور مادی و معنوی مردم می باشد که در تمام این امور به نسبت مقدار دزدی مقداری از حیثیت و آبرو، ارزش و شخصیت وجودی از بین می رود تا جایی که دیگر ارزشی برای دزد باقی نخواهد گذاشت. این دزد به دو علت در افراد و جامعه پدیدار می گردد: یکی سوء تربیت و بی دینی دیگری ضعف بنیه مالی و فقر اقتصادی

ص: 115

البته عوامل فقر و بدبختی بیش از هر چیز آدمی را به دزدی و خیانت وا می‌دارد به همین جهت فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا» «تا آنجا که فقر مردم را کافر می‌سازد و رشته تقوی را می‌گسلد» سعدی گوید: با گرسنگی قوت پرهیز نماید افلاس عنان از کف تقوی بستاند خدای نکند که مردی دانا و عالمی ارجمند فقیر شود به حدی که رشته فضلش مبدل به رذیلت گردد که گفته اند: «العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر» چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا دزدی، کلاه برداری و خیانت و تعدی به جان و مال و ناموس مردم در این عصر طلایی و اتمی ارتقاء یافته و خوانندگان حوادث دزدی و بینندگان فیلم صحنه ی خیانت، سرانگشت عبرت حیرت به دندان گرفته اند که بشر از راه اضطرار، یا سوء تربیت و عدم دین و مذهب کارش به کجایی رسیده که به هیچ چیز عقیده ندارد و شرایط انسانیت را نمی‌شناسد و گویی که مکتب دزدی در اروپا و آمریکا دایر است و از آنجا به کشور ما سوغات آورده اند. دزد جاهل گر یکی ابریق برد دزد عارف دفتر تحقیق برد دزد اگر شب گرم یغما کردن است دزدی حکام روز روشن است شیوع و تعمیم دزدی به جهت فقدان ایمان و عدم مجازات است. پروین اعتصامی گوید: گر تهی دستی به رهن رهنماست و رنداری موجب جرم گداست رو بگو با بی نیازان از چه رو در ره دزدی بریزند آبرو؟ به تجربه ثابت شده است که افزایش دزدی در اثر بی عدالتی است، هر چه عدالت اجتماعی از نظر امور مالی ضعیف شود دزدی قوت می‌گیرد و دزدی یک نسبت مستقیم با ظلم دارد.

اختلاف طبقاتي که از فقدان عدالت اقتصادي به وجود آمده، موجب فقر مالي و کثرت دزدي است، بايد ريشه ي علل را قطع کرد تا عوامل از بين برود. اين دزدي هميشه بوده، ولي هيچ وقت مانند امروز قوت نگرفته بود که مردم را جسور و متعدي ساخته است که با حربه ي سرد و گرم و تشکيلات و وسايل نقلیه با انواع حيل و خدع و زبردستي به دزدي پردازند. و به نظر ما علت العلل اين همه خيانت و جنایت، فقدان ايمان و مجازات است. فقدان ايمان به خدا ايمان به پيامبر خدا صلي الله عليه و آله ايمان به حشر و نشر، پاداش و کيفر و حساب و کتاب موجب چنان خيره سري ها مي شود و اسلام براي آن که ملت خود را از اين صحنه خارج سازد براي دزدي حدود و احکامي معين فرموده که کتب قصاص و ديات و حدود و فقه اسلامي مدون است. اينک براي نمونه يکي از مواد آن را که حضرت امام محمد تقی الجواد عليه السلام تشریح فرموده به نظر خوانندگان ارجمند مي رسانم: در اوراق گذشته ديديم که اعلميت، سيادت وجود و سخاوت ائمه هدي عليهم السلام بر خلفاي اموي و عباسي سخت گران مي آمد، آنان مي خواستند به هر وسيله ي ممکن آنها را در نظر مردم تحقير کنند. يکي از طرق تحقير آنان، مناظره و احتجاج و بحث هاي علمي بوده که هر يك از خلفا علماي عصر را دعوت مي کردند و با آن که همه مغلوب مي شدند باز اين سيره جاري بود تا خداوند بزرگ نمايندگان خود را معرفي و اثبات نمايد. امام محمد تقی عليه السلام معاصر با مأمون، معتصم بوده، مأمون در احتجاجات در مجالس رسمي بحث علمي خود با علما فهميد که مقام امامت با اوست و حضرتش مغلوب کسي نمي شود، از اين رو تا زنده بود متعرض آن حضرت نشد. ولي معتصم باز جلساتي تشکيل مي داد و امام محمد تقی الجواد را در آن مجالس دعوت مي کرد و از آن حضرت بر سبيل استخفاف سؤالاتي مي کرد.

حضرت جواد علیه السلام گاهی از بیان مطلب تقیه می فرمود، زمانی عذر می خواست و موقعی هم حقایق را آشکارا و عیان تشریح می فرمود تا آن که روزی در باب سارقی که آورده بودند و می خواستند حکم و قصاص درباره ی دزد اجرا کنند در مجلس عامه اختلاف شد. این اختلاف را که به صورت احتجاج و بحث علمی در آمده علامه مجلسی رحمه الله از تفسیر «عیاشی» چنین نقل کرده است:

احتجاج حضرت جواد درباره ی حد دزد

عیاشی در تفسیر خود از ذرقان - که مصاحب و ندیم احمد بن ابی داوود بود، و با او چون دو روح، در یک قالب بودند - روایت می کند که ذرقان گوید: روزی ابن ابی داوود از نزد معتصم برگشت، بسیار عصبانی و گرفته بود، گفتم به تو چه شده که این چنین متغیری؟ گفت: «لما كان من هذا الأسود، أبي جعفر محمد بن علي بن موسي اليوم يدي أمير المؤمنين» از دست این ابی جعفر، فرزند علی بن موسی الرضا که در برابر امیر می نشیند. گفتم: چه شده؟ گفت: سارقی را در محضر امیر آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود، خلیفه طریقه ی قصاص و تطهیر او را پرسید که چگونه باید حدود را جاری کرد؟ همه ی فقها حاضر بودند، خلیفه دستور داد بقیه فقها را نیز احضار کردند، و محمد بن علی را هم خواست، از ما پرسید: چگونه باید حد جاری شود: من گفتم: من الكرسوع «بالای مچ دست» گفت: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آن که دست اصابع است و کف تا کرسوع است و در آیه تیمم می فرماید: (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم)

بسیاری از علما در این نظریه با من اتفاق کرده و تأیید نمودند. عده ای از علما گفتند: باید دست را از مرفق برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آیه غسل (و ایدیکم الی المرفق) دلیل است که باید دست دزد را از مرفق برید. گروه دیگری گفتند: از شانه باید برید، زیرا دست اطلاق بر تمام این قسمت می شود. و چون اختلاف پیدا شد در این موقع خلیفه رو به محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت: یا اباجعفر! شما در این مسأله چه می گوئید؟ آن حضرت فرمود: علما در این زمینه صحبت کردند، مرا از نظریه معاف بدار! معتصم گفت: سوگند به خدا! که باید شما نظر خود را در این بحث علمی بگوئید. اباجعفر علیه السلام گفت: اکنون که قسم دادمی می گویم، این حدود که اهل سنت و علمای حاضر گفتند اشتباه و خطاست، «فان القطع يجب أن يكون من مفصل اصول الاصابع، فترك الكف» خلیفه پرسید دلیل شما چیست؟ امام جواد علیه السلام گفت: قال رسول الله صلي الله عليه وآله: السجود علي سبعة أعضاء: الوجه، اليدين، الركبتين، الرجلين، فاذا قطعت يد، من الكرسوع او المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، وقال الله تبارك و تعالي: (و أن المساجد لله) پیامبر خدا صلي الله عليه وآله فرمود: سجود با هفت عضو باید انجام شود: صورت، دو دست، دو زانو، دو انگشت ابهام پا و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق محلی باقی نمی ماند و در خداوند در قرآن هم

مي فرمايد: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) مساجد كف دست و صورت و دو زانو و دو انگشت پاست كه «التي يسجد عليها، فلا تدعوا مع الله أحدا و ما كان لله لم يقطع» معتصم از اين حكم بسيار مسرور شد و تصديق نمود و دستور داد انگشتان دزد را طبق نظريه حضرت جواد عليه السلام بريندند. ذرقان مي گويد: ابن ابي داود سخت پريشان شده بود كه چرا نظريه او رد شد و سه روز پس از اين جريان نزد معتصم رفت و گفت: يا اميرالمؤمنين (!!!) آمده ام تو را نصيحتي كنم و اين اندرز به شكرانه ي محبتي است كه به ما داري و اگر نگويم مي ترسم كفران نعمت کرده باشم و به آتش بسوزم. معتصم گفت: نصيحت تو چيست؟ ابن داود گفت: وقتي شما مجلسي از علما و فقها تشكيل مي دهی تا يك امر مهم ديني را مطرح كني خوانندگان، نوازندگان، وزراء، امرا و صاحب منصبان لشكري و كشوري خدم و دربانان شاهد و ناظر آن مجلس هستند و مذاكرات اين مجالس در خارج مطرح مي شود و چون ببينند كه شما رأي علما و فقها را تحت الشعاع آراي محمد بن علي الجواد بنمائي كم كم موجب مي شود كه مردم به آنها توجه كنند و از بني عباس منصرف شوند امامت و خلافت را از تو گرفته و به او محول نمايند و حكومت تو و خاندان عباسي سقوط كند. معتصم، سخت تحت تأثير اين سعادت قرار گرفت و به اين فقيه حنفي گفت: «جزاك الله عن نصيحتك خيرا» روز چهارم دستور داد يكي از نويسندگان از جمعي دعوت كند و محمد بن علي التقي الجواد عليه السلام در آن مهماني باشد و او را مسموم نمود و چون حضرت احساس سم كرد برخاست تا زودتر از خانه بيرون رود، صاحب خانه تعارف كرد كه زود است. فرمود: براي تو بهتر است كه من زودتر خارج شوم و به فاصله يك روز امام

جواد علیه السلام مسموما رحلت کرد. (1).

قطع دست دزد و شرایط آن در فقه جعفری

این حکم در قرآن به گونه ای عام بیان شده است و در سیره ی اصحاب مختلف عمل می شد و اجرای حق به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام جاری گردید و امام محمد تقی الجواد علیه السلام طریق اجرای آن را برای مردم جهان در محضر معتصم عباسی روشن فرمود. حکم در اجمال خود عمومیت بر هر سارق دارد، ولی با بیان نبوی صلی الله علیه و آله و شرح امام علیه السلام دزدی پسر از پدر، بنده از آقای خود، غانم از غنیمت، شریک از مال مشترک و غیره خارج می شود، و در بیان دیه و طریقه ی قطع دست اختلافی است که در این احتجاج و بحث علمی حل می شود. دفعه اول چهار انگشت دست راست او را باید قطع کنند و انگشت ابهام را باقی بگذارند، و مقدار دزدی یک ربع دینار طلا است که کمتر از آن را سارق نگویند. در مجلس معتصم (2) خوارج گفتند: دست دزد را از منکب (شانه) قطع کنند. معتزله گفتند: از مچ حنفيان گفتند: ده درهم ديه ي آن است. مالکيان و شافعيان گفتند: ربع دینار ديه دست دزد است. حسن بصري گفت: يك درهم كافي است. در حالی که طرح مسأله از نظر فقه جعفری، کاملترین نظریه علمی است. ابوحنیفه در باب دزدی اجازه می داد که دزدی کنند و صدقه بدهند. روزی دیدند دو قرص نان دزدی کرد و یکی را صدقه داد، گفت: دزدی يك

ص: 121

1-76. بحار الانوار ج 76 ص 190.

2-77. برای آگاهی از شرح حال خلفای عباسی مخصوصاً معتصم به کتب اخبار الدول، حیات الحیوان، کامل ابن اثیر، فرات، راغب اصفهانی: ص 338 ج 5، و تاج الحافظ: ص 153 مراجعه شود.

درجه گناه دارد و صدقه 10 درجه ثواب دارد و باز هم تجارتي است که صرف مي کند (!!!) حضرت صادق عليه السلام فرمود: اي ابوحنيفه! مگر قرآن نخوانده اي که مي فرمايد: (انما يتقبل الله من المتقين)؛ عبادت از پرهيزکاران قبول مي شود، نه کساني که از راه دزدي صدقه بدهند. (1). ناصر خسرو علوي در اين مورد ائمه اربعه را سرزنش کرده و گويد: شافعي گفت: که شطرنج مباح است و مدام کج ميبازيد که جز راست نفرموده امام ابوحنيفه، به از او گويد در باب (شراب) که ز جوشيده بخور تا نبود بر تو حرام حنبلي گفت: اگر آن که به غم درماني بسته ي بنگ تناول کن و سرخوش بخرام گر کني پيروي مفتي چهارم مالک آن هم از بهر تو تجويز کند وطي غلام بنگ و مي مي خور وطي مي کن بنماي قمار که مسلماني از اين چهار امام است تمام

شرایط قطع ید دزد در فقه جعفري

این فرع فقهی را برای این جهت آوردیم که خوانندگان نظریه ائمه اربعه را با سایر فرق اشاعره و معتزله در اجرای حد و قصاص و قطع ید دزد بخوانند و نظر دوربین و مآل اندیش

ص: 122

1-78. شرح حال ائمه اربعه را در رجال اسلامي به طور مفصل نگاشته ایم و اگر مي خواستيم در اين اوراق شرح حال صحابه، و تابعين و اشخاص مؤثر اسلام را بياوريم اوراق آن از چند هزار صفحه هم مي گذشت و در «رجال اسلام» شرح حال هزاران نفر را جمع کرده ایم.

ائمه اماميه را نيز دريابند كه تا چه حد اطراف و جوانب امر را رعايت مي كردند. اينك شرايط قطع يد دزد را مي نويسيم تا مطلب روشن گردد: 1 - اين كه دزد عاقل، بالغ و مختار باشد. 2 - آنچه دزديده ماليت داشته باشد. به عنوان مثال شراب، مسكرات و آلات قمار اطلاق دزدي در قطع دست نمي شود. 3 - آنچه دزديده معادل ربع دينار مسكوك رواج باشد، يا ربع اشرفي عينا يا قيمتا. 4 - مال از فرزند خودش نباشد زيرا اطلاق دزدي بر آن نمي شود. 5 - از مولا و مالکش نباشد. 6 - در سال قحطي نباشد. 7 - مال مشترك از شريك سارق نباشد كه به طور توهم حلال بودن بردارد. 8 - از محرمات نباشد. مانند سگ، خوك و نجاسات. 9 - از حرز يعني جاي مقفل و در بسته باشد. يعني جائي كه مال را براي محافظت پنهان کرده باشند. 10 - دزد در بيرون آوردن مال از حرز (محل مقفل) شخصا به تنهائي بيرون ببرد. اگر چند نفر قفل را باز كنند دست هيچ يك قطع نمي شود. 11 - متاع را خود دزد به دست خود بردارد و حمل كند. اگر كودكي بردارد يا به حيواني حمل كنند كه دست خود دزد بر او نرسد، دزدي نيست. 12 - آن كه پنهاني مال را به دزد نه آشكارا و به قهر و غلبه، زيرا بردن اموال ديگري به قهر و غلبه حكم ديگري دارد. (1). اگر دزد با اين شرايط به دزدي اقرار كند بايد دست او را به همان ترتيب كه امام جواد عليه السلام فرمودند بايد قطع كرد. براي اولين بار، و بار دوم و سوم حكم ديگري دارد

ص: 123

که گذشت و اگر توبه کرد و مال را به صاحبش مسترد نموده، خداوند توبه او را قبول می کند و عقاب آخرت رفع می شود، ولی قصاص دنیا باقی است و حد به توبه رفع نمی شود. این يك فرع فقهی در مسأله ي دزدی است که با رعایت جوانب کار و شرایط حال و رعایت محیط و پیدا کردن ریشه و علل دزدی در نظر صاحب شریعت و فقه جعفری بیان شده است. و همین يك فرع كوچك كافي است که سایر قوانین مقدس اسلام را از طریق فقه جعفری ملاك عمل قرار داده و فرق بین عالم آسمان و عالم مکتب بشر را دریابید. روزي ابوالعلاء معري با سيد مرتضي رحمه الله در حد و ديه ي قطع يد سارق معارضه کرد، گفت: چرا دستي که ربع دينار دزدید پانصد دينار ديه بدهد؟ ديه دست نصف ديه كامله است و این شعر را انشاد کرد: يد بخمس مأتین عسجد و دية ما بالها في ربع دينار؟ تناقض مالنا الا السكوت له و ان نلوذ بمولانا من النار دستي که خدای تعالی ديه اش را پانصد دينار مقرر فرموده از مروت دور است که چون ربع دينار مي دزدد حاکم آن را مي برد يك شبي را گاهي پانصد دينار بها مطالبه کنند و گاهي ربع دينار قيمت نهند این حکم متناقض است و از فتوای خرد دور است. یکی از شاگردان شریف مرتضي رحمه الله در پاسخ او بیت را انشاد کرد: هناك مظلومة غالت بقيمتها و هاهنا ظلمت هانت علي الباري چون دست را به ناحق برند مظلوم است و حق تعالی رعایت مظلوم را از دست نمی دهد، از این رو، گرانها باشد و چون به مال مردم دراز شود ظالم بوده پروردگار ظالمان را پست و حقیر کرده بدان جهت قيمتش ربع دينار است.

یکی از شاگردانش به نثر گفت: اید لما كانت أمينة ثمينة فلما خانت هانت؛ دستي که امين و مورد امانت باشد عزيز و گرانبهاست و دست خائن خوار و ذليل است. سيد مرتضی رحمه الله در جواب ابوالعلاي معري فرمود: عز الأمانة أغلاها و أرخصها ذل الخيافة فافهم حكمة الباري (1).

دحوالارض چیست؟

خداوند در قرآن مي فرمايد: (أأنتم أشد خلقا أم السماء بناها - رفع سمكها فسواها - وأغطش ليلها وأخرج ضحاها - والأرض بعد ذلك دحاها - أخرج منها ماءها ومرعاها - والجبال أرساها - متاعا لكم ولأنعامكم) (2). آیا شما در خلقت و آفرینش سخت تر یا آسمان، چه کسی آن را بنا کرد؟ چه کسی سقفش را راست و مستوي کرد؟ چه کسی شب را تاريك و روزش را روشن ساخت؟ و پس از اينها زمين را گسترانيد و از آن آب ها بيرون آورد و چراگاه ها به وجود آورد و كوه ها استوار گردانيد تا براي شما و حيوانات شما چراگاه و متاعي باشد؟ كلمه ي «دحوالارض» يك موضوع علمي، رياضي، جغرافيايي، فلكي و هيئت

ص: 125

1-80. نامه دانشوران: ج 1 ص 366، امالي سيد مرتضی، ديوان شريف مرتضی. براي آگاهي از اخبار سارق از نظر قصاص، ديات، مقدار قطع يد و غيره به كتب كافي، تهذيب، استبصار، كتاب من لا يحضره الفقيه و به كتب اربعة اخيره: وافي، بحار، وسايل، مستدرک، در باب قصاص و ديات و به تفاسير در آيه ي (السارق و السارقه) و آيه ي (ان المساجد لله) مراجعه شود، و قواعد الاسلام، ج 3 ص 309 - 304، مرآة العقول: ج 2 ص 175، كشف الغمه: ص 284، احتجاج طبرسي: ص 254، بحارالانوار: ج 12 ص 92، تفسير صافي: ص 138 ذيل آيه ي السارق و ص 490 ذيل آيه (ان المساجد لله) تفسير كشاف: ج 1 ص 196.

2-81. سوره ي نازعات: آيات 35 - 28.

است که با آن می توان در بسیاری از علوم وارد شد و معنی آن را در این آیه به دست آورد آنگاه با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله تطبیق نمود، و دید چه اندازه تطبیق عالم تکوین با عالم تشریح رعایت شده است و به راستی دین، دین فطرت است. اکنون برای بیان معنی «دحوالارض» باید مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. اگر برای هر چیز آغاز و انجامی در نظر بگیریم باید پیدایش زمین را از روز 25 ذی قعدة - که روز دحوالارض است و زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن و کشیده شده - آغاز زمین بدانیم. اما این امتداد، در چه سالی رخ داده، آن روز زمان و مکانی نبوده تا سال و ماه معین شود. (1). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه خود در «نهج البلاغه» درباره ی توحید و عظمت قدرت پروردگار که از شاه کارهای علمی آن مرد آسمانی است، در باب آفرینش عالم، زمین و آدم قریب بدین مضمون می فرماید: پیش از خلقت همه جا فضا بوده - بقول حکماء و فلاسفه: بعد مجرد که غیر متناهی است - و چون خداوند متعال اراده فرمود که عالم و آدم بیافریند فضا را از آب ممتلی گردانید - که فلاسفه بعد ممتلی گویند و این بعد متناهی است - وقتی این فضا پر از آب بوده باد را خلق کرد و آب را به حرکت انداخت و از حرکت آب، امواجی بوجود آمد و آن موجها کف ها بر زبان آوردند و کف آن، چنانچه کنار دریا به خوبی دیده می شود هر قطعه از آن کوچه می افتد، از این کف آب زمین ساخته شد و از بخارات حرکت آب، آسمان ها بنا و استوار گردید. و از این کف «زبد» که زمین ساخته شد و مصالح اربعه زمین است برای نخستین بار نقطه ای زیر کعبه ی خانه خدا و محل توجه او بود پهن گردید و سخت استوار شد و امتداد پیدا کرد و پهن شد تا قابل رویدن نبات، حیوان و آفرینش

ص: 126

انسان گردید. در این فضا جز آب نبوده و در حرکت آب افلاك حادث شد، زمان و مکان موجود گردید و کرات ثابت و سیار و منظومه های شمس به وجود آمد و آب محیط بر زمین بود - البته نه محیط تام - پس از آب کره هوا که محیط تام به آب است یعنی زیر و روی آب را احاطه کرده سطح مقعر این هوا متصل به زمین و آب است و هوا هر قدر بالاتر برود دور از خورشید حرارت آن کم می شود تا به زمهریر برسد که همه چیز در آن منجمد می گردد. (کره زمهریر متصل به کره اثری اتر است و کره اثر محیط به کره زمهریر است و سطح محدب آن به کره قمر متصل است که فلك ماه باشد و آن به کره ی عطارد که سماء این دنیا است و آسمان اول در عرف قدماء مشهور است). پس از آن، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل است. پس از زحل، فلك ثوابت است که «منطقة البروج» گفته اند و پس از آن فلك اطلس است که معدل النهار در آن است و در این تقسیم در نظر قدمای علم هیئت قمر، عطارد، زهره (افلاك سفلین)، مریخ، مشتری و زحل «افلاك علویین» و شمس در وسط و میانه این افلاك قرار گرفته است. بالاتر از آنها عرش و کرسی است که در قرآن مجید به «سموات سبع» تعبیر شده است و عالم اجسام به این محیط تمام می شود و از این مرز که گذشته شد دیگر جسم عنصری نیست و حکما آن را «لا خلا و لا ملاء» می گویند که بعد ممثلی تمام می شود، و بعد مجردات است و آن از وهم و خیال بشر خارج است. این بعد قبل از این فضا و پس از این فضا بوده، ولی این افلاك و عناصر و ثوابت و سیارات نبوده، بلکه حادث شده اند. از این رو قدمای حکما فضا را قدیم گویند و آن جا فوق و تحتی نبوده. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ذیل آیه ی

(اولم ير الذين كفروا أن السماوات والأرض كانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا فيها فجاءا سبلا لعلهم بهتدون - و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آياتها معرضون) (1). مي فرمايد: پروردگار در اين فضا، آبي آفريد و آفريش همه چيز از آب است و چون آب جسم است و سطح دارد متصد؟ جريان آب هواست که از زير و رو احاطه کرده و اين هوا آب را به حرکت مي آورد و موج مي زند و از موج کف حاصل مي شود و از کف آنچه بخار بود آسمان ها و آنچه رسوب داشته زمين را آفريده. پس از خلقت (فسويهن سبع سموات) آنجا را مستوي و هموار و صاف گردانيد و به هفت آسمان تقسيم کرد، و زمين را پس از همواري امتداد داد و اول نقطه مورد توجه خانه خودش کعبه بود که فرمود: (أول بيت وضع للناس للذي ببكة) و بکه خاكي است که خاکش مکيده شده باشد و پس از آن که هوا آب آن کف ها را مکيد و به صورت خاک در آمد و خانه خود را قرار داد (بعد ذلك دحيها) پس از آن زمين را پهن کرد و امتداد داد و از همين نقطه سخت و استوار زمين بکه آن را امتداد داد و مد دادن يك وقت است شيء را مي کشند تا مد پيدا کند يك موقع از جنس خودش به آن متصل مي کند در اين امتداد، دحو الارض زمين را از خودش امتداد داد و سرد کرد (و اسکنها الملائكة) و اين افلاك و کرات ثابت و سيار را به دست ملائکه سپرد که آنها حمله ي عرش هستند و هر دسته متصدي و حافظ يك فلک مي باشند. اين نظريه که اميرالمؤمنين علي عليه السلام از آن وصف مي فرمايد، اساسي تر از حدس

ص: 128

و تخمین «تئوری» و نظریه ی ملل غربی است و در بسیاری از موارد نیز با هم تطبیق می کند، زیرا در منظومه شمسی هم آفتاب در وسط و شش فلک دیگر در خطوط حرکت منظمی قرار گرفته اند. نهایت آن که قدما معتقد بودند افلاک از نظر جاذبه سطح مقعر هر یک با سطح محدب دیگری تماس دارد و کروی دانسته. امروز این مدار را بیضی شکل تصور کرده اند در هر حال، در اصل آن آفرینش اختلافی نیست و در این که آسمان و زمین به هم متصل بوده و از هم جدا شده اند. قدما گفته اند: آب و کف بوده است. متأخرین جرقه و آتش ملتهدی تصور کرده که جدا گشته و سرد شده و عناصر و موالید به وجود آمده است. در هر حال و هر تصور به قول سعدي: ادیم جهان سفره ی عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست حضرت امام محمد تقی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت می فرماید که: روز 25 ذیقعه روز بزرگ ایام است و روز دحو الارض است. روزی است که حضرت ابراهیم و عیسی علیهما السلام متولد شده اند و زمین از زیر کعبه پهن شده است. هر که این روز را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه دارد. این است اساس آفرینش زمین در آغاز خلقت و این است بشر ناچیز که اشرف مخلوقات است در برابر این عظمت عالم. بشر در جنب این نه طاق خضرا چو خشخاشی بود بر روی دریا او از آغاز و انجام و ابتدا و انتهای این آفرینش اطلاع و وقوفی ندارد، چنانچه گفته اند: پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است انسان در اراده و اختیار و قدرت و نیروی بدنی با میلیونها موالید جوی که یکی

از آن را اگر 15 هزار برابر بزرگ کنیم به اندازه ی یک دانه خشخاش می رسد و آدمی مقهور این گونه میکروب های غیر مرئی است، بسیار ضعیف است اگر منحرف شود. و بسیار قوی است اگر براه حقیقی دین برود آن وقت است که تمام عوالم را می تواند با تمام موالید در اختیار خود آورد. (1).

شطری از کرامات حضرت جواد

صاحب «روضه الصفا» می نویسد: حضرت جواد علیه السلام در کمال فضیلت و علم و ادب و حکمت بوده، هیچ سیدی به مرتبه ی او نرسیده. یکی از اکابر علما گوید: در عراق شنیدم که شخصی دعوی نبوت کرده و او را با بند آهن به شام آورده و در گوشه ی زندانی کردند. من برای ملاقات او بدانجا رفتم و به دربان چیزی دادم که پیامبر جدید را ملاقات کنم. چون بر او وارد شدم، دیدم مردی در کمال فهم و فراست و ذهن و کیاست می باشد گفتم: تو کیستی و از کجایی و چه می گوئی؟ گفت: من از شهر شام هستم و سال ها به حال خود عبادت می کردم. شبی در همان مسجدی که سر مبارک حضرت حسین بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کرده بودند روی به قبله نشسته بودم و به عبادت و ذکر حق تعالی مشغول بودم، شخص جوانی پیش روی من ظاهر شد و گفت: برخیز. من برخاستم و چون مقداری مسافت قطع کردم خود را در مسجد کوفه یافتم.

ص: 130

1-84. کتبی که روی مقاله ی فوق مطالعه شده عبارتند از: تفسیر کشاف: ج 14 ص 696، تفسیر صافی: ص 460 فارسی، هیئت ص 6، نهج البلاغه ی شرح ابن ابی الحدید: ج 1 ص 27، هیئت فلامیون: ص 211 مفاتیح محدث قمی، رساله اربعه ایام میرداماد، تقریرات استاد بزرگوار ادیب بجنوردی و غیره.

فرمود: می دانی اینجا کجاست؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است، او به نماز ایستاد، من نیز اقتدا کردم، از نماز فارغ شدیم بیرون آمد، با او همراه بودم پس از آن که قدمی چند برداشتیم خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه دیدم به روضه مبارکه وارد شده سلام کردیم او در نماز ایستاد و من مشغول شدم. پس از ادای نماز بیرون آمدیم، باز چند قدم رفتیم خود را در مکه دیدم فرمود کجاست؟ گفتم: اینجا مکه است. مشغول طواف شدیم، پس از طواف، از مکه بیرون آمده به جای خود قرار گرفته و به عبادت مشغول شدم. من از این حال در شگفت بودم، تا سال دیگر در همان اوقات آن شخص آمد، سلام عرض کردم، مانند سال گذشته همان امکنه متبرکه را زیارت کردیم چون موقع مفارقت رسید، او را سوگند دادم که خود را به من معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی ابن جعفر هستم. روز دیگر این گزارش را با یاران خود در جلسه ی به میان گذاشتم، آنها خبر را افشا کرده و به والی شام گزارش دادند. او همه ی ما را به نام دعوت نبوت زندانی کرده، در حالی که من ادعائی ندارم و نامه ای به والی شما نوشتم حقیقت امر را برای او شرح دادم. والی دستور داده او را آزاد نمایند تا در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکه برود. من از جواب استهزایی والی ملول شدم، به سراغ او رفتم تا بار دیگر او را ببینم و با او حکایت باز گویم، دیدم نگهبانان و سپاهیان حافظ زندان مضطرب هستند گفتم: چه شده.

گفتند: آن زندانی دیشب غائب شده با آنکه مقید به غل و زنجیر بوده، معلوم نیست به زمین رفته یا به آسمان. من فهمیدم از انفاس قدسیه حضرت جوادالائمه امام محمد تقی علیه السلام آزادی یافته است. (1).

شبه ای از مناقب حضرت جواد

در سطور تاریخ گذشته دیدیم که حج، آن کنگره بزرگ اسلامی محل معارفه و معاطفه مسلمانان بود و ائمه هدی علیهم السلام در آنجا خود را به مردم معرفی می کردند و مسلمانان در آنجا پیشوایان خود را می شناختند. در دوران امامت حضرت جواد علیه السلام برای برخی که ایمانشان ضعیف بوده به علت صغر سن امام نهم علیه السلام تأملی در امامت آن حضرت داشتند و چون مرکز اجتماع و معارفه مسلمانان کعبه بوده از اطراف عالم برای حج به مکه می آمدند و ائمه دین هم همیشه در شرایط آزادی از حج خودداری نمی کردند. حضرت جواد علیه السلام (حداکثر در هشت سالگی) به امامت رسید و تصرف در نشئه وجود می کرد فقها، علما و دانشمندان و اشراف و اعیان شیعه از اطراف ممالک پهناور اسلامی به منظور ادای مناسک حج و زیارت حجت خدا به مکه روی آوردند تا امام زمان خود را بشناسند. بیشتر مردم قبل از حج، به مدینه مشرف می شدند تا آرامگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کنند، گروهی بدین منظور به مدینه وارد شدند که امام زمان خود را بشناسند. پس از زیارت مزار شریف، به خانه ی حضرت جواد علیه السلام رفتند و از زیارت جمال زیبایش بهره مند شده سؤالاتی کردند و غوامض مسائل را پرسیدند. امام نهم علیه السلام همه ی مسائل آنها را پاسخ داد، به طوری جواب های کافی و شافی

ص: 132

می داد که از وفور علم و دانش او در این سن، در شگفت می شدند و کرامات و خوارق عادات و معجزات بسیاری مشاهده کردند که موجب یقین و نیروی ایمان آنها شد. در کتاب «اصول کافی» از علی بن ابراهیم قمی چنین روایت می کنند: جمعی از مردم نواحی و سواحل دریای مدیترانه و اقیانوس آرام به مکه آمده و از حضرت جواد علیه السلام سی هزار مسأله پرسیدند: امام نهم در سن ده سالگی بود تمام مسائل آنها را جواب داد. (1). علامه ی مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» می نویسد: که کلینی رحمه الله روایت می کند فقهای شیعه امامیه در سفر مکه در ظرف روزهای متوالی، سی هزار مسأله ی مشکل از مسائل فقه که در ظرف یک سال یادداشت کرده بودند، از امام پرسیدند و آن حضرت همه را جواب فرمود. در «عیون الاخبار» می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام شهید شد حضرت امام تقی علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت، مردم بغداد درباره ی امامتش تردید داشتند و در این زمینه سخن ها گفتند. در کوفه نیز جمعی از بزرگان شیعه و موثقین امامیه در خانه عبدالرحمان بن حجاج جمع شدند برای امام رضا علیه السلام سوگواری کردند. در این محفل یونس بن عبدالرحمان آغاز سخن کرد و گفت: تا حضرت جواد به سن بلوغ نرسد حجت خدا در میان خلق چه کسی خواهد بود و مسایل و احکام را از که باید پرسید؟ ابان بن صلت که از موثقین روات و اصحاب حضرت رضا علیه السلام بود، از شنیدن این سخن برآشفست و برخاست و گلوی یونس را فشرده و سیلی بر صورت او زد و گفت: معلوم شد که ایمان تو ظاهری بوده و شک و ریبی در امامت داری! اگر حضرت جواد از طرف خداوند به امامت برگزیده شده باشد سن در او

ص: 133

مدخلیت ندارد، کوچک و بزرگ در مکتب ربوبی یکسان هستند. و اگر از طرف خدا نباشد پیرمرد و کودک نیز یکسانند. حضار یونس را سرزنش کرده، پس از آن هشت نفر از علمای شیعه امامیه در کوفه و بغداد به طرف مدینه حرکت کردند تا از نزدیک مقام امامت را مشاهده کنند. آنان وقتی خدمت امام نهم علیه السلام شرفیاب شدند سؤالاتی از حضرتش کردند و پاسخ مقنعی شنیدند و مطمئن گشتند. محمد بن حسن بن عمار روایت چنین می کند: ده سال در مدینه، خدمت علی بن جعفر بودم و درس می خواندم، روزی ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام وارد شد، چون چشم علی بن جعفر بدو افتاد بی اختیار استقبال کرد و تعظیم و تجلیل نمود و دست او را بوسید، آن حضرت نیز به عمومیش احترام و دعا کرد. (1).

شخصیت حضرت جواد

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: مأمون بخشی از فضایل امام نهم علیه السلام را شنید، شوق زیارت او را یافت در ضمن می خواست که سادات علوی و عباسی هم در حیطه اقتدار او باشند به همین جهت، دستور داد حضرت جواد علیه السلام را به خراسان دعوت کردند. چون این جوان هاشمی را دید که با صغر سن در علوم و فنون، حکمت و ادب و کمال عقل همچون سالخوردهگان و مشایخ علما می باشد، دختر خود ام الفضل را به او تزویج کرد و او را با احترام تمام به مدینه فرستاد و دستور و بخشنامه صادر کرد که همه جا احترامات فائقه به او معمول دارند. وقتی عباسیان اهمیت حضرت جواد علیه السلام و شخصیت آن حضرت را در دربار خلافت پنهان مأمون دیدند و علاقه مأمون را با تزویج دخترش به حضرت

ص: 134

جواد علیه السلام شنیدند، بیم آن داشتند که مبادا پس از مأمون خلافت از بنی عباس به علویین برگردد و آنها را از مقام و منصب و مال و منال بی بهره بمانند. از این رو، گروهی با حال غضب برای سعایت نزد مأمون جمع شدند، گفتند: با ترویج ام الفضل بیم آن می رود که خلافت از بنی عباس به بنی فاطمه برگردد. آن ها آن قدر سعایت کردند و از سیره ی خلفای راشدین، امویین و عباسیین درباره ی محروم ساختن اولاد علی علیه السلام از خلافت گفتند که مأمون سخت در غضب شد و گفت: ای بنی اعمام من! اگر از حسب و نسب او می گوئید آنها به مراتب از شما شرافتمندتر و عالی نسب تر هستند و ابوجعفر بر تمام اهل علم از معاصرین خود تبرز و اعلمیت دارد. این جوان علوی با این صغر سن اعجوبه ی زمان است و من امیدوارم او پیشوای علم و فضیلت مردم باشد. او جوانی است که از سرچشمه علوم غیبی آسمانی سیراب شده و در خاندان وحی و الهام بزرگ شده. او در ادب و آداب دین بر تمام اقران برتری دارد. شما او را کودکی حقیر فرض می کنید، آیا میل دارید او را بشناسید و امتحان کنید؟ گفتند: آری، ما چند سؤال از فقه شریعت می پرسیم، اگر جواب داد اعتراض خود را پس می گیریم، اگر عاجز ماند همان پیشنهاد خود را تقویت می کنیم. قرار شد سؤالات خود را بنویسند و مجلسی بیاورند و ابن الرضا علیه السلام را بخوانند تا از او بپرسند. (1). در آن جلسه و به دنبال سرافکنندگی ابن اکثم و یارانش در برابر امام جواد علیه السلام و در همان سکوتی که مجلس را به حیرت فرو برده بود، خلیفه روی به بنی عباس کرد و گفت: دیدید و شناختید اباجعفر را؟! سپس روی به ابی جعفر علیه السلام کرد و گفت: یا اباجعفر! آیا خطبه می خوانی؟

ص: 135

ازدواج حضرت جواد با دختر مأمون

حضرت جوادالائمه علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت که پدر بزرگوارش شهید سم جفا شد و امامت بدو منتقل گردید. نصوحي در امامت او هست که در اخبار ضبط شده. حضرت رضا علیه السلام مکرر او را به ولایت و امامت پس از خود معرفي فرمود و 17 سال زعيم روحاني و پیشوا و ملجاء مسلمانان بوده. این امام متقي عمرش چون گل، کوتاه وصیت مآثرش بلند بود. او غنچه ي گلبن ولایت و نهان گلشن امامت و داراي علوم اولين و آخرين بود. زیرا دستي قوي به دريای علم ولایت جدش داشت فضیلت اخلاقي و مناقب نفساني و سجایاي ملکوتي او به حد کمال رسیده بود در این صف بزرگ و کوچک یکسانند. در «کشف الغمه» آمده: روزي امام جواد علیه السلام در سن کودکی در کوچه های بغداد مي گذشتند گروهی از کودکان هم مشغول بازی بودند، وقتی مأمون آمد از آنجا عبور کند همه ي اطفال فرار کردند جز او. مأمون رسید و پرسید: اي کودک! چرا تو با ساير کودکان از سر راه نرفتي؟! پاسخ داد: اي امير! راه تنگ نبود که به رفتن آن را بر تو بگشایم و خطايي هم از من سر نزده بود که از تو بیم داشته باشم و تو هم بي جهت کسی را آزار نمي رسانی. مأمون که او را نمي شناخت وقتی قیافه ي زیبا و فصاحت و بلاغت و شجاعت او را دید، فریفته شد پرسید: نام تو چیست؟!

ص: 136

جواب داد: محمد. گفت: پسر کیستی؟ پاسخ داد: پسر علي الرضا عليه السلام. مأمون بر حضرت رضا عليه السلام درود فرستاد (!!)) و گذشت و از شهر بیرون رفت، در شکارگاه، بازی را پرواز داد تا طایری را بگیرد. آن باز شکاری مدتی از نظر مأمون ناپدید شد و چون باز آمد، ماهی بر منقار داشت. مأمون ماهی را که هنوز رمقی داشت از منقار باز گرفت و در دست داشت و به شهر برگشت دو مرتبه به آن کودک رسید گفت: ای محمد! چه چیز در دست من است؟! حضرت جواد علیه السلام فرمود: ان الله تعالی خلق بمشیتة فی بحر بقدرته سمکا صغار تصیدها بزاة الملوک و الخلفاء یختبرون بها سلالة أهل النبوة پروردگار متعال در دریاها ماهیان کوچک به وجود می آورد که باز شکاری به دست خلفاء می رساند و بدان خاندان نبوت را امتحان می کنند. وقتی مأمون این پاسخ را شنید، در شگفتی عمیقی فرورفت و گفت: أنت ابن الرضا حقا. (1). مأمون توجه خاصی به حضرت جواد علیه السلام داشت، زیرا اساسا يك کودک نا بالغ قدرت علم و دانش و فصاحت و بلاغت و شهامت هر شخصیتی را می فریبد. خلیفه فرمان داد آنچه درباره ی علي بن موسی الرضا عليه السلام می پرداختند، مضاعف به حضرت جواد علیه السلام بدهند و به او احترام کنند.

ص: 137

1-90. كشف الغمة ج 4 ص 188 - 187، بحار الانوار ج 50، ص 92، ارشاد مفید: ص 259، حبيب السیر: ج 1 ص 304، تذکره ی ابن جوزی: ص 202، مطالب السئول شافعی: ص 88.

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: حضرت جواد علیه السلام در صغر سن بود که علم و کمالش نهایت رقاء ارتقاء رسیده بود، در آن زمان هیچ کس را یارای مقاومت مناظره برابر این امام نبوده مأمون شیفته ی مکارم اخلاقی و علم و دانش او شد و تصمیم گرفت ام الفضل دختر خود را به ابن الرضا علیه السلام بدهد و به حباله ی نکاح او درآورد. چنانچه سابق گفتیم، مأمون سی و سه هزار نفر از بنی عباس را اطراف خودش جمع کرده بود تا مبادا داعیه ی امامت نمایند و یا علم مخالفت برافرازند، کشورهای اسلامی هم بیش از 44 کشور بزرگ بوده و پس از هارون ده میلیون دینار اضافه هزینه کشور اسلامی در بیت المال موجود بوده (1) و به همین جهات در مهام امور با بنی عباس مشورت می کرد و آنها را نیز اداره می نمود. بنی عباس نتوانستند مأمون را از این نظریه برگردانند حقد و حسد این امام را به دل گرفتند و در مقام شماتت و تهمت و سعایت برآمدند، گفتند: مأمون اگر چنین وصلتی کند ممکن است خلافت از بنی عباس به بنی هاشم نقل شود و آنها خوشحال بودند که ولایتعهد مسموم شد و از این جهان گذشت باز وصلتی در کار می آید که موجب زوال خلافت از بنی عباس می شود. مأمون از حضرت جواد علیه السلام بسیار راضی و مسرور بود، پذیرفت؛ ولی برای اقناع آنها که می گفتند: این کودکی اطلاع از فقه است، جلسه ای تشکیل داد که وجوه علمای آن عصر و فقهای بزرگ حضور یافتند. و نیز یحیی بن اکثم، که بزرگترین مفتی آن عصر و قاضی القضاة و فقیه دوران بوده و با حضرت جواد علیه السلام احتجاجاتی داشت. پس از این که امام محمد تقی علیه السلام به فتح و پیروزی ظفر یافت مأمون در همان جلسه ی رسمی گفت: یا محمد! تو خطبه بخوان. حضرت خطبه خواندند، و ام الفضل

ص: 138

را با 500 درهم ما في القبالة به حباله حضرت جواد عليه السلام آورد. (1) . مأمون گفت: الحمد لله علي هذه النعمة و التوفيق في الرأي. سپس به اطرافيان نگرسته گفت: اعترفتم الان ما كنتم تنكرونه. و آنگاه رو به جواد عليه السلام کرده گفت: اخطب و جعلت فداك لنفسك! فقد رضيتك لنفسي و أنا مزوجك أم الفضل ابنتي. امام جواد عليه السلام فرمود: الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانيتها، و صلي الله علي محمد سيد بريته و الأصفياء من عترته. أما بعد، فقد كان من فضل الله علي الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه و تعالي: (و انكحوا الأيامي منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم) ثم ان محمد بن علي بن موسي يخطب ام الفضل بنت عبدالله المأمون قد بذل بها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلي الله عليه و آله و هو خمسمائة درهم جيداً، فهل زوجته يا أميرالمؤمنين! بها علي هذا الصداق المذكور؟ (2) . مأمون گفت: آري، به زني به تو دادم اي ابوجعفر! دختر خود ام الفضل را بر صداق مذکور فهل قبلت النكاح؟ امام فرمود: قبلت النكاح ذلك و رضيت به. شيخ مفيد مي نويسد: امام جواد عليه السلام در موقع تزويج، ام الفضل نه ساله بود. آنگاه دستور داد از خواص و عوام و درباريان و علما و قضات و نقبا، و مشايخ رجال و ارکان دولت دعوتي کردند و جشن ازدواج دختر خود را با حضرت جواد عليه السلام برپا کرده، مردم دسته دسته حضور یافته تبریک مي گفتند.

ص: 139

1- 92. احتجاج طبرسي ص 234.

2- 93. بحار: ج 50 ص 76، احتجاج طبرسي: ص 243، تاريخ يعقوبي: ص 183 ج 3.

این عروسی از نظر تجلیل مقام بسیار جالب توجه بوده و به روایت محمد بن ریان شب زفاف ام الفضل، مأمون دستور داد دختر خود را بیاریند و به خانه داماد بفرستد. صد نفر از بهترین کنیزکان زیبا و خوش منظر را که بین چند هزار کنیز به زیبایی و طراوت و طنازی و غمازی ممتاز بودند و بیشتر آنها از لعبتان رومی، اسپانیولی و اندلسی بودند با بهترین لباس های رنگارنگ فاخر زینت کردند و هر يك جامي مملو از جواهرات در دست گرفتند و مهیای مشایعت عروس بودند. چون حجله ی عروسی را آراستند و جای داماد را منظم کردند، این کنیزکان دور تا دور مجلس را گرفتند به محضر ورود حضرت جواد همه او را استقبال کردند و تبریک گفتند. این کنیزکان ماه روی جام های زرین پر از جواهر خود را تقدیم و بر سر عروس و داماد پاشیدند و به خواندن و نواختن و پای کوبیدن و کف زدن مشغول شدند، ولی حضرت جواد آن کوه وقار و آن دامادی که يك دست به دست عروس و دست دیگری بر ارکان عالم وجود داشت اصلا و ابدا اعتنا و توجهی به آن ماهرویان طناز و غماز با ناز و عشوه نفرمود. آنگاه يك مرد ریشداری که مسخره و بازیگر شب جشن عروسی بود آمده و در میان این کنیزکان زیبا نشست و به خواندن و نواختن پرداخت، امام سر خود را به زیر انداخته فرمود: «اتق الله يا ذالعثون»؛ ای مرد ریش دار! از خدا بترس. این قواد دیگر برای همیشه شغل خود را ترك کرد و آن مجلس عروسی و شب زفاف به سلامتی پایان یافت. سپس مجلس رسمی جشن ازدواج حضرت جواد علیه السلام تشکیل داده شد و هدایا

و اکرام و انعام فراوان از طرف خلیفه به مردم بر حسب مراتب شئون آنها داده شد. خدمه و جواری یک حجله ی هم چون کشتی از نقره آراسته که اطراف آن با ابریشم پوشانیده شده بود و این کشتی پر از عطریات غالیه (1) بود. مأمون دستور داد همه حضار مجلس، ریش و محاسن خود را از عطریات خضاب کنند و نقل و خرما و حلوا به رسم آن عصر به همه دادند، کام های مردم مرکز خلافت از شیرینی جشن ازدواج حضرت جواد علیه السلام شیرین گردید و سفره ها گسترده و طبق هایی از انواع غذا از ماکول و افشره حاضر کردند و هر طبقی به دست یکی از خدمه و جواری بود و پس از صرف غذا کنیزان دیگر طبق های جواهری آوردند، انواع جواهر سکه های زر و سیم، لئالی و مروارید آنها را در مقابل خلیفه و دامادش گذاشته و مأمون به هر یک، از آن جواهرات مقداری می داد. این جشن از جشن های تاریخی جهان اسلام است که خلیفه ی عباسی در منصب خلافت دختر خود را به پاکیزه ترین و بزرگوارترین سید علوی در سنین کودکی عقد می بندد و پیوستگی دو خاندان بزرگ صورت می گیرد، چه قصاید و چکامه ها که سروده شد، چه اشعار که در مدایح این خاندان گفته شد. روز بعد نیز مأمون جشنی برپا ساخت و برای اشراف و اعیان پایتخت خود تحفه و هدایای عروسی فرستاد و مردم متمکن، صاحب منصبان، بزرگان و اعیان هدایایی برای عروس و داماد فرستادند. این مجلس، با کمال تجلیل و عظمت پایان یافت و هر کسی شرکت داشت از آن بهره مند گردید.

ص: 141

1-94. معجونیی از چند رقم عطر، که مخصوص مجالس رسمی خلفاء و سلاطین اسلامی بوده است.

فصل سوم

اشاره

ص: 143

برای آن که هر کسی دعوی هر مقام و منصبی را نکند و شایستگی مقام به درجات در خور شأن خود برسند، سنت بر این بوده که مدعیان مقامی، هنر و ارزش خود را نشان دهند. مولوی برای اثبات این سخن می گوید: هر که دعوی خیاطت نمود، باید پارچه و قیچی به او داد تا ثابت کند خیاط است یا خیر؟ ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست در سنت ربوبی این آئین تعلیم شده که مردم را با معجزه هدایت نمایند، تا بدانند اعجاز کار هر کس نیست، بلکه مخصوص پرورش یافتگان مکتب نبوت است. از همین نظر، بین معجزه، حیلہ گر، جادو و غیره فرق است تا برگزیدگان ربوبی که دارای معجزه هستند، به مردم ساحر و کذاب و جادوگر اشتباه نشده و انسان ها به دست هر ناکس دست بیعت نسپارند و سر تعظیم فرود نیاورند. این خود دلیلی بارز بر این است که از عالم غیب و شهود این افراد برگزیده، تایید و حمایت می شوند و خداوند آنها را در پناه خود حفظ می کند و مصونیت داده تا در انجام امور محوله غیر بر آنها غالب نگردد. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام را غالب کل غالب گفتند که بر نفس اماره هم غالب بود و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قرآن تصریح شد که: (ان الله يعصمك من الناس) «خداوند

تورا از دست مردم مصون خواهد داشت» تربیت شدگان مکتب ربوبی سنتی داشتند و آن معجزاتی بود که باید نشان دهند تا مردم آنها را بشناسند. ما در کتاب «تاریخ انبیاء» مفصل نگاشته ایم که خداوند عالم برگزیدگان خود را به کارهایی برگزیده که آوردن آن برای دیگران ممکن نیست، و به همین جهت که سایر خلق عاجز از آوردن و عمل کردن کارهای انبیاء هستند، عمل آنها را معجزه گویند و معجزات انبیاء ربطی و قیاسی با اعمال علمی و فنون علوم غریبه مانند سحر و جادو و تسخیر نفوس و ارواح یا به قول امروزی ها منیتیزم، هیپنوتیزم و غیره، ندارد. سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار سامری کیست که دم از ید و بیضا بزنند؟ به زبان علمی، فرق سحر با معجزه این است که عمل سحر، خلع و لبس اثر صورت اشیاء و خواص مواد و فلزات و عناصر است، ولی معجزه اعدام و ایجاد ماده و عنصر است با یک مثال مطلوب ما روشن می شود. عصای موسی در بلعیدن هفتاد تن مواد و اسباب سحر و اثاثیه سحر موجودی باقی نگذاشت در حالی که جادوی جادوگران تغییر صورت می داد و اصل مواد اشیاء باقی می ماند و این عمل غیر اعدام و ایجاد است که چیزی از کتم و نیستی به وجود آید و لباس هستی بپوشد. این عمل را که مخصوص پیامبران و ائمه ی معصومین علیهم السلام است معجزه گویند و جز به اذن و اجازه خالق متعال - جل شأنه - و طهارت و تقوای دل، آوردن معجزه ممکن نمی گردد.

معجزات امام جواد

در کتب اخبار نزدیک به بیست معجزه ی بزرگ که نشانه ی اعجاز و عظمت و بزرگی مقام او بود ضبط نموده اند تا مردم بشناسند که او امام و تربیت شده ی مکتب ربوبی و

پیشوا و رهبر خلق و حجت خدا بر مخلوق می باشد. چنانچه در سابق اشاره شد، محیط عصر امامت حضرت جواد علیه السلام آرام بود، مردم در مجالس رسمی هارون و مأمون نسبت به مقام سیادت و امامت خاندان علوی ایمان و ایقان یافته، شك و تردیدی نداشتند، مگر کسانی که آنها را از نزدیک نمی شناختند، برای اطمینان قلب خود گاهی به يك سؤال علمی، یا طلب معجزه ای مطمئن می شدند که میوه ی درخت پاك نبوت و گل گلستان ولایت است. بسیاری از مردم هم به تواتر شنیده بودند که جواد الائمه ابن الرضا علیه السلام فرزند امام هشتم علیه السلام است و دارای ملکه اعجاز، علم، شجاعت، تقوا و سخاوت که مهمترین نمونه های بارز امامت بود و به تواتر مکارم اخلاقی و عظمت روحی داماد جوان خلیفه ی عباسی و پیشوای مسلمین به گوشها رسیده بود که همه نسبت به مقام امامت، سیادت و اعلییت او یقین داشتند، نهایت حضور او را ندیده بودند. از این رو روزی که معتصم عباسی آن حضرت را به بغداد دعوت نمود، استقبال عجیبی از آن حضرت نمودند و پستی و بلندی خیابان های بغداد را مردم گرفته بودند تا امام نهم و داماد خلیفه ی عباسی را ببینند و همین استقبال که نمونه ی علاقه مردم بود، موجب تشدید تصمیم معتصم علیه آن حضرت گردید.

ظهور معجزات، دلیل بر امامت حضرت جواد

یکی دیگر از نمونه های بارز امامت، ظهور معجزات و خرق عادات است که به دست مردم عادی میسر نیست و کارهایی که بشر، عاجز از ارتکاب آن است، که شناوری برخلاف سیل است، و آن کار برگزیدگان الهی است، تا به نیروئی که به ودیعت به آنها سپرده شده اثر وضعی اشیاء را خنثی نموده و اقتضای حال اثر را از مآثور بردارند. مثلاً آتش، حرارت و سوزش نداشته باشد، مانند آتش خلیل علیه السلام که گلستان شد، یا آب مانند خشکی محل عبور گردد، مانند رود نیل برای حضرت موسی علیه السلام

که این آثار به وسیله ی آن نیروی ربانی که به آنها ودیعت سپرده شده از اثر خارج می گردد. چون این کار برای بشر عادی میسر نیست، ناگزیر باید آن را نمونه ی بارز انتخاب و برگزیدگی و امامت و خلافت و ولایت دانست و این مفهوم کلی هم در شخصیت حضرت امام محمد تقی علیه السلام مصداق تمام و کمالی داشته. چنانچه در فصل معجزات گفته ایم که مکرر شده امام جواد علیه السلام کارهایی نموده که موجب اعجاز و اعجاب دیگران گشته است. ما در فصل معجزات و خرق عادات و کارهایی که از این امام صادر شده و از نظر روان شناسی و تاریخ علم الاجتماع مورد توجه است، بیان کرده ایم. در هر حال معجزات هم از آثار امامت و نشانه ی روشن خلافت و ولایت و تصرف در مواد و موالیید است، چه اگر این قدرت الهی نباشد امکان تصرف در مواد ممتنع است و به همین دلیل، معجزه دلیل امامت و ولایت است.

افضلیت جواد الائمه دلیل امامت اوست

یکی از دلایل امامت، افضلیت و اولویت است که نشانه بارز امامت می باشد. این که افضلیت را دلیل امامت دانسته اند، به نصوص قرآن و حدیث است، تا اهل سنت مفضول را بر فاضل مقدم نشمارند. چرا که به حکم عقل و نقل، دانا و با کمال ادیب و مؤدب بر بی ادب و بی فضل و بی کمال تقدم ذاتی دارد. هر جاهل و نادانی به حکم عقل و قهر و اجبار و طبیعت، ناگزیر از اطاعت عالم و فاضل و مؤدب و باکمال است. آن کس که خیاط نیست، ناگزیر باید لباس خود را به خیاط دهد و آن که طیب نیست، ناچار باید تسلیم شود و این از مسائل عقلانی و وجدانی مفروغ عنه خردمندان بشری است. به همین منطق، در هر عصر، امام و خلیفه ی خدا بر خلق و حجت حق تعالی بر مردم و پیشوای واجب اطاعة آن کسی است که در عقل و علم، زهد و تقوا،

فضیلت و کمال و اخلاق بر همه مقدم باشد به ناچار همه ی خلق باید سر تعظیم در پیشگاهش خم کنند. این، اصل مسلم است اما این مفهوم کلی مصداقش به نصوص تاریخ و مشاهدات مردم معین می شود که هر کس، همه ی مردم عصر، یا اکثریت قریب به اتفاق اعتراف نمودند که او واجد مراتب علم و کمال، زهد و تقوی و دین و فضل و ادب است و از این جهات، به حکم عقل بر سایرین رجحان و برتری دارد و او باید پیشوا باشد. درباره ی حضرت امام محمد تقی ابن الرضا علیه السلام نصوص متواتره ای در دست است که آن حضرت با سن کم و حالات کودکی، در علم، فضل و کمال به مرتبه ای بود که بزرگان مشایخ علما را تحت تأثیر دانش و بینش خود قرار داده و در همین اوراق از مناظرات و مباحثات و احتجاجات آن حضرت بحث کردیم. و این قولی است که جملگی برآند، یعنی مأمون از خلفا و وزرای او و رجال سیاسی و کشور و علمای بزرگ درباری او، همه اتفاق دارند که مصداق حقیقت علم، کمال و فضیلت در وجود جوادالائمه علیه السلام جمع بوده است. اکنون در این مورد يك روایت نقل می کنیم. شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: به نص امامت، پس از علی بن موسی الرضا علیه السلام امام محمد تقی علیه السلام در تقوا و فضل به سر حد کمال رسیده و برای اثبات آن کافی است که در علوم به اخباری که از آن حضرت نقل کرده اند توجه کنیم که یحیی بن اکثم شیخ الاسلام دربار مأمون، در قبال حضرت جواد علیه السلام زانوی ادب بر زمین زد و هر سئوالی نمود امام جواد علیه السلام در سن 7 - تا 9 - سالگی همه را جواب داد و هر سئوالی امام نهم علیه السلام نمود یحیی بن اکثم نتوانست پاسخ دهد. این مجالس در حضور خلیفه، یعنی در مقام سلطنت و حضور اعیان لشکری و کشوری بود که مایه اعجاب همه گردیده و این فضل و دانش کافی است که او، لایق

امامت و کرسی نشین مسند خلافت پدرش باشد. و در حدیث دیگری ابوالقاسم جعفر بن محمد به اسناد خود از علی بن جعفر بن محمد، از حسن بن حسین بن علی بن الحسن الرضا علیه السلام لما بغی علیه اخوته و عمومته...» تا آنجا که گوید: «فقتت و فبضت علی ید ابي جعفر محمد بن علي الرضا عليهما السلام و قلت له: اشهد أنك امامي عند الله عز وجل. فبكي الرضا عليه السلام ثم قال: يا عم! ألم تسمع أبي و هو يقول... قال رسول الله صلي الله عليه و آله بأبي ابن خيرة الاماء النوبية الطيبة يكون من ولده الطريد الشريد الموتور بأبيه و جده و صاحب الغيبة، فيقال مات أو هلك، أو أي واد سلك. فقلت صدقت جعلت فداك.» (1). مدلول سخن این که در این حدیث مفصل که شیخ مفید رحمه الله آن را در «ارشاد» نقل می کند: علی بن جعفر، برادر امام موسی کاظم علیه السلام و پسر امام صادق علیه السلام برای حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی نقل می کند که: خداوند از میان همه ی برادران و اعمام و خویشان شما را به ابي جعفر محمد بن علي ياري مي کند. و من شهادت مي دهم که او امام بر حق از جانب پروردگار و حجت خدا بر خلق خواهد بود. آنگاه امام رضا علیه السلام حدیثی دیگر در تأیید آن از رسول خدا درباره ی این که خداوند از کنیز نوییه فرزندی به فرزند من عنایت می کند که فرزند فرزند آن صاحب غیبت کبری - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - و منتقم آل محمد خواهد بود، و این دلیل بارز امامت حضرت جواد علیه السلام است. حدیث دیگری را جعفر بن محمد به اسناد خود از ابن یسار نقل می کند که مردی از اهل واسط نامه ای به حضور امام رضا علیه السلام نوشت و در ضمن آن پرسید امام

ص: 150

پس از شما چه کسی خواهد بود و شما که اکنون اولاد ندارید پس امامت به چه کسی منتقل می‌گردد؟ حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «و ما عليك انه لا يكون لي ولد، و الله لا تمضي الأيام و الليالي حتي يرزقني الله ولدا ذكرا يفرق بين الحق و الباطل» (1). اگر چه من هنوز فرزندی ندارم، ولی مدتی نخواهد گذشت که خداوند به سنت سنیه خود اولادی پسر روزی من خواهد کرد که او بین حق و باطل را فرق می‌گذارد و بر خداوند است که امامی را قبل از آن که امام و حجتی دیگر معین نفرماید از دنیا نمی‌برد و هیچ‌گاه دنیا از حجت خالی نخواهد بود. در حدیث دیگری می‌فرماید: حسن بن جهم گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که فرزند صغیر و کودکی پهلوی زانوی او نشسته بود و او دعا می‌کرد: او آمین می‌گفت و آنگاه به من فرمود: نگاه کن. آستین پیراهن او را بالا کرد، دیدم بین کتفین او شبیه مهری نقش بسته که در گوشت فرو رفته و برآمده باشد. فرمود نظیر آن را دیده‌ای؟ عرض کردم: ندیده‌ام. فرمود: این مهر ولایت و امامت است که بین کتفین یا بازوی ما ائمه به نشانی امامت به دست قدرت زده شده است. حدیث دیگری از ابن ابی یحیی صنعانی نقل شده که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم ناگاه فرزند کودکی آمد و پهلوی او نشست، نامش را پرسیدم. فرمود: اَبی جعفر و اضافه فرمود که: «هذا المولود الذي لم يولد مولود أعظم علي شيعتنا بركة منه»

ص: 151

در میان ما فرزندی به برکت این مولود برای شیعیان نیست!! زیرا برکات امام جواد علیه السلام در محیط عصر معتصم عباسی بسیار با عظمت و با اهمیت بود. از این اخبار و احادیث بسیار است که امام هشتم علیه السلام ولایت و امامت خود را برای فرزندش ابوجعفر محمد تقی الجواد علیه السلام به مردم ابلاغ فرمود و حجت خدا را بر خلق معرفی کرده است. از امام موسی کاظم علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام علی بن الحسین علیه السلام نیز اخبار زیادی در نص امامت حضرت جواد الائمه در دست است که علامه ی مجلسی همه را در جلد دوازدهم بحار ضبط کرده و ما هم برای نمونه شمه ای نقل کردیم تا خوانندگان ارجمند مقام و منصب آن حضرت را بدانند و عظمت او را در دل‌های صافی‌ه بشناسند و به شفاعت او دست توکل بزنند. مسعودی می نویسد: روی آن عمر ابن الفرج الرجی قال لأبي جعفر علیه السلام: ان شيعتك تدعي أنك تعلم كل ما في دجلة و كانا جالسین علی دجلة. فقال له ابوجعفر علیه السلام: يقدر الله عزوجل ان يفوض علم ذلك الي بعوضة من خلقه؟ قال: نعم. فقال: أنا أكرم علی الله من بعوضة و من أكثر خلقه. (1). ابن فرج رجی به امام محمد جواد علیه السلام گفت: دوستان شما مدعی هستند که شما مقدار آب دجله و آنها که ساکن در دجله هستند را می دانید؟ ابوجعفر علیه السلام فرمود: خداوند قدرت دارد علم آن را به پشه ای بیاموزد. (2). گفت: آری.

ص: 152

1-97. اثبات الوصیة مسعودی، به نقل از اعیان الشیعة ص 224. و رواه فی «عیون المعجزات» مثله و زاد «و من أكثر خلقه».

2-98. حضرت می خواهند امکان اتصال به علم الهی را با رفع محال بودن آن در ذهن مخاطب تثبیت فرمایند. غ.ع.

فرمود: آیا ما گرامی تر از یک پشه نیستیم که خداوند علم خود را در بحر و بر و ساکنین آن به ما دهد، و با این حال ما مقدار آب و تعداد ساکنین دجله را بدانیم و بشناسیم؟! در این روایت، امام جواد علیه السلام علم خود را درباره ی مقدار آب دریاها و ساکنین آن ابراز فرموده است. این هم از آن مواردی است که در کتاب زندگانی امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام گفتیم که امام به کلیه جریانات عالم آگاه است و از نقشه ی کون و فساد مطلع است، تاریخ و جغرافیای جهان زیر نظر اوست. از ذرات کوچک و جمادات و احجار و نباتات و حیوانات و انسان و کیفیت تکون، توالد و تناسل آنها همه مطلع است و باخبر و امام جواد علیه السلام نیز این علوم را از پدرش و از جدش به ارث برده و به علوم اسلامی و علوم جهانی عصر خود و عصر گذشته و عصر آینده به علم امامت واقف بوده و نهایت کمتر کسی در محیط مدینه از او درباره این علوم سؤال می کرد تا مطرح نماید و تجزیه و تحلیل فرماید، در این سؤال اعتراف فرمود که این علم برای حیوانات اگر جایز باشد، برای انسان کامل به طریق اولی جایز است.

معجزه ای دیگر

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد نقل می کند که معلی بن محمد گفت: روزی با ابوجعفر علیه السلام درباره ی مرگ پدرش صحبت می کردم، و نگاه به قد و قامت کودکی او می نمودم که چگونه امامت به او منتقل می شود، ناگاه نگاه تندی به من کرده، فرمود: یا معلی! ان الله احتج فی الامامة ما احتج به فی النبوة فقال: (و آتیناه الحکم صبیا) (1).

ص: 153

اي معلي! خداوند در امامت احتجاج فرمود همان طور که در نبوت احتجاج فرموده، يعني حجت آورده و در آيه ي کریمه مي فرمايد: و ما حکم و فرمان نبوت را به صبي و کودك - يعني عيسي بن مريم - داديم، چگونه ولايت را به کودك ندهيم. حميري نیز در «بصائر الدرجات» نظير اين روايت را نقل کرده با اين اضافه که فرمود: «فلما بلغ اشدّه و بلغ اربعين سنة، فقد يجوز أن يؤتي الحكمة و هو صبي و يجوز أن يؤتي و هو ابن اربعين سنة» (1). گاهي به اقتضاي زمان، مکان، محيط، عصر اجتماع و نیاز خلق، فرمان نبوت را به صبي مي دهد که در گاهواره بگويد: «اني عبدالله آتاني الكتاب» و گاهي تا به سال چهل نرسد نمي دهد، زیرا سابقه نيروي جسماني و روحاني او بايد مناسب محيط عصر باشد. چنانچه حضرت موسي عليه السلام و حضرت محمد صلي الله عليه و آله در چهل سالگي به نبوت مبعوث شدند.

سیراب نمودن عطشان

شيخ مفيد رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد به اسناد خودش از محمد بن علي هاشمي نقل مي کند که صبح روزي که شب آن، مأمون دختر خود را به ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام داده بود، خدمتش شرفياب شدم. من چون شب دارويي خورده بودم که عطش مي آورد، سخت تشنه شدم و عطش به من فشار آورد، ولي از خوردن آب هم به تجويز طيب ممنوع بودم، ابو جعفر عليه السلام به من نگاهي کرده گفت: تورا تشنه مي بينم.

ص: 154

گفتم: آری بسیار تشنه هستم. ابوجعفر علیه السلام رو به غلامش کرد و گفت: «یا غلام! اسقنا ماء»؛ برای ما آب بیاور! من پیش خودم گفتم: الان يك آب مسمومي به من مي دهند و در حزن و غمي فرو رفته‌ام، تا این که غلام آب را آورد، ابوجعفر علیه السلام به من لبخندی زد و آن آب را گرفت اول خودش آشامید و بعد به من داد، من آشامیدم و عطش رفع شد، باز گرفت خودش آشامید و باز به من داد، آشامیدم آنگاه لبخندی زد. من به محمد بن علی هاشمی گفتم: گمان می‌کنم این اباجعفر است و چنانچه رافضه می‌گویند از درون دلها خبر دارد و اسرار و امور و احوال را خوب تشخیص می‌دهد. (1).

نجات زندانی

در زندگانی حضرت امام رضا علیه السلام ابوالصلت، محرم اسرار و کاشف معجزات امام رضا علیه السلام بود، از این جهت که عظمت امام هشتم را بر مردم می‌گفت. به همین جهت مأمون او را زندانی کرد، يك سال در زندان بود که خسته و فرسوده شد، متوسل به حضرت جوادالائمه علیه السلام گردید و از انوار خمسه ي طيبه عليهم السلام درخواست کرد خداوند او را نجات دهد، دعایی خواند و چون دعای او تمام شد حضرت جوادالائمه علیه السلام در زندان حاضر گردید و او را نجات داد و او را از زندانیان فراری محسوب کردند.

شفای چشم

معجزه ي دیگر شفای چشم محمد بن سنان بود که برای بهبود به حضرت امام رضا علیه السلام در مدینه متوسل شد و حضرت او را به حضرت جواد علیه السلام متوسل کرد، در حالی که او سه ساله بود و حضرت جواد علیه السلام او را شفا داد و معروف به «شبیبه

ص: 155

صاحب الفطرس» شد. ولی امام رضا علیه السلام به او دستور فرمود که معجزات و خرق عادت امام جواد علیه السلام را به کسی نگوید و افشاء نکند. محمد بن سنان گوید: پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام به کسی گفتم که شفای چشم من به معجزه حضرت جواد علیه السلام بود، باز چشمم به دردی مبتلا شد و باز متوسل گردیدم شفا یافت.

عصای حضرت جواد

شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که محمد بن ابی العلاء از یحیی بن اکثم نقل کرد: زمانی که او قاضی سامره بود، من از حضرت جواد علیه السلام دلیلی بارز بر امامت او خواستم، حضرت عصایی در دست داشت که آن قطعه چوب، به صدای رسا گفت: صاحب من، مولای این زمان است او حجت خدا بر خلق است. من این حجت را دیدم و به او ایمان آوردم و او را حجت خدا بر خلق شناختم. (1). از این معجزات، فراوان برای آن حضرت نوشته اند که بدین وسیله عظمت امامت او بر مردم ثابت گردیده است. همان گونه که ملاحظه می شود، در این معجزات دو نوع معجزه هویدا است. یک قسمت مربوط به امور مادی و طبیعی است که از اطراف عالم برای شفای امراض که طبای عصر از علاج آن عاجز بودند خدمت امام می رسیدند و به اذن الله آنها را شفا می داد. و یک قسم هم موضوع پرسش های علمی است که همه در آن عاجز و وامانده بودند و از امام جوان ما می پرسیدند، حضرت جواد الائمه علیه السلام همه را پاسخ می داد

ص: 156

و مسائل را برای آنها تجزیه و تحلیل می فرمود. این نحوه از معجزات که طی الارض، شفای امراض و سیر نفوس بوده از کارهای عادی امام نهم علیه السلام است که برای معرفی خود و بیرون آوردن مردم از شک در سلسله امامت به عرصه ی ظهور و بروز می رساندند.

نجات يك مقتول

شیخ کشي روایت می کند: احمد بن کلثوم سرخسی گفت: مردی از شیعه به نام ابی زینبه از احکم بن بشار مروزی خبر داد و گفت: او را دیدم که در گلویش خطی مثل جای شمشیری یا طناب بود، چند بار سؤال کردم، جواب درستی نداد تا این که اصرار کردم باز هم نگفت. ابوزینبه گفت: هفت نفر بودیم که در بغداد حجره داشتیم و حضرت امام محمد تقی علیه السلام هم در بغداد بود، يك شب احکم بن بشار که جزو ما بود، نیامد و فردا نیز نیامد، ما نگران شدیم. اول شب توقیعی از حضرت جواد علیه السلام به ما رسید که رفیق شما را بدین صورت ذبح کرده و کشته و در نمد پیچیده اند و در فلان مزبله انداخته اند، فوری او را نجات دهید و بدین نسخه معالجه کنید که بهبودی خواهد یافت. احمد بن علی راوی می گوید: با هم رفتیم و نمد پیچیده را پیدا کرده باز کردیم و او را به همان داروئی که امام دستور داده بود، معالجه کردیم، بهبودی کافی یافت. ولی نشانه آن زخم در گلوی او همچنان باقی بود. چون بهبودی یافت علت قضیه را پرسیدیم، معلوم شد او در يك خاندان سنی متعه کرده بود و آنها - که بنابر مذهب عمر متعه را حرام می دانند - او را دستگیر نموده بدین صورت عقوبت کردند. (1).

ص: 157

1-103. رجال کشي: 569.

امام علیه السلام هم برای حفظ احکام شریعت، آن مرد مسلمان واقعی را با آن همه اخباری که درباره ی متعه و عقد منقطع از طریق امامیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده نجات داد و این حکم را زنده فرمود. و این یک امر روانی و علم الاجتماع است که برای تحکیم مبانی توالد و تناسل، متعه در اسلام مباح و حتی با شرایط خودش تأکید هم شده و امام جواد علیه السلام فرمود: اصرار نکنید و افشا ننمایید و با داشتن زن و کنیز آنها را حسود و ناراحت نکنید. متعه مخصوص مسافری و مردمانی است که شرایط زن گرفتن برای آنها مشکل است.

خاکی که طلا شد

به همان منطقی که گفتیم، امام علیه السلام نهاد و فطرت مواد را به اذن الله تغییر می دهد و اعجاز و خرق عادت می کند، می تواند نظرش کیمیا و دستش به هر چه رسید در صورت اقتضا طلا گردد. اسماعیل بن عباس هاشمی روایت کرده و می گوید: روز عیدی بود که خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم و شکایت از تنگی معاش و گرفتاری زندگی خود نمودم. حضرت مصلاي خود را بلند کرد و يك مشت خاک برگرفت و به من داد، همه ی آنها طلا- بود، من آن زر ناب را به بازار بردم شانزده مثقال بود و به وسیله ی آن گرفتاری های خود را برطرف ساختم. (1). هیچ تردیدی نیست که مریبان مکتب ربوبی در این گونه معجزات تربیت شده بودند و به اذن الله تصرف در مواد و موالید می کردند و به مقتضای زمان و مکان هر وقت موقع مناسب بود، اظهار قدرتی نشان می دادند تا ما به الامتیاز آنها با دیگران باشد.

ص: 158

قطب راوندي نقل مي کند: معتصم، امام جواد عليه السلام را به بغداد دعوت کرد و بهانه اي مي خواست که آن حضرت را آزار و شکنجه دهد. روزي برخي از وزراء را خواست و گفت: استشهادي تهيه کنيد که محمد تقی قصد خروج دارد؟ و اگر به دروغ باشد، جمعی شهادت دهند و امضا کنند. در حقیقت يك پرونده سازي نمودند که از استشهاد و قطعنامه هاي روز درست و تشکیل شد. وقتی نوشتید که محمد تقی ابن الرضا عليه السلام قصد خروج دارد، قهرا او را احضار مي کنم و او دفاع مي کند و انکار مي نماید، شما شهادت به صحت آن دهید و تأیید و تأکید نمائید. قطعنامه تشکیل و پرونده ساخته و پرداخته شد که جمعی از مدینه و حجاز نوشته اند که محمد تقی ابن الرضا قصد خروج دارد و برای این کار، سلاح و پولی فراوان تهیه کرده و چند نفر هم از درباریان آگاه هستند. معتصم آن حضرت را دعوت کرد و گفت: یابن الرضا! مگر تو اراده ي خروج داري؟ امام محمد تقی عليه السلام فرمود: به خدا قسم! این فکر هرگز در خاطر من خطور نکرده، زیرا علم ما نشان مي دهد که چنین زمانی نخواهد آمد و من هم چنین فکر نکرده ام. معتصم گفت: نامه ها و استشهادهاي هست که فلان و فلان هم شهادت مي دهند. فرمود: آنها را حاضر کنيد! معتصم اصحاب پرونده ساز را حاضر کرد، آنان با کمال گستاخي گفتند: آري نوشته اي که خروج مي کنی و ما این نامه را از غلامان و بستگان تو گرفته ایم که در پرونده سند قطعی است. راوي خبر گوید: حضرت جواد عليه السلام در ایوان قصر نشسته بود و يك طرف آن

كساني بودند كه شهادت به دروغ داده و پرونده سازي كردند. در اين حال كه نسبت دروغ به امام دادند، حضرت جواد عليه السلام سر به آسمان بلند كرد، دعائي خواند. ناگهان زلزله اي در آن نقطه ي مسكوني پرونده سازان افتاد كه مانند گهواره زمين تكان مي خورد و معتصم و وزراي او بر خود لرزيدند و به التماس افتادند، هر يك از آنها مي خواستند فرار كنند، تا از جا بر مي خاستند به رو مي افتادند، ديگر قدرت بلند شدن نداشتند، همه حضار مضطرب و پريشان شدند. معتصم خود در حيرت و اضطراب گفت: يابن رسول الله! من توبه كردم، آنها را هم ببخش، اين واقعه يك صحنه سازي بيش نبود، دعا كن خداوند اين جنبش و زلزله را ساكت و ساكن گرداند و اين مردم نابخرد را هم ببخشد و از تقصير آنها بگذرد. حضرت جواد عليه السلام سر به آسمان بلند كرد دعائي خواند، عرض كرد: پروردگارا! تو مي داني كه اين طبقه ضاله دشمن تو و دشمنان من هستند، من از سر تقصير آنها گذشتم. در اين حال، فوري زلزله آرام گرفت و عمارت به جاي خود باقي ماند، همه از تشويش راحت شدند. (1). و بدين وسيله، قدرت و نيروي امامت را شناختند ولي در ظاهر سر تسليم فرود آوردند، اما در باطن به خباثت نفس و دشمني خود، همچنان ادامه مي دادند.

امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد

درباره ي کیمیا در جلد دوم و سوم زندگاني امام صادق عليه السلام بحث مفصلي کرديم و امکان تبديل نير و به ماده و تحول عنصر را ثابت نموديم. اينك به روايتي برخورداريم كه درباره ي حضرت امام محمد تقی عليه السلام نوشته اند.

ص: 160

1-105. خرائج: ج 2 ص 671.

ابوجعفر طبري روايت مي كند كه: ابراهيم بن سعيد گفت: حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم كه بر برگ زيتون مي زد و نقره شد، من از آن نقره ها گرفته و به بازار بردم و خرج كردم، ابتدا تغييری در ماهيت فلزي آن، رخ نداد و نقره ي خالص بود. (1). نگارنده گوید: صرف نظر از مقام امامت، همه ائمه در علم كيميا هم شاگرد مكتب ولايت مطلقه ي اميرالمؤمنين عليه السلام بودند و امام صادق عليه السلام اخباري كه درباره ي كيميا و ساختن طلا به جابر بن حيان، شاگرد خود آموخت، همه را از جدش اميرالمؤمنين عليه السلام نقل کرده است. و ترديدی نداريم كه اين دستور از ائمه ي اسلام است و امام محمد تقی عليه السلام هم مي دانست كه به دست قدرت، برگ زيتون را فلز نقره خام نموده و به دوستان خود مي داد.

اثر دست بر سنگ

در «دلایل الامامه» از آن حضرت اخباري روايت کرده اند از آن جمله كه: عمارة بن زيد گوید: حضرت امام محمد تقی عليه السلام را دیدم كه دست خود را بر سنگ گذاشت و جاي دست او بر سنگ ماند در حالي كه ميخ را نمي توان به سنگ فرو برد. راوي گوید: عرض كردم: يابن رسول الله اين چه علامت است؟ فرمود: اين علامت امامت است. دست خود را بر سنگي گذاشت علامت دست آن حضرت روي سنگ باقي ماند. نگارنده گوید: با اين روايت، بايد اعتراف كرد كه سنگ محل پاي امام رضا عليه السلام در قدمگاه و سنگي كه جاي پاي امام محمد تقی عليه السلام در موزه ي آستان قدس است كه

ص: 161

از مسجد «بیهق» انتقال داده اند، همان سنگ جای پای حضرت جواد بن الرضا علیه السلام می باشد. راوی گوید: امام جواد علیه السلام را دیدم آهن را با دست نرم می کرد و می کشید و همان طور که به دست داوود علیه السلام نرم می شد و بدون آن که به آتش بگذارد به هر صورت می خواست در می آورد و سنگ را با خاتم و انگشتر مهر خود، مهر می زد و نقش می بست. این همه، آثار و دلایل امامت و معجزات باهره امام جواد علیه السلام بود، چون آن حضرت جوان تر از سایر ائمه علیه السلام بود، این گونه معجزات را بیشتر ظهور و بروز می داد تا مردم به امامت او یقین نمایند. (1).

درخت سدر

در معجزات آن حضرت نوشته اند: هنگامی که حضرت جوادالائمه با ام الفضل از بغداد به مدینه حرکت کردند، در مشایعت، جمع کثیری از مردم بودند. وقتی آن حضرت در شارع کوفه به دار مسیب رسید، آنجا فرود آمدند. چون هنگام غروب و اول نماز مغرب نزدیک بود، حضرت جواد علیه السلام داخل مسجد شد، آنجا درخت سدري بود که خشك شده و بار نمی داد. حضرت جواد علیه السلام آب خواست پای آن درخت وضو گرفت و به نماز ایستاد، نماز مغرب را به جماعت گزارد و در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم توحید را خواند و پیش از رکوع، قنوت نموده و رکعت سوم را به جای آورد تشهد و سلام گفت و لحظه ای نشست و ذکر خدا به جا آورد و پس از آن چهار رکعت نماز نافله مغرب به جا آورد و تعقیب نماز خواند و دو سجده ی شکر نمود و بیرون رفت.

ص: 162

چون جماعت برخاستند نزدیک درخت آمدند، دیدند درخت سبز و خرم و بار داده است و از سدر آن خوردند، شیرین و گوارا بود و دیدند دانه و هسته ندارد. از این اعجاز و خرق عادت مشعوف شدند و با آن حضرت وداع گفتند و برگشتند و حضرت جواد علیه السلام در سن ده بود که با ام الفضل به مدینه برگشت و تا زمان معتصم قریب 15 سال، تا سال 220 هجری در مدینه بود تا که معتصم آن حضرت را دعوت کرد و در آخر ماه ذی القعدة همان سال رحلت نمود و پشت سر مقابر قریش مدفون شد. شیخ مفید رحمه الله فرموده است: من آن درخت سدر را دیدم و از میوه ی آن خوردم، بی دانه بود و فاصله ی شیخ مفید رحمه الله تا سال 210 قریب صد سال بیشتر می باشد که درخت سدر سر پای خود بوده است. (1).

کشف اسرار درونی

علامه ی اربلی رحمه الله در «کشف الغمه» از قاسم بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت: من زیدی مذهب بودم، روزی در سفر بغداد دیدم مردم در حرکت و اضطرابند، برخی می دونند، بعضی جای در بلندی ها می گرفتند، عده ای ایستاده بودند و انتظار می کشیدند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا، جوادالائمه، داماد خلیفه ی عباسی می آید. من هم گفتم می ایستم و او را مشاهده می کنم. تا ایستادم جا گرفتم، گفتند: آمد. دیدم جوادالائمه علیه السلام بر استری سوار است، من با خود گفتم: «لعن الله اصحاب الامامة»؛ گروه امامیه دور از رحمت حق باشند، زیرا آنها گمان کرده اند خداوند طاعت این جوان را بر خلق واجب کرده است، تا این خیال در دل من گذشت ابن الرضا نزدیک من رسید روبه من کرد و فرمود:

ص: 163

«يا قاسم بن عبدالرحمان! (أبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفي ضلال و سعر). اين آيه درباره ي حضرت صالح پيامبر عليه السلام است كه قوم او، او را تكذيب نمودند و گفتند: آيا آدمي كه از جنس ماست و تنهاست هيچ تعبي و حشمي و قدرت مالي ندارد، از او پيروي كنيم؟ من تعجب كردم، او از درون من چگونه مطلع شد؟ گفتم: او ساحر است. تا اين فكر در من خلجان يافت باز روبه من كرده فرمود: (أألقي الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب أشر) اين آيه درباره ي كفار قريش و تكذيب وحي است. مي گفتند: آيا وحي بر او القاء كرده شده است از ميان ما، و حال آن كه در ميان ما اولي و احق از وي هم يافت مي شود. اين طور نيست كه وحي مختص پيامبر باشد، بلكه او دروغگو و خودپسند و متكبر است. من منقلب شدم و معتقد گرديدم كه حق با اماميه است و او از درون افراد مطلع است. من از مذهب زيدي برگشتم و به مذهب اماميه گرويدم و معتقدم كه او حجت خدا بر خلق است. (1).

شفای چشم کور

قطب راوندي رحمه الله از محمد بن ميمون روايت كرده كه گويد: قبل از مسافرت حضرت رضا عليه السلام به خراسان، سفري به مکه آمد و من در خدمتش بودم، چون خواستم به مدينه برگردم، عرض كردم امري داريد، در مدينه ميل داريد مرقومه اي براي اهل منزل بنويسيد كه من ببرم، اگر مرقومه اي بنويسيد، براي ابوجعفر مي روم خبر سلامتي شما را مي دهم. حضرت تبسمي فرمود و مرقومه اي نوشته به من داد. نامه را آوردم، چشمان

ص: 164

من نابینا شده بود. موفق خادم حضرت ابوجعفر علیه السلام را از صدا نمی شناختم، او را یافتم مرا برد خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام و او صبی بود. نامه را خدمت او دادم به موفق فرمود: باز کن. باز کرد، مقابل روی آن حضرت گرفت و خواند رو به من کرد و فرمود: ای محمد! چشمت چطور است؟ عرض کردم: علیل شده، مدتی است نمی بینم. فرمود: پیش بیا، دست مبارک به چشم من کشید، بینا شد. جمال باهر النور او را دیدم و دست و پای او را بوسیدم، از خدمتش مرخص شدم. خبر شفا یافتن محمد بن میمون در مکه و مدینه شایع شد و مردم ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام را در همان حال صباوت و کودکی به عظمت و امامت می شناختند.

نجات از زندان

شیخ مفید رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده اند که علی بن خالد گفت: در میان قشون سرمن رأی بودم، دیدم مردی را از شام در قید و بند می آورند و آنجا به زندان بردند. گفتند: ادعای نبوت و پیامبری کرده. من گفتم: بروم بینم کیست؟ چه می گوید؟ یک روزی زندان رفته و او را ملاقات کردم، گفتم: کیستی؟ حالت چیست؟ گفت: من دیوانه نیستم مدعی مقام و منصبی هم نیستم، من در شام در محل رأس الحسین علیه السلام بودم، عبادت خدا می کردم، شبی در محراب عبادت مشغول ذکر با خدا بودم، ناگاه شخصی را دیدم نزدیک من آمد به من گفت: برخیز. برخاستم، چند قدم با هم راه رفتیم، دیدم مسجد کوفه است. فرمود: این مسجد را می شناسی؟

گفتم: این مسجد کوفه است، نماز خواندیم و با هم بیرون آمدیم، کمی راه رفتیم، دیدم مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه هستم، او کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت سلام کرد، نماز گزارد و من هم با او هر عملی می کرد متابعت می کردم، باز با هم بیرون آمدیم کمی راه رفتیم دیدم مسجد الحرام در مکه است، گفت: این جا را می شناسی؟ گفتم: آری مکه است، با هم طواف کردیم و نماز و دعا خواندیم و بیرون آمدیم چند قدمی رفتم دیدم همان مسجد رأس الحسین علیه السلام در شام می باشم و آن شخص از نظر من غائب شد. سخت تعجب کردم، من خواب یا بیدار! کجا رفتیم و آمدیم؟ این چه شخصیتی بود که به طی الارض یک شب را در سه مسجد بزرگ به عبادت رسانید؟ در حال حیرت بودم تا یک سال دیگر گذشت باز به همان حال در همان محراب آن شخص آمد و باز همان سفر طی شد و به عبادت مشغول شدیم، در حین مفارقت او را قسم دادم که خود را معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام می باشم. من این حکایت را برای چند نفر از دوستان نقل کردم، کم کم به گوش وزیر معتصم رسید، محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه فرستاد و مرا به چنین حال به زندان قشونی آوردند و می گویند: ادعای پیامبری کرده است. علی بن خالد گوید: میل دارم جریان را به خلیفه بنویسم. گفت: مانعی ندارد، چون جریان را نوشتم، خلیفه، یا وزیر بنا بر تشریفات درباری پای آن ورقه نوشته بود: همان کسی که او را به طی الارض در یک شب به مکه، مدینه، کوفه و شام برده، او را از زندان نجات دهد؟! راوی گوید: از پاسخ نامه سخت دلتنگ شدم، گفتم: چون در انتظار پاسخ عریضه است بروم او را خبر دهم که «الیأس احدى الراحتین» چون زندان رفتم،

گفتند: آن مردی که دعوت نبوت داشته مفقود شده، درهای زندان هم بسته بود، راه فرار هم نبود، معلوم نیست، چگونه رفته است اثری از او نیست. فهمیدم که نجات از زندان به دست امام محمد تقی علیه السلام بود، تحقیق کردم چنین بود، همان شب او را نجات داده اند. من هم که تا آن روز زیدی مذهب بودم عدول نموده به امامیه پیوستم، و او را حجت خدا بر خلق می شناسم.

ص: 167

زهي جمال مبارك كه از طريق كمال فزون ز مهر منيرش تجلي است و جلال يگانه گوهر دريائي دانش و حكمت بحار جود و عطايا و كعبه ي آمال به خلق و خوي محمد به علم و فضل علي حسن به حلم و حسيني و راست خوي و خصال جواد در كف او سيم و زر بسي بي قدر جلال را به مثل مظهري ز رب تعال امام مفترض الطاعه جانشين رضا خدائي را بپرستش يكي گزيده مثال همين بس است فضيلت كه در حداثت سن شكست خصم بدانديش را ز حسن مقال مگر نبود كه يحيي بن اكثم از ره علم گشود در بر او باب ها ز روي سؤال تمام حل قضايا نمود بي توقير از او نماند دگر بهر خصم را مجال چنان به حل كلام او ز مدعي پرداخت كه عجز خصم مدلل شدش ز استدلال نه اوست وارث علم محمد محمود؟! نه اوست هادي دين و مسلم از افضال؟! هر آن كه پيرو او شد گرفت راه نجات رسيد تابع او بر سعادت و اقبال

به هشت سالگی آنسان جواب نغز و لطیف ز بهر مأمون بفرمود از طریق کمال هم از جلالت و فرزانی چنان فهمید که نیست بیم و را جز ز قادر متعال به خصم حالت بهت از جواب نغزش داد که یافت وضع پریشانی از تغییر حال به اعتراف جلالش گشود لب پس از آن هم از مراتب فضلش نمود استقبال اگر صفای دل و نور معرفت خواهی بجوز پرتو نور رخس بدین منوال بهار عمر چو بر بست رخت از این عالم دل از غمش شده لبریز خون و مالمال ز ظلم معتصم دون جواد علیه السلام شد مسموم همان لعین که بدی پیشوای اهل ظلال از او نماند در این دهر غیر بدنامی هماره لعن مفصل به وی نه با اجمال جواد علیه السلام را ز خدا جاه و مرتبت باقی به قبه اش نگر و آن همه جلال و جمال سحاب، فیض زیارت تو را چو گشت نصیب سپاس و شکر کن از فضل حق در آن احوال. (1).

ص: 169

1-110. سروده مرحوم ابوالقاسم سحاب، ص 124.

قال الله تعالی: (ولا یحیطون بشیء من علمه) (1). درباره ی علم امام علیه السلام پیشتر بیان کردیم که: امام، برگزیده ی خداوند است و طبق سنت ربوبی، بایستی نقشه ی جهان هستی زیر نظر او باشد و خداوند از مخزن علم خود آنچه لازمه ی ارشاد و هدایت است به امامان معصوم علیهم السلام آموخته و علم غیب و شهود را به آن ها تعلیم فرموده است. تردیدی نیست که علم حق، عین ذات حق است و هیچ چیز به علم او احاطه ندارد؛ بلکه او بر هر چیزی محیط است و معلومات خدا همان مخلوقات اوست. علاوه بر این، آنچه که در علم او نهفته است و هنوز به عالم شهود راه نیافته - که آن را «علم غیب» گویند - نیز جزو معلومات اوست. بنابراین، مراد از غیب، علمی نیست که فقط از نظر ما غایب باشد، بلکه مقصود آن علمی است که از حیثه ی دانش بشری غایب و پنهان است. مثلاً موجود و مخلوقی که خداوند بعدها خلق می فرماید، یا مخلوقات عوالم دیگر که بشر بدان راه ندارد، مانند مخلوق کره ی «شعری» که در قرآن بدان سوگند یاد می کند که: (وانه هورب الشعری) (2) و این شعری چندین هزار برابر خورشید و از

ص: 173

1-111. سوره بقره: آیه 255.

2-112. سوره نجم: آیه 49.

لحاظ وزن يك ليترا آن مساوي با 170 تن و از نظر نور 75 سال نوري فاصله ي ما تا آن شعري مي باشد و به يقين مخلوقاتي دارد كه ما نمي دانيم - اين ها را علم غيب گويند. در تفسير آيه ي شريفه (و لا- يحيطون بشي ء من علمه) آمده است: اي: بمعلوماته. يعني كسي به معلومات او هم احاطه نخواهد يافت. روزنه اي از علم خود به سوي بعضي از انسان هاي لايق مي گشايد و به قدر لياقت و استعداد آنها به ايشان وحى و الهام مي نمايد. در «تفسير برهان» در ذيل آيه ي كريمه (عالم الغيب و الشهادة) (1) روايتي از حضرت صادق عليه السلام نقل شده كه حضرتش مي فرمايد: «الغيب ما لم يكن و الشهادة ما قد كان»؛ غيب، آن چيزي است كه (مشهود) نباشد و شهادت آن چيزي است كه (ظاهر) باشد. (2). عالم بزرگوار، شيخ صدوق رحمه الله در «معاني الاخبار» علم غيب را علم به گذشته و حال مي داند و علم شهود را علم به آينده و استقبال مي داند، چرا كه كائنات به مشيت حق، زنده، باقي و برقرارند و حق تعالي اين علم را به انبياي خود آموخته تا آن ها نسبت به ديگران امتياز داشته باشند و افراد ديگر بشر فاقد اين قوه ي ادراك هستند. علم حق تعالي - جل شأنه - از گذشته، مثل آينده است. يعني همان طور كه نسبت به گذشته عالم و آگاه است و جريان آفرينش را در گذشته مي داند؛ همان گونه آنچه را كه در آينده جاري خواهد شد، مي داند و به پيامبران خود نيز اين حقيقت را آموخته و خلفي در وعده ي او به انبياء و رسل نشده و هيچ پيامبري با آن كه تا حدي به

ص: 174

1- 113. سوره سجده: 6.

2- 114. معاني الاخبار: ص 146 ح 1، عنه البحار: 4 / 80 ح 3 و تفسير برهان: ج 4 ص 388 ح 1.

علم الهي وارد بوده، تکذيب نکرده است. حق تعالي اين علم از گذشته و آینده را بر حسب اقتضاي عالم شهادت به اوليا و برگزیدگان خود آموخته و آن ها را از مجاري عالم آفرينش واقف ساخته و خبرهاي خلقت را به آن ها داده است. هفت مرحله عالم غيب عبارت است از: 1 - مشيت، 2 - اراده، 3 - قدر، 4 - قضا، 5 - اجل، 6 - کتاب، 7 - اذن در ايجاد. عالم شهادت با عالم غيب گاهي مطابقت مي کند و زماني به مقتضاي علم الهي، تغيير مي يابد. چنانچه لوح محفوظ، نماينده ي علم غيب و لوح محو و اثبات، نماينده ي عالم شهادت است. از اين رو، در قصه ي ذبح اسماعيل عليه السلام يا رفع اثر وضعي و حرارت آتش از ابراهيم عليه السلام حاكي همين حقيقت است و به همين منطق امام عليه السلام در اشاره به آيه ي کریمه اي فرمود: «لولا آية في كتاب الله لأخبرتكم بما كان وما يكون وما هو كائن الي يوم القيامة» (1). اگر اين آيه در قرآن نبود که «يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب» به شما خبر مي دادم آنچه را واقع شده و آنچه را واقع مي شود و خواهد شد تا روز قيامت. يا به نقل کليني رحمه الله در کتاب شريف «کافي» از ابوجعفر عليه السلام که حضرتش فرمود: «لو كان لأستنتكم أو كية لدثت كل امري بما له و عليه». (2). بنابراین، يك حد و مرزي در علم امام - که ممکن است - با علم واجب، وجود دارد که براي اوليا و انبيا شرايطي گذاشته که در صورت ضرورت، از غيب به آن ها

ص: 175

1-115. بحار الانوار: ج 4 ص 97.

2-116. اصول کافي: ج 1 ص 264.

افاضه مي شود وگرنه علم آن ها هم نسبت به خلق، مانند علم خدا نسبت به آن ها مي باشد. يعني آنچه را که حق تعالي در علمش نهفته است به قدر ضرورت به انبيا و اوليا تعليم مي شود. و همين طور آن چه از کنوز مخفي علم الهي به انبيا و اوليا افاضه شده مردم نمي دانند مگر در هنگام ضرورت که به منصفه ظهور و بروز بگذارند و در حقيقت، علم الهي منبع کلي علوم است که رشته هايي از آن به دل هاي برگزیدگان جاري شده و در موقعي خاص ظاهر مي نمايند. نعماني در کتاب «غيبت» در باب علم امام، از کتاب «کافي» با سلسله اسناد خود از ابي بصير روايت کرده که گويد: خدمت حضرت ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عرض کردم: يابن رسول الله! من اين اصاب اصحاب علي ما اصابهم مع علمهم بمنياهم و بلاياهم؟! قال: فأجابني - شبهه المغضب - : ممن ذلك الا منهم.... فقلت: ما يمنعك جعلت فداك؟ قال عليه السلام: ذلك باب أغلق، الا أن الحسين بن علي عليهما السلام فتح منه شيئاً يسيراً. ثم قال: يا أبا محمد! ان اولئك كان علي أفواههم أوكية. (1). اي فرزند رسول خدا! از کجا اصحاب اميرالمؤمنين دچار گرفتاري مي شدند با علمي که حوادث و وقايع و مرگ و ميرها داشتند؟ حضرت به حالي که همانند خشم و غضب بود فرمود: اين مشکل از چه کسي جز خودشان است؟ عرض کردم: چه مانعي دارد که من هم بفهم؟ فرمود: اين باب بسته شد، آري به وسيله ي جدم حسين بن علي عليهما السلام

ص: 176

گوشه اي از آن گشوده گشت. آنگاه فرمود: آنها برآستي بر دهانشان بست و بندي بود. آري، هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند و سبب اين مهر و سکوت آن است که همه ي مردم در ظرفيت يکسان نيستند و چه بسا که از اسرار و رموز واقف شوند و با فقدان تملك نفس و استعداد هضم مطالب از دين خارج شوند و اين علم سبب هلاکت آن ها گردد، در صورتي که هدف، هدايت و ارشاد و ايصاف به سعادت است. ام الكتاب - که همان لوح محفوظ است - همه ي حقايق شديني عالم بدون کسر و نقصان از گذشته و آينده در آن ثبت است، ولي لوح محو و اثبات در مرتبه ي شهود است و ذات پروردگار به هر دوي اين لوح ها سلطه و احاطه دارد. از طرفي، ذات پروردگار جل شأنه بندگان مکرمي دارد که از خوف خدا در حال اشفاقند و آن ها مسبوق به علم شهودي هستند و به امر حق عمل مي کنند و همه ي اين مراتب در علم حق تعالي نهفته است.

علم امام

اينک سخن را در مورد علم امام عليه السلام ادامه مي دهيم. همان گونه که از آيات قرآن و تفسير آن ها و روايات استفاده مي شود علم امام سه قسم است: اول: علم به قدر و قضا. امامان عليهم السلام اين علم را از روي لوح محو و اثبات استعمال مي کنند و ذات حق تعالي لوح محو و اثبات را - که نقشه ي کائن و موجود عالم وجود است و مبني بر شهود عقلي است - زير نظر امام عليه السلام - که ولي مطلق کارخانه هستي اوست - گذاشته تا شاهد کليه ي عوالم وجود باشد.

ص: 177

دوم: علم به گذشته. خداوند به وسیله ی این علم نقشه ای از عالم کون و گذشته را زیر نظر امام علیه السلام نهاده تا به اجمال و تفصیل بر حسب نتیجه ی نهایی از گذشته ی عالم، یا سازمان آفرینش اطلاع یابد. سوم: علم تفصیلی از هر یک از دو قسم فوق. امام به توسط این علم در موقع ضرورت به جزئیات گذشته، حال یا آینده ی ملهم می گردد و به او الهام می شود الهامی که اطمینان انگیز است. در بخش نخست، کلید گنج علوم را به امام علیه السلام می سپارند، چنانچه در شب قدر، قرآن بر قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک جا نازل شد و در آن شب مقدرات و سرنوشت اشخاص را یک جا به پیامبر و امام خیر می دهند آن ها در آن شب از این وقایع مزبور علم اجمالی پیدا می کند اما در مرور زمان جزء جزء اجمال به تفصیل می پیوندند و جزئیات و خصوصیات سرنوشت آدمی - همان طور که از یک یک آیات با شأن نزول آن ظاهر گردید - هر ساعت و شب و روزی روشن می شود. افاضه ی این علم به مشیت و اراده ی حق تعالی است که هرگاه اراده کند الهام یا وحی می فرماید و شاهد این حقیقت، روایتی است که در حدیث اول از باب «نادر فیه» در ذکر غیب کتاب «کافی» نقل شده است. معمر بن خلاد گوید: مردی از اهل فارس از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسید: أتعلمون الغیب؟ فقال: قال أبو جعفر علیه السلام بیسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم. (1). آیا شما علم غیب می دانید؟ فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: علم برای ما گسترده و گشوده می شود پس می دانیم و از ما قبض می شود پس نمی دانیم.

ص: 178

درست مانند این است که مخزن علم الهی، یا لوح محو و اثبات در نظر امام علیه السلام با يك وضع و محاذاتی قرار گرفته که هر وقت اراده کند از دوربین آن می بیند و به همه چیز واقف می شود و هرگاه نخواهد، یا خدا نخواهد وضع و محاذات دوربین تغییر می کند. چرا که (ما تشاؤون الا أن يشاء الله) (1) اراده و مشیت آن ها، اراده و مشیت الهی است. آن ها آن چه را که خدا بخواهد می خواهند و آنچه را که آن ها خواستند خدا خواسته است. این علم به مقتضای لطف برای امام علیه السلام مسجل شده و هیچ شرطی در این افاضه ی اشراقیه ی الهیه نیست. شیخ مفید قدس سره درباره ی تفسیر آیه ی کریمه ی (ان الذين يمارون في الساعه لفي ضلال مبين) (2) روایتی نقل می کند که: از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند. فرمود: انما علمنا بمنزله الوحي المنزل علي الأنبياء، فلو أردنا و سألنا الله أجاب الله دعائنا و لكنه قرر أن لا يظهر ذلك للغير، فلو أردنا أن تظهر للغير محاه الله عن قلوبنا. علم ما به منزله ی وحی است که بر انبیا نازل شده است به محض آن که اراده کنیم، و از خدا مسألت نماییم دعای ما را اجابت می فرماید و به ما افاضه و الهام می کند؛ ولی مقرر فرموده که این حقیقت برای غیر امام ظاهر نشود، پس به محض آن که اراده کنیم که برای غیر ظاهر و آشکار سازیم فوری از نظر ما محو می شود. از این رو، علم امام افاضه ی اشراقیه ی الهیه به وسیله وضع و محاذات با مخزن علم الهی است به شرط آن که به دیگری نیاموزند، چرا که ظرفیت امام را غیر امام ندارد و شاید موجب فساد گردد.

ص: 179

1-119. سوره انسان: آیه 30.

2-120. سوره شوری: آیه 18.

در روایت دیگری آمده که حضرت فرمود: نحن أعلم بالوقت. ما به وقت و زمان داناتریم. و در حدیث مفصل دیگری می فرماید: حاش لله أن یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا. (1). حاشا که خداوند ظهور او را معین به وقتی کند که شیعیانمان آن را بدانند. مؤید این نقل، روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» در باب «نوادیر اخبار بنی اسرائیل» آورده که زراة بن اعین به حضرت ابی جعفر می گوید: جعلت فداک! لو حدثنا متی یكون هذا الأمر فسررنا به؛ اگر شما وقت ظهور قائم را به ما بفرمایید چه قدر مسرور می شویم. حضرت فرمودند: یا حمران! ان لك أصدقاء و اخوانا و معارف. ثم حکي عليه السلام له قصة ولد العالم و الازمنة الثلاثة و أن الثالث زمان الميزان. (2). ای حمران! تو دارای برادران و دوستان و آشنایانی هستی که وفای به عهد نمی کنند - یعنی ظرفیت نگاهداری اسرار و رموز را ندارند - . آنگاه حکایت پدری را که در زمان بنی اسرائیل سه فرزند داشت بیان فرمود که مفادش این است که این سر از توبه دیگران فاش می شود و آن ها طاقت حفظ اسرار را ندارند و افشای این خبر موجب فساد می گردد و این است سر حدیثی که می فرماید: «لو كانت لألستکم أوكية».

ص: 180

1-121. بحار الانوار ج 53 ص 1.

2-122. اصول کافی: ج 362 5.

بنابر آنچه بیان شد، علم امام حضوري از روي محو و اثبات است و اين علم، در عين حال علم ارادي است که هر وقت اراده کند براي او حاضر است، خواه اين علم اجمالي باشد مانند افاضه در شب قدر که (من کل امر) (1) و خواه تفصيلي، چنانچه در مرور ايام متناوبا به ظهور مي رسد. يا علم امام، علمي است که از روي مصحف فاطمه زهرا عليها السلام به دست مي آورند، يا از روي جفر و جامعه حاصل مي شود، يا از تأييدات روح القدس است، يا به وسيله ي نور و انوار افاضه ي اشراقيه است که به قلب امام مي تابد، يا از راه مراجعه به ودائع امامت است که در علم امام اول نهفته و به ودیعت به دست یکدیگر مي رسد. در هر حال، علم امام عليه السلام از مخزن علوم الهي است که به وسایل مختلف افاضه مي شود، و هر وقت مصلحت ايجاب کند آن علم از لوح خاطر آن ها محو مي گردد. چنانچه کشي در «رجال» خود نقل مي کند که: عبدالله بن طاووس از امام رضا عليه السلام پرسيد: راست است که يحيي بن خالد برمکي، پدري موسي بن جعفر عليهما السلام را مسموم نمود؟ فرمود: نعم، سمه في ثلاثين رطبة. قلت له: فما كان يعلم أنها مسمومة؟ قال عليه السلام: غاب عنه المحدث. قلت: و من المحدث؟ قال: ملك أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلي الله عليه و آله و هو مع الائمة و ليس كلما طلب وجد.

ص: 181

ثم قال عليه السلام: انك ستعمر، فعاش مائة سنة. (1). آري، يحيي بن خالد برمكي، پدرم را با سي عدد خرماي آلوده به سم مسموم نمود. گفتم: آیا پدرت نمي دانست که خرما مسموم است؟ فرمود: در آن موقع محدث از او غایب شده بود. پرسیدم: محدث کیست؟ فرمود: محدث فرشته اي، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است. این محدث و گفتگو کننده با رسول خدا صلي الله عليه و آله بود و با ائمه ي معصومين عليهم السلام نیز همراه است، و آنگونه نیست که هرگاه طلب شود يافت شود. آنگاه حضرت به راوي خبر فرمود: تو عمر طولاني مي کنی. راوي نیز تا صد سال زندگي کرد.

علم امام از روي کتاب

بخشي از علم به وسيله ي کتاب آسماني قرآن است که به امام افاضه شده و آن ها حاملين علوم قرآن هستند و از ظاهر و باطن، مجمل و مبين و محکم و متشابه قرآن مطلع و آگاهند. چنانچه خداوند در سوره ي جن مي فرمايد: (عالم الغيب فلا يظهر علي غيبه أحدا - الا من ارتضي من رسول فانه يسلك من بيده يديه و من خلفه رسدا). (2). علم غيب، در مقابل علم شهود است که به حس ظاهر و باطن درك نمي شود. این علم غيب به سه اعتبار است:

ص: 182

1-124. بحارالانوار: ج 48 ص 242.

2-125. سوره جن: آیه 27، 26.

1 - یا به اعتبار زمان وقوع کاری است. مانند اشیای گذشته و آینده. 2 - یا از جهت مکان وقوع می باشد. مانند آنچه از حس ما غایب و پنهان است که اکنون با آن وضع و محاذات حسّی نداریم، بلکه در مکان آینده و زمان آینده با آن تماس حاصل می کنیم. 3 - یا در اصل زمانی و مکانی نیست، ولی پنهان از نفس آدمی است. مانند قواعد علمی. چنانچه در سوره ی آل عمران می فرماید: (تلك من انباء الغیب نوحیه الیک ما کنت تعلمها أنت و لا قومک). (1). یا مانند فن کشتی سازی که به نوح تعلیم شد و همه ی این علوم به شهود و حس است و آنچه غیر از این باشد علم غیب است که ماورای حس و شهود است و این علم غیب مخصوص ذات حق تعالی است و آن خداوند است که عالم به غیب است و در این علم غیب، هیچ کس در هیچ مرتبه ای از مراتب و منازل آن شرکت ندارد مگر کسانی که از آن ها راضی باشد. این مرضیین، پیامبران و خلفای آن ها هستند که حافظ علم غیب هستند. از این رو فرمود: (فلا یظهر علی غیبه أحد). و استثناء آن به وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین علیهم السلام آن ها تعبیر شده است که: (فجعلتم خزنة لعلمه و تراجمة لوحیه). و این علم است که به کثرت انفاق کاستی و تقلیل نمی یابد. آن سان که خداوند می فرماید: (فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا). چرا که خداوند این علم را از کید شیاطین مصون داشته و از چشم و گوش آن ها محو فرموده است. در روایتی آمده: «انه قد أبلغ النبی صلی الله علیه و آله علیا و الطیبین من ذریته ما علمه من غیبه و أنهم قد

ص: 183

أبلغوا شيعتهم ما امروا بابلاغهم من العلوم الغيبة». تردیدی نیست که برگزیده ترین افراد بشر، پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده که صادر اول، عقل کل و اشرف رسل است و او علم غیب شهودی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ذریه پاک او آموخت و به آن ها اجازه داد که به خواص شیعه - که ظرفیت تحمل و حفظ علم غیب را داشته باشند - بیاموزند. چنانچه در «تفسیر قمی» آمده است: «لیعلم النبي صلی الله علیه و آله أن قد أبلغ رسالات ربه و أحاط بما لدي الرسول من العلم و أحصي كل شيء عددا» (1). این علم، آگاهی از گذشته و آینده تا روز قیامت از فتنه ها، خسف، زلزله، قذف و هلاکت افراد و اقوام و ملل است. شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام در ضمن حدیث مفصلي - که نقل نموده - از تفسیر آیه ی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا) پرسید؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! محمد صلی الله علیه و آله از کسانی است که او را پسندیده است. (2). آنگاه فرمود: و اما اینکه فرموده: «علم الغیب» همانا خداوند عالم است به آنچه از خلق او پنهان است در آنچه تقدیر می کند و در علم خودش بیش از آنکه او را بیافریند و پیش از آنکه به فرشتگانش برساند حکم می کند، ای حمران این علمی است که نزد او موقوف است و به درخواست او بستگی دارد، هرگاه بخواهد آن را حکم می کند و اگر بدا در آن حاصل شد آن را امضاء نمی کند.

ص: 184

1- 127. تفسیر قمی: ج 2 ص 390.

2- 128. کافی: ج 1 ص 256.

اما علمي که آن را مقدر کند و حکم کند و امضا کند يعني به مرحله ي ثبوت برسد علمي است که به رسول خدا و پس از آن به ما منتهي مي گردد. و آنچه که خداوند در سوره ي نمل مي فرمايد که: (لا يعلم من في السماوات و الأرض الغيب الا الله) از همين علم است که از باب حکمت و مصلحت با شرايط خاصي به پيامبر خود و اوصيائي او او افاضه مي فرمايد. و معنای روايتي که مي فرمايد: «يعلمه و يزرقه العلم زقا و يزرقه العلم رزقا و يعلمه الله الهاما» همين است. (1).

امام اعلم از موسي و خضر است

سيف تمار گوید: در مسجد الحرام در کنار حجر اسماعيل عليه السلام با گروهی از شيعيان در حضور امام صادق عليه السلام نشسته بوديم که حضرتش فرمود: علينا عين فالتفتنا يمينه و يسرة فلم نر احد فقلنا ليس علينا عين. فقال: ورب الكعبة و رب البيت - ثلاث مرات - لو كنت بين الخضر و موسي عليهما السلام لأخبرتهما أنني أعلم منهما و لأنباهما بما ليس في أيديهما لأن موسي و الخضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان و لم يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتي تقوم الساعة و لقد ورثنا من رسول الله صلي الله عليه و آله وراثته. (2). آیا کسی مراقب ما است؟ ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسی را ندیدیم، پس عرض کردیم که کسی مراقبت ما نیست. سه بار فرمود: به پروردگار عالم و خدای کعبه سوگند! که اگر من با خضر و موسي عليهما السلام بودم هر دو را آگاه مي کردم که من از آن ها داناتر

ص: 185

1-129. مرات العقول: ص 186.

2-130. اصول کافی: ج 1 ص 260.

هستم و آن ها را به آنچه نمی دانستند، خبر می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم گذشته تعلیم شده بود ولی علم به آنچه واقع می شود و آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد داده نشده بود و ما این علوم را از رسول خدا صلی الله علیه وآله به وراثت بردیم. شیخ صدوق رحمه الله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» روایتی از امام رضا علیه السلام از جدش رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده که حضرتش فرمود: ما ینقلب جناح طائر فی الهوی الا و عندنا فیہ علم. (1). هیچ بال پرنده ای حرکت نمی کند مگر آن که نزد ما در مورد آن علم و آگاهی است. در خبر دیگری می فرماید: هیچ برگی از درخت نمی روید - یا نمی افتد - مگر آن که ما بدان واقف و مطلع هستیم. قطب راوندی در کتاب «خرائج» از امام رضا علیه السلام روایت می کند که حضرتش به مردی به نام «ابن هدا» فرمود: توبه زودی به تهمت خونی از نزدیکانت مبتلا خواهی شد. او گفت: علم غیب را جز خدا کسی نمی داند. فرمود: مگر آیه ی (عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا - الا من ارتضی من رسول) (2) را نخوانده ای رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتضی بود و ما ورثه ی او هستیم که به ما علوم اولین و آخرین از گذشته و آینده تا روز قیامت افاضه شده است. (3).

ص: 186

1- 131. عیون اخبار: ج 2 ص 32.

2- 132. سوره جن: 27.

3- 133. خرائج: ج 1 ص 343، به نقل از الالهام فی علم الامام علامه شیخ محمد علی حائری سنقری: ص 13.

در کتاب «غیبت» از قاسم بن علا - که از وکلای حضرت عسکری علیه السلام می باشد، و عمرش 117 سال بود و در سن هشتاد سالگی چشمش نابینا شد - نقل شده که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در توقیع مبارک، مرگ او را پیش از چهل روز خبر داد و روز هفتم مریض شد و چشمش پیش از مرگش روشن شد و قاسم ماجرا را به رفیقش عبدالرحمان گفت و نامه ای که از توقیع مبارک صادر شده بود شخصا خواند و عبدالرحمان این آیه را خواند: (و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا) (1). در این آیه - که آخر سوره ی لقمان است - خداوند پنج علمی را که به خود اختصاص داده در سوره ی جن این علوم را به برگزیدگان خود نیز اختصاص داده است، می فرماید: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا الا من ارتضی) (2). و در آیه ی کریمه ی (تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل أمر) (3) آنچه که فرشتگان و روح که همان محدث آسمانی است به اذن پروردگار از هر امری بر دل برگزیدگان ربوبی الهام و وحی می نمایند. و در سوره ی حم می فرماید: (فیها یفرق کل أمر حکیم) (4) از آن چه از باقیه ی لوح محفوظ امضا، حتم و حکم شده به آن ها آموخته می گردد. و این «کل امر» و «کل امر حکیم» که بر دل های برگزیدگان نازل می شود کلیه امور و سرنوشت عالم وجود است. چنانچه در «تفسیر برهان» آمده است: مردی از امام علیه السلام پرسید: حجج الهی چه کسانی هستند؟ که (فیها یفرق کل أمر حکیم) بر آن ها تمام امور عرضه می شود؟

ص: 187

1-134. سوره لقمان: 34.

2-135. سوره جن: 26.

3-136. سوره قدر: 4.

4-137. سوره دخان: آیه 4.

امام عليه السلام مي فرمايد: رسول خدا صلي الله عليه وآله و امامان عليهم السلام. (1). شيخ صدوق رحمه الله در «معاني الاخبار» از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله روايت نموده كه: پيامبر خدا صلي الله عليه وآله به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود: هذا هو الامام المبين الذي أحصي الله فيه و الله علم كل شيء (2). اين علي همان امام مبين است كه خداوند در او كلييه علوم را جمع آوري فرموده است - پروردگار عالم به او همه چيز آموخته است - در تفسير «صافي» از «بصائر الدرجات» از امام صادق عليه السلام نقل کرده كه حضرتش شنيد مردی اين آيه را مي خواند: (يا أيها الناس علمنا منطق الطير و اوتينا من كل شيء (3). فرمود: (اوتينا من كل شيء) يعني: خداوند زبان طيور و حيوانات را و تمام علوم را - نه از تمام علوم كه «من» تبعضي باشد، به ما آموخت. حضرت فرمود: كلييه علوم را خداوند به ما آموخته است. (4).

شاهد و مشهود

امام عليه السلام در تفسير آيه ي شريفه ي (و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء علي الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا) مي فرمايد: (5). امام است كه رحمت عالميان و شاهد بر تمام خلائق مي باشد. و مؤيد اين سخن آيه (و جيء بالنبين و الشهداء) (6) است كه شهدا صفوف پشت سر پيامبران مي باشند و شاهد بر كار خلق خدا هستند. و در تفسير اين آيه آمده است كه: ان الله تعالي جعل محمدا و عليا و الأئمة من عترته شهداء، فهم الشهداء علي

ص: 188

- 1-138. تفسير برهان: ص 1238.
- 2-139. معاني الاخبار: 95.
- 3-140. سوره نمل: آيه 16.
- 4-141. بصائر الدرجات: 341.
- 5-142. سوره ي بقره: 143.
- 6-143. سوره زمر: آيه 69.

الامم كافة مطلعون علي سرائرهم و ضمائرهم و ما هم عليه. پروردگار عالم، محمد و علي و امامان از خاندان او را گواه تمام امت ها قرار داد و آنان به اسرار و ضمائر و افکار و اندیشه و اعمال و حالات همه ي افراد بشر واقف و مطلع هستند. و در آیاتي ديگر مانند (ويقول الاشهاد) (1) و غير آن همه جا مراد از شهدا و شهود و اشهاد و شاهد منه ائمه معصومين عليهم السلام مي باشند. و لطيفه سخن در اين جاست که مراد از شهود، حضور جسماني است، نه حضور روحاني. يعني آن ها در تمام اوقات و ازمنه و امکنه شاهد و حاضر و ناظر خلق مي باشند و روي همين حضور و شهود، علم به ماجراي عالم دارند. چنانچه حضرت عيسي فرمود: (و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون في بيوتکم) (2). خبر مي دهم که شما چه مي خوريد و چه در خانه هاي خود ذخيره کرده ايد. و حضرت يوسف عليه السلام آنگاه که آن دو مرد در زندان تعبير خواب خود را خواستند فرمود: (لا- يأتیکما طعام ترزقانه الا نباتکما بتأويله قبل ان يأتیکما ذلکما مما علمني ربي) (3). پيش از آن که غذايي بخوريد خواب شما را تعبير مي کنم و اين علمي است که پروردگارم به من آموخته است. اين در حالي است که براي «انبياي سلف» کل أمر نبوده، بلکه از کل علوم برخي را به آن ها آموخته بودند، ولي ائمه ي معصومين عليهم السلام، واجد کليه ي علوم و (کل امر

ص: 189

1- 144. سوره ي هود: آيه 18.

2- 145. سوره آل عمران: 49.

3- 146. سوره يوسف: 37.

حكيم) بودند و به همين منطق بود كه فرمود: (علماء امتي افضل من انبياء بني اسرائيل) كه منظور از علماي امت، ائمه ي معصومين عليهم السلام مي باشند. كه به لحاظ اعلميت و جامعيت در همه ي علوم بر پيامبران سلف افضليت يافته اند، كه اولي الامر هستند. آنگاه كه از حضرتش از اولي الامر مي پرسد مي فرمايد: اولي الامر كساني هستند كه در شب قدر سرنوشت خلق به آن ها عرضه مي شود و روح و ملائكه بر آن ها نازل مي شوند و اخبار مرگ و زندگي خلق و رزق و روزي و اجل و عمل هر يك را براي آن ها بيان مي كنند. و اين معني علم غيب است كه معجزه ي اين خاندان قرار گرفته و جز خداوند و برگزيدهگان خداوند نمي دانند. بنابراين، علم غيب، به سفارت روح و فرشتگان با برگزيدهگان ربوبي رابطه پيدا مي كند كه پروردگار عالم براي ظهور و بروز علم مكنون غيب خودش به وسيله ي اين خاندان وجود اين علم را به آن ها مي رساند و معجزه آن ها قرار مي دهد كه ديگران عاجز از يافتن آن هستند.

امام مبين

در آيه ي شريفه ي (وكل شيء احصيناه في امام مبين) در «تفسير قمى» از امير مؤمنان علي عليه السلام روايت شده كه فرمود: (أنا والله الامام المبين). (1). و مفضل بن عمر نقل مي كند كه: روزي خدمت امام صادق عليه السلام شريفاب شدم فرمود: اي مفضل! آيا محمد، علي، فاطمه، حسن و حسين عليهم السلام را آن طور كه بايد بشناسي، شناخته اي؟ عرض كردم: نمي دانم كنه معرفت آن ها چگونه است؟

ص: 190

1-147. تفسير علي بن ابراهيم ص 212 تفسير مفتاح الجنان و كتاب مصباح الانوار به نقل الالهام في علم الامام: ص 15.

فرمود: اي مفضل! آن ها در افق بسيار بلندي پرواز مي كنند كه اگر كسي به شايستگي آن ها را بشناسد با ما به آن مقام خواهد رسيد. عرض كردم: به من معرفي فرما و تعليم كن. فرمود: يا مفضل! تعلم انهم علموا ما خلق الله عزوجل و ذراه و برأه، و انهم كلمة التقوي و خزان السماوات و الأرضين، و الجبال و الرمال و البحار، و عرفوا كم في السماء من نجم و ملك و وزن الجبال و كيل البحار و أنهارها و عيونها (و ما تسقط من ورقة) الا علموها (و لا حبة في ظلمات الأرض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب) مبين و هو عليهم و قد علموا ذلك (1). اي مفضل! بدان كه آن ها آنچه خداوند عالم جل شأنه آفريده از ذره تا دره همه را مي دانند. آن ها كلمه تقوا حق جل شأنه مي باشند، آن ها خزينه دار آسمان ها و زمين و كوه ها و ريگ ها و درياها هستند. آن ها مي دانند كه چقدر در آسمان ها ستاره است و چه تعداد فرشته هستند. آن ها وزن كوه ها و كيل درياها و ميزان نهرهاي جاري و چشمه هاي زير زمين را مي دانند. هيچ برگي نمي افتد مگر آن كه آن ها مي دانند، يك دانه در دل تاريخ زمين نيست و خلاصه هيچ تر و خشكي در عالم نيست مگر آن كه در كتاب مبين است، آن ها بدان واقف و مطلع هستند و نقشه ي عالم هستي زير نظر ذره بين آن ها گسترده است. مفضل عرض كرد: اي سرور من! فهميدم و به اين حقيقت اقرار و اعتراف مي نمايم و ايمان به سخنان محكم شما دارم.

ص: 191

منظور از «راسخان در علم» در آیه ی شریفه ی (و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم) (1) ائمه معصومین و اوصیای پیامبر خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در «تفسیر تبیان» آمده است؛ «الراسخون فی العلم و هم اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله». در کتاب «کافی» روایتی آمده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: فرسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما أنزل علیه من التأویل و التنزیل و ما کان لینزل علیه شیئاً لم یعلمه تأویله و اوصیائه من بعده یعلمونه کله». (2). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است که خداوند به او تأویل و تنزیل آنچه بر او نازل شده آموخته و آنگونه نبود که چیزی بر او نازل کند و تأویلش را به او نیاموزد و او به اوصیای خود همه را آموخته و به وراثت بخشیده است. «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از فرمان های خود فرمود: «ای مردم! از من اطاعت کنید که خدا از زمان هبوط آدم آنچه به همه ی انبیا علم و دانش آموخته تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله همه را به من تعلیم فرموده و شما هیچ عذری ندارید مگر اطاعت کنید». و در «تفسیر تبیان» در ذیل آیه ی (و تفقد الطیر) (3) و آیه ی (لو أن قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الأرض أو کلم به الموتی) (4) حضرتش فرمود: خداوند عالم همه ی این علوم را به ما تعلم فرموده و ما وارث علوم پیامبر در قرآن می باشیم. ما می دانیم در دل کوه ها چیست و زمین در چه مقری می گردد، یا مردگان چگونه سخن می گویند. ما می دانیم

ص: 192

1- 149. سوره آل عمران: 7.

2- 150. اصول کافی: ج 2 ص 312.

3- 151. سوره نمل: 20.

4- 152. سوره رعد: 31.

آب هاي زير چه قدر است. و آن گاه اين آيه را تلاوت فرمود كه: (و ما من غائبة في السماء و الأرض الا في كتاب مبين). (1). ما كتاب مبين هستيم كه همه چيز و همه ي علوم در ما جمع شده است و به ما آنچه كه از علوم آسمان ها و زمين بوده به وراثت بخشیده است، و آن علم غيب است كه فرمود: (و لله غيب السماوات و الأرض). (2). با اين مقدمات معلوم شد كه علم غيب مخصوص ذات باري جل شأنه مي باشد و غير از او كسي نمي داند و حق شركت در آن هم ندارد، نهايت اين كه به موجب رواياتي كه در دست است اين علم را به اوصيائي خاتم النبیین صلي الله عليه و آله بخشیده، تا معجزه ي آن ها باشد و از راه علم به هدايت و ارشاد ملل پیشرفته جهان پردازند.

چگونه مي توان علم غيب را به دست آورد؟

از سطور گذشته به اين نتيجه رسيديم كه: علم غيب، مخصوص پروردگار است و اين علم، عين ذات اوست. همچنين معلوم شد كه: خداوند علم غيب خود را روي حكمت و مصلحتي به برگزیدگان خود آموخت، تا معجزه و معرفي تربيت خاص آن ها گردد و بدین وسيله بتوانند خلق را ارشاد و هدايت نمايند. اكنون به آياتي بر مي خوريم كه علم غيب را از ديگران نفي مي نمايند، بايد دانست كه با توجه به اين آيات، مطالب گذشته چه صورتي دارد؟! پيش از پاسخ به اين پرسش آياتي كه در قرآن مجيد در اين زمينه است بيان مي نماييم: نخست آيه شريفه ي:

ص: 193

1-153. سوره نمل: 75.

2-154. سوره هود: 123.

(و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو) (1). کلیدهای غیب نزد پروردگار است که جز او کسی نمی داند. دوم آیه ی شریفه ی: (و لو كنت أعلم الغيب لا استكثرت من الخير و ما مسني السوء) (2). خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: بگو: اگر علم غیب می دانستم جلب خیرات بیشتری می کردم و دفع شرور می نمودم. طبق این آیه اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علم غیب می دانست چگونه این سخن فرمود و اگر نمی دانست آن آیات پیش چگونه است؟ سوم آیه شریفه ی: (و یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو) و از تو درباره ی قیامت می پرسند بگو: خداوند این وقت را برای کسی روشن نکرده و جز او کسی نمی داند. این آیات منکر آیات قبل نبوده و مخالف آیات افاضه ی انوار علوم غیبی به (من ارتضی) نیست. زیرا با آن که به تصریح قرآن، کلید غیب ها و پنهانی ها به دست قدرت حق است در عین حال همان مفاتیح را به دست برگزیدگانی که از آن ها راضی است، سپرده و درست به منطوق آن که: سخن در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پبله ور اما این اندازه علم هم وقتی برای بشر روشن می شود که مفاتیح خزاین علم خود را به دست پیامبر خود که از جنس بشر است، سپرده باشد و او نمونه های علم الهی را به مردم نشان دهد تا معلوم شود که در گنج های نهفته ی غیبی چه علوم می

ص: 194

1-155. سوره انعام: 59.

2-156. سوره اعراف: 188.

مکتوم است و اگر تا این اندازه هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای او، ائمه معصومین علیهم السلام به ما تعلیم نکرده بودند به این حد هم واقف نشده بودیم. علاوه بر این که آیه (و یستلونک عن الساعة) یا آیه ی (لو کنت أعلم الغیب) با آیات منصوص قبلی منافات ندارد. چنانچه در آیه ی دیگر می فرماید: (قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادري ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی) (1). که علت پاسخ ندادن، یا نفی نمودن علم غیب از خود را رسیدن وحی می داند و بعد می فرماید: «من از خود بدعتی نمی گذارم و حکمی را تبدیل نمی کنم مگر آن که نفس من پیرو وحی است که به من افاضه می شود». و در آیه ی دیگر تصریح می کند که: (لا أعلم الغیب) (2) که مراد از این غیب، بعث، نشور و قیامت است که تصریح می فرماید: «من بدان ساعت علم ندارم و آن از علوم مکتوم غیبی است». علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» روایتی نقل می کند که: در غزوه ی تبوک شتر پیامبر صلی الله علیه و آله گم شد، منافقان گفتند: محمد گمان می کند که پیامبر است، او از شتر گمشده ی خود خبر ندارد، می گوید: از آسمان ها و زمین خبر می دهم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وانی و الله لا أعلم الا ما علمنی الله، و لقد علمنی الان و دلنی علیها، و انها فی الوادی فی شعب کذا - و أشار الی الشعب - حبستها شجرة بزماتها فذهبوا و جاؤا بها. (3). به خدا قسم! من نمی دانم چیزی را مگر آن که پروردگارم به من تعلیم

ص: 195

1- 157. سوره احقاف: 9.

2- 158. سوره انعام: 50.

3- 159. بحار الانوار: ج 20 ص 249.

بفرماید و اکنون به من تعلیم نمود و راهنمایی کرد که شتر سواری من در فلان دره به درخت گیر کرده است. آنگاه اشاره کرد و فرمود: بروید آن جا، آن را بیاورید! رفتند و شتر را آوردند. (1). و این معجزه ی علمی او بود که به آموزش آسمانی خبر داد. طبق همین منطقی بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین شب جنگ صفین هر کسی را که مؤمن می دانست بر او شمشیر فرود نمی آورد و آن ها را که کافر می شناخت، می کشت. سیدالشهداء علیه السلام نیز در روز عاشورا به همین علم، کسانی که از نسل آن ها مؤمن به وجود می آمد شمشیر را منحرف می ساخت و نمی کشت و آن ها را که کافر بودند، می کشت. و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش بسیار می فرمود: علوم پنجگانه ی پنهان از خلق، نزد ماست و آن علم: منایا، بلایا، آجال، ارحام، مقدمات یوم القیامة است. این ها دلایل نقلی از قرآن و حدیث و اخبار آل محمد علیهم السلام در علم امام است که به تواتر آیات و حدیث در کتب متقدمین و متأخرین مضبوط است. اینک دلایل عقلی علم امام نیز را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم تا خوانندگان محترم استفاده نمایند.

دلایل عقلی در علم امام

1 - تردیدی نیست که ائمه علیهم السلام از نور حق آفریده شده اند، چنانچه در حدیث نور - که به چندین طریق نقل شده - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 196

1-160. بحار الانوار: ج 6، ص 636.

خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آسمان ها و زمین نور مرا از نور خود آفرید و نور علی علیه السلام را از نور من مشتق فرمود و نور فاطمه علیها السلام را از نور ما و نور حسنین علیهما السلام را از نور ما منشعب فرموده است. (1). بنابراین، صادر اول، و اول چیزی که خدا آفرید، نور وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خمسه ی طیبه علیهم السلام می باشد. 2 - از طرف دیگر، می دانیم که علم نور است، چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» (2). پس حقیقت ائمه علیهم السلام نور است که: «وقد خلقکم الله أنوارا»، و علم است، چرا که علم، نور است؛ همان گونه که حقیقت آن ها نور است، حقیقت آن ها علم است. بنابراین، آن ها عالم بالفطره می باشند که در مکتب ربوبی علم و دانش، با خمیره ی آن ها عجین شده است. 3 - از طرف دیگر می دانیم که جهل و ظلمت با نور تضاد دارد و اجتماع آن ها محال است. پس باید حقیقت آن ها نور و علم باشد که روشن است نه جهل، که تاریکی و نادانی است. 4 - علاوه بر این که جهل، خبیث، و کثیف و ناپاکی است، در حالی که در آیه تطهیر و حدیث کساء تصریح شده که خداوند عالم آن ها را طیب و طاهر و پاک و پاکیزه آفریده است. آنان در اصل وجود طاهر و مطهر هستند، که: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (3). پس در وجود آن ها ناپاکی خباثت، جهل و نادانی راه ندارد.

ص: 197

1-161. غایة المرام و ترجمه ی آن کفایة الخصام در باب حدیث نور، و کتاب امیرالمؤمنین تألیف نگارنده.

2-162. منیه المرید: 167.

3-163. سوره احزاب: 32.

5 - در اجتماع آفرینش، قاعده‌ی امکان اشرف. استقلال و حکومت عقلی دارد و این اشرفیت و حکومت بر مبنای علم و فضیلت است. چنانچه اقتضای فیض عام از غنی مطلق است، همان گونه که نیاز و احتیاج از فقیر و محتاج است؛ همین حالت را مورد تامه در قابلیت خود نسبت به مواد ناقصه دارد که مواد تامه به پذیرش فیض از جهت استعداد و قابلیت نزدیک تر است و از این جهت، هر کس فقر و فقدش بیشتر باشد نیاز و احتیاجش بیشتر است، ولی از باب فیض تام دورتر می باشد و آن کس که از این جهت کامل تر است به آن باب نزدیکتر است. بدین ترتیب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پذیرش فیوضات ربانی نزدیک تر می باشد و بدین جهت، در فطرت اشرف بر احسن حکومت دارد و همچنین حکومت روی علم و شرافت علمی است. 6 - دلیل دیگر برای این که علم امام فطری و در مکتب ربوبی افاضه شده این که: خداوند عالم آن ها را شاهد بر خلق قرار داده آن هم به دلیل لطف و تقرب و این شهود و تقرب نیز دلیل علمی است که بر بندگان خاص خود افاضه فرموده، این ها حجج الهی هستند که به مقتضای لطف، از علوم، ضمائر و سرایر گذشته و آینده تا روز قیامت به آن ها افاضه فرموده است. از طرفی، این حجت های ربوبی چون باید حافظ و نگهبان علوم و صندوق اسرار آفرینش حق باشند از معاصی دور و از لغزش ها مصون گردیده اند و به همین دلیل، آنان در اطاعت و عبادت در صفوف نخستین بندگان مقرب قرار گرفته اند و از این رو خداوند آن ها را شاهد بر همه ی خلایق قرار داده و فرموده: (قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) (1). که به قرائت امامیه خطاب به ائمه علیهم السلام است که شاهد بر اعمال خلق باشند. 7 - واجب و لازم است که امام از خطا منزّه و پاک و از نقص و جهل مبرا باشد،

ص: 198

تا بتواند مشعل دار هدایت و ارشاد گردد. به عنوان مثال: اگر امام جاهل به قبله باشد، قهرا مورد سخریه و استهزا قرار می گیرد، مخصوصا در نظر علمای هیئت، تاریخ، جغرافیا و متصدیان رصدخانه ها و نجوم و افلاک، چرا که این يك موضوع علمی است که امام بایستی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله از تعیین قبله و جهت عبادت آگاهی یابد. از این رو، امام باید از علوم جهانی آگاهی داشته باشد تا بتواند جهات قبله و جهات شرق و غرب کشورهای جهان را معلوم نماید و مورد پذیرش علما و دانشمندان فن گردد. و این علم را نمی توان در مکتبی خواند، چرا که اگر کسی داناتر و عالم تر از او باشد باید او استاد پیامبر باشد و حال آن که بحث در این است که پیامبران از همه ی خلق داناترند. روی همین مبانی علمی بود که حضرتش فرمود: «زویت له الأرض و رأي الكعبة فجعله بزاء الميزاب» (1). زمین در نظرم چنان پست شد که کعبه را دیدم و آن را در موازات ناودان طلای کعبه قرار دادم. از این حدیث استفاده می شود که دنیا و آن چه در آن است برای پیامبر و امام مانند صفحه ی کاغذ، یا نقشه ی عالم بوده که برای مشاهده می گسترده می ماند، یا مانند پوست بادام بوده که از مغز آن جدا می گردد. امام علیه السلام به حرمان بن اعین فرمود: یا حرمان، ان الدنيا عند الامام و السماوات و الأرضین الا هكذا - و أشار بيده الي راحته - و يعرف ظاهرها و باطنها و داخلها و خارجها و رطبها و يابسها» (2). ای حرمان! دنیا و آسمان ها و زمین در نظر امام همانند کف دست او

ص: 199

1- 165. بحار الانوار: ج 81 ص 54.

2- 166. بحار الانوار: ج 25 ص 385.

است که ظاهر و باطن، داخل و خارج، وتر و خشک آن را می بیند و می شناسد.

علم امام به دنیا و مافیها

چون از نظر عقلي و نقلي ثابت شد که امام به علوم اولین و آخرین دانا است، خواهیم دانست که دنیا و آنچه در دنیا هست یکی از درجات علم امام است که از روی نقشه ی عالم همه چیز را می داند و به همه چیز مطلع است و زمان و مکان در نظر او یکسان است. چنانچه علامه مجلسي رحمه الله در «بحار الانوار» روایتی از اسود بن سعید نقل می کند که حضرت ابو جعفر فرمود: «ان بیننا و بین کل أرض ترا (1)؛ مثل تر البناء، فاذا أمرنا في الأرض بأمر جذبنا ذلك الترافقبت الأرض بقلبيها وأسواقها و دورها حتي تنفذ فيها ما نؤمر من أمر الله تعالی». حاصل کلام قریب بدین مضمون است که فرمود: بین ما و بین هر زمینی نخي مانند نخ و ریسمان اندازه گیری عمارت و بناست هر وقت به ما در مورد زمین دستور داده شود ما آن نخ و ریسمان را می کشیم و زمین با چاه و بازار و خانه هایش به ما روی می آورد و پیش ما حاضر می شود تا بدان امر کنیم و عمل نماییم و آن طور که به ما دستور داده شده فرمان حق را اجرا کنیم. (2). در روایت دیگری که ادریس از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند حضرتش می فرماید: ان منا أهل البيت لمن الدنيا عنده بمثل هذه، و عقد بیده عشرة.

ص: 200

1-167. تر بضم تاء: ریسمانی است که به وسیله ی آن بنا را اندازه گیری می کنند، و منظور از «قلیب» چاه آب است.

2-168. بحار الانوار: 25 / 366 ح 8.

بيان: عقد الشرة، بحساب العقود هو أن تضع رأس ظفر السبابة علي معضل أنملة الابهام ليصير الاصبعان معا كحلقة مدورة». (1). بعضي از ما اهل بيت دنيا نزد او مانند اين است - و با دو انگشت مبارکش حلقه ي مدوري ساخت - كناية از اينكه هرگونه بخواهد مي تواند در آن تصرف كند. در روايت ديگر مي فرمايد: «علم بيست و هفت حرف است و آنچه بر تمام انبيا نازل شده دو حرف است و چون قائم ما ظاهر شود بيست و پنج حرف ديگر آن را بين مردم منتشر سازد». (2). مفاد اين بيان اين كه: ما ائمه، وارثان علوم خاتم النبيين صلي الله عليه و آله داراي تمام بيست و هفت حرف علوم هستيم، ولي دو حرف آن بيشر براي خلق ظاهر نمي شود مگر پس از ظهور قائم آل محمد عليهم السلام كه همه ي علوم آشكار مي گردد. مؤيد اين گفتار، حديث «تفسير برهان» است كه ابن ابي عمير از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله نقل مي نمايد كه از تفسير آيه ي (و ما ارسلناك الا كافة للناس) (3) سؤال كردند. حضرت فرمود: «ان الله أمر جبرائيل فاقتلع الأرض بريشة من جناحه و نصبها لرسول الله صلي الله عليه و آله فكانت بين يديه مثل راحته في كفه ينظر الي أهل الشرق و الغرب و يخاطب كل قوم بألسنتهم و يدعوهم الي الله و الي نبوته بنفسه، فما بقيت قرية و لا مدينة الا و دعاهم النبي صلي الله عليه و آله بنفسه» (4). خداوند به جبرئيل دستور داد و او زمين را به وسيله ي پري از بالش كند

ص: 201

1-169. بحار الانوار: ج 25 ص 367. ح 9.

2-170. بحار الانوار: ج 52 ص 336 ح 73.

3-171. سوره ي سبا: 28.

4-172. بحار الانوار: ج 18 ص 189 ح 20.

و برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نصب کرد و آن پیش روی او مانند کف دستش بود به اهل شرق و غرب نگاه می کرد و هر قومی را با زبان خودش مخاطب قرار می داد و آنها را به سوی خدا و نبوت خویش دعوت می کرد، پس قریه ای و شهری باقی نماند جز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خودش آنها را دعوت فرمود و فراخواند. همچنین حدیثی از امام صادق علیه السلام این حقیقت را تأیید می کند که: عبدالله بکیر ارجانی به ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: جعلت فداک، فهل یری الامام ما بین المشرق و المغرب؟ قربانت شوم! آیا امام ما بین مشرق و مغرب را می بیند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یابن بکیر! فکیف یکون حجة علی ما بین قطریها و هو لا یراهم و لا یحکم فیهم؟ و کیف یکون مؤدیا عن الله و شاهدا علی الخلق و هو لا یراهم؟ و کیف یکون حجة علیهم و هو محجوب عنهم؟ و قد حیل بینهم و بینه أن یقوم بأمر ربه فیهم؟... الحدیث. (1). ای پسر بکیر! چگونه حجت باشد برای اهل شرق و غرب در حالی که آنها را نبیند و در میانشان فرمانروائی نکنند؟ و چگونه از طرف خدا مطالب را برساند و گواه بر خلق باشد در حالی که آنها را نمی بیند؟ و چگونه حجت باشد بر آنها در حالی که از آنها پوشیده و پنهان است و فاصله شده بین آنها و او حائل و مانعی؟ که امر پروردگار را در بین آنان اجرا کند. این حدیث هم نشان می دهد که دنیای هستی شرق و غرب، جنوب و شمال، نیم کره ی شرقی و غربی و همه ی قاره های مسکونی از قعر زمین تا اوج کوه ها، همه جا

ص: 202

مانند کف دست زیر نظر امام است که همه را می بیند و اوامر الهی را نسبت به همه اجرا می کند و در دربار الهی از کردار و گفتار آن ها شهادت می دهد. در «بصائر الدرجات» از صفوان نقل می کند که حضرتش فرمود: «ذات اقدس الهی برتر و بالاتر است که بنده ی برگزیده ی خود را برای شهود، ارشاد و هدایت خلق بفرستد و آن ها را عالم به خلق، مسکن و مأوی و نقشه ی عالم وجود نکرده باشد».

علم ائمه به کیل آب های دجله و دریا

در کتاب «مدینه المعاجز» از عمرو بن فرج رحبی نقل شده که: او به امام جواد علیه السلام عرض کرد: دوستان و شیعیان شما ادعا می کنند: شما مقدار آب دجله و وزن آن را می دانید؟ (و در کنار دجله ایستاده بودند) حضرت فرمود: یقدر الله أن يفوض علم ذلك الي بعوضة من خلقه ام لا؟! آیا خداوند قدرت دارد که علم آن را به پشه ای واگذار کند یا نه؟ گفت: آری، خدا قادر است. فرمود: من گرامی تر از پشه ای بلکه از بیشتر خلق نزد خدا هستم. (1). و چون محمد و آل محمد علیهم السلام مظهر صفات علم و جلال و کمال اند از این علوم به آن ها افاضه می شود. چنانچه در دعایی از حضرت سجاد علیه السلام نیز به این نکته توجه شده که حضرتش به عنوان دعا عرض می کند: «سبحان من يعلم زنة العرش» منزه است پروردگاری که وزن عرش خود را می داند.

ص: 203

این توجه علم به اوزان، اجرام، اجسام، وزن مخصوص آب، باد، هوا، نور و ظلمت از تعلیمات ائمه علیهم السلام است که بعدا بشر بدان دست یافته است.

میزان معرفت و حقیقت دین از بیانات امام جواد الائمه

احادیثی در علم امام رسیده که: ائمه معصومین علیهم السلام از انبیا و پیامبران پیشین اعلم بوده اند و علوم همه ی پیامبران تا خاتم النبیین نیز به ارث به ائمه علیهم السلام رسیده و آن ها وارث علوم کلیه ی پیامبران می باشند و کتب منزله آسمانی که به تمام انبیا نازل شده به ارث و به نام موارث و امانات الهی به آن ها رسیده که هم اکنون دست امام زمان عجل الله فرجه می باشد. آنان از این کتب، با همه اختلافی که در لغات آن ها نسبت به امصار و ازمنه قدیمه بوده و به نحو احسن سخن می گویند و می توانند برای ملل خود بخوانند و از احکام آن بیان نمایند. افزون بر این که این کتب آسمانی و علوم رسولان و انبیا، جفر، جامعه و مصحف فاطمه زهرا علیها السلام - که مشحون به تمام اخبار عالم آفرینش از آغاز تا انجام است - نزد آن ها است که علوم خود را از آن به دست می آورند. از این صحیفه است که نام های پادشاهان و خصوصیات افراد و قبایل بشر را می دانند. چنانچه در «بصائر الدرجات» و «بحار الانوار» اخبار بسیاری در تأیید این سخن آمده است که: اخبار آسمان ها و زمین از آن ها مخفی نیست و بدین جهت، اطاعت آن ها بر همه ی خلق و بر تمام کاینات واجب است. در «تفسیر مرآت الأنوار»، «کافی» و «روض الجنان» نقل شده است که حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام فرمود: ان الله لم یزل فردا متفدا فی الواحدانیة، ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة علیهم السلام فمکتوا ألف ألف دهر، ثم خلق الأشياء و أشهدهم خلقها و أجری علیها طاعتهم، و جعل فیهم ما شاء و فوض أمر الأشياء الیهم فی الحکم و التصرف

و الارشاد و الأمر و النهي في الخلق، لأنهم الولاة فلهم الأمرة و الهداية و الولاية. فهم أبوابه و حجابها و نوابه، يحللون ما شاؤوا و يحرمون ما شاؤوا، و لا يفعلون الا ما شاء الله، (عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون). فهذه ديانة التي من تقدمها غرق في بحر الافراط، من نقصهم عن هذه المراتب التي رتبهم الله فيها زهق في بر التفريط، و لم يؤف آل محمد عليهم السلام حقهم فيما يجب علي المؤمن من معرفتهم. ثم قال، خذها اليك يا محمد! فانها من مخزون العلم و مكنونة. (1). ذات اقدس واجب الوجود فرد واحد متفرد است كه در وحدانيت نظير و شبيه و مثل و مانند ندارد. او تنها بود و چون اراده فرمود كه خلقي بيافريند نور محمد صلي الله عليه و آله و علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام را آفريد كه هزار دهر (2) ذات حق بود و انوار خمسه طيبه نيز بودند، پس از خلقت نور محمد و آل او عليهم السلام اشياي عالم، را آفريد و اين خاندان را شاهد آفريش آن ها قرار داد و اطاعت محمد و آل محمد عليهم السلام را بر همه ي آن ها واجب نمود، و در وجود ايشان آنچه خواست قرار داد و امر موجودات را در هر گونه حكم و تصرف و ارشاد و امر و نهی به ايشان واگذار نمود زيرا آنها سرپرست امور خلقند، لذا حق امارت و ولايت و هدايت دارند، پس اين بزرگواران باب او و نايب او و دربان او هستند. آنچه بخواهند حلال مي كنند و آنچه بخواهند حرام مي كنند و جز آنچه او بخواهد انجام نمي دهند و بندگان گرامي هستند كه در گفتار بر او

ص: 205

1-175. بحار الانوار: ج 25 ص 339.

2-176. مراد از دهر، طويل ترين و بزرگترين زمان تاريخي است كه پس از قرن استعمال شده است.

پیشی نمی گیرند و تنها به امر و فرمان او عمل می کنند و این آن دیانتی است که هر که از آن پیش افتد در دریای افراط غرق گشته و هر که از این مراتبی که خداوند آنان را در آن مراتب قرار داده بکاهد در صحرائی تفریط نابود گردد و حق آل محمد را در آنچه بر اهل ایمان واجب است نسبت به معرفت ایشان وفا نکرده. سپس فرمود: آنچه گفتم داشته باش که آن از خزانه ی علم الهی و پوشیده شده ی آن است در کتاب «غیبت» در باب امامت (1) حدیثی از امام زمان عجل الله فرجه نقل شده که محمد بن احمد انصاری گوید: روزی در هنگام اختلاف مفوضه خدمت امام عسکری علیه السلام مشرف شدم و از حضرتش پرسیدم: آیا بدون معرفت شما می توان به بهشت رفت؟! حضرت فرمود: از فرزندم بپرس! در وسط اتاق کودکی بود که چون قرص قمر صورتی فروزان داشت، سلام کردم و عرضه داشتم: آیا با معرفت شما به بهشت می روند؟ آن معرفت چه اندازه است؟ حضرت فرمود: به دوستی علی علیه السلام و معرفت فرزندان او تا مهدی امت، هر کس بدون کسر و نقصان به آن چه آموخته اند ایمان، و یقین و اطمینان داشته باشد بهشت می رود و هر اندازه از این اصول معرفت و عقیده ی پاک عدول کند، بر آن عقیده بیفزاید، یا از آن کسر نماید از این موقعیت محروم خواهد ماند. آن گاه فرمود: (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) (2) چرا که آن چه آن ها اراده کنند و مشیت نمایند، همان اراده و مشیت حق تعالی جل

ص: 206

1-177. الغیبه شیخ طوسی: ص 246 به نقل از الهام فی علم الامام: ص 29.

2-178. سوره انسان: 30.

شأنه می باشد. راوی گوید: حضرت این سخن بگفت و یک باره پرده ی سفیدی کشیده شد و دیگر من آن حضرت را ندیدم.

عرض اعمال به ائمه و آگاهی آنان از حقایق امور

یکی از عقاید امامیه در علم امام این است که اعمال خلق را به امام عرضه می دارند و آن ها در دیوان محاسبات الهی وسیله شفاعت می باشند. این یک حقیقتی علمی و غیر قابل انکار است و در ذیل آیه ی (قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) (1) روایات متعددی هست که فرموده اند: مراد از مؤمنین ائمه علیهم السلام هستند. داوود رقی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که بحث در مورد اعمال روز پنج شنبه ی مردم شد، حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: یا داود! لقد عرضت علی أعمالکم یوم الخمیس، فرأیت فیما عرض علی من عملک صلتک لابن عمک فلان، فسرني ذلك اني علمت أن صلتک له أسرع لفناء عمره و قطع أجله». (2). ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما به ما عرضه گردید و من در نامه ی عمل تو دیدم که صله رحمی نسبت به پسر عمویت فلانی نمودی و از این صله رحم تو شادمان شدم و این عمل خیر تو موجب سرعت فناي او گردید. داود رقی گوید: من در حین خروج از مکه پسر عمویی منافق و معاند داشتم که زن بداخلاقی هم داشت و چون عازم مدینه شدم گفتم: از او دیدنی کنم و صله ی رحم نمایم. تا به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت مرا از این ملاقات

ص: 207

1- 179. سوره توبه: 105.

2- 180. بحار الانوار ج 71 ص 93.

خبر داد. از این اخبار - که ائمه علیهم السلام از احوال و اعمال مردم دور دست خبر می دادند - زیاد و فراوان نقل شده است، چنانچه امام جواد علیه السلام از حال يك مرد آفریقایی خبر داد و از ماجرای بسیاری از مردم خبر داد، آن گونه که در کتاب «خرایج» و «مدینه المعاجز» نقل شده است. امام جواد علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: «لئن ظننتم انا لا نراکم و لا نسمع کلامکم لبس ظننتم». (1). اگر گمان می کنید که ما را شما را نمی بینیم و سخنان شما را نمی شنویم این گمان بدي است. همان گونه که بیان شد از این گونه اخبار در کتب اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام فراوان نقل شده است که همه ی آن ها حاکی از علم وسیع آن ها به گذشته و آینده تا روز قیامت است و این حقیقتی است که قرآن نیز این امر را تأیید نموده است.

علم و آگاهی امام از تعداد ریگ های بیابان ها

یکی از مصادیق علم امام، اطلاع آن ها بر ریگ ها و ریزش آن هاست که به منزله ی توالد و تناسل جمادات است، در «تفسیر مفتاح الجنان» و «مناقب ابن شهر آشوب»، اخباری وارد شده که حاکی از این معانی است. ابن شهر آشوب چنین روایت می کند: صفوان بن یحیی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: و الله! لقد أعطینا علم الأولین و الآخیرین. به خدا قسم! خداوند علم اولین و آخرین را به ما افاضه و عنایت فرموده است.

ص: 208

مردی از شاگردان مکتب جعفری پرسید: یابن رسول الله! آیا شما علم غیب میدانید؟ حضرت فرمود: و یحک! انی لأعلم ما فی أصلاب الرجال و أرحام النساء. و یحکم! و سعوا صدورکم و لتصبر أعینکم و لتع قلوبکم فنحن حجه الله فی خلقه، و لن یسع ذلك الا صدر کل مؤمن قوی قوته کجبال تهامه الا باذن الله. و الله! لو أردت أن أحصي لکم کم حصاة علیها لأخبرتکم، و ما من یوم و لا لیلة الا و الحصي یلد ایلادا کما یلد هذا الخلق، و الله! لتبأغضون بعدی حتی یا کل بعضکم بعضا. (1). وای بر تو! به راستی که من از آنچه که در اصلاب پدران و ارحام مادران است آگاهم. سینه های خود را از علم و دانش فراخ نمائید و دل های خویش را به نور علم و دانش و بینش روشن گردانید تا خوب معرفت پیدا کنید. بدانید! ما حجت خدا در میان خلق هستیم و این حقیقت را جز مردان با ایمان درک نمی کنند، همان کسانی که ایمان نیرومندی داشته باشند که مانند کوه تهامه راسخ هستند و با هیچ بادی تکان نخورند و تغییر موضع ندهند. سوگند به خدا! اگر ما بخواهیم به اجازة ی حق و به اذن خداوند عالم ریگ های بیابان وسیع تهامه را شماره کنیم و تعداد آن را بگوییم از روی حقیقت و درستی می توانیم و می دانیم که ریگ های آن وادی در هر شب و روزی چقدر توالد و تناسل دارند همانند توالد و تناسل خلق. آنگاه فرمود: به خدا قسم! گروهی با ما بغض و عداوت می ورزند بعد از من که بعضی از آن ها بعضی دیگر را طعمه قرار خواهند داد. مؤید این گفتار درباره ی آگاهی امام از شماره ی ریگ های بیابان، روایت ابی ذر غفاری

ص: 209

است که گوید: در خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم، در یک وادی می رفتیم که مورچگان مانند سیل در حرکت بودند، اباذر گوید: من از انبوه مورچگان در شگفت شده و گفتم: الله اکبر، جل محصیه؛ بزرگ است شمارنده ی آنها. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لا تغل ذلك يا أباذر! ولكن قل: جل باریه، فوالذي صورک اني احصي عددهم و أعلم الذکر منهم و الأثني باذن الله عزوجل. (1). یا اباذر چنین مگو، بلکه بگو: بزرگ است آفریننده ی آن ها، قسم به حق آن که تو را بدین صورت آفرید! من شماره و عدد این مورچگان را می دانم و از مذکر و مؤنث آن ها آگاهم و این علم به اذن پروردگار است که به ما افاضه شده است.

علم امام به حیوانات و جانوران

بنابر اصلی که گفته شد، امام نسبت به همه ی مواد، موالید و عناصر آگاه و واقف است و از جمله ی علوم آن ها نسبت به حیوانات از نظر کثرت و تفرقه، جمع و فرد، ذکور و اناث و توالد و تناسل آن ها است. از این رو حضرتش فرمود: عندنا عری العلم و اواخیه. اصول و جوانب علم، متن و کناره و حاشیه اش همه نزد ما است. در حدیث دیگری فرمود: عندنا عری العلم و أبواب الحکم، و معاقل العلم، و ضیاء الامر و اواخیه. (2). و مصداق این روایت، روایتی است که طبری از عبدالله بن عباس نقل می کند

ص: 210

1-183. تفسیر مفتاح الجنان برغانی: ج 5 ص 38، تاویل الایات: ص 479.

2-184. اختصاص: 309، بحار الانوار: ص 136 من البصائر.

که گوید: با امام حسن مجتبی علیه السلام ایستاده بودیم که گاوی را برای ذبح می بردند. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: این گاو به یک گوساله ی ماده آبستن است که پیشانی و سر دمش نیز سفید است. ما همراه قصاب رفتیم تا او را ذبح کردند، دیدیم همانطور بود که حضرت فرموده بود. من گفتم: مگر قرآن نمی فرماید: (ويعلم ما في الارحام) (1) فکیف علمت؟ علم ما في الارحام را، خداوند مخصوص خود قرار داده، شما از کجا دانستید؟ امام دوم علیه السلام فرمود: «ما يعلم المخزون المكنون المجزوم المكتوم الذي لم يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل غير محمد و ذریته» (2). علمی که در خزانه ی پنهان و پوشیده و قطعی است و هیچ فرشته مقربی و پیامبر مرسل ی به آن آگاهی نیافته تنها محمد و آل محمد علیهم السلام می دانند. در حدیث دیگری فرمود: اني لأعلم ما في أصلاب الرجال و أرحام النساء» (3). و در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود: نحن اعلم بالوقت. ما از وقت و زمان آگاه تریم. چنانچه در حدیث مفضل آمده است که حضرتش فرمود: وقت رجعت و وقت آخرت و قیامت از علوم مخصوص الهی است که

ص: 211

1-185. سوره لقمان: 34.

2-186. فرج المهموم: 223.

3-187. بحار الانوار: ج 43 ص 328.

به احدی افشا نشده و اگر هم ائمه بدانند به کسی مأمور تعلیم و افشای آن نیستند مگر نشانه ها و دلایل رجعت یا قیامت را بیان نمایند. اخبار و روایاتی نیز که در این مورد روایت شده حاکی همین حقیقتند. البته ائمه علیهم السلام در علم کیل و وزن و عدد نیز استاد بودند که از افاضات غیبیه بوده است. چنانچه داود رقی از امام صادق علیه السلام در مورد این علوم پرسید. حضرت فرمود: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کردند در نخيله (1) نشسته بودند. معاویه گفت: یا ابامحمد به من گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که نخلستان های خود را حرص می کرد از کیل خرما هم خبر می داد، که مثلاً این نخل چه مقدار خرما دارد، شیعیان شما گمان می کنند که شما هم از این علوم واقف و آگاهید و هیچ علمی در آسمان و زمین نیست مگر این که می دانید. امام حسن علیه السلام فرمود: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یخرص کیلا و أنا أخرص عددا. (2). همانا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کیل خرما خبر می داد من از عدد خرما. معاویه گفت: در این نخلستان چه مقدار خرما موجود است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار خرماي تر و چهار هزار خرماي نوره است. معاویه افرادی را فرستاد تا خرماها را شمارش کنند، دیدند چهار هزار سه بسره کمتر از چهار هزار بود. امام حسن علیه السلام فرمود: به خدا قسم! دروغ نگفته ام و دروغ نیست. آنگاه دیدند که: در دست عبدالله بن عامر سه بسره است، فرمود: ای

ص: 212

1- 188. سه فرسخ مانده به کربلا.

2- 189. بحار الانوار: ج 43 ص 329.

معاویه! اگر کافر نمی شدی به تو می گفتم که می خواهی چه بکنی؟ من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: تو و برادرت زیاد گروهی را خواهید کشت و سرهای آن ها را شهر به شهر خواهید گردانید. توهستی که حجر و عمرو بن حمق خزاعی را خواهد کشت و چه نفوس مقدسه ای که به دست تو و فرزندان و فرزندان زیاد کشته خواهند کشت. و از این حقیقت است بیان امام سجاد علیه السلام که به اباحمه ثمالی فرمود: لا تنا من قبل طلوع الشمس، فانی أکرهها لك، ان الله في ذلك الوقت يقسم أرزاق العباد و علي أیدینا یجریها. (1) صبح پیش از آفتاب مخواب که من برای تو مکروه می دانم، زیرا در این وقت است که خداوند ارزاق خلایق را تقسیم می کند و به دست ما اجرا می شود. از مواد دیگر علم امام علیه السلام نشان دادن حال، مقال، منصب، مقام و مرتبت شیعیان و دوستان و خواص اصحاب خود بوده است. چنانچه ابوعلی در «رجال» خود از «اختصاص شیخ مفید رحمه الله» درباره ی مفضل بن عمر (2) می نویسد: عبد الهاشمی گوید: من خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، دیدم رنگش سفید شده و نور ایمان، عبادت و ریاضت در او اثر بخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: یا مفضل! فوری بی آنی لاحبك و أحب من یحبك، یا مفضل! لوعرف أصحابی ما تعرف ما اختلف ائتان.

ص: 213

1-190. بصائر الدرجات: 343.

2-191. مفضل بن عمر از شاگردان مبرز، متقی با فضیلت و دانشمند حضرت صادق علیه السلام است که در جلد اول زندگانی امام صادق علیه السلام حدیث مفضل را به طور مفصل نگاشته ایم.

اي مفضل! به حق پروردگارم سوگند! من تورا دوست مي دارم و كساني را كه تو دوست دارند دوست مي دارم. اگر اصحاب من مي دانستند آنچه را كه تو مي داني هيچ وقت بين دو نفر آن ها اختلاف رخ نمي داد. مفضل عرض كرد: من گمان مي كردم كه شما بالاتر از اين منزلت براي ما بداني. حضرت فرمود: بل أنزلت المنزلة التي أنزلك الله بها؛ بلکه تورا در جايگاهي قرار دادم كه خدا تورا در آن جايگاه قرار داده است. مفضل پرسيد: يابن رسول الله! قدر و منزلت جابر بن يزيد چيست؟ فرمود: او به منزله ي سلمان نسبت به رسول خدا صلي الله عليه و آله و داود بن كثير به منزله مقداد نسبت به رسول خدا صلي الله عليه و آله مي باشد. آنگاه به من فرمود: اگر بخواهم نام تورا در صحيفه اي كه مي بينم به تو نشان مي دهم. آنگاه صحيفه فاطميه را خواست، آن را باز كرد و در جاي اسم من، نقطه ي سفيدي بود، آنگاه انگشت روي نقطه نهاد فرمود: ببين! وقتي نگاه كردم ديدم اسم من در پايين اسامي شيعيان او ثبت بود، من سجده ي شكر كردم و سپاس الهي گفتم. (1). از اين حديث استفاده مي شود كه بخشي از اطلاعات و علوم معصومين عليهم السلام از روي صحيفه ي فاطميه عليها السلام بود و آنچه كه تا روز قيامت به وقوع مي پيوندد به خصوص اسامي دوستان و شيعيان در آن ثبت شده است. در «بحار الانوار» از حبابه ي والبيه نقل شده كه: گوید خدمت حضرت صادق عليه السلام

ص: 214

عرض کردم: من پسر برادری دارم که به حال و مقال شما معرفت دارد و من دوست دارم بدانم که آیا او از شیعیان شما می باشد یا نه؟ حضرت فرمود: اسمش چیست؟ عرض کردم: فلان پسر فلان. آنگاه حضرتش خادمه ی خود را صدا کرد و فرمود که جعبه آن حضرت را آورند، صحیفه ای از آن بیرون آورد و نگاه کرد دید، اسم او ثبت است. فرمود: راست می گویی او از شیعیان ما خواهد بود. (1). باز مؤید این حقیقت روایت حدیفه بن اسید غفاری است که گوید: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و متوجه مدینه شد یک جعبه ی کوچکی با او بود که از خود دور نمی کرد. روزی نزدیک مدینه عرض کردم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! این جعبه چیست که از خودت دور نمی داری؟ فرمود: در این جعبه صحیفه ی مادرم زهرا علیها السلام می باشد که در آن، اسامی دوستان و شیعیان ما ثبت شده است. عرض کردم: قربانت شوم! به من نشان بده بینم نام من در آن هست؟ فرمود: صبح فردا بیا. وقتی صبح رفتم برادرزاده خود را هم همراه بردم، حضرت امر فرمود: که آن جعبه را آوردند و صحیفه را بیرون آورد، چون آن را گسترده چشم برادرزاده ام به نام من افتاد و گفت: یا عمه! این است نام شما. و حضرت به من بشارت داد و امام حسین علیه السلام نیز حاضر بود، شهادت داد که نام من در صحیفه ی مادرم می باشد. (2).

ص: 215

1-193. بصائر الدرجات: 170.

2-194. بصائر الدرجات: 176، بحار الانوار: ج 26 ص 122.

بر همین مبنا ائمه علیهم السلام اخبار غیب را می گفتند و از آینده خبر می دادند، در حالی که دیگر غیب گویان فقط از گذشته خبر می دادند، ولی ائمه ی معصومین علیهم السلام از صحیفه ی فاطمیه علیها السلام از آنچه تا روز قیامت واقع می شد خبر می دادند و از همین مأخذ و منبع علمی خبر از پیدایش زنادقه دادند. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: در سال 128 هجری زنادقه ظهور می کنند.

وحي چگونه بود؟

در خبر حرث بن مغیره ی نصری آمده که گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا همه ی علوم در قلب عالم شماس است، و یا در گوش او يك يك به موقع - مانند اذان - گفته می شود؟ فرمود: «وحي کوحی ام موسی» (1). به ما علوم غیبی مانند وحی که به مادر موسی شد که فرزند دلبنده را در جعبه بگذارد و در دریای نیل بیندازد وحی می شود، این وحی چنان محکم و استوار و مورد وثوق و اطمینان او بود که بی درنگ فرزند عزیز خود را در صندوق بست و روی آب انداخت و از او به امید خدا و اطاعت امر حق دست شست. خدا هم او را حفظ کرد و به دست دشمن پرورشش داد تا به مقام نبوت رسید. عبدالله نجاشی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ما علمی دارم که گاهی مانند ناقور در گوش ما تلقین می شود و یا در قلب ما اشراق می گردد و گاهی فرشتگان با ما مصافحه می کنند و علمی را به ما می آموزند. (2).

ص: 216

1-195. اختصاص: 286، بحار الانوار: ج 26 ص 58.

2-196. اصول کافی: ج 1 ص 343.

در حدیث دیگری حضرتش فرمود: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع، و ان عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمه، و عندنا الجامعه... (1). علم ما غابر، مزبور، خطور به قلب و خوردن به گوش است، همانا جفر احمر و جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ما است و همچنین جامعه که در آن نیاز مندی های مردم است نزد ما می باشد. از تفسیر کلام امام پرسیدند حضرت فرمود: غابر یعنی علم به آنچه پدید می آید، مزبور یعنی علم به آنچه قبلاً بوده و پدید آمده است، خطور به قلب همان الهام است. به گوش خوردن همان شنیدن صدای فرشتگان است که سخن آن ها را می شنویم ولی خودشان را نمی بینیم... همه ی این علوم آسمانی که به وسیله ی نیروهای غیر قابل اشاره حسیه از مخزن غیب به ائمه و برگزیدگان مکتب ربوبی افاضه می شود، مجموعه ی علوم غیبی امام را تشکیل می دهد که تمام معجزه های آن ها روی موازین علمی استفاضه از همین منابع می باشد.

نکت و نقر

در روایتی که شیخ طوسی در «امالی» نقل کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ان منا لمن ینکت فی قلبه، و ان منا لمن یؤتی فی منامه، و ان منا لمن یسمع الصوت مثل صوت السلسله فی الطست، و ان منا لمن یأتیهِ صورة أعظم من

ص: 217

جبرئیل و میکائیل. (1). از ما ائمه برخی از نکت قلبی - که افاضه اشراقیه انوار علم به قلب است - استفاده می کند و برخی در خواب می بینند و بعضی از ما صدا می شنود مانند صدای زنجیری که به لب تشنه بکشند و برخی با یک صورت بزرگی که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر و با هیبت تر است مواجه می شوند که همان معلم شدید القوای آسمانی، یا روح است که واسطه ی افاضات غیبی می باشد. مؤید این روایت، روایت دیگری است که حضرتش به ابوبصیر فرمود: انا نزداد فی الیل و النهار، و لولا انا نزداد لنفد ما عندنا. فقال ابوبصیر: من یأتیکم؟ قال علیه السلام: ان منا لمن یعاین معاینه، و ان منا من ینقر فی قلبه کیت و کیت، و ان منا من یسمع باذنه و قعا کوقع السلسله فی الطست. (2). مدلول این روایت همان مفهوم آن است که: برخی از راه چشم، بعضی از راه گوش، جمعی از راه درون و گروهی از راه بیرون با عالم غیر محسوس طبیعی عمومی بشر ارتباط دارند و از عالم بالا می گیرند و به عالم و خلق افاضه می نمایند. یزید بن فرقد هندی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ان الامام اذا شاء ان یعلم علم. (3). امام هر وقت که اراده کند بداند، می داند. در روایتی که محمد با سلسله سند از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده، آمده که حضرتش فرمود: کان علی علیه السلام یعمل بکتاب الله و سنة نبیه، فاذا ورد علیه الشیء الحادث الذی

ص: 218

1- 198. امالی طوسی: 407.

2- 199. بصائر الدرجات: 232.

3- 200. بصائر الدرجات: 315.

ليس في الكتاب ولا السنة الهمة الله للحق فيه الهاما، وذلك والله من المعضلات. (1). علي عليه السلام وظيفه و مأموريتش اين بود كه به كتاب و سنت عمل كند. اگر موضوعي پيش آيد كه در كتاب و سنت نباشد خداوند آن را به او الهام مي فرمايد و ملحق به كتاب و سنت مي شود و اين نوع علم - به خدا قسم - از مشكلات علوم است كه جز راسخان در علم و آن ها كه مؤيد من عندالله هستند درك نمي كنند.

محدثان

در روايتي كه شاه اوليا از اسامي ائمه عليهم السلام خبر داده، سليم بن قيس نقل مي كند كه من از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام شنيدم كه فرمود: اني و اوصيائي من ولدي مهديون فكنا محدثون. من و يازده نفر از اوصيا و جانشينانم همه هادي و راه يافته و ارشاد شده هستيم كه از عالم غيب هدايت شده ايم كه عالم خلق را هدايت كنيم و براي ما خير مي دهند كه به مردم خير دهيم. عرض كردم: يا امير مؤمنان! اين يازده نفر اوصيائي تو كيانند؟ حضرت فرمود: الحسن و الحسين، ثم ابني علي بن الحسين - قال: و علي يومئذ رضيع - ثم ثمانية بعد، واحدا بعد واحد و هم الذين أقسم الله بهم فقال الله تعالي (و والدا و ما ولد) فرسول الله صلي الله عليه و آله و ما ولد يعني: هؤلاء الأوصياء. حسن، حسين و علي بن حسين - كه در آن روز شيرخواره بود - و هشت نفر از فرزندان او يكي پس از ديگري مشعل دار هدايت هستند و

ص: 219

خداوند به وجود آن ها سوگند یاد کرده در آیه کریمه که می فرماید: «قسم به پدر و فرزند» که مراد از پدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و از «ولد» فرزندان او هستند که اوصیای او می باشند. قلت: یا امیرالمؤمنین! ایجتمع الامان؟ قال علیه السلام: لا الا و أحدهما صمت لا ينطق حتي يمضي الأول. پرسیدم: آیا دو امام در يك زمان با هم جمع می شوند؟ فرمود: نه، مگر آن که یکی صامت و یکی ناطق باشد تا امام ناطق از دنیا رود و امام صامت مشعلدار امامت گردد. سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: علی علیه السلام می گوید: محدث است. گفت: آری، مگر این آیه را نخوانده ای: (و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا- نبي) (1) و لا محدث امیرالمؤمنین محدث بود و فاطمه زهرا علیها السلام نیز محدثه بود - با آنکه پیامبر هم نبوده اند - (2). در روایات متواتر معتبر دیگری آمده است که حضرتش فرمود: خداوند ما را وارث کتب آسمانی قرار داده است. و چون از آن حضرت پرسیدند: آیا آن کتب آسمانی نزد شما موجود است؟ فرمود: و الله! همه ی آن ها موجود است که ما در آن می نگریم، و از اخبار گذشته و آینده خبر می دهیم.

عمود نور

یکی از طرق هدایت و تعلیم ائمه ی معصومین علیهم السلام عمود و ستون نور است که از زیر عرش الهی به دل آن ها ارتباط دارد. این نور از حین ولادت مقابل چشم امام است که در آن، اعمال خلائق را مشاهده می کنند.

ص: 220

1-202. سوره حج: 52.

2-203. بصائر الدرجات: 372.

چنانچه از يکي روايات استنباط مي شود که پروردگار متعال براي هدايت و تعليم به بندگان برگزیدگان خود يك عمود نوري از آسمان - که به عرش الهي، يا لوح محفوظ متصل است - به گوش و چشم امام ارتباط و اتصال مي دهد که هر چه احتياج دارد بدان ستون نور مي نگرد و بر او مکشوف و معلوم مي گردد. از اين رو، در حديث ديگري اين طور تعريف شده که حضرتش مي فرمايد: رفع له في كل بلدة منارا و ينظر به الي اعمال العباد. (1). در هر شهري ستون نوري براي او بالا رفته که به وسيله ي آن به اعمال بندگان خدا نظر مي کند. و در حديث ديگري يونس از امام عليه السلام نقل مي کند که حضرتش مي فرمايد: يا يونس! ما تراه. أترأه عمودا من حديد. قلت: لا أدري. قال: لكنه ملك موكل بكل بلدة يرفع الله تعالى به أعمال تلك البلدة. (2). ... در هر شهري يك فرشته موکل آن است که عمودي از نور بلند کند و در آن، اعمال مردم آن شهر نگاشته شده است. و به همين دليل دستور فرموده بگوئيد: (رب زدني علما) که ازدياد علم به اذن پروردگار است و با شرايط تقوا و اطاعت و عبادت، قوت، و ازدياد و شدت مي يابد.

طواف بر ساق عرش الهي

اين حقيقت را روايتي که در «کافي» از ابي يحيي صنعاني نقل شده تأييد مي کند، او مي گويد: حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: يا أبايحيي! ان لنا في ليالي الجمعة لشأنا من الشأن. قال: قلت جعلت فداك! و ما ذلك الشأن؟

ص: 221

1-204. بصائر الدرجات: 435.

2-205. اصول كافي: ج 1 ص 388.

قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتى ولأرواح الأوصياء الموتى وروح الوصي الذي بين ظهرانيكم، يعرج بها الي السماء حتي توفي عرش ربها فتطوف به اسبوعا و تصلي عند كل قائمة من قوائم العرش ركعتين، ثم ترد الي الأبدان التي كانت فيها فتصبح الأنبياء و الأوصياء قد ملئوا سرورا و يصبح الوصي الذي بين ظهرانيكم و قد زيد في علمه مثل جم الغفير. (1). اي ابايحيي! براي ما در شبهاي جمعه شأن و كار خاصي و موقعيتي است عرض كردم: قربانت شوم! آن چه كاري است؟ فرمود: هر شب جمعه به ارواح انبيا و پيامبران گذشته و ارواح اوصيائي آن ها و روح وصيي كه زنده و قائم به امر است اعلام مي شود كه همه اجازه دارند به آسمان ها عروج كنند، در اطراف عرش الهي هفت بار طواف مي نمايند و در کنار هر قائمه از قوائم عرش الهي دو ركعت نماز مي گزارند و سپس به ابدان خودشان - كه در آن بوده اند - برگردند. وقتي صبح مي شود انبيا و اوليا در نهايت سرور و شغف هستند و آن وصيي كه زنده و قام به امر است صبح مي كند در حالي كه علم و دانش فراواني به دست آورده و افزوده بر علم او مي شود. بدین ترتيب ملا-حظه مي شود كه عوالم ديگر نيز عوالم تكاملي است. يعني: همين طور كه كمال نفس در اين نشئه عالم طبع به اطاعت و عبادت است؛ در عوالم پس از مرگ نيز درجات تكاملي است و علم و دانش و بينش آن ها در عالم ارواح به ميزان عبادت و خضوع و خشوع آن ها در ساحت عرش اعظم الهي است.

ص: 222

1-206. اصول كافي: ج 1 ص 253.

نگارنده خود در جریان این عالم، شاهد حقیقتی بوده ام که مؤید این حدیث است و در واقع این امر را به حس و شهود دریافته ام. اینک در این زمینه حکایت عجیبی را برای توسعه اطلاعات خوانندگان علاقمند می نگارم. در دوران تحصیل که در مدرسه ی صدر اصفهان در مقطع سطح و خارج مشغول تحصیل بودم با مردی آشنایی پیدا کردم که او می توانست در افراد خواب مصنوعی ایجاد کند و تسخیر اموات، یا ارواح نماید. حکایت های مفصلی از او نقل شده که در حضور علمای اعلام مانند مرحوم آیت الله فشارکی رحمه الله، مرحوم علامه آقا شیخ محمد رضا نجفی رحمه الله، مرحوم سید العزیز، مرحوم آیت الله نجف آبادی و دهکردی و مرحوم دانش رئیس انجمن ادبی و جمعی دیگر انجام داده بود. برای اطمینان، روز پنج شنبه وعده شد که در منزل حاجی آقا حسن ملاحی با حضور آقای مشکات واعظ و پدرم آقای حاج احمد عماد الواعظین و چند نفر دیگر از همدرسان انجام پذیرد و آن شخص هم که معروف به استاد عبدالخالق خان عکاس بود، آمد. پس از صرف ناهار گفت: هر کس را میل دارید بیاورید تا خواب مصنوعی نمایم و هر چه بخواهید از او سؤال کنید. بر حسب اتفاق مردی از روستای «ده حق علوی» را که برای آب کشیدن به وسیله گاو جهت باغ مجاور آن منزل آمده و مشغول کار بود انتخاب کردند. او مردی سطر و قوی بنیه ولی بی سواد بود که از روستا آمده بود و هیچ گونه نوشتن و خواندن نمی دانست. صاحب خانه او را معرفی کرد و او را آوردند و در وسط اتاق خواب مصنوعی کردند و حاضرین شروع کردند هر یک از او چیزی می پرسیدند و سؤال های مختلف می کردند و پاسخ های متناسب، صحیح و مورد

قبول گرفته می شد. آنچه اکنون مؤید بر گفتار پیشین است، نقل می شود. یکی از حضار روح شیخ بهایی رحمه الله را احضار کرد، آن مرد در خواب چندین نقطه را گشت گفت: پیدا نکردم تا آن که مرد را به حرم حضرت رضا علیه السلام راهنمایی کردند و این عبارت را گفت که: شیخ بهاء الدین در حرم امام رضا علیه السلام پایین پا ایستاده زیارت می خواند، ولی مرا به حرم راه نمی دهند. در آن حال قفل در را گرفته با تشویق و اضطرابی که از حالش پیدا بود التماس می کرد و اذن دخول برای زیارت می خواست و او را راه نمی دادند. عالم خواب کننده گفت: چرا تو را به حرم راه نمی دهند؟ جواب داد: من در روستای خود مبعلی به بقال سر کوچه بدهکار بودم که از روستا بیرون آمدم. می گویند: آن بدهی خود را بده و به زیارت بیا، حساب خیلی دقیق است. خواب کننده ضامن شد که آن بدهی را بدهد، او را به حرم راه دادند. کنار شیخ قرار گرفت. شیخ فرمود: مگر من نگفتم: شبهای جمعه مزاحم من نباشید، مرا به حال خود واگذارید که در اماکن متبرکه و اعتبار مقدسه مشغول کار خود و حال عبادت باشم. از آوردن روح شیخ مأیوس شد و برگشت. نگارنده در همان اوقات از خدمت استاد محقق و فیلسوف شرق، آقای حاجی شیخ محمود مفید، مدرس شهیر اصفهان در حکمت و فلسفه، مشغول خواندن اسفار بودم و این موضوع که آیا در مراحل پس از مرگ هم تکامل میسر است، یا نه در علم النفس اسفار مورد بحث بود. از آن استاد خواهش کردیم که روح مرحوم آخوند ملا صدرا را احضار کند و من این سؤال را با دو سه سؤال دیگر که اکنون در حین نوشتن این سطور نظرم نیست، نمودم.

و مرحوم ملا صدرا در پاسخ فرمود: پس از مرگ هم در برزخ و عقبات آن هم مراحل تکامل هست که باید روح انسان به درجات کمال خود برسد. خلاصه، جلسه ی آن روز با حال بهت و حیرتی از ارتباط این عالم با عوالم دیگر و کارهایی که بشر می تواند به نیروی روح انجام دهد به پایان رسید و خاطراتی از آن، در نظر نگارنده هست که هرگز فراموش نخواهد شد. موضوع آزادی ارواح انبیا و اولیا برای طواف در عرش الهی که قبر حسین بن علی علیهما السلام چون عرش حق است و این که مراحل و مدارج کمال همچنان در ادوار عوالم بعد از مرگ نیز مسلم است که در همین نشئه برای نگارنده مورد اطمینان و یقین قرار گرفت.

مجمع ملاقات در عرش

در این زمینه روایت دیگری از مفضل نقل شده است که می گوید: شب جمعه ای بود که خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت مشعوف و مسرور بود عرض کردم: شما را چنین شادمان نمی دیدم فرمود: ای مفضل! شب جمعه مجمع ملاقاتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و انبیا و اولیا علیهم السلام داریم که برای من موجب کمال شمع و خرسندی است. عرض کردم: خداوند این مسرت و شادی را برای شما بیفزاید! کیفیت آن را برای من بیان فرما. فرمود: اذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلي الله عليه وآله العرش و وافى الائمة عليهم السلام معه و وافينا معهم فلا ترد ارواحنا الي ابداننا الا بعلم مستفاد و لولا ذلك لانفدنا. (1). شبهای جمعه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ائمه معصومین علیهم السلام در پیشگاه عرش

ص: 225

الهي مجمع ملاقاتي دارند که من هم در حضورشان هستم ارواح هیچ يك به ابدان آن ها بر نمی گردد مگر پس از استفاده ي کامل از اشراقات انوار علوم الهي که اگر این افاضات اشراقیه نباشد علم ما پایان می پذیرد. در همین موضوع حضرت ابي الحسن عليه السلام فرمود: لولا- أنا نزداد لانفدنا اگر این افاضات غیبی بر ما افزوده نشود علم ما محو خواهد شد چرا که علم ما بر حسب افاضات غیبی الهي است. در روایت دیگر که امام صادق عليه السلام به یکی از شاگردان مکتب جعفري می فرماید: ان لنا في كل ليلة جمعه وفدة الي ربنا لا نتنزل الا بعلم مستطرف. (1). برای ما در هر شب جمعه در مکتب ربوبي بارعام می دهند و از تعلیمات ربانی بهره مند می گردیم.

منبع علوم ائمه معصومین

از آنچه گذشته معلوم شد که منبع علوم ائمه عليهم السلام شخص پیامبر صلي الله عليه وآله بود اینک در این زمینه، روایتی دیگر که مؤید بر این گفتار است نقل می کنیم. شیخ کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» از جمعی اصحاب نقل کرده که ابوبصیر خدمت حضرت صادق عليه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یابن رسول الله! من می خواهم مسأله ای بپرسم که کسی نشنود. حضرت دستور فرمود: پرده بین او و اتاق عمومی کشیدند، آن حضرت و ابوبصیر بودند، فرمود: بپرس. ابوبصیر گفت: قربانت گردم! شیعیان شما می گویند: رسول الله صلي الله عليه وآله علمي به

ص: 226

علي عليه السلام أموخت كه هر باب آن هزار باب علم بر او گشوده مي شد؟! آیا اين موضوع صحيح است؟ امام صادق عليه السلام فرمود: يا ابا محمد! علم رسول الله صلي الله عليه و آله عليا ألف باب يفتح من كل باب ألف باب. رسول الله صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام هزار باب علم أموخت كه از هر باب هزار باب ديگر بر او گشوده شد. ابوبصير گفت: اين ها چه علمي بود؟ فرمود: همه ي آن ابواب علم و دانش بود. آنگاه امام صادق عليه السلام فرمود: يا ابا محمد! و ان عندنا الجامعة و ما يديهم ما الجامعة. قلت: جعلت فداك! و ما الجامعة؟ قال: صحيفة طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله صلي الله عليه و آله و املاء من فلق فيه و خط علي عليه السلام بيمينه، فيها كل حرام و حلال و كل شيء يحتاج اليه الناس حتي الأرش في الخدش. و ضرب بيده الي فقال عليه السلام لي: تأذن يا ابا محمد؟ قلت: جعلت فداك، انما أنالك اصنع ما شئت. قال: فغمزني بيده، فقال حتي أرش هذا، كأنه مغضب. قال: قلت: هذا و الله العلم. قال عليه السلام: انه لعلم و ليس بذالك. ثم سكت ساعة، ثم قال: و ان عندنا الجفر و ما يديهم ما الجفر مسك شاة او جلد بعير. قال: قلت: و ما الجفر؟ قال عليه السلام: و عاء أحمر و أديم أحمر فيه علم النبيين و الوصيين قال قلت ان هذا هو العلم؟

قال: انه لعلم وليس بذاك ثم سكت ساعة ثم قال: و ان عندنا لمصحف فاطمة. قال: قلت: و ما مصحف فاطمة؟ قال عليه السلام: فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرات، و الله ما فيه من قرآنكم حرف واحد انما هو شي ء املاه الله عليها و اوحى اليها. قال: قلت هذا و الله العلم؟ قال عليه السلام: انه لعلم و ليس بذاك ثم سكت ساعة ثم قال: ان عندنا علم ما كان و علم ما هو كائن الي أن تقوم الساعة. قال: قلت: جعلت فداك! هذا هو و الله العلم. قال عليه السلام: انه لعلم و ما هو بذاك قلت: جعلت فداك! فأي شي ء هو العلم؟ قال عليه السلام: ما يحدث بالليل و النهار و الأمر بعد الأمر و الشي ء بعد الشي ء الي يوم القيامة. (1). خلاصه سخن قريب بدين مضمون است كه امام صادق عليه السلام فرمود: اي ابامحمد! (2) در نزد ما جامعه است و تونمي داني جامعه چيست. ابوبصير پرسيد جامعه چيست؟ فرمود: جامعه صحيفه اي است كه طول او هفتاد ذراع (3) به ذراع رسول الله صلي الله عليه و آله است. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله از زبان مباركش املاء فرموده و علي عليه السلام با دست مباركش نوشته است در اين صحيفه كليه ي حلال و حرام و هر چيزي كه مورد احتياج بشر

ص: 228

1-209. بحار الانوار: ج 26 ص 38.

2-210. ابامحمد كنيه دوم ابوبصير است.

3-211. ذراع از انگشت تا آرنج را گویند.

بوده حتي جرینه ي خراش. آنگاه حضرت دستش را به شانه او زده و فرمود: اجازه مي دهی ای ابوبصیر. گفت: شما صاحب اختیار من هستید و من در اختیار شما می باشم هر چه انجام دهی اولی بتصرفی. امام علیه السلام با دست مبارکش آهسته شکونی از من گرفت و فرمود: حتي جریمه ي این هم در آن ثبت است. ابوبصیر گفت: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشد چه خواهد بود. امام علیه السلام پس از اندکی سکوت فرمود: علاوه بر جامعه در نزد ما جفر نیز هست که تو نمی دانی جفر چیست؟ ابوبصیر پرسید: یابن رسول الله! بفرما بدانم جفر چیست؟ فرمود: جفر يك ظرفی است که در آن علم پیامبران و اوصیاء آنان نهفته است. گفتم: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشد چه خواهد بود. امام علیه السلام باز اندکی ساکت ماند: آنگاه فرمود: نزد ما يك منبع دیگری هم از علم و دانش هست و آن مصحف فاطمه علیها السلام است. پرسید: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: این مصحف مانند قرآن شماست که هرچه در قرآن است به يك حرف در مصحف فاطمه علیها السلام است، چه قرآن بسبعة احرف است و صحیفه به يك حرف. فرمود: و الله این هم علم است. باز اندکی ساکت ماند و فرمود: ای ابوبصیر! نزد ما علم گذشته و آینده تا روز قیامت است. از این روایت استفاده می شود که مراتب قرب ائمه معصومین علیهم السلام حد و نهایت

ندارد و منبع علوم به اخذ بیان و گفتار آن ها مختلف است ولي در عين حال مخصوص آن ها است که اين وسايل جز در اختيار آن ها نيست و همه ي علوم دنيا از جامعه، جفر، صحيفه، وحي و الهام براي آن ها حاصل مي گردد.

نکته ي قابل توجه

نکته اي که در اين جا مورد توجه است اين است که اين مدارك و مآخذ علمي براي همه ي آن ها يکسان است و در اختيار همه ي ائمه معصومين عليهم السلام مي باشد و نمي توان گفت که: مثلاً امام سابق از امام لاحق اعلم بود، بلکه همه از جهت علم يکسان بوده اند، ولي از جهت فضيلت تقوي به نص رسول الله صلي الله عليه و آله خمسه ي طيبه از ائمه ديگر افضليت داشتند و امام زمان مهدي و قائم آل محمد عليهم السلام در افضليت شريك است. مؤيد اين منطق، اخباري است که زراره، يونس و حسين بن روح نقل مي کنند که فرمودند: با آن که علم امام لاحق از امام سابق اقتباس مي شود در عين حال واجب نيست که امام سابق از امام لاحق اعلم باشد، بلکه چون منبع علم همه ي آن ها از شخص رسول الله صلي الله عليه و آله است و آن حضرت هم از وحي گرفته بود متلقي يکي است و از نظر علم همه وحدت نوري دارند و علم هر يك به علم پيامبر صلي الله عليه و آله متصل مي گردد و انواريست که از عمود نور الهي انشعاب مي يابد. درست مانند چندين آينه است که مقابل نور خورشيد بگذاريد پرتو درخشان خورشيد در همه يکسان مي تابد. ائمه معصومين عليهم السلام نيز اقمار تاباني هستند که از خورشيد وجود رسول الله صلي الله عليه و آله سرچشمه مي گيرند. و ناگفته نماند که: اين علوم، اجتهادي، سمعي، بصري، حسي و کسبي نيست، بلکه يك کشف لدني است که علي الدوام بدون قطع از منبع افاضات غيبي اشراق مي شود و نفوس اين خانواده را روشن مي سازد و واسطه ي خارجي مانند معلم و مدرسه ندارند، بلکه معلمين آن ها نيروي شديد القواي غير قابل اشاره حسيه است.

همان طور که گفته شد ساختمان وجود آن ها چنین ساخته شده که به محض وحی و الهام مانند وحی به مادر موسی اجرا می کنند و در کار خود شک و تردیدی ندارند و برای منبع علوم آن ها همان جفر، جامعه، مصحف فاطمه علیها السلام و ودایع نبوت و ولایت و سایر خصوصیات گذشته مانند نقشه عالم وجود زیر نظر آن ها گسترده شده که با خط نور است و جز آن ها نمی توانند بخوانند و کشف کنند. افزون به آن که صبر و تحمل این همه علم و دانش برای بشر مقدور نیست، ولی آن ها به اذن الله متحمل بار گران علوم گذشته و آینده تا روز قیامت می باشند و جز مواردی که مأذون هستند به کسی اظهار نمی کنند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أعطیت جوامع الکلم و أعطی علی جوامع العلم. (1). که به پیامبر جوامع کلم وحی شد و به علی علیه السلام جوامع علم داده شد. و لذا علی علیه السلام فرمود: علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله باب ألف باب أفتح لی من کل باب ألف باب. (2). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر یک هزار باب علم گشوده شد. و این منابع علم امامت است.

خبر امام حسین از شهادت خود

در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» می نویسد: حذیمه یمانی از حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام روایت می کند که در زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام فرمود: و الله! لتجمعن علی قتلی طغاة بنی امیه و یقدمهم عمر بن سعد. به خدا قسم! برای کشتن من سرکشان بنی امیه جمع خواهند شد و

ص: 231

1-212. صراط مستقیم: ج 1 ص 168.

2-213. بحار الانوار: ج 26 ص 29.

مقدم و پیشاپیش آن‌ها عمر بن سعد خواهد بود. حذیفه می‌گوید: فدایت شوم! از پیامبر بزرگوار جدت صلی الله علیه و آله این خبر را شنیدی. فرمود: نه. پرسیدم: از پدرت علی شنیدی؟ فرمود: نه. علم من علم پیامبر و علم من علم پدرم امیرالمؤمنین است و علم آن‌ها علم من است «لأننا نعلم بالكائن قبل كينونته»، منبع علم ما یکی است و قبل از آن که موجودی ممکن وجود یابد ما به وجود آن علم و اطلاع داریم. (1). نگارنده گوید: مرد بی‌سوادی را دیدم که قرآن را می‌خواند و چون آیات را در میان جملات تفسیر، یا کلمات عربی غیر قرآن متفرق نوشتم و به او دادم باز قرآن را خواند و نقص و کمال آیات را می‌گفت. پرسیدیم از کجا می‌فهمی که قرآن است یا غیر آن. گفت: کلمات قرآن برای من مانند حروف نور روشن «همچون تابلوهایی نئون که حروف را با برق می‌نویسند» جلوه می‌کند بنابراین، جریان این حقیقت محسوس است که برای دل‌های روشن ضمیر حاصل می‌گردد. باید دانست که کلیه عالم کتاب جامعی مملو از علم است که به صورت حروف و کلمات تکوینی تجلی می‌کند و مثالش برای انسان این است که از روی کف شناسی و قیافه شناسی یا انگشت‌نگاری و غیره نسبت به وضع اشخاص قضاوت می‌کنند. و همان‌طور که من و شما به شرط قوه علمی از کتب تدوینی خبر می‌دهیم آن‌ها نیز از کتب تکوینی اطلاع می‌دهند و نزول جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن اخبار

ص: 232

آسمانی رابطه نوریست نه آن که جبرئیل خزینه دار علم باشد، بلکه بر حسب اقتضای زمان جبرئیل را به نام معلم گفته اند در صورتی که حقیقتاً رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم جبرئیل بود و او فقط واسطه - و بلکه یکی از خدام پیامبر صلی الله علیه و آله - در عالم بالا محسوب می شده است و هر وقت که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست خبری بگیرد خداوند جبرئیل را مأمور ابلاغ اخبار می کرد، یا واسطه کتب تکوینی و تدوینی نوری می نمود. این است معنی ابواب علوم که از پیامبر برای علی علیه السلام تعلیم و از هر يك باب آن هفتاد باب علم دیگر گشوده می شد، و لذا فرمود: پرنده ی در هوا نمی پرد مگر آنکه علم آن نزد ماست.

علم امام به السنه ي مختلفه

علم به زبان ها و لغات مختلف فرع علم کلی به تمام جهان خلقت است و شکی نیست که چون به همه منابع علمی دست داشتند به السنه هم دست خواهند یافت. از این رو، در کتاب «خرایج» نقل می کند که ابی حمزه ی ثمالی از نصر خادم روایت کرده که گوید: از ابامحمد علیه السلام مکرر در مکرر شنیدم که با غلامان رومی، ترک، عبری و عربی و مصری و غیره با هر يك آن ها به زبان خودشان سخن می گفت و من از مشاهده ی آن تعجب می کردم و می گفتم: این شخص یعنی امام عسکری علیه السلام در مدینه به دنیا آمده است و برای احدی ظاهر نگشته و تا وقتی که امام هادی از دنیا رحلت فرمود او را کسی ندید، پس این چگونه است، و با خودم چنین فکر می کردم و گفتگو می نمودم. در این هنگام امام عسکری رو به من کرد و فرمود: خدا حجتش را از میان سایر آفریدگانش آشکار ساخته و به او معرفت و شناخت هر چیزی را عطا نموده، لذا او لغات مختلف و انساب و حوادث را می شناسد و اگر این گونه نبود بین آنکه حجت

است و کسانی که این شخص حجت بر او هستند فرقی نبود (1). بدین ترتیب، دیگر اختلافی بین علم ائمه باقی نیست که بگوییم: یکی بیشتر می دانست و دیگری کمتر، یا در کیفیت و کمیت آن فرقی باشد. این طور نیست، بلکه آن ها همه علوم خود را از يك منبع و مأخذ آسمانی می گرفتند و از هر چه می خواستند خبر می دادند.

شب قدر و نزول وحی

بسم الله الرحمن الرحيم (انا أنزلناه في ليلة القدر - و ما أدريك ما ليلة القدر - ليلة القدر خير من ألف شهر تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل أمر - سلام هي حتي مطلع الفجر.) (2). روایت کرده اند که: شخصی حضور امام محمد باقر علیه السلام آمد عرض کرد: یا بن رسول الله! بر من غضب مکن، فرمود: برای چه؟ عرض کرد: برای آنچه می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بپرس، عرض کرد: آیا خشمگین نمی شوی. فرمود: نه خشمگین نمی شوم. گفت: مگر در تفسیر سوره ی (انا أنزلناه في ليلة القدر) و (تنزل الملائكة و الروح) نفرمودی این نزول ملائکه و روح به اوصیای پیامبر بوده؟ فرمود: چرا! پرسید: آیا نزد اوصیاء امري می آورند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را

ص: 234

1-215. خرائج: ص 436 ح 14.

2-216. سوره قدر: 5 - 1.

نمی دانسته و یا به امری می آیند که رسول خدا آن را می دانسته است؟ در حالی که میدانم رسول خدا از دنیا رفت و از علم چیزی نبود مگر علی علیه السلام آن را از رسول خدا گرفت و حفظ کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای مرد مرا با توجه کار؟ و چه کسی تو را بر من وارد کرد؟ عرض کرد: قضای الهی مرا بر شما وارد کرد برای جستجوی دین، فرمود: پس آنچه برایت می گویم بفهم. آنگاه فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج به آسمان ها عروج نمود برنگشت مگر آن که خداوند علوم گذشته و آینده را تا روز قیامت به او آموخت و بسیاری از علم او مجمل بوده است که در شب قدر تفسیر آن می آید، و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام مجمل علم را دانسته بود و تفسیرش در شب قدر برایش آمد. سائل پرسید: آیا در خود مجمل تفسیرش نبود؟ فرمود: چرا، ولی در شب های قدر امور را از طرف خدا به پیامبر و اوصیاء علیهم السلام می آورند که چنین کن و چنین کن. در مورد امری که آن را دانسته بودند، امر می شدند که چگونه در مورد آن عمل کنند. عرض کرد: برای من بیشتر توضیح بدهید. فرمود: رسول خدا از دنیا نرفت مگر اینکه حافظ مجمل علم و تفسیر آن بود. عرض کرد: پس آنچه در شب های قدر برایش می آمد علم چه چیزی بود؟ فرمود: دستوراتی بود در مورد آنچه می دانست. سائل گفت: پس برای ایشان در شب های قدر علمی جز آنچه

مي دانسته اند پديدار نمي گشته است. فرمود: اين مطلب از چيزهائي است که امر شده اند به کتمان آن و تفسير آنچه پرسيدي را جز خداوند تبارک و تعالي نمي داند. سائل گفت: آيا اوصياء مي دانند چيزي را که انبياء ندانند؟ فرمود: نه. چگونه وصي مي داند غير از علمي را که به او به وصايت رسیده است؟ سائل گفت: آيا مي توانيم بگوئيم: يکي از اوصياء مي دانسته آنچه را که ديگري نمي دانسته است؟ فرمود: نه، هيچ پيامبري از دنيا نرفته است مگر آنکه علم او در وجود وصي اش منتقل گشته است و همانا فرشتگان و روح در شب قدر حکمي را مي آورند که به آن ميان بندگان حکم مي کند. سائل گفت: آيا آن حکم را نمي دانسته اند؟ فرمود: چرا آن را مي دانسته اند ولي اجراي چيزي را نمي توانند تا آنکه در شب هاي قدر به آن دستور داده شوند که تا سال اينده چه کنند. سائل گفت: اي اباجعفر نمي توانم آن را انکار کنم. امام باقر عليه السلام فرمود: هر که انکار کند آن را از ما نيست. سائل گفت: اي اباجعفر، آيا پيامبر در شب هاي قدر چيزي برايش مي آمد که آن را نمي دانست؟ فرمود: براي تو جايز نيست که از چنين مطلبي سؤال کني. اما علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد، هيچ پيامبري نمي ميرد و وصيي از دنيا نمي رود مگر آنکه وصي بعد از او آن را مي داند، اما اين علمي که از آن مي پرسى خداوند عزوجل ابا دارد که اوصياء را بر آن مطلع گرداند مگر خودشان.

سائل گفت: ای فرزند رسول خدا چگونه بفهمم و درک کنم که شب قدر در هر سال هست؟ فرمود: هنگامی که ماه رمضان فرا رسد در هر شب صد مرتبه سوره ی دخان را بخوان و شب بیست و سوم که آمد به تصدیق آنچه را که از آن سؤال کردی نظاره گر خواهی بود. (1). علامه ی مجلسی رحمه الله می فرماید: سبب امر به کتمان علم این است که: در علم اجمالی بدا تصریح نشده، علم محو و اثبات است، ولی در افاضه شب های قدر علم تفصیلی افاضه می شود که بدا در آن قید شده و چون فهم بدا برای عموم مشکل بوده امام پنجم علیه السلام تصریح و توصیه به کتمان و حفظ آن کرد که اعراب عصر اواخر بنی امیه درک نمی کردند. ما موضوع بدا را در کتاب «زندگانی امام محمد باقر علیه السلام» نگاشتیم و رساله ای نیز جداگانه درباره ی بدا طبع و نشر نمودیم، چنانچه مشاهده می شود علت امر به کتمان این خبر این است که: علم الهی در دو لوح تجلی دارد: 1 - لوح محفوظ که به منزله ی قضای مبرم، و متقن و حکم غیر قابل احتراز. 2 - لوح محو و اثبات که به وسیله ی بدا گاهی محو و اثبات یا تبدیل و تغییر می یابد. و علت این تغییر در علم الهی است که جز او هیچ کس نمی داند و شاید از آن علومی باشد که حتی به پیامبران خود هم اسرار آن را نیاموخته است. دعاها، صدقه ها، نیکوکاری ها و گذشت ها که سبب تبدیل شرور به خیرات و سیئات به صدقات می شود در همین لوح دومی است. تغییر مقدرات و سرنوشت به وسیله ی عمل خیری بوده که او نموده است و چون در لوح محفوظ می نگرند صورت تبدیل شده و قضای اصلی که جاری شده مشاهده می نمایند و این علم را

ص: 237

1-217. اصول کافی: ج 1 ص 251.

جز خردمندان بردبار نمی توانند تحمل و شکیبایی نمایند. لذا امام علیه السلام دستور می فرماید که: آن را بفهم و حفظ کن و به کسانی که ظرفیت آن را ندارند نیاموز. این است که برای ائمه معصومین علیهم السلام در مقدرات که کدام حتمی و کدام غیر حتمی است. - یعنی تطابق لوح محفوظ با لوح محو و اثبات - در شب های قدر آشکار می شود. در روایت امام محمد باقر علیه السلام آمده که حضرتش فرمود: یا معشر الشیعة! خاصموا بسورة (أنا أنزلناه في ليلة القدر) تفلجوا. فوالله! إنها لحجة الله علي الخلق بعد رسول الله صلي الله عليه و آله و إنها لسيدة دينكم، و إنها لغاية علمنا. اي گروه شیعه! با سوره ي «إنا أنزلناه في ليلة القدر» با مخالفین مخاصمه کنید، پیروز می شوید، به خدا قسم این سوره حجت خدا بر خلق است بعد از رسول خدا، و آن در راس دین شما و سرور آن است و به راستی که آن نهایت علم ما است. یا مشعر الشیعة! خاصموا ب (حم و کتاب المبین إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين)، فإنها لولاة الأمر خاصة بعد رسول الله صلي الله عليه و آله. یا معشر الشیعة! إنها تبارك و تعالی يقول: (و إن أمة الا خلا فيها نذير) (1). اي گروه شیعه! با سوره ي «حم و کتاب المبین...» با منکرین و مخالفین مخاصمه کنید و بحث و استدلال نمایید زیرا این ویژه والیان بعد از رسول خدا صلي الله عليه و آله است. اي گروه شیعه خداوند تبارك و تعالی می فرماید: هیچ امتی نیست مگر آنکه ما در آن بیم دهنده اي قرار دادیم.

ص: 238

امام صادق علیه السلام نقل می فرماید: با پدرم امام محمد باقر علیه السلام مشغول طواف کعبه بودیم، مردی که خود را پوشانیده بود، در حینی که شوط هفتمی طواف ما داشت تمام می شد نزدیک پدرم آمد، آنگاه به همراه پدرم به خانه ای که جنب کوه صفا داشتیم آمد. من سه ساله بودم، رو به من کرد و گفت: یا بن رسول الله! مرحبا! و دستش را روی سر من گذاشت و گفت: باریک الله فیک یا امین الله بعد آباءه. سپس گفت: یا ابا جعفر! ان شئت فاخبرني و ان شئت فآخبرتك. می خواهی تو مرا مطلع کن و از علوم سخن بگو، و اگر می خواهی من برای تو سخن بگویم. اگر خواستی گفتار مرا تصدیق کن و اگر خواستی من گفتار تو را تصدیق می کنم. پدرم فرمود: هر چه تو می خواهی بگو. او گفت: زبان تو به آن چه در ضمائر ما می باشد فصیح تر و بلیغ تر است. گفت: اکثر علوم در ضمیر آدمی مورد مخالفت خودش با دیگران قرار می گیرد آن علمی که در آن اختلاف نیست، کدام است؟! پدرم فرمود: به طور کلی جمله ی علوم در نزد پروردگار است و لابد به بندگان هم جزئی از آن علوم را افاضه فرموده است و آن مقدار هم نزد اوصیا است. آن شخص تا این سخن را شنید آن پارچه مشبکی که به روی خودش انداخته بود برداشت و نشست و گفت: صحیح است. بگو بدانم آن اوصیا چگونه این علم را می آموزند؟ پدرم فرمود: کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعلمه، إلا- أنهم لا- یرون ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یری. به همان طریقی که پیامبر می آموخت با این فرق که آنها نمی بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید، چه او پیامبر، رسول و نبی بود و آن ها محدثون بودند که

علم و دانش براي آنها حديث و گفته مي شد كه هم وحي را مي شنوند و هم واسطه را مي بينند ولي اوصيا مي شنوند و واسطه را هم نمي بينند!! آن مرد گفت: تو راست گفتي. اما بگو بدانم اين علمي كه براي آن ها ظاهر نيست از كجا ظاهر و هويدا مي شود و اين مسأله معضله مشكلي است؟! پدرم از اين سؤال خنديد و فرمود: خداوند نخواسته كسي از اسرار علمي او آگاه شود و پرده از روي رموز و حكم علوم برداشته شود، مگر براي اشخاصي كه دل هاي آن ها را به ايمان امتحان كرده، همان طور كه به پيامبر صلي الله عليه و آله حكم كرد كه در ازاي ايذا و اذيت قومش صبر و شكيبا؟ي نمايد و به جنگ و مبارزه پردازد مگر به دستور خاص و به فرمان مخصوص و لذا در سخت ترين تحولات دعوت به اسلام خطاب شد: (فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين) (1). كه حكمت و مصلحت ايجاب مي كرد كه رسول خدا صلي الله عليه و آله ناملايم ترين حوادث را در درياي بردباري و شكيبايي خود تحمل كند. يا اين كه همانند جنگ هاي آل داود، كه به وسيله ي فرشتگاني بين آسمان و زمين ياري شدند و خداوند ارواح كفار را معذب نمود و ارواح مؤمنين را در اشباح زنده ها با شمشير تجلي داد و فتح و پيروي را نصيب پيامبر خود نمود. آن مرد گفت: و الله! راست است و به حق كسي كه محمد مصطفي صلي الله عليه و آله را به رسالت برگزید! اين حقيقتي بود كه جاري شد. آن گاه گفت: من الياس پيامبر هستم و من مي دانستم كه پسر زاده ي همان پيامبري و ولي امر هستي، ولي براي آن اين مسأله را اصحابت بشنوند از تو پرسيدم. (2). علما مي نويسند: خنده ي اول امام باقر عليه السلام براي اين بود كه خواست به الياس عليه السلام بفهماند كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله در امر دين مأمور به كتمان بود و دين داري او، خديجه و علي عليهم السلام در پنهاني بود تا بعد مأمور به اعلان رسمي و دعوت عمومي شد و علم

ص: 240

1- 219. سوره حجر: 94.

2- 220. اصول كافي: ج 1 ص 242.

خود را آشکار ساخت. ما ائمه نیز علم و دانشی که خداوند عالم به ما افاضه فرموده ظاهر نمی کنیم، مگر در زمان قام ما مهدی امت عجل الله تعالی فرجه آن وقت است که مأمور اظهار علم و دانش خود هستیم.

اطلاع بر همه ی عالم و علوم جهانی

قطب راوندي از عبدالله بن بکیر نقل مي کند که گوید: حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی علومی که افاضه فرموده چنین فرمودند: ما من یوم یأتي علينا ولا لیلة إلا و أخبار أهل الأرض عندنا و ما یحدث فیها و ما من ملك یموت فی الأرض و یقوم غیره إلا تأتینا بنخبره کیف كانت سیرته فی الدنيا. (1). هیچ شب و روزی بر ما نمی گذرد مگر اینکه اخبار اهل زمین و آنچه در آن حادث گردیده نزد ماست پادشاهی در زمین نمی میرد که غیر او مقام او را بگیرد مگر آن که خبرش به ما می رسد که در دنیا سیره و رفتارش چگونه بوده است. در خبر صالح بن عقبه اسدی حضرتش فرمود: آیا گمان می کنید که خداوند علم خود را - از آسمان ها و زمین ها - از بندگان برگزیده ی خود پنهان و پوشیده داشته؟ و الله! این طور نیست. حضرت سه بار سوگند یاد کرد. لا و الله! راوی پرسید: آیا امام حسین علیه السلام از طغیان مردم کوفه با حضرتش آگاهی داشتند؟ حضرت فرمود: آری، می دانست و مأمور به این قیام و جنگ و مبارزه علیه بی دینی بود

ص: 241

1-221. بصائر الدرجات: 93، بحار الانوار: ج 26 ص 356.

تا حق و حقیقت ثابت و برقرار بماند و تحمل بار گران کشتن و اسیر دادن زن و فرزند و کشته شدن فرزندان و برادران و یاران بود از مخالفت حق تعالی آسان تر، بلکه این همه مصائب برای اجابت فرمان الهی بود و در علم او نهفته و آشکار بوده که چنین سرنوشتی دارد و مکرر می فرمود: من هرگز کاری که خدا نخواسته اراده نمی کنم. بلکه همانچه را که خدا خواسته اجرا می نمایم، خداوند خودش شاهد کار من است و می بیند، لزومی به الحاح و اضطراب، التماس ندارد. او چنین خواسته، من هم با کمال میل به خواسته ی او قیام کردم و با اختیار، آگاهی و عمد رو به دشمن نهادم. حضرتش در کارش هیچ اجبار، الجا، و اضطراری نداشت و ما هم در کار خودمان راهی که جدمان رفت می رویم و هیچ مخالفتی نداریم و با علم، یقین و اطمینان همان روش را تعقیب می کنم. (1).

اسرار علوم را برای مردم عوام نگویید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث زیبایی فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا يعرفون. أتحبون أن یکذب الله ورسوله؟ (2). با مردم به آنچه نمی فهمند و درک نمی کنند و ظرفیت آن را ندارند گفتگو نکنید، آیا دوست دارید که خدا و رسول او را تکذیب کنند؟. در این توصیه که از خدا، پیامبر، امام، عقل و نقل خردمندان شده؛ تردیدی نیست که باید اسرار علوم و مطالبی که عوام درک نمی کنند به آن ها نگفت، زیرا آن ها جسور می شوند و طغیان و فساد به پا می نمایند.

ص: 242

1-222. بصائر الدرجات: 125.

2-223. غیبة نعمانی: 33.

شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرتش فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا يعرفون. (1). برای مردم، حدیثی را که نمی فهمند و نمی شناسند نگویند. این یک امر روانی و غریزه ی فطری است، که یک انسان، در زندگی خودش ادوار مختلفی دارد و هر عصری در خور فهم و هضم و تحلیل چیزی است. به عنوان مثال: نمی توان به کودکی که در دوران شیرخوارگی است کباب برگ داد و نمی شود در دوران کودکی به او مسأله هندسه و جبر آموخت. او قبل از بلوغ مفهوم زناشویی را نمی فهمد، تا پدر نشود، معنی پدری را درک نمی کند. در معارف هم این طور است، تا کسی معانی را درک نکند نمی تواند آن را هضم نماید، بلکه نمی تواند قبول کند و لذا اگر یک مطلب علمی را برای عوام الناس گفتی به صورت لاطائل و باطل تلقی می کند می گوید: رده گفته است. چنانچه در میان اهل منبر بی تجربه بسیار دیده شده که اقتضای مجلس را تشخیص نداده برای خواص قصه می گفتند و برای عوام مطلب علمی بیان می کرد هر دو از او نفرت یافتند و به حکم رده گویی او را جواب دادند. همچنین اگر ضرورت ندارد نباید برای مرد بی تجربه و بی خرد گفته شود که مرغی آتش خوار در هندوستان است تا برای اثبات آن مجبور شود به هند برود و مرغی آتش خوار پیدا کند. این سنت اجتماعی، از سنت ربوبی اقتباس شده که متکلم بایستی در خور فهم شنونده سخن بگوید و به خصوص مزاج غیر مستعد که نمی تواند معانی دقیق را هضم نمایند در مجالس علمی بنشینند که مبادا گمراه گردد. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود:

ص: 243

«أتحبون أن يكذب الله ورسوله؟ حدثوا الناس بما يعرفون وامنسكوا عما ينكرون» (1). آیا دوست می دارید مردم عوام بی خبر بی خرد خدا و رسول را تکذیب کنند؟ با مردم به اندازه ی معرفت آن ها سخن بگویید و از آن چه نمی دانند و نمی توانند بفهمند امساک کنید. خداوند هم به موسای کلیم علیه السلام فرمود: کلم الناس علی قدر عقولهم (2). ابن عقده از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود: یا عبدالاعلی! إن احتمال أمرنا لیس معرفته و قبوله إن احتمال أمرنا هو صونه و ستره عن من لیس من أهله. فاقربهم - أي الشیعة - السلام ورحمة الله وقل: قال لكم: رحم الله عبدا استجر مودة الناس إلی نفسه و إلینا بأن ینظر لهم ما یعرفون و یکف عنهم ما ینكرون (3). ای عبدالاعلی! تحمل امر ما تنها شناختن آن و قبول آن نیست بلکه تحمل امر ما حفظ کردن آن و پوشش آن از نا اهلان است. سلام ما را به شیعیان و دوستان ما برسان و بگو: او به شما گفت: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خودش و ما بکشاند به اینکه برای آنها آنچه را که می فهمند اظهار کند و از گفتن آنچه که ظرفیت فهم آن را ندارند خودداری کند. آری، تیغ دادن بر کف زنگی مست به که افتد علم را نادان به دست باز ابن عقده از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

ص: 244

1- 225. غیبة نعمانی: 33.

2- 226. اصول کافی: ج 1 ص 23 نظیر آن.

3- 227. غیبة نعمانی: 34.

امر ولایت و دوستی ما تنها علمی نیست که باید قبول کنند و حفظ نمایند، بلکه باید از دست ناهلان بپوشانند و از تصرف جاهلان و بی خردان ایمن گردانند. (فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا) (1). در تفسیر «صافی» از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: یا حذیفه! لا تحدث الناس بما لا تعلمون، فیطغوا فیکفروا و إن من العلم صعبا شدیداً محمله لو حملة الجبال لعجزت عن حملة أن علمنا أهل بیت یستنکر و یهمل و یقتل رواه و بساء الی من یتلوه بغیا و حسدا لما فضل الله عتره النبی صلی الله علیه و آله و الوصی. ای حذیفه، مردم را به آنچه نمی فهمند خبر نده که سبب طغیان آن ها و کفرشان گردد. زیرا بعضی از دانستنی ها تحمل آن و پذیرفتنش سخت و دشوار است کوهها از حمل آن و برداشتنش ناتوانند. علم ما اهل بیت مورد انکار و ابطال قرار می گیرد و روات آن کشته می شوند و به آن که آن را تلاوت کند آزار و اذیت می شود از روی ظلم و حسد به آنچه خداوند به عترت نبی و وصی پیامبر فضل و بخشش نموده است. در روایت دیگری آمده که حضرتش فرمود: اگر صاحب صد دل صاف و پاک مانند طلا داشتم از آن ها ده نفر را و از آن ده نفر یک نفر را انتخاب می کردم و آنچه از علوم می دانستم به او می آموختم. امام جعفر صادق علیه السلام به معلی بن خنیس فرمود: اگر کسی ما را از راه نشر علوم ما به کشتن دهد ما را به خطا نکشته و

ص: 245

قتل خطا نیست بلکه قتل عمدی است. (1). در حدیث دیگری حضرتش به عبدالرحمان بن حجاج فرمود: اگر کسی در مجامع غیر متناسب به نشر علوم ما آغاز کند خداوند بر او آتش شمشیر آهنین را مسلط می فرماید. منظور این بود که علمی را که محل هضم و تحلیل ندارد بیان نکنید اسرار و رموز دانش و بینش را جز نزد اهلس مگویید که سبب کفر و شرک یا قتل و نهب از روی حقد حسد می شود. نگارنده گوید: مردم در برابر این علوم دو دسته اند: 1 - جاهل خوش جنس 2 - جاهل بدنفس. آنکس که نادان خوش نفس است چون نمی تواند مطالب را بفهمد راه انحراف پیش می گیرد و اگر هم به زبان نیاورد در قلب خود مضطرب است. و اما جاهل بد نفس از روی حقد و حسد و کینه و بغض سعایت می کند و موجب قتل و شتم و شماتت و دشنام می گردد. پس به طور مطلق باید علم را از نااهل پوشانید و برای تدریس و تعلیم امتحان و اختبار نمود و هر کس واجد شرایط بوده به او دانش آموخت و هر کس فاقد شرایط شناخته شد طرد شود که در زندگی خودش و دیگران گریه روی گره نخورد.

کتمان اخبار غیبی

امیر مؤمنان علی علیه السلام گاهی مانند کوهی که بر خود بلرزد و جواهرات درون خود را بیرون ریزد بر خود می لرزید و علوم و دانش او از کاسه ی علمش لبریز می شد. اگر کسی بود که می توانست درک کند برای او تشریح می کرد و می فرمود:

ص: 246

«حفظ کن و به هر کس مگویی» و اگر نمی توانست درک کند می فرمود: «این خبر مربوط به فرزندم قائم علیه السلام است که بعد از این می آید». از این گونه اخبار در کتاب «معانی الاخبار» فراوان نقل شده است. عبایه اسدی می گوید: در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که از ضعف و خستگی به سنگی تکیه داده می گفت: لَابْنِینَ بِمِصْرَ مِنْبَرًا وَ لَأَنْقَضَنَّ دِمَشْقَ حِجْرًا حِجْرًا، وَ لَأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ كُلِّ كُورٍ الْعَرَبِ وَ لَأَسُوقَنَّ الْعَرَبَ بَعْصَايَ هَذِهِ. (1). این ها اخباری بود که از مصر، عرب و فلسطین می داد. و می فرمود: عرب را بدین عصا به جلو می رانم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! مثل این که می فرمایی پس از مرگ زنده می شوی؟ قال علیه السلام: هیهات یا عبایه! یفعله رجل منی از این کلام معلوم می شود آن شخص نمی توانست رجعت را درک کند. از این رو، حضرتش بدین صورت بیان فرمود. در روایت دیگر اصبع بن نباته گوید: با امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفتم. حضرت در بازار به مردم توصیه می کرد که کم نفروشدند، ربا نخورند، اجحاف و تعدی نکنند، غل و غش در معامله نمایند و حيله و مکر در فروش نشان ندهند. آنگاه با هم به پشت دارالاماره رسیدیم، حضرت پای خود را بر زمین زد و فرمود: أما و الله! انی لأنا الذی تحدث الأرض أخبارها، ثم قال: أو رجل منی. آگاه باشید به خدا قسم من آن کسی هستم که زمین اخبار خود را با

ص: 247

من گفتگو می کند، سپس فرمود: یا مردی که از من و خاندان من است. (1). و این در حالی بود که منظور حضرت خودش بود چرا که او نبأ عظیم بود که از همه ی مجاری آسمان ها و زمین از گذشته و آینده خبر می داد. نظیر این اخبار از امیرالمؤمنین، امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام بسیار رسیده که چون شنونده را قابل درک حقایق نمی دانستند سیر سخن را عوض می کردند و منطق خطابی را به صورت اخبار از دیگران بیان می نمودند.

علم کتاب

در «تفسیر برهان» سدیر، حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل نموده که (به طور خلاصه) گوید: با چند تن در حضور امام ششم بودیم عرض کردم: ما می دانیم شما علم بسیاری دارید و شما را به دانستن علم غیب نسبت نمی دهیم. فرمود: یا سدیر! ألم تقرأ القرآن؟ آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که می فرماید: (قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إليك طرفك) (2). عرض کردم: خوانده ام. فرمود: آن شخصی را که علمی از کتاب داشت، شناخته ای؟ عرض کردم: شما معرفی فرمایید. فرمود: آصف بن برخیا بود که یک قطره از دریا و یک گندم از خرمن علم کتاب داشت و توانست به یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند.

ص: 248

1- 231. تفسیر فرات: 589.

2- 232. سوره نمل: 40.

ولي نزد ما تمام علم کتاب است که در آیه ي (قل کفي بالله شهيدا بيني و بينکم و من عنده علم الكتاب) (1). آنگاه با دست به سينه خود اشاره کرد فرمود: نزد ما ام الكتاب است. (2). بنابراین، از علم کتابي که به پیامبران گذشته جزيي افاضه شده بود، نزد ائمه معصومين عليهم السلام است.

سیدالشهداء و خبر دادن از شهادت

از موارد علوم غيبی ائمه عليهم السلام خبر دادن امام حسين عليه السلام از شهادت خود و يارانش مي باشد که به تواتر و عناوين مختلف در ازمنه و امکانه ي مختلفه از شهادت و حوادث آینده خود خبر مي داد و اين همان استفاضه از ام الكتاب بود که براي آن حضرت کشف مي شد و خبر مي داده. در پاسخ اين توهم که چرا امام حسين بن علي عليهم السلام با تصريح (و لا تلقوا بأيديکم إلي التهلكه) (3) چگونه خود را به هلاکت انداخت و با اهل و عيال خود به عراق رفت با آن که مي دانست حکومت و نيروي ظاهر، دست دشمن است و مردم کوفه هم با او، پدرش و برادرش وفاداري نشان نداده اند و غداري و مکاري اهل کوفه سابقه تاريخي داشت و بايد حضرت ابي عبدالله عليه السلام از مرور زمان تجربه گرفته به طرف کوفه نرفته باشد؛ گفته شده: زیرا که: اين قيام، فلسفه و حکمتي دارد که به خلاف توهمات مردم به هلاکت انداختن نبوده، بلکه تحصيل حيات ابدی و سرمدي بود. وقتي ابن عباس و ابن زبير به حضرتش عرض کردند: قد حضرت الحج و تدعه و تأتي العراق، وقت حج فرارسیده است شام حج را مي گذاري و به عراق مي روي؟

ص: 249

1- 233. سوره رعد: 43.

2- 234. اصول کافي: ج 1 ص 257.

3- 235. سوره بقره: 195.

حضرت فرمود: یابن الزبیر! لأن أَدفن بِشاطِی الفِراتِ أحبَّ الی من أن أَدفن بِفناءِ الکعبه (1). ای پسر زبیر! در کنار فرات دفن شوم برای من بهتر است تا در کنار کعبه که - از دست می رود - دفن شوم. و آنگاه که عبدالله بن عمر آمد با آن حضرت تودیع کند فرمود: استودعک الله من قتیل؛ (2). با یک مردی که کشته می شود وداع می کنی. وقتی ابن مخزومی آن حضرت را از این سفر باز می داشت فرمود: تو ناصح مشفق هستی، ولی نمی دانی سرنوشت من چیست. و به برادرش محمد حنفیه فرمود: من در روز عاشورا در کربلا کشته می شوم. و به ام هانی و ام سلمه نیز همین خبر را داده بود. در حدیث حرمان آمده که حضرتش فرمود: من مأمور این قیام هستم که حتمی و حکم مبرم است، باید اطاعت کنم و با آگاهی و از روی عمد و با اختیار می روم و این قیام، هدایت افکار و ارشاد آن ها به مصالح نوعی ملت اسلام است. شیخ مفید رحمه الله در پاسخ مسایل عکبری که می پرسند: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم و آگاهی از کشته شدن، به مسجد رفت؟ می نویسد: او امام بود، و از سرنوشت و مقدرات خود آگاه بود و می دانست که کشته می شود و قاتل خود را هم می شناخت پیش از این هم به قاتل خود خبر داده بود و باید اجرای این نقشه به علم او باشد و بداند و برود و کشته شود. امام حسین علیه السلام نیز تمام جریان عاشورا را می دانست و پیش از این، خبر داده بود

ص: 250

1-236. کامل الزیارت: 73.

2-237. بحار الانوار: ج 45 ص 96.

حتي از در هم خشکيدن پوست بدن خود و فرزندانش از تشنگي نيز خبر داده بود و حتي شب عاشورا قادر به کندن چاه بود، مع ذلك امتناع نمود و فرمود: ما بايستي با لب تشنه کشته شويم. نگارنده گويد: پاسخ هايي که در اين زمينه داده شد طبق سليقه ي نويسنده نيست. حقيقت امر اين است که امير مؤمنان، امام حسين و ساير ائمه معصومين عليهم السلام از روي ام الكتاب: جفر، جامعه، صحيفه فاطميه و نزول روح و فرشته در شب قدر علم و اطلاع داشتند و علم آن ها سبب کشته شدن آن ها و علت شهادتشان نبود، بلکه علم در سرنوشتي بود که قدرت تغيير آن را نداشتند. در اين حال، چه بهتر که به رضا و تسليم قضا جلب عنايت رباني نمايند و به مقام قرب نایل شوند. اما آن چه که ديگران هلاکت مي دانند و روي آن اعتراض مي نمايند که چرا به دست خود، خودشان را به هلاکت انداختند؟ يا به پاي خود به سوي مصرع و مقتل رفتند؟ اين اشتباه است. چرا که با داشتن علم و آگاهي، مرگ و شهادت هلاکت نبوده، بلکه فوز عظيمي بود که هر کس بدان نمي رسد. بنا بر اين، آن ها يا ائمه ديگر عليهم السلام به سوي هلاکت و محو و نابودي نرفتند، بلکه به سوي حيات ابدي، شرافت، عزت و عظمت مي رفتند و به همين منطوق، در هر آني که به سوي شاهد مقصود مي رسيدند مشعوف، مسرور، شاکر و شادمان مي شدند. اميرالمؤمنين عليه السلام تا ضربت بر سرش خورد فرمود: واللّه! فزت برب الكعبة؛ (1). به خدا قسم، رستگار شدم به پروردگار كعبه. سيدالشهداء عليه السلام تا برنامه او به پايان رسيد خاک هاي کربلا را جمع کرد صورت روي خاک گذاشته سجده ي شکر نمود و فرمود: الهي! رضا برضاک، صبرا علي نعماک، لا معبود سواک.

ص: 251

آری، آن حضرت این پیش آمد را نعمت غیر مترقبه می شناخت و به انجام آن سپاسگزاری نمود. همچنین امام حسن علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام آنگاه که مسموم شدند همه ی آن ها مأمور انجام برنامه خود بودند و عمر آن ها جز بدین ترتیب پایان نمی یافت. چنانچه در روایتی حضرتش تصریح نموده اند که: ما منا مقتول او مسموم. (1). اگر قتل و سم نبود، آن ها مرگ جسمانی نداشتند؛ چنانچه از عمر امام زمان علیه السلام بیش از 1127 سال - تا تحریر این سطور - می گذرد و هرگز نخواهد مرد تا ظهور کند و مقتول گردد. از طرف دیگر، خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به جهت ترس از مرگ نبود، بلکه برای اجرای برنامه و مأموریت خاصی بود که باید انجام می شد و به بهترین طریق به کمال مطلوب می رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خروج او را خبر داده بود، بلکه خبر شهادت آن حضرت به آدم، نوح، عیسی، موسی و ابراهیم علیهم السلام نیز داده شده بود. همه ی این اخبار استفاده از همان منابع علمی آسمانی است که در دسترس انبیا و اولیا قرار می گرفت. از این رو، هر جا به آن حضرت خبر هول انگیزی می دادند می فرمود: وعده ی ما این چنین و این جا نیست، بلکه در محل دیگری خواهد بود که نامش کربلاست. کوتاه سخن این که: امام زین العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد علیهم السلام همه از مسموم شدن و کیفیت شهادت خود که در چه زمان و به دست چه کسی خواهد بود، خبر داده بودند و مطلب برای آن ها روشن بود.

ص: 252

نکته لطیفی که به نظر رسید این که: آن حضرات با آگاهی داشتن از چنان شهادت و مسمومیتی، هرگز تملک نفس، تملک اعضا و نیروی خود را از دست نداده و هیچ گونه ناراحتی، اضطراب و تشویش در آن ها راه نداشت. در حالی که اگر آدمی احتمال دهد که به خطر مرگ نزدیک می شود ضربان قلبش افزونی یافته و با پریشانی از دنیا می رود، ولی این خاندان، با علم، یقین و اطمینان به نحوه ی شهادت خود، کوچکترین اضطرابی به خود راه ندادند، بلکه آرامش، سکون و وقاری خاص نشان می دادند.

خبر امام جواد از شهادت و مسمومیت خود

این مقدمه ای که عنان قلم، آن را تا این جا کشانید و احادیث علم امامت را در الهام و وحی و منابع و مآخذ آن، با تحقیق و تتبع مداوم تقدیم خوانندگان عزیز شد؛ برای بیان علم امامت حضرت جواد علیه السلام بود که حضرتش در کمترین سن حقایق را بیان فرمود و از جریان شهادت - یا از مسمومیت - خود با یقین و اطمینان به جریان حال زن خویش خبر داد. آن حضرت از این که این جنایت از طرف زنش انجام می شود همه را می دانست و به علم امامت بایستی بردباری و شکیبایی نماید تا قصاص قبل از جنایت نکند. علامه اربلی در «کشف الغمه» از «دلایل حمیری» از امیه بن علی نقل می کند که گوید: با ابوالحسن الرضا علیه السلام در سالی که حضرتش حج نمود در مکه بودیم که حضرت بعد از آن حج به خراسان رفت. در آن سال امام جواد علیه السلام نیز به همراه پدر بزرگوارش بود. هنگامی که می خواست با بیت و کعبه وداع کند، پس از طواف، نماز گزارد، امام جواد علیه السلام نیز با او طواف نمود و نماز گزارد. وقتی به حجر اسماعیل رسیدند امام رضا علیه السلام آن جا نشست و امام جواد علیه السلام بر دوش موفق طواف می کرد.

حضرت به موفق فرمود: ای موفق! پدرم کجا رفت؟ موفق عرض کرد: در حجر نشسته و مغموم است. موفق گوید: امام جواد علیه السلام را به حجر اسماعیل بردم. رو به پدر بزرگوارش کرد و گفت: یا حبیبی! قم؛ پدر جان! برخیز می خواهم با کعبه وداع کنم، زیرا دیگر بدین مکان نخواهم رسید. امام جواد علیه السلام سه بار پدرش را به برخاستن تأکید نمود که با هم برخاستند باز به طواف پرداختند. (1). همچنین اسماعیل بن مهران گوید: با امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد رفتم، سفر اول بود، عرض کردم: از سفر شما بیمناکم. فرمود: در این سفر نگران مباش که آن چه تو می ترسی در سفر دیگر رخ خواهد داد. وقتی در سفر دوم همین مذاکره شد، امام جواد علیه السلام آن چنان گریان شد که محاسنش از اشک دیدگان مبارکش تر شد، آنگاه فرمود: عند هذه يخاف علي، الأمر من بعدي إلي إني علي عليه السلام. (2). در این سفر بر من ترسیده می شود، امر امامت بعد از من فقط به فرزندم علي مربوط است. با این خبر دادن معلوم شد که امام جواد علیه السلام با در دست داشتن ام الكتاب، جفر، جامعه، مصحف و نزول روح القدس در شب قدر از تمام علوم پیشینیان و پسینیان خبر داشت و خبر گذشته و آینده خبر می داد و علم امام - چنانچه گفته شد - همه یکسان و از يك منبع بوده و مأخذ دانش همه ائمه ي معصومين عليهم السلام همان منابع علوم پیامبران بوده است. برسی روایت می کند که: پس از شهادت امام رضا علیه السلام وارد مسجد رسول الله صلي الله عليه و آله

ص: 254

1-240. بحار الانوار: ج 50 ص 63.

2-241. بحار الانوار: ج 5 ص 118.

شدم و امام جواد علیه السلام را دیدم که بر فراز منبر قرار گرفت و شروع به سخنرانی کرد و خطبه‌ی غریبی خواند و خود را معرفی کرد و فرمود: أنا محمد بن علي الرضا، أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس في الأصلاب، أنا أعلم بسرتركم و ظواهرکم و ما أنتم صائرون إليه. علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعين. و بعد فناء السماوات و الأرضين و لو تظاهر أهل الباطل و دولة أهل الضلال و وثوب أهل الشك لقلت قولاً- تعجب منه الأولون و الآخرون. من پسر امام رضا و جوادالائمه هستم، من عالم به انساب خلق هستم، می دانم چه کسی از اصلاب آباء به ارحام امهات منتقل می گردد و سرنوشت او چیست. من به ضمائر، سرائر، بواطن و ظواهر شما دانا و بینا هستم و شما سرنوشت خود را نمی دانید، ولی من سرنوشت شما را می دانم. خداوند به ما اخبار عالمیان را آموخته، ولی منع کرده از این که افشا کنیم. من از سبب آفرینش خلق پیش از آفرینش آن ها و بعد از فنای آسمان ها و زمین ها آگاهم و اگر بیم تظاهر اهل باطل و دولت گمراه و ضلال و لغزش اهل شك و تردید نبوده سخنرانی می گفتم که اولین و آخرین تعجب کنند. آنگاه دست بر دهان مبارك خود گذاشت و فرمود: یا محمد! اصمت، كما صمت أبأؤك من قبل؛ ای محمد! ساکت شو همان گونه که پدران تو پیش از این ساکت بوده اند و اسرار آفرینش را حفظ نموده اند. (1).

ص: 255

گفته شد: از آن جایی که هر فردی از افراد انسان از جسم، جان، جسد و روان ترکیب یافته دارای دو نوع آثار است: 1 - آثار مادی که قابل اشاره ی حسی است. 2 - آثار معنوی که به دیده ی عقل و وجدان درک می شود. انسان مادی، آثار مادی دارد و انسان معنوی آثار معنوی. هر اندازه معنویت در حالت جسمانی بیشتر تجلی داشته باشد اثرش بیشتر و آثارش پایدارتر است. غلبه ی آثار روحانی بر آثار جسمانی نمونه ی بارز معنویت است کسی که آثار مادی او زیادتر است. نشانه ی علاقه او به مادیات و آن کس که آثار معنویش بیشتر است نمونه ی علاقه ی او به معانی است. ادیبی که در بحر الفاظ غرق است که: آیا کلمه و لغت را چگونه باید خواند؟ گرچه کلمه و لغت راهنمای معانی است، ولی بیشتر در خم و پیچ لفظ خواهد ماند و آن که متوجه معانی است کمتر به الفاظ توجه دارد. همانند شخصی که در مقابل آینه است آینه را نمی بیند، بلکه به عکس خودش را در آینه می نگرد بدون آن که توجه داشته باشد که آینه را از چه ساخته اند. آثار و مآثر هم روی همین مبانی دور می زند، هر کس بیشتر در پیرامون معانی و لطایف روحانی و دقایق حقایق وجدانی دور بزند آثارش که مولود همان معانی خواهد بود، معرف او می باشد.

ص: 259

و کسانی که در اطراف ماده و مادیات قدم بر می دارند و ذکر و فکرشان در محور شئون مادی دور می زند، مآثر مادی آن ها روز افزون و بیشتر خواهد بود. و آنان که ماده را فقط به لحاظ معنا می نگرند و جهت همتشان معانی است؛ آنان در آثار مادی هم برای راهنمایی معانی قدم زده اند. به عنوان مثال: رسول خدا صلی الله علیه و آله باغستانی را که به دست خود تعبیه نمود و نهانی را که غرس کرد؛ غرضش دنیا و منافع مادی نبود، بلکه جلب توجه مردم به کار و کوشش و برای طی مراحل تکامل زندگانی به سوی معانی بود. یا دخت والا مقامش فاطمه ی زهرا علیها السلام که فدک را بر اولاد خود وقف نمود غرض آن بزرگوار و امیر مؤمنان علی علیه السلام که نخلستان های متعددی با چاه و قنات و نخل های فراوان ایجاد کرد منافع مادی نبود، غرض آن پیشوای پرهیزکاران تأمین زندگانی دنیا نبود، زیرا از همین مقدار هم که از دست رنج خود او بود؛ نخورد بلکه همه را برای بنی هاشم و علویان وقف نمود. این سیره نشان می دهد که آثار مادی مردان آسمانی هم مآثر معنوی آن هاست، یا برای سوق دادن به مآثر معنوی است. امام جواد علیه السلام که بیش از بیست و پنج سال عمر نداشت آثاری از مواد دنیا نداشت، جز آن چه از موقوفات پدرش دست او بود و همه را به خاندان علویان توزیع و تقسیم می کرد. آنچه که به عنوان مقرری از طرف مأمون از صندوق بیت المال به آن حضرت داده می شد صدقات سادات قرار می گرفت. از این جهت، امام جواد علیه السلام در این مدت کوتاه عمرش، خشتی را روی خشت نگذاشت و با آن که می توانست به عنوان پسر ولیعهد و داماد خلیفه بهترین کاخ ها را در خوش آب و هوایترین مناطق مناسب تهیه کند. بلکه در مدینه، سوریه، شام، بغداد و بصره منازل عالی بسازد و بیلاق و قشلاق خود قرار دهد، ولی آن حضرت به کلی از این فکر دور بود و هر چه داشت

به مردم، جود و کرم می کرد که او را جوادالائمه خواندند. آثار مادی امام جواد علیه السلام قابل اشاره نیست، زیرا آن حضرت در خانه ی پدری و اجدادی خود - که از حضرت سجاده علیه السلام باقی مانده بود - می زیست و در مدتی که در رحبه و بغداد هم بود، مهمان خلفای وقت بود، جز در سفر آخری که در مجاور مسجد رحبه منزلی گرفت، که یا از شیعیان و دوستان او بوده، یا اجاره کرده بود. در هر حال، آنچه مسلم است امام جواد علیه السلام به کاخ معتصم نرفت و دربار خلفا را ترک نمود. حتی منزلی هم که برای ام فضل تهیه دیده بودند، نرفت. بلکه در منزل شخصی خود سکونت گزید و همان جا مسموم گردید و از دنیا رفت و در مقابر قریش مدفون شد. بنابراین، آثار مادی که بتوان از این امام نشان داد، همان قبه و بارگاه اوست که مطاف میلیون ها مردم مسلمان است و رواق و روضه ی آن حضرت، قطعه ای از رضوان بهشت است که قریب دوازده قرن است سلسله ی نماز و عبادات در آن جا قطع نمی شود، مهبط زائرین اطراف و اکناف عالم و فرودگاه دل های شیفتگان مکتب تشیع است که پیوسته به آن مکان مقدس آمد و رفت می کنند و این بارگاه طلایی و این قبه درون مینایی آن حضرت ستاره ی درخشان زمین است که جاذب و جالب دل های عارفان و دانشمندان است. البته این آثار مادی را هواخواهان آن حضرت به وجود آورده و موقوفات و صدقاتی برای آن قرار داده اند که پایدار بماند.

آثار و مآثر علمی امام جواد

همان گونه که در کتاب «زندگانی امام الممتین امیرالمؤمنین علی علیه السلام» نگاشتیم؛ انسان دارای دو نوع اثر است، که مرکب از دو عنصر: عنصر مادی و عنصر معنوی است که جسم ترکیبی و روح تعلیمی باشد؛ از نظر اثر نیز، دو اثر دارد: 1 - اثر مادی، که از جسم ترکیبی او باقی می ماند.

2 - اثر معنوي، که مولود روح تعليمي اوست و در تصرف اين کالبد، بزرگ ترين اثر و اهميت آن، تبديل آن به نير و است. يعني: تصرف روح در بدن سبب مي شود که بدن مواد غذايي را از نباتات و حيوانات تحويل طبيعت ترکيبي انسان مي دهد و از آن طرف، يك سلسله وجدانيات، معاني، عواطف اندیشه و افکار و ذوق و شوق و شعور - که مجموعه ي آن ها به احساسات و ادراکات تعبير شده - به وجود مي آورد. و اين کار مخصوص انسان است و هر حيواني قادر نيست که ماده را به نير و تبديل کند. هم اکنون نيز که به اين نکته ي دقيقه لطيفه ي ملهم شدم آن هم اثر معنوي است که از تبديل ماده به نير و حاصل گرديد و چون تصرف روح قطع شود و از سلطنت در کشور تن انصراف دهد، ديگر اين فعل و انفعال ماده و نير و وجود ندارد و احساسات و ادراکاتي در کار نيست. امام نيز از نظر بشريت داراي اين سنت طبيعي است، نهايت اين که احساسات و ادراکات امام به نظر ما اماميه، برتر، وسيع تر و عميق تر از ساير بشر است. يعني ما بشر، با شرايط زمان و مکان و تجهيزات محيط - فشار، جاذبه، امواج، انوار، الحان، اصوات و غيره - با اختلاف نيروي حاسه مي توانيم تا حدي ببينيم، بشنويم، درک کنيم و عمل نماييم، ولي امام ما فوق اين جهاز و سلاح و ادوات زمان و مکان و غيره مي بيند و مي شنوند. به همين دليل، آثار و مآثر او نيز گرچه با اين وسايل و تجهيزات حاصل مي گردد، ولي قوي تر و عميق تر است. يکي از آن مآثر، علم و دانش است که به سبب ارتباط با روح تمام عالم، همه چيز را به موقع مي داند و مي بيند و در صورت اقتضاي زمان و محيط و تناسب قابليت شنونده و بيننده براي معرفي خود، اعجازي که بايستي به ديگران نشان دهد، نشان مي دهد و مي آموزد و از مطالب علمي آگاه مي سازد به صحت آن با

دلایل متقنه تصریح می نماید و تشریح و توضیح می دهد. یکی از خصایص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این است که هیچ وقت از خودشان ادعایی نداشته و چیزی نگفتند که ادعا کنند: من چنین می گویم، بلکه همیشه اخباری را از پدران خود تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان می کردند و می آموختند. حتی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که همه ی علمای اسلام از او علم و دانش آموخته و نقل کرده اند همه ی دانش خود را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که آن حضرت مدینه و شهر علم و علی علیه السلام درب آن بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دانش و پیش خود را از جبرئیل امین، فرشته ی مقرب حق نقل می کرد. بنابراین، علم و دانش حقیقی و احساسات و ادراکات کلی عالم، همان نوری است که فرمود: خداوند در دل هر کس که بخواهد می تاباند و به زر و زور نیست. «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». (1). کوتاه سخن اینکه: امام جواد علیه السلام نیز همانند پدر بزرگوارش علوم و فنون مختلف را از پدرش از جدش تا به باب مدینه ی علم برسد روایت کرده و روایت این چند امام اخیر نیز از اصحاب ثقه، ثابت، سالم و بدون تردید بوده اند. بنابراین، درباره ی اخبار این چند امام اخیر آن مشکلاتی نیست که درباره ی اخبار ائمه پیشین بوده است. یعنی سخنان پیشوایان پیشین با جعلین روایت مخلوط شده بود ولی این مشکل در اخبار این چند امام اخیر نیست. حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی اخبار زیادی را از امام جواد علیه السلام از پدرش از پدران بزرگوارش از حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بدین سند نقل می کند. (2). خطیب در «تاریخ بغداد» به سند خودش از امام جواد علیه السلام از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود:

ص: 263

1-243. منیه المرید: 167، مصباح الشریعه: 16.

2-244. اعیان الشیعه: ج 4 ص 242، به نقل از معالم العتره الطاهره.

بعثني النبي صلي الله عليه وآله إلي اليمن، فقال - و هو يوصيني - يا علي! ما حار من استخار و لا ندم من استشار. يا علي! عليك بالدلجة، فإن الأرض تطوي بالليل ما لا تطوي بالنهار. يا علي! اغد علي اسم الله، فإن الله بارك لامتي في بكورها. (1). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و در ضمن سفارشاتش فرمود: کسی که استخاره و طلب خیر کند حیران و سرگردان نمی ماند، کسی که مشورت در کارها بنماید دچار پشیمانی نمی گردد. یا علی! بر تو باد به راه پیمودن و سیر در شب که زمین در شب به هم پیچیده می شود سرعت سیر بیشتر است به طوری که در روز آن گونه پیچیده نمی شود. یا علی! صبحگاهان به نام خداوند تبارک و تعالی آغاز حرکت کن که خداوند برای امت من در بامدادان برکت قرار داده است. از این روایت چند نکته ی لطیف علمی به دست می آید که اینک بیان می نمایم: 1 - طلب خیر کردن و اندیشه و افکار را روی خیرات و مبرات بردن. 2 - شور و مشورت در امور دنیا نمودن، که انسان را از تحیر و نگرانی و سرگردانی مصون می دارد. 3 - درس علمی جاذبه ماه. 4 - به نام خالق پرورش دهنده ی مواد عالم هر کاری را آغاز و شروع نمودن، که برای ملت اسلام این نام، نام مبارک و میمونی است که هر کار بدین نام شروع شود انجام مطلوبی می یابد. خلاصه ی سخن اینکه: شب را در سفر - آن هم در بیابان عربستان که راه معلوم نیست و خطرناک است - حرکت مکن و تا صبح و روشن شد به حرکت پرداز تا از

ص: 264

خطرات احتمالی مصون بمانی. و سرعت حرکت شب از مضامین مخصوص این حدیث است که معلوم می شود جاذبه ی ماه قوی تر از جاذبه ی سایر ستارگان است که تأثیری در سرعت حرکت زمین دارد.

امام جواد راوی بیانات امیر مؤمنان است

وقتی سطور تاریخ و متون اخبار و روایات را ورق بزیم و مطالعه نماییم خواهیم دید که بخشی از کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امام جواد علیه السلام نقل و بیان فرموده است. ما این حقیقت را در کتاب «امام صادق علیه السلام» نوشتیم، زیرا بسیاری از خطبه ها و بیانات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش از حضرت صادق علیه السلام مکتوم بود و امام صادق علیه السلام، آن ها را در مکتب جعفری به مردم تعلیم فرمود. درباره ی کلمات قصار امام جواد علیه السلام نیز بسیار دیده می شود که از اخبار جدش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام - باب مدینه ی علم - نقل شده و نخبه ی کلمات قصار علوی به روایت پیشوای نهم امام جواد علیه السلام است که به مردم آموخته اند که این کلمات را علامه ی اربلی در «کشف الغمه» نقل نموده است.

نظم و نثر و ادبیات از امام جواد

امام علیه السلام در هر سن و سال و در هر مرتبه از زمان و مکانی که باشد مقام امامت را دارد. یعنی نفوذ و تصرف او در مواد و موالیذ، قابل حرف نیست و همان گونه که يك فرمانده، نسبت به افراد سربازخانه قدرت صف آرای و فرماندهی دارد، امام علیه السلام نسبت به کلمات و الفاظ همان فرماندهی را دارد که جمع و تفریق، قطع و وصل و ضرب و تقسیم می نماید و هر چه را اراده کند کلمات و الفاظ در فرمان او هستند. الفاظ موزون، مقفی، مسجع و مستصفي همه در بحور، اوزان، نظم و نثر در

اراده ي او مي باشند. آنچه در مورد زندگاني ائمه پيشين عليهم صلوات الله اجمعين ديديم كه نظم و نثر در نظر آن ها يكسان بوده و سطح فكر و انديشه ي آن ها برتر و بالاتر از اين بوده كه بخواهند بانظم موزون و مقفي، يا نثر مرسل و مسجع ادبيات و ادب علمي خود را ظاهر سازند؛ بلكه غرض آن ها افاده ي معاني بوده كه در قالب فكر و دل مردم بريزند و به هر نحو امكان داشت در هر زمان و مكان به هر عبارت و هر صورت منثور يا منظوم، وظيف محوله ي آسماني خود را انجام مي دادند. ما در ضمن يكي از همين كتاب ها گفتيم كه: شعر از نظر فن شاعري، در مرتبه ي نازله ادب قرار گرفته، چرا كه آن از بافته هاي مغز بدون استدلال منطقي است؛ ولي امام گوينده ي حقايق مستدل به برهان علمي و منطقي است كه گفتارش از منبع الهام و وحى سرچشمه گرفته و شعريات و مستحسانات نمي بايد، بلكه حقايق مطمئنه مستدله مبرهن علمي آسماني را به مردم ابلاغ مي نمايد. پيشواي نهم ما امام جواد عليه السلام كه سنش همچون عمر گل، کوتاه بود، در جواني همين قدرت و نيرو را داشت كه نمي خواست او را شاعر بگويند. چنانچه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله نيز قدرت شعر گفتن داشت، ولي در تمام مدت عمرش شعر نگفت تا مبادا مردم، وحى آسماني قرآن را به اشعار تلقي نمايند. ولي امام براي آن كه مفسر و مبين است به مناسبت اقتضاي زمان و مكان، در صورت ضرورت شعر هم مي سرايد و متناسب با قافيه مطبوع عصر مي گويد تا قدرت خود را نشان دهد نه آن كه او را در صف شعرا محسوب دارند. ابن عياش در كتاب «المقتضب» از عبدالله بن محمد مسعودي روايت مي كند كه گويد: مغيرة بن محمد مهلبى گفت: عبدالله بن ايوب خويني، شاعر عصر امام جواد عليه السلام براي من شعري انشاد كرد كه به سخن منظوم امام جواد عليه السلام - كه به نام پدرش ابي الحسن علي بن موسي الرضا عليهم السلام بوده - استناد نمود.

امام جواد علیه السلام در این اشعار به پدر بزرگوارش پس از وفاتش خطاب نموده است و این استشهاد منظوم را - که از فنون شاعریست - این شاعر عرب از قول امام نهم آورده که فقط موارد استشهاد را بیان کرده گوید: یابن الذبیح! و یا بن أعراق الثری! طابت ارومته و تاب عروقا یابن الوصی، وصی أفضل مرسل أعنی النبی الصادق المصدوقا مالف فی خرق القوابل مثله أسد یلف مع الحریق حریقا یا ایها الجبل المتیل! متی أغد یوما بعقوتة أجده وثیقا أنا عائذ بك فی القيامة لائذ أبغی لدیك من النجاة طریقا لا یسبقنی فی شفاعتكم غدا أحد فلست بحبكم مسبقا یابن الثمانیة الائمة غربوا و أبا الثلاثة شرقوا تشریقا إن المشارق و المغرب أنتم جاء الكتاب بذلك تصدیقا (1). این مدح، منقبت و مرثیه ای است که امام جواد علیه السلام برای پدر بزرگوارش سلطان شرق و غرب عالم سروده و رثا و تعزیت او قرار داده و مناقب و کمالات امامت را در آن متضمن گردیده که کمال فصاحت و بلاغت از آن پدیدار و آشکار است که هر خواننده آن را خوب می فهمد. شاعر عرب نیز در مدح و منقبت امام هشتم قسمت رثای جوادیه استشهاد کرده و قصیده ی بلندی را سروده که متضمن فضایل اهل بیت اطهار علیهم السلام است.

اصحاب امام جواد

شاگردان مکتب جعفری و فرزندان آن ها، علم و دانش را در خاندان سیادت می دانستند و برای کسب علم و دانش از ساحت خانه ی آن حضرت جدا نمی شدند و

ص: 267

دوري نمي جستند؛ چرا که از زمان امام رضا عليه السلام تا زمان غيبت کبري - که زمان چهار امام است - بيش از شصت سال نبود و پيرمردان خردمند و با فضيلت بسياري بودند که در محور خاندان ائمه ي معصومين عليهم السلام دور مي زدند از ميان آن ها کساني که در صف اصحاب امام جواد عليه السلام قرار گرفتند، عبارتند از: 1 - ابراهيم بن محمد همداني 2 - ابراهيم بن داوود 3 - ابراهيم بن مهرويه 4 - ابراهيم بن مهزيار 5 - ابراهيم بن شيبه اصفهاني 6 - احمد بن محمد بن ابی نصر بنظي 7 - احمد بن محمد بن عيسي اشعري 8 - احمد ابن محمد بن عبيدالله اشعري 9 - احمد ابن محمد بن خالد 10 - احمد بن اسحاق بن اشعري. 11 - احمد بن حماد 12 - احمد بن محمد بن بندار 13 - احمد ابن حماد مروزي 14 - احمد ابن محمد بن عبید قمي 15 - احمد ابن عبدالله کوفي 16 - احلم بن بشار مروزي 17 - ادریس قمي 18 - اسحاق بن ابراهيم 19 - ايوب بن نوح بن دراج 20 - جعفر بن محمد بن يونس 21 - جعفر بن يحيي 22 - جعفر بن داود يعقوبي 23 - جعفر بن محمد الهاشمي 24 - جعفر الجوهری 25 - حسن بن سعيد اهوازي 26 - حسين بن سعيد اهوازي 27 - حسن بن عباس بن حراش 28 - حسن بن علي بن ابی عثمان 29 - حسن بن راشد 30 - حسن بن عباس بن خريش رازي 31 - حسين بن يسار 32 - حسين بن مسلم 33 - حسين بن اسد 34 - حسين بن سهل 35 - حسين بن علي قمي 36 - حسين بن محمد قمي

37 - خفص جوهری 38 - اسحاق بن اسماعیل نیشابوری. 39 - خلف بصری 40 - داوود بن قاسم جعفری 41 - داوود بن مهزیار 42 - زکریا بن آدم قمی 43 - سعد بن سعید 44 - سهل بن زیاد از اهل ری 45 - شاران بن خلیل پدر فضل بن شاذان 46 - صالح بن ابی حماد 47 - صالح بن محمد همدانی 48 - صفوان بن یحیی بلخی 49 - عبدالله بن محمد بن سهل 50 - عبدالله بن محمد 51 - عبدالله بن صلت ابوطالب قمی 52 - عبدالله بن محمد بن حماد رازی 53 - عبدالله بن محمد رازی 54 - عباس بن عمر همدانی. 55 - عبدالجبار بن مبارک نهاوندی 56 - عبدالرحمن بن ابی نجران کوفی 57 - علی بن حسین بن علی 58 - علی بن محمد بن علی علوی حسنی. 59 - علی بن مهزیار اهوازی 60 - علی بن عبدالله مدائنی 61 - علی بن اسباط 62 - علی بن حدید بن حکیم 63 - علی بن حکم 64 - علی بن یسیر 65 - علی بن نصر 66 - علی بن یحیی 67 - علی بن بلال بغدادی 68 - علی بن عبدالله قمی 69 - علی بن محمد قلانسی 70 - علی بن حسان واسطی 71 - قاسم بن حسین بزنتی 72 - محمد بن خالد برقی 73 - محمد بن فرج 74 - محمد بن سنان 75 - محمد بن ابراهیم 76 - محمد بن عبده 77 - محمد بن اسماعیل 78 - محمد بن نصیر 79 - موسی بن قاسم بن معاویه 80 - موسی بن عبدالله بن عبدالملک

بن هشام 81 - موسی بن داود 82 - موسی بن عمر 83 - محمد بن حسن واسطی 84 - محمد بن حسن بن محبوب 85 - نوح بن شعیب بغدادی. 86 - هارون ابن حسن بن محبوب. 87 - یزاد 88 - ابو خدش 89 - ابوالحسین 90 - ابومساور 91 - ابوساره 92 - ابوسکینه کوفی 93 - ابوجعفر بصری 94 - زینب بن محمد بن یحیی 95 - زهراء ام احمد بن حسین بغدادی این ها اسامی برخی از اصحاب نزدیک امام جواد علیه السلام بود که در ملازمت آن حضرت می زیستند و از محضر امام علیه السلام کسب فیض علم و دانش می نمودند و به اطراف و اکناف می رفتند و علم و دانش را از خاندان وحی به جهانیان ابلاغ می کردند. گفتنی است که شرح حال اصحاب امام جواد علیه السلام در کتاب «دائرة المعارف رجال اسلام» ثبت و ضبط گردیده است.

راویان امام جواد

امام جواد علیه السلام راویانی داشته که به وثوق و اعتماد مشهور و معروف هستند. ابن شهر آشوب در «مناقب» می نویسد: دربان آن حضرت، عثمان بن سعید سمان بود. ایوب بن نوح بن دراج کوفی از ثقات محدثین است. جعفر بن محمد بن یونس احول، از راویان مورد اعتماد است. از جمله راویان آن حضرت عبارتند از: 1 - حسین بن مسلم بن حسن 2 - مختار بن زیاد عبدي بصری. 3 - محمد بن حسین ابی الخطاب کوفی.

از اصحاب آن حضرت می توان افراد زیر را نام برد: از نویسندگان و مصنفان اسلامی در آن عصر: 1 - ابوبکر احمد بن ثابت، که مورخ معروفی بود. 2 - ابواسحاق ثعلبی، مفسر معروف. 3 - محمد بن منده بن مهیار، کاتب معروف. اینان از خواص و اصحاب و راویان آن حضرت بوده اند و از آن جایی که ما شرح حال آن را در «دائرة المعارف رجال اسلام» نگاشتیم که قریب سی هزار نفر از علمای اسلام در آن جا ترجمه شده، البته بنا نداشتیم که شرح حال رجال را در کتاب های زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام بنگاریم. از این رو، به صورت مفصل در آن جا نقل شده است. خطیب به سند خود و جنابذی (گنابادی) به سند خود از امام جواد علیه السلام نقل نموده اند که: از حضرتش در مورد معنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی فاطمه ی زهرا علیها السلام که فرمودند: «إن فاطمة أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار». «همانا فاطمه علیها السلام پاکدامنی را پیشه خود ساخت و خداوند آتش را بر اولاد و ذریه ی او حرام گردانید». پرسیدند منظور کدام ذریه است؟ فقال علیه السلام: خاص للحسن و الحسين علیهما السلام. (1). فرمود: اختصاص به حسن و حسین علیهما السلام دارد. جنابذی در «معالم العترة» از امام جواد علیه السلام نقل می کند که: امام متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إن ابن آدم أشبه شیء بالمعيار إما راجح بعلم - وقال مرة بعقل - أو ناقص بجهل». (2).

ص: 271

1- 247. بحار الانوار: ج 43 ص 20.

2- 248. معالم العترة به نقل از اعیان الشیعه ص 242 ج 4، کشف الغمه: ج 2 ص 346.

فرزندان آدم شبیه به عیار سنج اند که گاهی به علم و دانش بر دیگری رجحان پیدا می کنند، - گاهی به عقل و کیاست و زیرکی - و گاهی به جهل و نادانی کاستی می یابد. بنابراین، خود آدمیت سنگ محک است که معنای آن در این قالب معلوم می شود. یعنی انسان در صورت عیاری است که با کلید زبان و رفتار خود می تواند عیار و ارزش معنوی خود را نشان دهد.

سی هزار پرسش

کلینی روایت می کند: سالی که امام جواد علیه السلام در یک مجلس به سی هزار پرسش حاجیان پاسخ داد، ده ساله بود که پاسخ ها با نه و آری، یا به صورت تشریحی بوده، یا به قدرت ولایت مطلقه، پاسخ سؤال ها کتبی نوشته شده که زحمتی را برای آن حضرت نداشته است. به عبارت دیگر: امام جواد علیه السلام به اعجاز خلع و لبس، یا خلاقیت نفس و وجود آوردن و معدوم ساختن حروف و تصویر و نقش الفاظ همه ی پرسش ها را پاسخ داده است. البته به صورت ظاهر، پرسش سی هزار مسأله در یک روز و یک مجلس غیر عملی است، اما اگر با سلسله ی علیت و معلولیت تصور شود و علت روی قدرت ولایت برده شود استبعادی ندارد، زیرا امام، تربیت شده ی مکتب ربوبی و قادر به محو و اثبات است که پاسخ تمام مسایل را به نحوی که همه درک کنند، داده و نوشته است.

پندها و مواظظ امام جواد

چنانچه پیشتر متذکر شدیم ائمه ما علیهم السلام همه ی سخنان خود را متکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، از باب مدینه ی علم دریافت می نمودند و هر سخن و حدیثی را که

نقل مي کردند از امير مؤمنان علي عليه السلام و از پيامبر خدا صلي الله عليه و آله است. بنا بر اين، مواعظ، نصايح، تعليمات عاليه دين و دنيا، دستورات زندگي، روش پرورش و آداب و رسوم همه از پيامبر خدا صلي الله عليه و آله صاحب شريعت است. با اين تفاوت که چون زمان و حوادث روزگار به خود پيامبر صلي الله عليه و آله و اميرالمؤمنين عليه السلام فرصت نمي داد که همه ي آنچه که مورد نياز بشر است يك جا به مردم بياموزند از اين جهت بسياري از مواد ادب نفس و ادب درس را ائمه معصومين عليهم السلام در نقاط حساس زندگي به مردم آموخته اند. و لذا مي بينيم يك سخن تام و کلمه ي مقيدي مثلا از امام کاظم عليه السلام و يك مطلبي از امام رضا عليه السلام يك درسي از امام جواد عليه السلام باقي مانده و نقل شده است. چون هدف اصلي ائمه دين و عترت معصومين عليهم السلام تعليم ادب زندگي و تکامل آن بوده. از اين رو، آن ها هرگز از خود سخن نگفته اند، بلکه هميشه احاديث و تعليمات عاليه ي خود را با سلسله نسب پدران خود به اميرالمؤمنين عليه السلام و پيامبر خاتم النبیین صلي الله عليه و آله رسانيده اند که در سنديت آن هيچ جاي شبهه نباشد. اکنون چند خبر که از مواعظ و اندرزهاي امام جواد عليه السلام است براي مزيد اطلاع خوانندگان عزيز مي نگاريم.

نصايحي به ابوذر غفاري

امام جواد عليه السلام از جدش امير مؤمنان عليه السلام نقل مي کند که حضرتش به ابوذر غفاري فرمودند: اي ابوذر! اگر به کسي که خداوند به او فرح و شادي داده خشم و غضب کني و اين غضب براي رضاي خدا باشد در واقع به او خدمت کرده اي و اگر براي دنيا باشد به او خيانت نموده اي. اي ابوذر! مردم تو را به دنيا مي ترسانند تو مردم را به دين و آخرت مي ترساني.

به خدا سوگند! اگر راه آسمان ها به زمین بسته شود و تمام راه های نجات مسدود گردد، خداوند بنده ی پرهیزکار و دین دار خود را به راهی نجات می دهد و او را از بلایا می رهاند. ای ابوذر! به مقام انس، الفت و تقرب حق نمی رسی مگر به راستی، که آن حق و صداقت است که صاحب خود را به کرامت و مقام مطلوب می رساند و از وحشت مصون می دارد و به عکس، باطل راه هوی و مجاز است که پیوسته آدمی را به اضطراب و تشویش می کشاند. آری، این اثر وضعی حق و باطل است که حق، سکونت و آرامش، طمأنینه و وقار و یقین و اطمینان می آورد و باطل، پریشانی و نگرانی، وحشت و اضطراب، غم و هم و غصه و تردید ایجاد می کند. امام جواد علیه السلام فرمود: من وثق بالله أراه السرور، و من توکل علیه كفاه الأمور، و الثقة بالله حصن لا يتحصن فيه إلا مؤمن أمين، و التوكل على الله نجات من كل سوء و حرز من كل عدو؛ (1). هر کس به خدا اعتماد و تکیه کند خداوند به او شادمانی بنمایاند. هر کس به خدا توکل کند، خداوند امور او را کفایت کند، اطمینان به خداوند حصاری است که در آن تحصن نمی کند مگر مؤمن امین، و توکل به خدا نجات است از هر بدی و نگهدارنده ی آدمی است از شر دشمن. و فرمود: توفیق رفیق کسی نمی شود مگر در سایه ی ایمان و امانت و هر کس

ص: 274

ایمانش به خدا بیشتر باشد توفیقش در ادراک معانی و مواهب الهی بیشتر می‌گردد. فرمود: الدین عز، و العلم کنز، و الصمت نور، و غایة الزهد الورع، و لا هدم للدين مثل البدع و لا أفسد للرجل من الطمع. (1). دین مایه عزت و سرافرازی است. - نگارنده این حقیقت را در میان ملل متنوعه دیده است: یهود، نصاری، مجوس، حتی هنود، صابئه و هر قومی، دیندارشان عزیزترین مردم آن قوم هستند و بی دینان آن ها خوارترین آن قومند و منافقان آن ها منفورترین افراد آن قوم هستند. مردم دیندار مورد اعتماد و طرف وثوق و ایمن مالی و جانی خلق هستند. فرمود: علم و دانش و معرفت گنجی است که خداوند به هر کس عنایت فرمود او را از همه چیز بی نیاز کرده است، چنانچه قرآن فرمود: (و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا) خیر کثیر بی نیازی از همه چیز است. فرمود: خاموشی نوری است که در دل می‌تابد و باعث تفکر و معرفت می‌شود، هر کس در گفتار خود قبلا فکر کند که سخن بی جا نگوید، دلش به نور معرفت روشن گردد. فرمود: هدف از زهدورزی اجتناب از حرام است. فرمود: هیچ چیز دین را مانند بدعت، خراب نمی‌نماید و هیچ چیز آدمی را مثل

ص: 275

1-250. بحارالانوار: ج 75 ص 79.

طمع به مال مردم ضایع نمی کند که طمع آدمی را خوار و ذلیل می کند و بدعت دین را فاسد و تباه می سازد، مردم بی دین ارزشی ندارند و شخص طماع خوار و حقیر است. فرمود: نجات از بلا، به دعاست که سپر بلا و آفات و عاهات می گردد و هر کس دعا کند و از خدا خیر خود را بخواهد و تضرع و زاری در درخواست خود بنماید به مطلوب خود می رسد. فرمود: هر کس، شخصی را دشنام دهد بی شک دیگری او را دشنام خواهد داد، اگر می خواهید کسی به شما فحش و دشنام ندهد زبان خود را از دشنام و شماتت و فحش به دیگری ببندید و سخن به رنج آوری نگویند تا دیگران هم، حق ادب و احترام شما را نگاهدارند. فرمود: هر کس در مصیبت صبر کند به مرکب نجات و رستگاری سوار شود و هر کس غیبت کند آماده باشد که دیگری او را غیبت خواهد نمود. هر که عیب دیگری پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد نظامی گنجوی نیز گوید: دیده ز عیب دگران کن فراز صورت خود بین و در او عیب ساز در همه چیزی هنر و عیب هست عیب مبین تا هنر آری به دست فرمود: هر کس درخت پارسایی و پرهیزکاری و تقوی را در زمین دل خویش نشاند، میوه های امید و ثمره های مفید از آن بردارد.

خداوند، بندگان را دارد که نعمت فراوان به آن ها می دهد و تا روزی که آن ها این نعمت های الهی را با مردم در میان نهند و به محتاجان بذل کنند و با هم بخورند، این روز افزون و مستدام است، ولی همین که از انفاق، اکرام و اطعام خودداری کردند از دست آن ها می گیرد و به دیگری که لایق تر باشد، می سپارد. افزون بر این که اگر نعمت در نزد کسی انبوه، متراکم و سنگین شد و با انفاق پخش نگردید، تکلیف او زیاد، بارش سنگین و حسابش طولانی، علاوه بر این که تعب و رنج و زحمت نگهداری آن طاقت فرسا هست تا از دستش زایل شود، و از دسترسی به نعمت محروم گردد. فرمود: هر کس با خدا توانگر شد همه مردم به او محتاج می شوند و معنی توانگری، بر، احسان و انفاق همین است. چنانچه سعدی گوید: توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکات و فطره و اعتاق و هدیه و قربانی تو کی به دولت ایشان رسی که توانی جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی فرمود: هر کس پرهیزکار شد، همه او را دوست می دارند که اثر پرهیزکاری محبوبیت قلوب است، اگر چه نفعی به دیگران نرساند باز او را دوست می دارد. فرمود: در کسب علم بکوشید و در تحریص آن دست طلب باز ندارید. علم را هر کجا هست بطلبید که طلب علم بر هر فردی واجب، مباحثات

علم مستحب است و علم است که باعث الفت و مودت در بین برادران مؤمن می شود. علم است که آدمی را صاحب عزت و مروت می کند. علم است که انسان را از افعال لغو اجتناب می دهد. علم است که تحفه ی مجالس و بزم محافل می گردد. علم است که مصاحب و رفیق خوب به وجود می آورد. علم است که رفیق سفر و حضر و مونس و مالوف آدمی است و در تنهایی او را وا نمی گذارد. در سخن دیگری فرمود: العامل بالظلم و المعین له و الراضین به شرکاء. (1). ظلم کننده، یاری کننده ی ظالم و راضی به ظلم و جور همه شریک ظلم هستند. در روز حساب از همه ی آن ها بازخواست می شود، زیرا وظیفه ی انسانی است که ظلم نکند و دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه نماید و به هر عنوانی که ممکن است از دامنه ی ظلم جلوگیری کند. در گفتار دیگری فرمود: یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم. (2). آن روزی که خداوند عالم در دیوان محاسبات خود ظالم را احضار می کند و میزان عدالت را نصب می نماید آن روز بر ظالم بسیار سخت تر است از روزی که به مظلوم ستمی شده است. در سخن دیگری فرمود: العلماء غرباء لکثرة الجهال بینهم. علما غریب و تنها می باشند به دلیل زیادی جهال و نابخردان.

ص: 278

1- 251. اصول کافی: ج 2 ص 333.

2- 252. کشف الغمه: ج 2 ص 348، بحار الانوار: ج 72 ص 320.

و چون غریب در یک شهر کم است، عالم هم در میان جاهل کم است و هم زبان عالم اندک است و مأنوس و مألوفی ندارد که با او انس بگیرد و به همین منطق احترام و رعایت غریب و عالم لازم است. در فرمایش دیگری فرمود: فساد الأخلاق بمعاشرۃ السفهاء، و صلاح الأخلاق بمعاشرۃ العقلاء. (1). فساد اخلاقی با همنشینی بی خردان است، هر اندازه با جهال و نابخردان بیشتر معاشرت کنند فساد اخلاقتان بیشتر می شود و به عکس، اصلاح اخلاق با مجالست و همنشینی با خردمندان است. زیرا هر اندازه با عالم و دانشمند بیشتر نشست و برخاست کنند بر علم و دانش آن ها افزوده می گردد. چرا که گفتار و کردار عالم، درس ادب نفس و هر که بیشتر از محضر عالم بهره مند گردد رفتار و کردارش بهتر می شود. فرمود: الشریف کل شریف من شرفه علمه، و السؤدد حق السؤدد لمن اتقی الله ربه شریف و جامع همه ی شرافت، کسی است که علم او را به شرف و بزرگواری رسانده باشد، و کرامت و آقایی تمام عیار در پرهیزکاری و تقوای الهی است. فرمود: الکریم من أکرم عن ذل النار وجهه. (2). بزرگوار و جوانمرد کسی است که چهره ی خود را از ذلت آتش دوزخ حفظ کند و گرامی دارد. فرمود:

ص: 279

1-253. بحار الانوار: ج 1 ص 160.

2-254. بحار الانوار: ج 75 ص 83.

بزرگواری با علم و دانش و معرفت حق به دست می آید و هر که علم و دانش او بیشتر باشد خدا را بهتر می شناسد و هر که خدا را بهتر شناسد بزرگواری او بیشتر است. و لذا طبقه ی اولیه بشر، طبقه انبیا هستند که خدانشناسی آن ها از همه کس به وسیله علم و دانش بیشتر و بهتر است. فرمود: من أمل فاجرا کان أدنی عقوبته الحرمان. (1). هر کس به مرد فاسق و فاجر و نابکاری امید داشته باشد کمترین کیفرش این است که ناامید می گردد. چرا که باید امید فقط به خدای قادر، دانا و توانا باشد، نه به خلق، آن هم به فاجران و فاسقان آن ها که سبب محرومیت های بزرگ و ناامیدی هستند. فرمود: موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حیاته بالبر أكثر من حیاته بالعمر. (2). مردن انسان به گناه بیش از مردن او به اجل است. و زندگی با نیکوکاری بیش از زندگی به عمر طبیعی است. چرا که اثر زندگی نام نیکو است و این نام باید در صفحات دل مردم جای گیرد و آن هم به اخلاق نیکو و مهربانی و نوع دوستی و انفاق و ایثار که دیگران را بر خود مقدم بدارد که گفته اند: سایه ی خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب مردم به نام نیکو و اعمال خیر زنده هستند چه بسیار افرادی که صدها سال -

ص: 280

1-255. بحارالانوار: ج 75 ص 83.

2-256. بحارالانوار: ج 75 ص 83. زبده المعارف: مرحوم حاجی علی اکبر اصفهانی ازه ی: 600.

بلکه هزاران سال - است که تن آن ها مرده، ولی نام آن ها زنده و بر سر زبانهاست و چه بسیار افرادی که هنوز زنده اند، ولی اثر وجودی ندارند و مانند مرده ها هستند. پس زندگی و مرگ به روح آدمی است نه به جسم، باید روح و روان آدمی زنده بماند که آن هم به اخلاق، علم، فضیلت و کمال است. زنده کدام است بر هوشیار آن که بمیرد به سر کوی یار و باز گفته اند: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما در گفتار دیگری فرمود: التوبة علی أربع دعائم: ندم بالقلب، و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم أن لا يعود. (1). توبه چهار پایه و رکن دارد: اول: پشیمانی به قلب. که آدمی مرتکب عملی شد بعد فهمید اشتباه کرده پشیمان می گردد و منفعل است. شاعر گفته: بر آتشم بیفکن و نام از گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست دوم: استغفار به زبان، که طلب آمرزش کند و از لغزش و خطای خود توبه ی زبانی نماید و قصدش آن باشد که دیگر مرتکب خطا نگردد. سوم: عمل به جوارح و اعضا، به جبران ارتکاب عمل خلاف، که به عکس، بیشتر و بهتر، از خالق اطاعت کند و در عبادت او باشد. چهارم: عزم و تصمیم قطعی، که دیگر مرتکب چنین خطایی نگردد، تا از نزول خطرات مصون بماند. بنابراین، باید توبه، توبه ی نصوص باشد یعنی با توجه به مراحل اربعه خود را چنان

ص: 281

منفعل داند که هیچ گاه مرتکب گناه نگردد. در سخن دیگری فرمود: ثلاث من عمل الأبرار: إقامة الفرائض، واجتناب المحارم، واحتراس من الغفلة في الدين. (1). سه چیز از عمل نیکان است: 1 - برپایی فرائض الهی، که واجبات را خوب رعایت کند در موقع لزوم و به موقع و به وقت به ادای وظایف قیام کند و در نماز و عبادات خشوع و خضوع نماید. 2 - اجتناب از حرام، که از هر چه در شریعت حرام شده برای رضای خدا دوری کند. 3 - مراقبت به احوال خود، که مبدا در دین دچار غفلت شود. در سخن دیگری فرمود: ثلاث يبلغن بالعبد إلی رضوان الله تعالی: كثرة الاستغفار، و خفض الجانب، و كثرة الصدقة. (2). سه چیز است که بنده را به درجه ی خشنودی حق تعالی می رساند: اول: استغفار زیاد. دوم: فروتنی و تواضع، که کسی با دیگران نرم و خوش رفتار باشد. سوم: صدقه ی زیاد و دستگیری از در ماندگان بیچارگان و واماندگان. در گفتار دیگری فرمود: أربع من کن فیہ استکمل الإیمان: من أعطي في الله، و منع في الله، و أحب في الله، و أبغض في الله. (3). چهار چیز است که شرایط کمال ایمان است:

ص: 282

1-258. بحار الانوار: ج 75 ص 81.

2-259. كشف الغممة: ج 2 ص 349.

3-260. بحار الانوار: ج 75 ص 86.

اول: آنکه از آن چه دارد براي رضاي خدا به مردم ببخشد. دوم: آنکه: در راه خدا باز دارد. سوم آنکه: در راه خدا دوستي کند. چهارم آنکه: دشمني او در راه خدا باشد. همه ي اين اعمال اگر متضمن رضاي خدا باشد، موجب تقرب حق مي گردد. فرمود: ثلاثة من کن فيه لم يندم: ترك العجلة، و المشورة، و التوکل علي الله عند العزيمة. (1). هر کس داراي سه خصلت باشد هرگز پشيمان نشود. اول: تعجيل نکردن در امور. يعني در هر کاري با دقت و آرامش و مطالعه وارد شود. دوم: مشورت نمودن با برادران مؤمن. سوم: توکل بر خدا در هنگام عزم و اراده ي کاري، تا به اميد خدا و عنايت و حمايت باري تعالي موفق گردد.

کلمات قصار، نصايح و مواعظ امام جواد

نخستين وظيفه ي امام، ارشاد و هدايت مردم است که بايستي با کلمات رسا و کوتاه خود - که در قالب معاني دقيقه و نماينده ي الطاف خفيه حق است - مردم را به راه مستقيم هدايت نمايد و از انحراف و اعوجاج و لغزش و خطا مصون دارد. از لوازم منصب امامت، حب نوع و دوستي عموم مردم است که عواطف و علاقه به نوع - خاصه آميخته به مأموريتي هم باشد - ايجاب مي کند که حلقه ي ارشاد و هدايت را در دست گرفته و به کلمات قصار که مانند مجاري رودخانه است و راه به

ص: 283

1-261. بحارالانوار: ج 75 ص 81.

دریای علم و دانش دارد مردم را به صلاح و صواب خودشان هدایت نماید و با نشاط و انبساط و چهره ی گشاده و علاقه به رقا و ارتقای ملی مردم را به کمال مطلوب خود ارائه طریق بنماید. نصایح امام از روی علاقه به مردم است، نه برای گرفتن پاداش، یا جلب منفعتی، یا به منظور وجیه المله شدن، یا احراز مقام و منصب زعامت و پیشوایی، بلکه امام به پیروی از سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: (لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى) (1) پاداش این خدمات و ارشاد و هدایت و نصیحت و اندرز فقط برای رضا خدا بوده و بس. به همین جهت، گفتار و سخنان ائمه ی ما، وسیله ی کسب و کاری نبوده تا بدان جهت، احراز مقامی بنمایند، بلکه فقط برای رضای خدا و تقرب به حق، بندگان خدا را به سوی حق، دعوت و راهنمایی کرده اند و آنچه سبب نیل به سعادت و رستگاری و موجب فوز و فلاح بوده، تعلیم نموده اند. در این میان، نصایح امام جواد علیه السلام مانند سخنان یک پیرمرد سالخورده ای است که مدت طول عمر خود تجاربی اندوخته و حاصل آن را برای آیندگان بگذارد، با آنکه از سنین عمرش بیست و پنج سال بیشتر نگذشته بود. سخنان دلنشین آن حضرت همچون در شاهوار و جواهر گران بها پرارزش بوده و بیشتر برای تکامل نفسانی از روی روان شناسی بوده است. اکنون بخشی از کلمات قصار امام جواد علیه السلام را بیان می نمایم: 1 - من أصغي إلي ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق يؤدي عن الله عز وجل فقد عبدالله و إن كان الناطق يؤدي عن لسان إبليس فقد عبد إبليس. (2). هر کس سخن ناطق و سخن رانی را بشنود و بدان توجه کند بنده ی او خواهد شد. پس اگر این ناطق از خدا و برای رضای او سخن گوید: بنده ی

ص: 284

1- 262. سوره شوری: 23.

2- 263. اصول کافی: ج 6 ص 434.

خدا مي باشد و اگر از زبان شيطان سخن گويد بنده ابليس مي شود. 2 - إظهار الشيء قبل أن يستحكم مفسدة له. (1). اظهار كاري كه هنوز اساس آن پايدار نيست فساد انگيز است، بايد امورات قبلًا بر اساس محكم و متقني پايه گذاري شود، تا فساد نياورد. 3 - المؤمن يحتاج إلي خصال ثلاث: توفيق من الله، و واعظ من نفسه و قبول من ينصحه. (2). مؤمن نيازمند سه خصلت است: 1 - توفيق از خدا 2 - موعظه از جانب نفس و درون خود 3 - پذيرش نصيحت و اندرز از نصيحت كننده ي خير خواه. هر كس اين سه خصلت را پيدا كند، موفق و رستگار است. 4 - التحفظ علي قدر الخوف. (3). خود را حفظ كردن بر پايه ي و ميزان ترس است. يعني هر اندازه آدمي به چيزي علاقه داشته باشد براي حفظ آن بيشتري مي كوشد. 5 - الأيام تهتك لك الأمر عن الأسرار الكامنة. (4). روزگار از اسرار پوشيده ي عالم پرده برمي دارد. اين يك اصل روانشناسي است كه امام تذكر داده و فرموده: هر چيز نزد انسان مكتوم و مستور باشد روزگار از روي آن پرده برمي دارد و آن اسرار را آشكار مي سازد، يا هر جنائتي كه پنهان كني روزگار آن را آشكار مي سازد. 6 - من اتقاد إلي الطمأنينة قبل الخبرة فقد عرض نفسه للمهلكة و للعاقبة المتعبة. (5).

ص: 285

-
- 1- 264. المحاسن: ج 2 ص 603، بحار الانوار: ج 88 ص 254.
 - 2- 265. تحف العقول: 457.
 - 3- 266. اعلام الدين: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 364 و 365.
 - 4- 267. اعلام الدين: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 364 و 365.
 - 5- 268. اعلام الدين: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 364 و 365.

هر کس پیش از آزمایش و امتحان مطمئن گردد، جان خود را در معرض هلاکت، و آخر کار خود را به تعب و رنج انداخته است. چرا که آدمی تا خود را نیاز موده نباید در هیچ کاری مطمئن گردد. 7 - الثقة بالله ثمن لكل غال، و سلم لكل عال. (1). اطمینان به خدا بهای هر چیز ارزشمند و نردبان ترقی و وسیله ی پیشرفت و رسیدن به مرتبه ی والا است. 8 - قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعا لما تهواه. (2). در حقیقت با تو دشمنی کرده کسی که به پیروی از خواسته ها و تمایلات تو را از رشد عقلی باز دارد. 9 - راكب الشهوات لا تقال عثرته. (3). شهوتران از لغزشش چشم پوشی نمی شود. زیرا حب و دوستی هر چیزی چشم را کور و گوش را کر می سازد و مردم شهوت ران همواره در لغزش و خطا و عصیان هستند. 10 - كيف يضيع من الله كافلة؟ (4). چگونه ضایع می شود کسی که خدا کفیل او است؟ هر کسی کار خود را به خدا واگذارد هرگز کارش ضایع و تباه نمی شود. 11 - كيف ينجو من الله طالبة؟ (5). چگونه رهائی می یابد کسی که خداوند در طلب اوست؟ یعنی امکان ندارد کسی از حیطة قدرت الهی فرار کند، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «و لا یمكن الفرار من حکومتك».

ص: 286

1-269. اعلام الدین: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 363 و 364.

2-270. همان.

3-271. همان.

4-272. همان.

5-273. همان.

12 - من انقطع إلي غير الله و كله الله إليه. (1). کسی که از خدا ببرد و به غیر خدا پیوندد، خداوند او را به خودش و یا آن غیر و امی گذارد. 13 - من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر مما یصلح. (2). کسی که بدون علم و اطلاع کاری را انجام دهد، تباهی و فساد آن بیشتر از اصلاح و درستی آن است. 14 - من لم یعرف الموارد أعیته المصادر. (3). هر کس که محل های ورود را نشناسد، محل های خروج او را به تعب و رنج می افکند. 15 - من هجر المداراة، قارنه المکروه. (4). هر کس مدارا کردن را ترک کند، گرفتار مکروه می شود. 16 - مصاحبة الشریر کالسيف المسلول، یحسن منظره و یقبح أثره. (5). همنشینی با اشرار همچون شمشیر برهنه است که منظره اش فریبنده، ولی اثرش زشت و ناپسند است، چون کار شمشیر بریدن، و دریدن و قطع کردن است. درید و برید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست 17 - کفی بالمرء خیانة أن یکون أمینا للخونة. (6). برای شخص از نظر خیانت همین بس که امین خائنین باشد. یعنی چه فرق می کند که خودش بدزدد یا خزینه دار دزدان گردد.

ص: 287

1-274. اعلام الدین: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 363 و 364.

2-275. اعلام الدین: 309، بحار الانوار: ج 57 ص 365.

3-276. همان.

4-277. همان.

5-278. همان.

6-279. بحار الانوار: ج 75 ص 364.

18 - لا تكن وليا لله تعالى في العلانية وعدوا له في السر. (1). با خدا در آشکارا دوست و در پنهانی دشمن مباش. تنها تقدیس و تسبیح زبانی کافی نیست، باید دوست خدا را رضی به رضای خدا بوده و عملاً سپاسگزار بوده و به فقر، غنی، صحت و سقم رضی باشد. 19 - لا تعادن أحدا حتي تعرف الذي بينه وبين الله، فإن كان محسنا فانه لا يسلمه إليك، وإن كان مسيئا فإن علمك به يكيفك فلا تعاده. (2). با هیچ کس دشمنی مکن مگر آن که بدانی بین او و خدای او چه روابطی است یعنی نزد خدا چگونه به حساب می آید اگر خوب و نیکوکار است با او دشمنی مکن و اگر بد و بدکردار است همین آگاهی تو در مورد بدی او کافی است، پس با او دشمنی مکن. 20 - إذا أنزل القضاء ضاق القضاء. (3). وقتی قضا فرود آمد قضا تنگ می گردد. یعنی آدمی با داشتن تمام وسایل و هوش و ذكاء اشتباه می کند و طیب ابله می شود. 21 - الحوائج تطلب بالرجاء و هي تنزل بالقضاء. (4). نیازهای آدمی با امید به خدا درخواست می شود و به قضای الهی فرود می آید و برآورده می گردد. 22 - العافية أحسن عطاء. (5). تندرستی و عافیت بهترین عطیه الهی و بخشش پروردگار است.

ص: 288

1-280. اعلام الدین: 309، بحار الانوار: ج 75 ص 365.

2-281. اعلام: ص 309، بحار الانوار: ج 75 ص 365، 364.

3-282. همان.

4-283. اعلام: ص 309، بحار الانوار: ج 75 ص 365، 364.

5-284. همان.

23 - عز المؤمن غناه عن الناس. (1). عزت مؤمن بي نیازی او از مردم است (که فقط به خدا امیدوار باشد). 24 - لا یضرك سخط من رضاه الجور. (2). خشم و غضب مردی که از جور و ستم خشنود شده به تو ضرر و زیان نمی رساند. 25 - الشهوات من ضعف القلب. شهوات و پیروی تمایلات نفسانی از ضعف نفس است، مردم ضعیف النفس پیرو هوی و هوس می باشند. 26 - من لم یرض من أخیه بحسن النية لم یرض بالعطية. (3). کسی که از حسن نیت برادر مؤمن خود راضی نشود از عطیه و بخشش او راضی نخواهد شد، زیرا بخشش ها نتیجه نیت های خوب است. 27 - القصد إلی الله بالقلوب أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال. (4). آهنگ خدا نمودن به وسیله دلها زودتر آدمی را به مقصد می رساند تا اینکه اعضاء و جوارح را با اعمال به رنج اندازد. کسی که قصدش خدا باشد اگر رنجی هم نبرد مزدی می گیرد، ولی کسی که ریاکار باشد اگر رنجی هم نبرد اجری نمی گیرد مگر به اندازه همان رنج مادی اجر مادی می برد. 28 - بالدعاء تصرف البلیة. (5). بلا و گرفتاری با دعا برگردانده می شود. که در این مورد آیات قرآن و احادیث بیشمار است.

ص: 289

1-285. بحار الانوار: ج 75 ص 365.

2-286. بحار الانوار: ج 75 ص 365.

3-287. بحار الانوار: ج 75 ص 364 و 365.

4-288. بحار الانوار: ج 75 ص 364 و 365.

5-289. بحار الانوار: ج 75 ص 79.

29 - بالراعي تصلح الرعية. (1). اصلاح کار هر ملت به زمامدار و پیشوا و مقتدای آن ملت بستگی دارد. همان گونه که گله از قدرت چوپان در امان است، ملت نیز از شخصیت زعیم خود برخوردار است. 30 - من شتم أجیب. (2). کسی که شماتت کند، مورد شماتت قرار می گیرد. بکوشید شماتت نکنید و دشنام ندهید تا همان سخن را نشنوید. 31 - من تهور أصیب. کسی که تهور و جسارت را پیشه ی خود کرد دچار بلا و مصیبت می شود. مرد متهور با بلا یا قرین است. 32 - أهل المعروف أحوج إلي اصطناعه من أهل الحاجة، لان لهم أجره و فخره و ذكره. (3). نیکوکاران بیشتر نیازمند نیکویی هستند، چرا که برای آنان پاداش و افتخار و شهرت است. 33 - من أمل انسانا هابه. (4). کسی که به انسانی امید و آرزو داشته باشد او را گرامی می دارد. 34 - من جهل شیئا عابه. (5). هر کس چیزی را ندانست آن را عیب می گیرد. 35 - الفرصة خلسة. (6). فرصت از دست رفتنی و ربوده شدنی است که باید از آن استفاده کرد.

ص: 290

1-290. همان.

2-291. همان.

3-292. همان.

4-293. همان.

5-294. همان.

6-295. همان.

36 - عنوان صحيفة السعيد حسن الثناء عليه. (1). عنوان كارنامه ي سعادتمندان، مدح و ثنای نیکو بر اوست. 37 - عنوان صحيفة المؤمن حسن خلقه. (2). عنوان كارنامه ي مؤمن خوش خلقي و اخلاق نيكوي اوست. 38 - خفض الجناح زينة العلم. (3). تواضع و فروتي و شكسته بالي علم و دانش را زينت و زيور مي دهد. 39 - الجمال في اللسان. (4). جمال و زيبايي آدمي در زبان و منطق اوست. كه هم صحبت خوب كند و هم خوب، صحبت نمايد. 40 - الكمال في العقل. (5). كمال انسان به عقل، و خرد اوست. 41 - من صبر الرجل قلة شكواه. (6). از شكيبائي مرد، كمي شكوه ي اوست. 42 - من رفق الرجل بأخيه ترك توبيخه بحضرة من يكره. (7). از مدارا كردن شخص با برادرش ترك توبيخ و سرزنش او است در حضور كسي كه نمي پسندد. كسي كه با برادران خود سازش نداشته باشد سرزنش او بيشتر است و نشانه سازش آن است كه عيب گيري، ملامت و سرزنش نكند. 43 - من صدق صحبة الرجل إسقاط المؤنة عن أخيه. از نشانه هاي صداقت در رفاقت و همراهي آن است كه رفيقش را زير

ص: 291

1-296. كشف الغمه: ج 32 ص 347.

2-297. بحار الانوار: ج 75 ص 80 تا 82.

3-298. همان.

4-299. همان.

5-300. همان.

6-301. همان.

7-302. همان.

بار خرج نیندازد، بلکه مؤونه و مخارج او را تقلیل دهد. 44 - من علامة المحبة كثرة الموافقة و قلة المخالفة. از نشانه های دوستی، کثرت سازش و موافقت و کمی مخالفت است. 45 - من أحب البقاء فليعد للمصائب قلبا صبورا. (1). کسی که خواهان بقا و ماندن است بایستی در قلب صبوری را برای بلاها و گرفتاری ها آماده کند. چرا که دل صبور و بردبار مخزن افاضات الهی است. 46 - من کثر همه سقم جسمه. (2). کسی که اندوه و غم و غصه اش زیاد شد جسمش دچار بیماری و ضعف می گردد. 47 - العفاف زينة الفقر. (3). خویشتن داری و پارسائی زینت فقر و ناداری است. 48 - الشکر زينة البلاء. (4). سپاسگذار؟ و شکر، زینت بلا و مصیبت است که صبر در بلا و مصیبت، شکر است. 49 - التواضع زينة الحسب. (5). فروتنی، زینت حسب و نسب است. یعنی نمونه ی بزرگواری و آقایی است. 50 - الفصاحة زينة الكلام. (6). فصاحت زینت بخش گفتار است. هر سخنی که فصیح و بلیغ باشد اثرش نیکوتر است.

ص: 292

1-303. بحار الانوار: ج 75 ص 79 و 89.

2-304. همان.

3-305. همان.

4-306. همان.

5-307. همان.

6-308. همان.

51 - من وعظ أخاه سرا فقد زانه، و من وعظ علانية فقد شانه. (1). کسی که در پنهان به برادر خود پند و اندرز دهد در واقع به او زینت بخشیده و اگر در ملأ و آشکار نصیحتش کند از او عیب جوئی و او را زشت گردانیده است. 52 - إن لله عبادا یخصهم بالنعم و یقرها فیهم ما بذلوا، فإذا منعوها نزعها الله عنهم و حولها إلی غیرهم. (2). خداوند بندگان دارد که به دوام نعمت های خود اختصاص یافته اند، و تا آن هنگامی که از نعمت های بی پایان الهی به دیگران بیخشدند و انفاق کنند آن نعمت روز افزون باقی و برقرار است، و اگر از انفاق خودداری کنند خداوند آن نعمت را از آن ها زایل می گرداند. 53 - الحفظ زینة راویة. (3). حفظ کردن اخبار و نگاهداری روایات زینت محدثان و راویان است. 54 - بسط الوجه زینة الحلم. (4). گشاده رویی زینت بردباری است. که آدمی حلم خود را با چهره ی باز نشان دهد. 55 - حسب المرء من کمال المروءة ترکه ما لا یجمل به، و من حیائه أن لا یلقی أحدا بما لا یکره، و من عرفانه علمه بزمانه، و من سلامته قلة حفظه لعیوب غیره و عنایتة بإصلاح عیوبه، و من سخاه المرء بره بمن یجب حقه علیه. (5). نهایت مردانگی برای شخص این است که کاری که به او زیبایی نمی دهد نکند و از حیاء و آزر و این است که با آنچه برای خودش

ص: 293

1-309. همان.

2-310. بحار الانوار: ج 75 ص 80 - 79.

3-311. همان.

4-312. همان.

5-313. همان.

خوشایند نیست با دیگران برخورد نکند و از شناخت وی علم او به زمان خودش است و از سلامت نفسش این است که تا می تواند نقائص دیگران را به خاطر نسپرد و نواقص خودش را دور سازد. نهایت جود این است که نسبت به کسی که حق وی برش واجب است نیکوئی کند. 56 - ما عظمت نعمة الله علي أحد إلا عظمت عليه مئونة الناس، فمن لم يتحمل تلك المئونة عرض النعمة للزوال. (1). نعمت برای هیچ کس توسعه نمی یابد مگر این که نیاز مردم بدو زیاد شود، هر کس موجب برآوردن حوایج و نیازهای مردم باشد نعمت بر او افزونی یابد و کسی که متحمل برآوردن حوایج خلق نگردد، خداوند نعمت را از او زایل می گرداند. در حقیقت از شرایط ریاست و زعامت انجام کار مردم و سلب آن به جهت بی اعتنائی به کار خلق است. 57 - ترك ما لا يعني زينة الورع. (2). ترك و واگذاری چیزی که مقصود و مربوط نیست نشانه ورع و پرهیزکاری است. 58 - من إنصاف الرجل قبوله الحق إذا بان له. (3). از نشانی انصاف قبول و پذیرش حق است هنگامی که برای او آشکار شده باشد. 59 - من تواضع المرء معرفته بقدره. (4). از تواضع شخص، شناختن قدر خویش است.

ص: 294

1-314. بحارالانوار: ج 75 ص 80، 79.

2-315. همان.

3-316. همان.

4-317. همان.

60 - من نصح الإنسان لأخيه نهيه عما لا يرضاه لنفسه. (1). از نصیحت و خیرخواهی انسان برای برادران دینی خودش، باز داشتن او از چیزی است که آن را برای خودش نمی پسندد. یعنی آن چه را بر خود نمی پسندد بر دیگران روا ندارد. 61 - من سلامة الإنسان قلة حفظه لعيوب غيره، و عناية بإصلاح عيوب نفسه. (2). از نشانه های سلامتی آدمی، کم عیب گرفتن از دیگران و توجه داشتن به اصلاح عیوب خویشان است. همه عیب خلق گفتن نه مروت است و مردی نگهی به خویشان کن که همه گناه داری 62 - من أخطاء وجوه المطالب خذلته الحيل. (3). کسی که در مبادی و اساس کاری به خطا و اشتباه رفت دست به مکر و حيله می زند و در نتیجه، ذلت و خواری می آورد. 63 - الطامع في وثاق الذل. (4). طمع کار در گرو ذلت است. 64 - الصبر علي المصيبة، مصيبة علي الشامت بها. (5). صبر بر مصیبت، مصیبت بر شماتت کننده به آن است. 65 - ثلاث يبلغن بالعبد رضوان الله: كثرة الاستغفار، و خفض الجانب، و كثرة الصدقة. (6). سه چیز بنده را به رضا و خشنودی خداوند می رساند: 1 - کثرت استغفار و طلب آمرزش 2 - ملایمت و نرمی با خلق

ص: 295

1-318. همان.

2-319. بحار الانوار: ج 75 ص 82.

3-320. همان.

4-321. همان.

5-322. همان.

6-323. همان.

3 - زیاد صدقه دادن و خیرات. 66 - لو سکت الجاهل ما اختلف الناس. (1). اگر نادان سکوت کند مردم دچار اختلاف نمی شوند. تا جهال اجتماع ساکت هستند اختلاف در مردم کم است و منظور از سکوت جهال، عدم دخالت آن ها با بی علمی در کار اجتماع است. 67 - مقتل الرجل بین فکیه. (2). قتلگاه آدمی بین دو فک او یعنی زبان است. چرا که زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. 68 - الرأی مع الآفة (3). نظریه همیشه با آفت همدوش است، تا از امتحان خوب بدر آید. 69 - بس الظهیر الرأی الفطیر. (4). بدترین پشتیبان فکر ناپخته و خام است. 70 - ثلاثة خصال یجلب المودة: الإنصاف فی المعاشرة، و المواساة فی الشدة، و الانطواع و الرجوع علی قلب سلیم. (5). سه چیز جلب مودت می کند: 1 - انصاف در معاشرت، 2 - مواسات و برادری در موقع سختی، 3 - به هم پیچیدن دل های سالم. یعنی دل هایی که از حقد، حسد و کینه به هم پیچیده از دانش و خوش بینی و دوستی و فضیلت به هم بیچد. 71 - الناس إخوان، فإن كانت الأخوة فی غیر ذات الله فإنها تحوز عداوة و ذلك

ص: 296

1-324. بحار الانوار: ج 82، 1.

2-325. همان.

3-326. همان.

4-327. همان.

5-328. همان.

قوله تعالي: (الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين) (1) (2). مردم با هم برادرند، اگر اين برادري براي رضاي خدا باشد به خير و صلاح مي گرايد و اگر براي خدا نباشد، بلکه براي مال جاه و مقام دنيا باشد به سبب آن چيز موجب عداوت و دشمني مي گردد، چنانچه قرآن مي فرمايد: «برخي از دوستان در آن روز با هم دشمن مي شوند مگر پرهيزکاران» که دوستي آن ها چون براي رضاي خداست باقي و برقرار است. 72 - الخلق أشكال و كل يعمل علي شاكلته. (3). مردم به اشكال مختلفی هستند و هر کس بر طبق شکل و روشي که دارد عمل مي کند. نه تنها شکل ظاهر، بلکه شکل باطن که هيولاي اندیشه و فکر و عقل و علم اوست و روي آن مدار دور مي زند و عمل مي کند. يعني کردار هر کس منطبق با صورت و هيكل متناسب اوست که اکثر صورت هاي ظاهر با صورت هاي باطن انطباق دارد. 73 - من استحسن قبيحا كان شريكا فيه. (4). کسي که کار زشتي را نیکو شمارد در آن کار زشت شريك شده. که هر زشتکاري با زشت دوستي شريك است. 74 - كفر النعمة داعية المقت. (5). کفران نعمت، موجب کينه و خشم و نفرت گردد. که گفته اند: کفر نعمت از کفت بيرون کند. 75 - من جازاك بالشكر فقد أعطاك أكثر مما أخذ منك. (6).

ص: 297

- 1- 329. سوره زخرف: 67.
- 2- 330. بحار الانوار: ج 82، 1.
- 3- 331. بحار الانوار: ج 82، 1.
- 4- 332. بحار الانوار: ج 82، 1.
- 5- 333. بحار الانوار: ج 82، 1.
- 6- 334. بحار الانوار: ج 82، 83، 1.

کسی که شکر نعمت تو را به جا آورد و از احسان و لطف تو تشکر و سپاس گزاری کند بیش از آن چه از تو گرفته به تو بخشیده است. 76 - لا يفسدك الظن علي صديق وقد أصلحك اليقين له. (1). گمان و ظن بد در دوستی که در دوستی او را آزمایش و امتحان نموده و یقین و اطمینان بدو داشته ای، مبر. 77 - لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه، فتندموا. (2). در مورد هیچ کاری پیش از رسیدن زمان آن شتاب نکنید که موجب ندامت و پشیمانی می گردد. 78 - لا يزال العقل و الحمق يتغالبان علي الرجل إلي أن يبلغ ثماني عشر سنة، فإذا بلغها غلبه عليه أكثرهما فيه. (3). عقل و حماقت در آدمی در حال مبارزه هستند تا به سن هجده سالگی برسد، در این سن هر کدام بیشتر در وجود او است چیره می شود و روش آدمی بدان سوی می گراید. 79 - لا يطولن عليكم الأمل فتقسوا قلوبكم. (4). آرزوهای خود را طولانی نکنید که در این صورت دل های شما قسوی و سخت می گردد. 80 - ارحموا ضعفاءكم. (5). به ناتوانان قوم خود رحم کنید و از آن ها حمایت نموده و ایشان را کمک نمایید. 81 - اطلبوا الرحمة من الله بالرحمة منكم. (6). رحمت خدا را به رحمی که شما در حق دیگران می نمایید جلب کنید. هر اندازه شما به مردم بیشتر رحم کنید خداوند به شماها بیشتر ترحم می کند که

ص: 298

-
- 1-335. بحار الانوار: ج 83، 1.
 - 2-336. بحار الانوار: ج 83، 1.
 - 3-337. بحار الانوار: ج 83، 1.
 - 4-338. بحار الانوار: ج 83، 1.
 - 5-339. بحار الانوار: ج 83، 1.
 - 6-340. بحار الانوار: ج 83، 1.

فرمود: ارحم ترحم. 82 - من أمل فاجرا كان عقوبته الحرمان. (1). هر کس به فاجر و بدکاری چشم امید و آرزو داشته باشد کیفر او محرومیت است. 83 - ما أنعم الله علي عبد نعمة فعلم أنها من الله إلا كتب الله جل اسمه له شكرها قبل أن يحمده عليها و لا أذنب ذنبا فعلم أن الله مطلع عليه إن شاء عذبه و إن شاء غفر له إلا غفر له قبل أن يستغفره. (2). خداوند نعمتی بر بنده ای نمی بخشد که بداند آن نعمت از طرف خداوند است مگر آنکه خداوند شکر آن را برایش بنویسد پیش از آنکه او را سپاس گوید، و گناهی مرتکب نمی شود که بداند خداوند بر او آگاه است اگر بخواهد او را عذاب می کند و اگر بخواهد می آمرزد، او را می آمرزد پیش از آنکه طلب آمرزش کند. 84 - موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حياته البر أكثر من حياته بالعمر. (3). مردم به علت گناه بیشتر از مردن به اجل و سرآمدن مدت است. و حیات و زندگی با بر و نیکی بیشتر از زندگی او با عمر است. زیرا آن زندگانی و حیات مفید است که برکت و اثر خوب به جا گذاشته باشد و پایدار باشد، در حالی که زندگی مادی پایدار نیست. بمیر ای حکیم! از چنین زندگانی کزین زندگانی چو مردی بمانی 85 - من ركب مركب الصبر اهتدي إلي مضمار النصر. (4).

ص: 299

1- 341. بحار الانوار: ج 75، ص 83.

2- 342. همان.

3- 343. همان.

4- 344. بحار الانوار: ج 75، ص 79، 78. تا این جا از کتاب نور الابصار شبلنجی ص 148 به نقل از وفات الامام الجواد علامه مقرر: ص 43 نقل شد.

هر کس سوار مرکب بردباري و شکیبایی شود عنان پیروزي و ظفر را به دست می آورد و به میدان نصرت و پیروزي دست می یابد. 86 -
من غرس أشجار التقی، اجتنی ثمار المنی. (1). هر کس درخت تقوی و پرهیزکاری را بکارد میوه ی شیرین آرزو را خواهد چشید. 87 -
من استفاد أخوا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة. (2). هر کسی که با کسی برای خدا برادری کند و استفاده نماید، از خانه ای در بهشت
استفاده می نماید. 88 - من وثق بالله اراه السرور و من توکل علیه كفاه الامور و التوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرزه من کل عدو.
(3). هر کس به خدا اطمینان کند سرور و شادمانی به او بنمایاند و هر که بر او توکل کند آموزش را کفایت کند و توکل بر خدا باعث رهایی
از هر بدی و نگهدار انسان از شر هر دشمن است. 89 - لو كانت السماوات و الارضون رتقا علی عبد، ثم اتقی الله لجعل الله له مخرجا
منها. (4). اگر درهای آسمان و زمین بر بنده ای بسته شود و بنده پرهیزکار باشد خداوند راه فرار از مهلکه و گرفتاری برای او باز خواهد
فرمود. 90 - أربع خصال تعین المرء علی العمل: الصحة و الغنی و العلم و التوفیق. (5). چهار چیز آدمی را در عمل خوب کمک می
کند: 1 - تندرستی و سلامتی مزاج،

ص: 300

1-345. بحار الانوار: ج 75 ص 80، 79.

2-346. بحار الانوار: ج 75 ص 80، 79.

3-347. بحار الانوار: ج 75 ص 80، 79.

4-348. بحار الانوار: ج 75 ص 80، 79.

5-349. بحار الانوار: ج 75 ص 80، 79.

2 - بي نيازي و توانايي و تمکن، 3 - علم و دانش 4 - توفيق و فراهم بودن اسباب سعادت. 91 - عليكم بطلب العلم فإن طلبه فريضة والبحث عنه نافله، و هو صلة بين الإخوان، و دليل علي المروة، و تحفة في المجالس، و صاحب في السفر، و أنيس في الغربية. (1). بر شما باد طلب علم و کسب دانش، چرا که فراگرفتن علم بر هر کس واجب است و بحث و گفتگو درباره ي آن مستحب است. بحث علمي بين دوستان نوعي صله و پيوند است و نشانه ي مروت و انصاف و تحفه ي مجالس و محافل است. اين بحث علمي مصاحب آدمي در سفر و انيس او در غربت و تنهائي است. هر قدر آدمي بتواند بحث علمي بنمايد روحش شاد و نشاطش افزون و قدرت و توانايي او بيشر مي گردد. 92 - العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ينفع مسموع إذا لم يكن مطبوع. (2). علم دو نوع است: اول علم مطبوع (و آن علمي است که در قلب ها و دل ها نقش بسته و بر لوح سينه ها طبع گرديده است). دوم علم مسموع (که از اين و آن شنیده شده و به خاطر نقش نبسته) تا علم نوع اول که در لوح خاطر آدمي نقش نبسته باشد، علم قسم دوم سودي ندارد. و مانند غذاي مزاج، به هضم و تحليل رفته باشد، ولي علم سماعي چندان پايدار و استوار نيست، زيرا پايه ها و ارکان آن محکم و متقن نيست.

ص: 301

1-350. بحار الانوار ج 75 ص 80.

2-351. همان.

93 - من عرف الحكمة لم يصبر علي الإزدياد منها. (1). هر كس حكمت و دانش را بشناسد ديگر صبر و بردباري براي افزودن و زياد نمودن آن ندارد. يعني مي خواهد به سرعت بر حكمت بيشتر دست يابد. 94 - كثرة البكاء زينة الخوف، و التقليل زينة القناعة، و ترك المن زينة المعروف و الخشوع زينة الصلاة، و ترك ما لا يعني زينة الورع. (2). كثرت گريه زينت ترس از خداوند است و كم خواستن زينت قناعت است، ترك منت زينت كارهاي خوب است، و خشوع زينت نماز است، و ترك آنچه ضرورت ندارد زينت پرهيزكاري است. 95 - لن يستكمل العبد حقيقة الايمان حتي يؤثر دينه علي شهوته، و لن يهلك حتي يؤثر شهوته علي دينه. (3). بنده حقيقت ايمان را به كمال نرسانده است تا دين خود را بر شهوتش و خواسته هاي نفساني اش ترجيح دهد، و به هلاكت نمي رسد تا شهوت خود را بر دينش ترجيح دهد. 96 - الفضائل أربعة اجناس: أحدهما الحكمة، و قوامها في الفكرة، و الثاني العفة و قوامها في الشهوة، و الثالث القوة و قوامها في الغضب، و الرابع العدل، و قوامه في اعتدال النفس. (4). فضيلت چهار چيز است: اول: حكمت و قوام آن به فكر است. دوم: عفت كه قوام آن در شهوت است. سوم: نيروي آدمي، كه قوامش به غضب است. چهارم: عدالت، كه قوامش در اعتدال نفس است.

ص: 302

1-352. بحار الانوار: ج 75 ص 81، 80.

2-353. بحار الانوار: ج 75 ص 81، 80.

3-354. بحار الانوار: ج 75 ص 81، 80.

4-355. بحار الانوار: ج 75 ص 81، 80.

هر کس بتواند در این چهار خصلت اعتدال را رعایت کند سرفراز و پیروز خواهد شد. 97 - أqvصء العلماء للمحجة الممسك عند الشبهة. (1). بهترین کسانی که در راه راست استوارند آن کسانی هستند که چیزی را که حکمش را نمی دانند به عمل اقدام نمی کنند و خودداری می نمایند. 98 - ثلاث من عمل الأبرار: إقامة الفرائض، و اجتناب المحارم، و احتراس من الغفلة في الدين. (2). سه چیز از عمل نیکوکاران است: اول: اقامه فرایض و واجبات. دوم: اجتناب از محارم و محرمات. سوم: دوری از غفلت و بی خبری در دین. 99 - أربع من كن فيه استكمل الإيمان: من أعطى لله، و منع في الله، و أحب لله و أبغض فيه. (3). چهار چیز است که سبب قوت و کمال ایمان می گردد. اول: کسی که در راه خدا عطا و بخشش کند. دوم: هر چه را منع می کند برای خدا منع کند. سوم: هر که را دوست می دارد برای خدا دوست بدارد. چهارم: اگر کسی را دشمن می دارد برای رضای خدا دشمن بدارد.

ترجمه ي كلمات امام جواد به نظم

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟

ص: 303

1-356. بحار الانوار: ج 75 ص 81. تا این جا از کشف الغمه ص 284 نقل شده است.

2-357. همان.

3-358. همان.

بلي قضاست به هر يك و بد عنان كش خلق بدان دليل كه تدبيرهاي جمله خطاست هزار نقش برآرد زمانه و نبود يكي چنانچه در آئينه ي تصور ماست كسي ز چون و چرا دم همي نيارد زد كه نقش بند حوادث وراي چون و چراست تفاوتي كه در اين نقش ها همي بيني ز خامه اي ست كه در دست ايزد داناست به دست ما چو از اين حل و عقد چيزي نيست به عيش ناخوش و خوش گر رضا دهيم سزاست كه زير گنبد خضرا چنان توان بودن كه اقتضاي قضاهاي گنبد خضراست چو در ولايت طبعيم از او گريزي نيست كه بر طباع مواليد والي والاست كسي چه داند كه اين گوژ پشت مينارنگ چگونه مولع آزار مردم داناست نه هيچ عقل بر اشكال دور او واقف نه هيچ ديده بر اسرار حكم او بيناست انوري

مناقب و فضائل امام جواد

از آثار امامت، علم، قدرت و شجاعت است. بسياري از بشر داراي علمي هستند كه قدرت بيان آن را ندارند، يا داراي شجاعت اند ولي ابراز آن را در جاي مقتضي ندارند.

ص: 304

امام کسی است که قدرت علمی داشته و شهادت بیان و شجاعت قلب برای ابراز علم در قبال بزرگ ترین مقام های دنیوی را داشته باشد و در اثبات حقایق از هیچ کس و هیچ مقامی بیم نداشته باشد و حقایق را بیان کند. در ادامه ی این گفتار ما، قدرت علمی امام جواد علیه السلام را چنان می بینیم که با کمال جرئت و شهادت مشکل ترین مسایل را که یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام دربار خلافت مأمون عباسی در حضور جمع کثیری از مردم کشوری و لشکری و با تشریفات رسمی مجلس از آن حضرت - که هنوز سنش به حد بلوغ نرسیده - می پرسید و این میوه ی درخت امامت آن چنان آن پیرمرد را مقهور و منکوب می نماید که از فرط خشم و غضب و از جهت وقوف به مطالب هر چه در زوایای عقیده و ایمانش از علم و دانش و معضلات و مشکلات بود، پرسید و امام نهم علیه السلام همه را با کمال آرامش و سادگی بدون زحمت و رنج و فکر کردن و وعده دادن، یا مراجعه به کتب و اخبار، یا به مأخذ و منابع میراثی، همه را در حضور او پاسخ داد. درباره ی امام جواد علیه السلام می نویسند: قد كان أفضل أهل زمانه علما و ورعا و عبادة و سخاءا و کرما، و في جميع صفات الفضل، و قد روي عنه من أنواع العلوم و أجوبة المسائل المشكلة الشيء الكثير. ابوجعفر، محمد بن علي بن موسی، امام جواد علیه السلام برترین و بالاترین مردم عصر خود در علم، پارسایی، عبادت، جود و سخاوت و کرم و بخشش بود. آن حضرت در تمام صفات فاضله و مکارم اخلاقی بر همه ی مردم تقدم و تفوق داشت و از آن حضرت انواع علوم و پاسخ های متنوعی از مسایل مختلف علوم اسلامی و مسایل معضله و مشکله ای که هر کسی آن را درک نمی کند پرسیده شده و حضرتش همه را پاسخ دادند.

و عجب تر آن که در این مسایل تمام جهات و جوانب و مبدأ و منتهای علمی مورد بحث را طرح نموده و جهات نقص و کمال آن را بیان فرموده بدون آن که تصور کند به مقامی برخورد نماید، یا از کسی طمعی داشته باشد. حضرتش بیان حقایق علمی را مستند به قرآن و حدیث نموده و تفکر و تدبر را در قبول آن دخالت داد، تا اخبار ضعیف و مجهول روشن گردد، و هر چه شیخ الاسلام بیشتر پافشاری می کرد بیشتر ابواب فضیحت و رسوایی بر معتقدین اهل سنت باز می شد و قدرت علمی امام نهم علیه السلام آشکار می گردید که در سن کمتر از بلوغ این همه علم و دانش می داند. همه می دانستند که امام جواد علیه السلام در این سن، نزد کسی تلمذ نکرده و شاگرد مکتب علمی مردم نبوده، مگر این که از مکتب ربوی، دانش و بینش فرا گرفته و هر چه می داند و می گوید الهام، یا از سرچشمه ی وحی نبوت است که به ارث برده که در میراث او، کوچکی و بزرگی شرط نیست. آری، برکات امام جواد علیه السلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وجود او برای شیعیان برکاتی دارد» همین است. با توجه به این احتجاج که شیخ طبرسی نقل نموده، مقام علم و شهامت و شجاعت امام جواد علیه السلام آشکار می گردد. روایت شده که: مأمون پس از آن که دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه السلام عقد بست و آن حضرت رسماً داماد خلیفه عباسی شد، روزها در مجلس رسمی مأمون می نشست و مورد احترام و توقیر و تعظیم همه بود. یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام و مفتی اعظم اهل تسنن با اصحاب و علمای دربار نیز در مجلس رسمی مأمون حضور می یافتند. روزی پس از ادای مراسم شئون سیاسی کشور، مأمون گفت: ای یحیی! چرا از ابوجعفر جواد الائمه علیه السلام استفاده ی علمی نمی کنی؟

شاید این سخن برای آن پیرمرد گران آمد که خلیفه به عالمی پیرمرد بگوید: از کودکی نابالغ استفاده ی علمی کن، ولی چون مقام رسمی است، گفت: چرا، آنگاه رو به امام جواد علیه السلام کرد این سؤال را نمود و گفت: یا بن رسول الله! ما تقول في الخبر الذي روي أنه نزل جبرئيل عليه السلام علي رسول الله صلي الله عليه و آله و قال: يا محمد! إن الله عزوجل يقرئك السلام و يقول لك: سل أبابكر هل هو راض عنني، فإني عنه راض. چه مي گویی درباره ی خبري که جبرئیل بر پیامبر خدا صلي الله عليه و آله نازل شد و گفت: از ابوبکر پيرس آیا او از من راضي است، در حالي که من از او راضي هستم؟! امام جواد علیه السلام فرمود: لست بمنکر فضل أبابكر، و لكن يجب علي صاحب هذا الخبر أن يأخذ مثال الخبر الذي قاله رسول الله صلي الله عليه و آله في حجة الوداع: «قد كثرت علي الكذابة و ستكثر، فمن كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار. فإذا آتاكم الحديث فأعرضوه علي كتاب الله و سنتي فما وافق كتاب الله و سنتي اتخذوا به. و ما خالف كتاب الله و سنتي، فلا تأخذوا به». و ليس يوافق هذا الخبر كتاب الله، قال الله تعالي: (و لقد خلقنا الإنسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب إليه من حبل الوريد). (1). فالله عزوجل خفي عليه رضا أبي بكر من سخطه، حتي سئل عن مكنون سره؟! هذا مستحيل في العقول. من منكر فضل ابوبكر نيستم، ولي گوینده ی این خبر باید توجه داشته باشد که اخبار همانند آن هم صادر شده که شبیه و نظيري داشته موافق قرآن باشد در حالي که پیامبر خدا صلي الله عليه و آله در سخني در حجة الوداع فرمود: «به طور حتم بر من زياد دروغ مي بندند و دروغ بر من - يعني جعل حديث - بزودي زياد خواهد شد، همین اندازه بدانید هر کس از

ص: 307

روي عمد بر من دروغ بندد - يعني نسبت دروغی دهد، یا خبری دروغ از من نقل کند - خداوند نشمین گاه او را آتش دردناک جهنم قرار می دهد.» آنگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه حدیث و خبری برای شما از من نقل کردند آن را به کتاب خدا و روش من عرضه و منطبق کنید، اگر مطابق با قرآن و سنت است بپذیرید و عمل کنید و اگر خلاف قرآن و سنت است آن را دور اندازید». و این حدیث با قرآن مبیّن دارد، زیرا خداوند تعالی در قرآن تصریح فرموده که: «ما به طور حتم انسان را آفریده و از وساوس نفسانی او و آن چه در سینه اش از اندیشه و افکار پدید می آید آگاهیم و ما هستیم که از رگ های گردن به بندگان خود نزدیکتر هستیم». آیا خداوند با این نزدیکی که نسبت به انسان دارد از رضا و سخط ابوبکر آگاه نبود که از پیامبرش پرسید: از او پرس به ما بگو (!!). این امر محالی است. نگارنده گوید: جاعل حدیث، جاهل به کار هم بوده که این شرایط را رعایت نکرده و امام جواد علیه السلام انگشت روی حساس ترین نقطه ی اشتباه و جعل حدیث گذاشته و به شیخ الاسلام و مفتی اعظم ثابت و مدلل نموده که حدیث جعلی و دروغ است. یحیی بن اکثم پرسید: روایت شده که: إن مثل أبي بكر و عمر في الأرض كمثل جبرئيل و ميكائيل في السماء (?!؟) امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر هم صحیح به نظر نمی رسد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته ی مقرب هستند که فرشتگان هیچ گاه معصیت نکرده و نمی کنند و از اطاعت امر لحظه ای غفلت نمی ورزند؛ در حالی که این دو نفر

مشرك بودند و پس از شرك، اسلام آوردند، بیشتر زندگي و عمر آن ها در شرك گذشته. محال است كسي كه آني از شرك خارج نشده با كسي كه آني در شرك وارد نشده، مساوي باشد. يحيي بن اكثم پرسيد: يابن رسول الله! اين روايت چگونه است كه نقل شده: «إنهما سيدا كهول أهل الجنة». امام جواد عليه السلام فرمود: اين خبر محال است، زيرا پيامبر خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «أهل الجنة كلهم يكونون شبابا و لا- يكون فيهم كهل» و هذا الخبر وضعه بني امية لمضادة الخبر الذي قال رسول الله صلي الله عليه و آله: «الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة». اهل بهشت همه جوانند و پير در ميان آنان نمي باشد، و اين خبر از مجعولات بني اميه است در مقابل خبري كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله در حديث درباره ي امام حسن و امام حسين عليهما السلام فرمود: «الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة» آن ها اين خبر را جعل كردند كه ابوبكر و عمر سرور پير مردان اهل بهشت هستند. در حالي كه اگر قرار بود پيرمردي در بهشت به كهولت افتخار كند كه پيرمردتر از آن ها بود و نوح نبي 1050 سال و آدم بيش از هزار سال عمر كردند بايد آن ها كه پيامبر هم بودند پيران بهشت باشند ولي چون در بهشت پير وارد نمي شود. در روايتي نقل شده: رسول خدا صلي الله عليه و آله به صفيه، عمه اش فرمود: پير وارد بهشت نمي شود، او متأثر و گريان شد. فرمود: هر كس را كه خدا بخواهد به بهشت ببرد به جواني بر مي گرداند كه همه ي اهل بهشت جوان هستند و بزرگترين آن ها امام حسن و امام حسين عليهما السلام خواهند بود. يحيي بن اكثم گفت: در مورد اين روايت چه مي فرمايي؟ روي أن عمر بن

الخطاب سراج أهل الجنة!!؟ امام جواد عليه السلام فرمود: این خبر هم محال است. لأن في الجنة ملائكة الله المقربين و آدم و محمد صلي الله عليه و آله و جميع الأنبياء و المرسلين لا تضيء بانوارهم حتي تضيء بنور عمر؟! زیرا در بهشت فرشتگان مقرب و رسولان و پیامبران - از آدم تا خاتم النبیین صلي الله عليه و آله - هستند آن ها هیچ کدام با مقام قرب و درجه ي رفيعي که دارند نور جمالشان روشنایی ندارد که به نور چهره ي عمر روشن گردد (!؟) این هم از مجعولات بني امیه است که رغما لأنف اميرالمؤمنين عليه السلام جعل کردند. يحيي بن اکثم گفت: درباره ي این روایت چه مي فرمائيد که: إن السكينة تنطق علي لسان عمر (!!)) امام عليه السلام فرمود: لست بمنكر فضائل عمر، و لكن أبابكر أفضل من عمر قال علي رأس المنبر: إن لي شيطانا يعتريني، فإذا ملت فسدوني من منكر فضائل عمر نيستم، اما ترديدي نداريد که ابابكر افضل از عمر بود. مع ذلك ابوبكر بالاي منبر گفت: شيطاني در نهاد من است که مرا وسوسه مي کند و فریبم مي دهد پس هرگاه منحرف گشتم و مرا راهنمائي کنید در حالي که ابوبكر چنین باشد، تکلیف عمر معلوم است. يحيي بن اکثم گفت: در مورد این خبر چه مي فرمائيد که: روي أن النبي صلي الله عليه و آله قال: «لو لم أبعث لبعث عمر» اگر من مبعوث نشده بودم، عمر به رسالت مبعوث

می شد (!!؟) امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب الله اصدق من هذا الحديث، يقول الله في كتابه: (وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح) (1). فقد أخذ الله ميثاق النبيين فكيف يمكن أن يبدل ميثاقه و كان الأنبياء لم يشركوا طرفه عين، فكيف يبعث بالنبوة من أشرك و كان أكثر أيامه مع الشرك بالله؛ وقال رسول الله صلي الله عليه و آله: بعثت و آدم بين الروح و الجسد». كتاب خدا صادق تر از اين حديث است، و اين حديث هم معارض قرآن است، زیرا پروردگار عالم در قرآن مجيد می فرماید: «زمانی که ما از پیامبران به خصوص از تو و از نوح عهد و پیمان برای ابلاغ رسالت و نبوت گرفتیم» در صورتی که خداوند از پیامبران بر ادای وظایف محوله پیمان می گیرد، چگونه ممکن است ميثاق و پیمان خود را مبدل سازد دیگر اینکه که پیامبران لحظه ای در عالم به خدا شرك نورزیده اند پس چگونه کسی که بیشتر عمرش را با شرك به خداوند سپری کرده به پیامبری مبعوث شود در حالی که پیامبر خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «من پیامبر بودم آن وقت که آدم ابوالبشر در بین روح و جسد بود.» بودم آن روز من از طایفه دردکشان که نه از تارك نشان بود و نه از تارك نشان این حديث نیز همانند سایر احاديث جعلی است، که آدم ناشی و جاهل برای بزرگ نمودن کسی که او را خورد و خود را ناچیز نشان می دهد ساخته و جعل کرده است. يحيي بن اڪثم پرسید: یا بن رسول الله! در مورد این خبر چه می فرمایی که: قد

ص: 311

روي إن النبي صلي الله عليه وآله قال: ما احتبس الوحي عني قط إلا ظننته نزل علي آل خطاب (!!؟) هرگز مدتي وحي از من قطع نشد مگر اين كه گمان مي كردم بر آل خطاب - يعني عمر - وحي مي رسد (!!؟) امام جواد عليه السلام فرمود: هذا محال أيضا، لأنه لا يجوز أن يشك النبي صلي الله عليه وآله في نبوته، قال الله تبارك و تعالي: (الله يصطفي من الملائكة رسلا و من الناس) (1) فكيف يمكن أن تنتقل النبوة ممن اصطفاه الله تعالي إلي من أشرك به؟ اي شيخ! اين حديث هم از نظر عقلي محال است، زيرا جايز نيست كه پيامبر در پيامبري خود دچار شك و ترديد شود خداوند تبارك و تعالي فرموده است: «خداوند از فرشتگان و از ميان مردم رسولاني را مي گزيند» پس چگونه ممكن است كه نبوت از برگزيده خداوند به كسي كه به او شرك ورزيده است منتقل گردد. يحيي بن اكرم پرسيد: يابن رسول الله! در مورد اين حديث چه مي فرمايي كه: روي أن النبي صلي الله عليه وآله قال: لو نزل العذاب لانجا منه إلا عمر (!!) اگر عذاب نازل شود كسي نجات پيدا نمي كند مگر عمر (!!) امام جواد عليه السلام فرمود: يا شيخ! و هذا محال أيضا، إن الله تعالي يقول: (و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون) (2) فاخير سبحانه لا يعذب أحدا مادام فيهم رسول الله صلي الله عليه وآله و ماداموا يستغفرون الله تعالي. (3). اي شيخ! اين خبر هم مانند ساير مجعولات محال است، زيرا مخالف با نص قرآن است. خداوند در قرآن تصريح فرموده است: «ما قومي را

ص: 312

1- 361. سوره حج: 75.

2- 362. سوره انفال: 33.

3- 363. احتجاج طبرسي: ج 2 ص 446، بحار الانوار: ج 50 ص 86.

که تو در میان آن ها هستی عذاب نمی کنیم و نیز ملتی را که استغفار و توبه کنند عذاب نمی کنیم» و در عصر پیامبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان قوم بود عذاب نازل نمی شد و تا وقتی که استغفار نماید عذاب نیست. نگارنده گوید: آن از همه ی مردم آن عصر - که پیامبر هم نباشد و عذاب برسد از علی و اهل بیت علیهم السلام هم صرف نظر کنیم - هیچ کس حتی سلمان، اباذر، عمار، مقداد و غیره قابل نجات نبوده است که در این حدیث مجعول فقط عمر را مستثنی نمودند؟! بدون تردید این ها از احادیث مجعول عصر معاویه است که برای مشکوک نمودن افکار و مشوب نمودن اندیشه های مردم و برای بزرگ نشان دادن ابوبکر، عمر و عثمان جعل کردند. هواخواهان بی بند و بارشان برای بزرگ نمودن آنها و کوچک نشان دادن اهل بیت پیامبر علیهم السلام دست به جعل حدیث زدند و علیه قرآن و سنت و گفتار پیامبر این احادیث را در اذهان و افواه عوام انداختند تا بدین جا کشید.

مکارم اخلاق و صفات و خصال امام جواد

همه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام در مکتب ربوبی تربیت شده اند و در صفات و مکارم اخلاق به حد اعلای نبوغ رسیده اند و هر یک از آن ها بنابر مقتضیات محیط عصر، یک یا چند صفتی را به عرصه ی ظهور و بروز رسانده اند و برخی از خصال، در بوته ی اجمال مانده است، ولی در همه ی مکارم اخلاقی به سر حد کمال بوده اند که اظهار آن بسته به حاجت محیط بوده است. از این مکارم - که در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» از خود امام رضا علیه السلام نقل و روایت شده - سی خصلت را می توان نام برد که مخصوص امام است و این سی خصلت در هیچ کس جمع نمی شود و از این خصال، چند خصلت سرآمد همه ی سجایای نفسانی است که حد اعلای آن در ائمه علیهم السلام ظهور و بروز داشته است، که

علم

همه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام وارث علوم انبیا بوده و از سرچشمه‌ی فیض ازلی و منبع و حی سیراب شده‌اند و اگر علم به گذشته و آینده، اوضاع و احوال جهانی و خواص و آثار مواد و موالیذ نداشتند نمی‌توانستند نمایندگی خود را در امامت به مردم برسانند. اعجاز آن‌ها و آیات و نشانه‌های قدرتی که به نام معجزه دست آن‌ها بود فرع علم و دانش و تقوای آن‌ها بوده است که بدین سبب خود را معرفی نموده و نشان داده‌اند که در مکتب شدید القوای رحمانی درس تقوی و فضیلت فرا گرفته‌اند. امام جواد علیه السلام نیز از این علم به اندازه‌ی کافی بهره‌مند بود و از این رو، در چهار و پنج سالگی قدرت علمی خود را نشان داد و در نه سالگی مناظره و مباحثه‌ی علمی نمود و فحول علما و دانشمندان را مقهور ساخت.

شجاعت

هر امام بایستی شجاع‌ترین مردم باشد به همان دلیل که داناترین آنها است، زیرا شجاعت، یک خصلت نفسانی است و علم هم از همان خصال است. پس مرد شجاع به نسبت علم و دانش، شجاع است. البته ایمان و ایقان هم باید کمک کند که چه بسا علمایی که جبن و ترسو بودند؛ ولی مؤمنانی که بدون علم، شجاع و قهرمان بوده‌اند. پس مبنای شجاعت، در درجه‌ی نخست ایمان، یقین و اطمینان به مراتب توحید است. هر اندازه مرتبه‌ی توحید قوت داشته باشد، قلب آدمی قوی است و هر اندازه قوت قلب بیشتر باشد شجاعت بیشتر است. امام جواد علیه السلام در شجاعت همانند پدر و اجداد طاهرینش بود. نهایت این که اگر این شجاعت در معرکه و میدان جهاد باشد ظهور و بروزش بیشتر است و اگر در

مجلس بزم باشد به شهادت تعبیر می شود و ما در صفحات تاریخ امام جواد علیه السلام دیدیم که آن حضرت از کسی بی‌می نداشت، سخنان خود را بر پایه ی حق و عدالت بیان می کرد، مجلس خلافت و مجلس فقر و درویشی برای او یکسان بود، با کمال شهادت، فروع دین و مسایل علمی را تجزیه و تحلیل می نمود. در گذرگاه و معبری که خلیفه می گذشته و همه فرار می کردند او همچنان برجا ایستاده و اعتنایی به کسی نداشته و در پاسخ مسایل و مراتب هم - با آن که کودکی ده ساله به نظر آمده - همانند پیرمرد سال خورده و پدر بزرگ جواب داده، باز هم خلیفه به او برخورد نموده از آن چه در دست داشته پرسیده است با علم امامت و قدرت شجاعت به صورت تحقیر آمیزی به او پاسخ داده که: این حیوان از فلان دریاست و خلفا آن را وسیله ی آزمایش پیامبر زادگان قرار می دهند. در هر حال، امام جواد علیه السلام در شهادت و شجاعت قهرمان بود، چه بسا اگر جنگ و جهادی لازم می شود پیشوایی و قدرت دست این بنی هاشمی نیز همانند قاسم بن حسن، یا علی اکبر شهید علیهما السلام و غیره ظاهر می گردد، و عدم فرصت و اقتضا، دلیل بر عدم شجاعت آن ها نیست.

سخاوت

امام باید سختی ترین مردم باشد، و ماصولا امام جواد علیه السلام را بدین صفت می شناسیم؛ چرا که لقب آن حضرت، جواد است و بخشندگی را با ضمیر و فطرت خود عجین داشته که آن چه به او داده می شد و آن چه از صدقات، زکات و موقوفات بنی هاشم - که تا زمان جدش صدقات موسوی و رضوی بود - همه را بین مردم تقسیم می کرد و به فامیل دور و نزدیک هدیه ها و جوایز و انعام و اکرام می فرمود و به قدری بخشندگی داشته که او را جوادالائمه می گفتند. در روایتی آمده است: امام جواد علیه السلام در سن سه - یا چهار - سالگی بود که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام به او مرقوم فرمود: «باید بخشش و بذل و عطای تو کمتر از

پنجاه درهم نباشد و بیشتر آن را در اختیار توست». از این رو، حضرتش به هر فقیر و بی نوا این مقدار و بیشتر عطا می فرمود و جایزه های چندین هزار درهمی داشت که طبق اخبار روایت شده به جهت جود و بخششی که حضرتش داشته او را جواد و بخشنده گفته اند.

تقوی و پرهیزگاری

گفته شده: لباس زیرین امام جواد علیه السلام پشمین و زبر بود و لباس رویی آن حضرت حریر و خز و نرم و قیمتی و فرمود: آن برای خدا و این برای خلق است. آن حضرت پیوسته در کنار قبر پدرش، یا در وسط خانه ی خودش به نماز و عبادت اشتغال داشت و روزها روزه می گرفت، شبها بیدار و شب زنده دار بود و با خدای خود مناجات می کرد. ادعیه و اذکار آن حضرت در کتب مربوطه مضبوط است و این همه آثار نشان می دهد که امام جوان ما علیه السلام در مدت هفده سال امامتش بیشتر به عبادت و بسط معارف دین پرداخته است.

روش فکری امام جواد در دوران کودکی

همه ی نوایغ و بزرگان از دوران کودکی و خردسالگی آثار نبوغ و جلالت از سیمایشان آشکار است، سنخ فکر و روش عقل آن ها با اطفال مشابه و مماثل صوری آن ها فرق دارد. ائمه ما نیز که معصوم بوده و در مکتب تربیتی ربوبی نشو و ارتقا یافته اند در خردسالی با سایر خردسالان بسی فرق و بسیار امتیاز دارند. فکر آن ها هدایت قوم و استوار ساختن عدالت اجتماعی، ادب نمودن بی ادبان، قصاص و انتقام از جسوران و متعدیان بود و پیوسته در نشر معارف می کوشیدند. این برنامه در خوردن و کلان آن ها یکسان بوده است. طبری روایت می کند: محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن ولید از برقی از زکریا بن آدم روایت کرده که: در خدمت امام رضا علیه السلام حضور داشتم که امام جواد علیه السلام را خدمت آن

حضرت آوردند، سن آن حضرت از چهار سال نمي گذشت، لحظاتي بعد دیدیم امام جواد علیه السلام سر به سوي آسمان کرد و مدت طولاني فکر مي کرد. امام رضا علیه السلام به او فرمود: فرزندم! در چه باره فکر مي کنی؟ عرض کرد: درباره ي مادرم فاطمه زهرا عليها السلام و آن ظلمي که دشمنان با او کردند مي اندیشم، آن گاه فرمود: أما والله! لأخرجنهما ثم لأحرقنهما ثم لأسفنهما في اليم نسفا. (1). به خدا قسم جسد آن دورا بيرون مي آورم و مي سوزانم سپس خاکسترشان را به دريا مي ريزم. امام رضا علیه السلام دست به سر و صورت فرزندش کشيد و ما بين دیدگان او را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد که تو شايسته ي مقام امامتي. اين همان حقيقتي است که فرمود: الحب و البغض يتوارثان. آري، آن حضرت نسبت به ستمي که بر جده آن ها رفته بود و قريب دوست سال از آن مي گذشت و سخت اين فرزند را ناراحت کرده بود از خداوند طلب نيروي انتقام مي کرد.

خانه ي خود يا دربار خلافت

حسين مكاربي گوید: در بغداد حضور امام جواد علیه السلام رسيدم، مقام و مرتبتي عظيم از او دیدم، با خود گفتم: امام جواد علیه السلام با اين دستگاہ خلافت ديگر به مدینه بر نمي گردد، زيرا کاخ خلافت و جلال و عظمت و سفره هاي رنگين و انواع مأكولات لذیذه اجازه نمي دهد که امام جواد علیه السلام به مدینه برگردد (نعوذ بالله).

ص: 317

من با خود در این خیال بودم که ناگهان فرمود: ای حسین! نان جو و با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است از آن چه تو مشاهده می کنی؟! دو قرص نان اگر از گندم و اگر از جو دو تایی جامه اگر کهنه و اگر از نو چهار گوشه ی دیوار خود به خاطر جمع که کس نگوید زین جای خیز و آن جا رو هزار مرتبه بهتر به نزد ابن یمین ز فر مملکت کی قباد و کیخسرو یکی از سادات و عاظم معاصر - سید فصیح الزمان شیرازی، متخلص به رضوانی که گوینده پاک ایمانی بود - در این زمینه چنین سروده است: به نزد بی خردان باشد این سرای بهشت کسی است آدم عاقل که این بهشت بهشت فراغت و لب نان دلوق کهنه فرش حصیر دو روز زندگی این چهار به ز هشت بهشت به قصر و خانه چه نازی که بس عمارت ها شود بنا و تو ای خواجه! خاک باشی و خشت کسی که قالب او خشت گردد آخر کار به حیرتم که نهد از چه خشت بر سر خشت؟ گذشت عمر به غفلت بین به موی سپید که زال چرخ عجب رشته ای برای تورشت مشو مقید قید جهان چه نیک و چه بد که کس نزیست در این جا چه خوب و چه زشت

رضا به قسمت خود شو که خامه ي ازلي همين نصيب به پيشاني من و تو نوشت به خويش غره مشو زاهد! که روز درو شود پديد که هر کس براي خويش چه کشت

اسباب بازي

در سنن و رسوم عمومي بشر است که براي نوزادان بزرگان هدايائي در خورد شأن آن ها همانند لباس کودکانه، اسباب بازي و وسايل تفريح و آلات وزينت و زيور و غيره مي برند و اين سنت در عرب هم معمول بوده است. طبري از شلمغاني روايت کرده که گويد: سالي که براي حج رفته بودم گروهی با امام جواد عليه السلام به مکه آمده بودند من ده مسأله نوشته بودم که از آن حضرت سؤال کنم، از آن جمله همسر من حامله بود مي خواستم بپرسم، نام طفل را چه بگذارم که معلوم شود دختر است يا پسر. هنگامي که همه ي حاضرین سؤالاتشان را از حضرتش پرسيدند و پاسخ شنيدند، من تا نزديک حضرتش رفتم فرمود: اي يعقوب! نام فرزندت را احمد بگذار. دانستم که فرزندم پسر است، بعد هم فرزندم متولد شد و نشو و نما نمود. از افراي که در آن سفر همراه ما بودند علي بن حسان واسطي معروف به اعمش بود که گويد: من به رسم عربيت وقتي شنيدم محمد بن علي عليهما السلام نه ساله است، مقداري اسباب بازي از نقره و طلا مانند خلخال و دست بند و غيره برداشتم و با خود گفتم که براي ابوجعفر تحفه مي برم. من نیز آن روز حاضر شدم، که وقتي همه حاضرین مسایل خود را پرسيدند آن حضرت جواب کافي و شافي داد و برخاست، من هم از پشت سرش رفتم، حضرت به منطقه «صريا» که مزرعه پدرش بود رفت، من هم رفتم، چون سلام کردم با اکراه به

من نگرېست، وقتي كيسه را در مقابل حضرتش خالي كردم با يك نظر تندي به من نگرېست و اجازه نشستن نداد و فرمود: خداوند ما را براي اين كارها خلق نكرده است، ما را با بازيچه ي كودكانه چكار است؟! من شرمنده شدم عذر خواستم طلب عفو نمودم، فرمود: اين ها را بردار برو و به فقراي مدينه بده. (1).

مفهوم زندگي در نظر ائمه معصومين

خداوند در قرآن مي فرمايد: (و ما الحياة الدنيا إلا لعب و لهو و للدار الآخرة خير للذين يتقون أفلا تعقلون) (2). ترديدني نيست كه اين دنيا، منزلي از منازل تكاملي نفس ناطقه ي بشري است كه بايد از دري وارد شود و پس از تكامل از در ديگري خارج گردد و به سر حد كمال مطلوب خود برسد. دنيا يكي از چهارده منزلي است كه بايد بشر از كتم عدم طي كند تا به آن چه اندر وهم در اين دنيا نايذ، برسد. اين دنيا از بازيچه هاي كودكانه شروع مي شود تا به مراتب عقل فعال برسد و هر كس مفهوم زندگاني را در خور اندازه شعور خود درك مي نمايد كه شايد آن درجه، براي ديگري تاريخ و نامفهوم است. گروهی زندگي را از همين مراحل بازيچه اولي بيشتري نمي دانند و تا آخر عمر با همين محيط كودكانه زندگي کرده و مي ميرند و آنچه كه در زندگي است همان بازيچه ها و مفاخرات جاهلانه و زد و خورد هاي كودكانه مي شناسد. گروه ديگر، زندگي را زيب و زيور تن دانسته و خوب خوردن، خوب پوشيدن،

ص: 320

1-365. بحار الانوار: ج 50 ص 58.

2-366. سوره ي انعام: 32.

خوب لذتهای جنسی نمودن و خوب استراحت و استکانت نمودن می دانند، ولی به همه ی آن ها موفق نشده در هر مرحله به همان اندازه به اجبار قناعت می کنند. به عنوان مثال: گروهی فقط شیک پوش هستند که اگر شکم گرسنه، یا مسکن تهی، یا فاقد همه ی وسایل هم باشند مراقبت در پوشش شیک خود داشته اند. گروه دیگری این مراقبت را در خوراک برده و فقط به خوردن پرداخته و از سایر جهات فقیر و بی علاقه مانده اند. طبقه ای دیگر این علاقه را روی مسکن برده و همه ی وسایل زندگی و تهیه ی کلیه ی تجهیزات و آن چه برای زندگی تجمل شناخته شده به قدر استطاعت مالی جمع نموده تا به تشکیل موزه رسیده است. یک دسته نیز خود را برای جلب زن و جنس مخالف صرف کرده و آن چه وسیله ی جلب جنسی بوده فراهم کرده اند. دسته ی دیگر هم فقط به تناسب اندام پرداخته و سایر جهات را فرو گذاشته اند. گروهی هم فقط با پست و مقام و منصب گردیده و همه چیز - حتی دین - را فدای احراز مقام نموده اند و ناموس خود را در گرو این حب جاه باخته اند. یک دسته هم فاقد همه ی این مراتب شده، طالب معنایی و رای این مادیات گردیده، که از آن طرف به حس درویشی و بی بند و باری و کثافت و گوشه گیری و انزوا و بی طهارتی و بی رغبتی افتاده و مانند بهائم زیسته اند. خلاصه آن که مفهوم زندگی در نظر هر یک از این طبقات، مختلف بوده و هر کس مدعا را به قدر فهمش فهمیده است. ولی شاگردان مکتب دین، زندگی را به تعریف قرآن و پیامبران شناخته اند، اگر چه آن ها هم از افراط و تفریط خارج نبوده اند، اما این تقیصه و افزونی آن ها به جهت ضعف بنیه ی مالی، یا فقدان وسایل معنوی بوده است. در هر حال، قرآن در بیش از هیجده آیه، زندگی دنیا را متاع قلیل و چیز کم بها و

بازیچه ی کودکانه معرفی فرموده، اما در عین حال، این زندگی را منزل گذر راه ترقی و رهگذر کسان‌ی شناخته که از این رهگذر باید به کمالات معنوی برسند. قرآن می‌فرماید: «زندگی دنیا در نظر مردم بی‌خرد و بی‌خبر جز بازیچه ی کودکانه نیست، ولی در نظر پرهیزگاران و خردمندان رهگذری متناسب برای نیل به مقام معنوی و کمال مطلوب است». ائمه ی دین به صورت عملی مفهوم زندگی را به ما آموخته‌اند و آن کوشش و کوشش در این زندگی برای رسیدن به ثوابت اخروی است. یعنی باید مانند شمع سوخت و دیگران را روشن داشت، باید مانند دریا بر خود موج داد و جواهر بیرون ریخت، باید چون کوه بر خود لرزید و منابع و معادن بیرون افکند، باید راحت دیگران را در رنج خود خواست، باید از کوشش و کوشش در راه سعادت خود و فرزندان و اجتماع و برادران مؤمن - دور یا نزدیک - فارغ‌نایستاد و باید به هر نحوی که امکان دارد در ایجاد وسایل سعادت خود و دیگران - که در اجتماع به هم پیوسته‌اند - تلاش و کوشش نمود. امام جواد علیه السلام نیز همانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر بزرگوارش و سایر اجداد طاهرینش به کار و کوشش زراعتی و فلاحتی می‌پرداخت، در مدت بیش از پانزده سال فراغتی که در مدینه داشت به نماز، روزه، عبادت و اطاعت حق، تدریس و تعلیم احکام شریعت، قطع و فصل دعاوی مردم، اصلاح ذات‌البین، تفسیر قرآن و بیان معجزات علمی آن پرداخته و در باغستان‌ها و نخلستان‌ها و صدقات جاریه ی جدش امام موسی کاظم علیه السلام مشغول فلاحت بود و به کار خود که سعادت دیگران را نیز متضمن بود، می‌پرداخت. آن حضرت به صورت عملی به ما دستور داد که باید دنیا را برای آخرت خواست، باید در دنیا مال را برای انفاق در راه خدا به اجر و ثواب آخرت فراهم کرد، باید به حج خانه ی خدا رفت و اموال را در راه رضای خدا در محل خود انفاق و

صرف نمود، باید اکرام و انعام کرد، آن جایی که فقیر و بیچاره و بی نوا فراوان است باید به جای عمارات چندین طبقه ی کوه پیکر سر به آسمان کشیده، خانه های یک طبقه ی فراوان و ارزان قیمت برای بی خانمان ها فراهم نمود، باید زمین های مرده را احیا کرد و به دست کشاورز داد تا کار کنند و نان بخورند و حق مالک را از جهت احیای اراضی و احداث قنوات بردارند. مفهوم زندگی در نظر ائمه ی دین، این است. از امام جواد علیه السلام از جدش امام صادق علیه السلام روایت است که: مردی مدتی از جهت کار و کسب و کوشش و کشش در به دست آوردن مال دنیا سعی می کرد. حضرت فرمود: این مال را برای چه می خواهی؟ عرض کرد: برای آن که به زن و بچه ام غذایی لازم و نفقه واجب بدهم، به دوستانم اطعام و انعام نمایم، به خویشانم صله ها و جوایز دهم، در راه خدا به مکه بروم، آن جا به فقرا و یتیمان مسلمانان کمک کنم، دست بیچارگان را بگیرم، خانه برای بی خانمان ها بسازم، دختران یتیم را شوهر دهم و پسران یتیم را زن دهم و آن چه از دستم بر می آید به تهی دستان بیکار سرمایه بدهم، تا در پی کار و کسب باشند، اراضی موات را احیا نمایم، مردم را به کار بگمارم، قنوات احداث کنم، اشجار غرس نمایم، تا از حاصل و میوه ی آن، آیندگان برخوردار شوند، مجالس مجد و عظمت شما خاندان آل محمد علیهم السلام را به امید اجر و ثوابی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت فرمود برپا کنم، و در آن مجلس از اخبار و احادیث آل محمد علیهم السلام بحث کنم و سفره ای گسترده در آن با برادران دینی صرف غذا نمایم. امام صادق علیه السلام فرمود: این ها همه کار آخرت است کار دنیا نیست، باید بکوشی و همه ی این کارها را در سایه ی کسب حلال انجام دهی. دنیایی مذموم است که صرف دنیا شود و فقط خور و خواب و خشم و شهوت باشد، دنیایی که برای آن به مال یکدیگر تعدی و تجاوز نمایند آن دنیا مذموم است.

نه این دنیا که صرف آخرت می شود.

خلفای معاصر امام جواد

با توجه به تحقیقات انجام شده تولد امام جواد علیه السلام در سال 195 هجری رخ داده است. بنابراین، آن حضرت معاصر با امین و مأمون بوده است. چرا که هارون در سال 193 هجری در طوس درگذشت و امین در بغداد بر تخت خلافت نشست به و مأمون را در سال 194 هجری از ولایت عهدی خلع کرد و پسرش را ولیعهد نمود. به همین جهت، در سال 195 هجری جنگ بین امین و مأمون آغاز شد و امین در ری کشته شد و مأمون در مرو بر تخت خلافت تکیه زد و مرکز خلافت و پایتخت کشور اسلامی از بغداد به مرو انتقال یافت. هنگامی که مأمون به طور کامل بر خلافت استقرار یافت، در سال 198 هجری امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزید و به خراسان فراخواند. در آن زمان، امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و بنابر قولی که امام رضا علیه السلام در اول سال 204 هجری مسموم شده باشد امام جواد علیه السلام در سن هشت سالگی به امامت رسید و با مأمون معاصر بود. هنگامی که مأمون در سال 218 هجری درگذشت امام جواد علیه السلام با معتصم عباسی - که هشتمین خلیفه عباسی است - مواجه شد به وسیله ی زهر ستم او به شهادت رسید. بنابراین، فقط با دو خلیفه هم عصر بود، از یکی احترام دید و به دست یکی بی درنگ - یعنی سال دوم خلافت معتصم عباسی - شهید شد. خلفای عباسی به ترتیب عبارتند از: 1 - سفاح. 2 - منصور. 3 - مهدی. 4 - هادی. 5 - هارون. 6 - امین. 7 - مأمون. 8 - معتصم.

ص: 324

معتصم، نخستین خلیفه ای است که لفظ «الله» را به نام خود اضافه نمود و خود را «المعتصم بالله» نامید، و این رویه بین خلفای عباسی معمول شد و او نخستین خلیفه ای است که از نژاد ترك استفاده کرد و سرانجام به دست آن ها هلاک شد. گویند: او هشتمین خلیفه ی عباسی، هشتمین اولاد عبدالمطلب بود که مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز طول کشید و هشت فرزند پسر و هشت فرزند دختر داشت، و بدین جهت او را «صاحب الثمانین» گفته اند که در هشت مورد هشت چیز داشته است. معتصم، شهر سامرا را از شهر ترکان انتخاب نموده و آن جا را مرکز حکومت خود ساخت و پس از آن متوکل عباسی در آن جا قصری ساخت که هنوز بقایای آن باقی است. معتصم، امام جواد علیه السلام را کشت، ولی چنانچه پیشتر تذکر دادیم در زمان او سادات و آل علی علیه السلام آسایش داشتند و سبب آسایش آن ها هم اشتغال سیاستی ترك، عرب و عجم بود که آن ها را از شرور این طبقه مصون داشت. آل علی علیه السلام در زمان امام جواد علیه السلام و عصر معتصم عباسی نه تنها در رفاه و آسایش بودند، بلکه در ایران، علویان که به ری، قزوین و طبرستان پناه برده بودند، کارشان بالا گرفت و به سلطنت رسیدند. و در حقیقت، تشیع این کشور از نیم قرن سوم هجری قوت گرفت و پایه گزارش شد و علویان طبرستان سال ها حکومت نمودند و به سلطنت و خلافت رسیدند و مرکز تشیع ایران گردید. با آن که متوکل پس از واثق به خلافت رسید و به انواع جنایات دست زد و به شیعه و آل علی علیه السلام سخت گرفت، عکس العمل سخت او موجب قوت و قدرت شیعه در جبال البرز گردید و شیعیان طبرستان، گرگان، ری، قزوین، مازندران و گیلان همانند آجرهای يك بنا محکم خود را نگاه داشتند و از همدیگر حمایت کردند تا بر خلفا غالب شدند.

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» گفتیم هنگامی که مأمون عباسی بر تخت خلافت استقرار یافت، با دو دستگی بزرگی مواجه شد که: دسته ای هواخواهان امین به زعامت زبیده و دسته ای هواخواهان علی بن موسی الرضا علیه السلام که اکثریت آن ها را شیعیان و ایرانیان تشکیل می دادند. مأمون در این دوراهی، مصلحت چنان دید که نخست ایرانیان را که سبب به خلافت رساندن بنی عباس بودند حفظ کند. افزون بر این که موجب ظفر و پیروزی او بر برادرش، همین هواخواهان امام رضا علیه السلام بودند. از این رو، تصمیم گرفت همه ی علویان و بنی هاشم را به مرو - که پایتخت او بود - دعوت کند که از این عمل دو نتیجه می گرفت: 1 - احتمال خلافت و قیام و خروج - که در همین تیره و خاندان می داد - همه را زیر نظر بگیرد. 2 - برای اطمینان خاطر آن ها، بزرگ آن ها را به ولایت عهدی برگزیند و این رشوه ظاهری را به آن ها بدهد تا از مخاطرات احتمالی آن ها مصون بماند. به همین جهت، چهل و چهار هزار نفر از سادات علوی و بنی هاشم را که در آن عصر در حجاز، عراق، شامات و ایران پراکنده بودند همه را به مرو دعوت کرد و احترامات لازمه را مراعات نمود و از آنان پذیرایی شایانی کرد و به هر کدام از آن ها لباس و اساس زندگی داد، انعام و اکرام نمود و گفت: شما از میان خودتان يك نفر را انتخاب کنید تا من خلافت را - که حق شما بوده - به او واگذارم. البته این تعارفی بیش نبود که تعارف کرد و آن ها به اتفاق همگی گفتند: اکنون بزرگ ما امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که در مدینه سکنی گزیده است. از این رو، مأمون دایی خود و خویشان و بزرگانی را مأمور نمود که امام رضا علیه السلام

را به خراسان دعوت نمایند و بدین صورت با تجلیل و تجمل تمام آن حضرت را به مرو وارد نمود و گفت: می خواهم امر خلافت را به شما محول کنم. امام رضا علیه السلام فرمودند: این امر محال است. گفت: پس ولایت عهدی را قبول بفرمایید. فرمودند: این هم میسر نیست. ولی مأمون به اصرار تام و تمام امام رضا علیه السلام را به قبول این مقام مجبور نمود و امام رضا علیه السلام به شرط عدم دخالت در عزل و نصب و امور سیاست پذیرفت و خبر داد که: من پیش از تو از دنیا خواهم رفت و همین خبر، موجب تحکیم مبانی اصرار مأمون و انبساط باطنی او شد. در مدتی که امام رضا علیه السلام که قریب چهار سال، یا بیشتر - در مرو بودند همه ی سادات علوی به خصوص موسویان به سوی ایران کوچ کردند و از فرزندان امام کاظم علیه السلام آن هایی که دارای مزرعه و خدم و حشم بودند برای تبریک و تعاون برادر بزرگوارشان به ایران کوچ کردند، ولی هنوز برخی از آن ها به مرو نرسیده بودند که خبر شهادت امام هشتم علیه السلام منتشر شد و طوس مدفن و آرامگاه آن حضرت گردید. در این جریان که مأمون از جهت ولعهد خود آرامش خاطر یافت، متوجه سد بزرگ دیگری شد که به دست زبیده گذاشته شده بود در این مورد هم چاره ای ندید جز این که شخصا به بغداد برود و مرکز خلافتش را همان مرکز خلافت سابق قرار دهد. البته در این نقل و انتقال و مراقبت حال سادات علوی، موسوی و بنی هاشمی؛ بسیاری از سادات متفرق شدند و دیگر به مدینه بازنگشتند. از این رو، امام جواد علیه السلام در مدت اقامت خود در مدینه، تقریبا تنها مانده و بسیاری از بزرگان سادات، شیوخ، معمرین و محتشمین آن ها از مدینه مهاجرت کرده بودند.

امام جواد علیه السلام از جهت امور مالی دستنگ نبود، زیرا موقوفات مدینه در اختیار او بود و سادات بسیاری از موقوف علیهم در هجرت بودند. افزون بر اینکه مأمون، سالیانه مبلغی که - شاید قریب دوازده هزار دینار بود - برای دختر و دامادش می فرستاد، و امام جواد علیه السلام از این جهت جواد، سخی و باگذشت بود که هر چه از ارقام درشت داشت به مردم می داد و برای سادات و ارحام و اخوات و اعمام خود می فرستاد.

مدیحه ی علامه ی اربلی در منقبت امام جواد

حماد حماد للمثنی حماد علی آلاء مولانا الجواد امام هدی له شرف و مجد علا بهما علی السبع الشداد امام هدی له شرف و مجد أقر به الموالي و المعادی تصوب یداه بالجدوی فتغنی عن الأنواء فی السنة الجماد یبخل جود کفیه إذا ما جری فی الجود منهل الغواد (1). بنی من صالح الأعمال بیتا بعید الصیت مرتفع العماد و شاد من المفخر و المعالی بناء لم یشده قوم عاد فواضله و أنعمه غزار عهدن أبر من سح الهعاد و یقدم فی الوغی إقدام لیث و یجری فی الندی جری الجواد فمن یرجو اللحاق به إذا ما أتى بطریف فخر أو تلاد من القوم الذین أقر طوعا بفضلهم الأصادق و الأعدی أیادیهم و فضلهم جمیعا قلاید محکمات فی الهوادی (2). بهم عرف الوری سبل المعالی و هم دلوا الأنام علی الرشاد و هم أهل المعالی و المعانی و هم أهل العطايا و الأیادی

ص: 328

1-367. الغواد جمع الغادية: السحابه تشأ غدوة.

2-368. الهواد جمع الهاد: العنق.

سموا في الحلم قيسا و ابن قيس و إن قالوا فمن قيس الأيادي و هذا مذهب في الشعر جار و أين من الربا خفض الوهاد (1). لهم أيد جبلن علي سماح و أفعال طبعن علي سداد و هم من غير ما شك و خلف إذا أنصفت سادات العباد أيا مولاي! دعوة ذي ولاء إليكم يتتمي و بكم ينادي يقدم حبكم ذخرا و كنزا يعود إليه في يوم المعاد جري بمديح مجدكم لساني فأسبح ديدني فيكم و عادي ففيكم رغبتني و علي هواكم محافظتي و حبكم اعتقادي إذا محض الودد الناس قوما محضتكم و إن سخطوا و دادي و كيف يجوز عن قصد لساني و قلبي رايح بهواك غادي و مما كانت الحكماء قالت لسان المرء من خدم الفؤاد و قد قدمتمكم زادا لسيري إلي الاخري و نعم الزاد زادي فأنتم عدتي إن تاب دهري و أنتم إن عري طب عتادي مفاد و مدلول شعر قريب بدين مضمون است: حمد و ستايش بي در بي، متوالي و متواتر نعمت هاي پروردگار عزوجل را که خداوند جواد است و امام جواد عليه السلام را راهنما و راهبر خلق فرمود. اين امام عليه السلام، داراي عزت، شرف، بزرگي و سربلندي است که پایه ي قدرتش بر هفتمين آسمان قدم نهاده و اوج عظمت او بر عرش سايه افکنده. او پيشواي راهنمايي است که از هر دو دستش باران جود و سخاوت چون سحاب رحمت مي بارد. و چون دستش را دست مي گشايد باران نعمتش به همه مي رسد و

ص: 329

فایده‌ی بی‌شمارش همه را فرا می‌گیرد. او شخصیتی است که به هر کس که باران جودش بارید، از خشکسالی دور و از قحطی فارغ و از همه بی‌نیاز خواهد بود. بسته‌های درهم و دینار او، کف هر بخیلی را جواد و بخشنده می‌سازد و چون عنایتش در حق کسی توجه نماید سیل مرادش حاصل گردد. او امامی است که جواهرات را مانند ریگ می‌ریزد و می‌بخشد و از مصالح اعمال صالح، خانه‌های رفیع بهشت برین ساخته و پرداخته می‌نماید. به قدری کاخ عظمت او در جهات عالم طبع و آخرت و بهشت رفیع است که آواز و صدای هیچ کس بدان نرسد، ستون قصور مرتفعش را فضیلت و کمال و خیر و بر و نیکوکاری تشکیل داده و صدقات، تعلیمات و افاضات او کاخ رفیع مقامش را تزیین و تجلیل نموده است. نعمت‌های این امام بسیار است که عهد او عهد ولایت بر همه واجب و فرض است. او همچون شیر بیشه‌ی معرکه، که می‌گردد و در جریان جست و خیز است. در افاضات و خیرات و انعام و اکرام همه جا نامش در زبان‌ها است و در همت و بخشش مانند جهش اسب، اموال را می‌بخشد و از خود دور می‌سازد. کیست که به چنین امامی چشم امید و شفاعت نداشته باشد؟! کیست که آرزوی مصاحبت، خدمت و ملازمت او را نداشته باشد؟! هر کس به این امید نباشد، سرمایه‌ی مفاخرت ندارد و راه سعادت بر او بسته است. او امامی است که هر قومی به ولایت او به میل و رغبت به خدمت، فضل

و دوستي ايشان اقرار دارند و دست رجا و اميدواري به بخشش هاي مادي و معنوي او همانند قلاده اي که به گردن نهاده و قلبا دل بدو بسته و اميد غفران، رحمت و مغفرت او را دارد. همه ي اقوامي که او را به راهنمايي و پيشوايي و فضل و بزرگواري مي شناسند اهل معاني و معالي هستند و آنان اهل عطايا و ايادي اند. و چون قيس، پسر قيس است - که از ارباب حلم و کرم و ايادي عصر شاعر بود - براي تنزيل تشبيه او را به قيس تشبيه نموده و نام برده است. اي امام نهم! چه مقام بلندي داري؟ و چه پايه ي رفيعي که دست هاي جود و کرم کسي به ساحت تو نمي رسد. در بخشش و جوان مرد ي آب و گل تو آن چنان به کرم و عطا و انفاق عجيب شده که نظير و شبيهي ندارد. روش تو همه درس علم و فضيلت، افعال و اعمال مطبوع و پسنديده و خصال و مکارم اخلاق است. عقول خردمندان، اعتراف دارند که تو بهترين سادات و نيکوترين بنده ي از بندگان پروردگاري. اي سرور! و اي مولاي من! اي جاذبه ي دوستي و اولي به تصرف و ولي نعمت من! وجهه ي همت من تو هستي و ندا و صداي من به سوي توست. دوستي و نسبت محبت و ارادت و علاقه ي ما به تو ذخيره ي عملي براي آخرت است و گنج تمام ناشدني خيرات و بريات است که روز بازگشت و معاد به ما باز خواهد گشت. زبان و قلم من در مدح و مجد و بزرگي شما صبح سعادت من در باب شما و عادت من در ارادت به شما است که رغبت و ميل من به هوا و

دوستي و محبت شماست. خداوند اين غريزه ي دوستي را براي من نگاه داشته و محافظت نمايد و ولايت و دوستي شما عقیده و اعتقاد من است. هر قومي با هر کس رابطه ي دوستي ورزيده، من با تو ارادت مي ورزم و رابطه ي دوستي و علاقه ام را محکم نموده ام، اگر چه شما سر رشته را محکم نداشته و غضب کنيد من در راه ارادت حيران نخواهم ماند. چگونه از شما رو برگردانم و از دل و زبان وصف ديگري کنم؟ و حال آن که ذکر نام شما عطفشان است و بقا و حيات من به اميد دوستي شما پايدار است. از اين جاست که حکما گفته اند: زبان مرد از خادمان دل اوست. من بدین مدیحه، زاد و توشه خود را پیش مي فرستم تا در جهان آخرت اندوخته اي به دوستي تو داشته باشم که محبت شما خاندان عصمت و طهارت زاد و توشه جهان آخرت است و هر بنده را در آن جهان آخرت بي نیاز مي سازد و جز شما طريق نجات و راه مستقيم و کفاف و عفاف که موجب نجات و رستگاري است نخواهد بود.

مسافرت امام جواد به خراسان

بيهقي در «تاريخ بيهق» مي نويسد: محمد بن علي بن موسي الرضا عليهم السلام ملقب به «نقي» در طي سفري از دريا عبور کرد و از راه طبس - مسينا و طريق قومس - که راه غير معمولي و غير مسلوك بود - به طرف خراسان حرکت نمود. در اين سفر، با عبور از بيهق و قريه ي ششتمه به زيارت پدرش رفت که اين سفر

ص: 332

در سال 202 تا سال 203 هجری بود. (1). اگر روایت بیهقی درست باشد بایستی این مسافرت در زمان حیات امام رضا علیه السلام باشد، چرا که مسلم است که رحلت امام رضا علیه السلام پیش از ماه صفر سال 204 هجری نبوده است و جریان ازدواج امام رضا علیه السلام با دختر مأمون - که او اصرار داشت دختری به امام رضا علیه السلام و دختر دیگری به امام جواد علیه السلام عقد کند - صادق خواهد بود و منافاتی هم ندارد که چنین عقد و چنین سفری رخ داده باشد فقط منبع تاریخی آن معلوم نیست. البته طبق این روایت، سفر امام جواد علیه السلام به سوی خراسان به سفر بغداد مقدم خواهد شد و حتی ظن قوی این است که این سفر، از ملاقات مأمون با امام جواد علیه السلام در مکه هم مقدم بوده است و این سفر بایستی غیر از سفر باطنی و طی الارضی باشد که حضرتش برای تجهیز پدر بزرگوارش به طوس آمده است.

نظریه ی بیهقی

آن چه از خلال تاریخ به نظر می رسد این است که: امام جواد علیه السلام فرزند نه ساله امام رضا علیه السلام سفری به خراسان داشته؛ ولی وضع این سفر به طور کامل روشن نیست، زیرا دو - سه موضوع مهم تاریخی در پیش است که موجب تأمل و دقت نظر است. اکنون عین عبارت «تاریخ بیهقی» را نقل می کنیم تا نظریه ی خود را نیز ارائه دهیم. ابوالحسن علی بن زید بیهقی می نویسد: محمد بن موسی الرضا علیهما السلام - که لقب او تقی بود - از راه طبس - مسینا (2).

ص: 333

1-370. این سفر را اعیان الشیعه از تاریخ بیهقی نقل کرده و ما عیناً عبارت بیهقی را آوردیم، گفتنی است که صاحب اعیان الشیعه این خبر را با اختلاف تاریخ نقل کرده است.

2-371. در تاریخ بیهقی، معجم البلدان و مراصد می نویسد: طبس، دو طبس بوده، یکی طبس مسینان، دیگر طبس گیلکی - که اکنون در خراسان است - و بنا به ضبط بلاذری مسینان است.

از دریا (1) عبور کرد - که در آن وقت راه قومس (2) مسلوک نبوده و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند - به ناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمه نزول کرد و از آن جا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفت - فی سنة اثین و ثلاثین و مأتین (سال 232) (3) و در مسجد ششتمه نماز خوانده و اثر پای آن حضرت در سنگی که فعلا در موزه است، باقی است. (4). خبر دیگری نیز از طبری نقل می کنیم تا مطلب روشن تر گردد. طبری، ابن سیرین و یعقوبی در حوادث سال 202 هجری می نویسند: در این سال مأمون دختر خود ام حبیبه را به امام رضا علیه السلام و دختر دیگرش ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد. آن گاه خط سیر امام جواد علیه السلام را تعیین کرده می نویسند: آن حضرت از راه طبس مسینان دریا عبور کرد... از این دو خبر چنین مفهوم می شود که: امام جواد علیه السلام طی سفری به خراسان آمده، البته دلایل دیگری هم در این مورد روایات شده که عبارت است از: 1 - اثر پای امام جواد علیه السلام در سنگی که اکنون در موزه آستان قدس است. 2 - اثری که در مسجد بیهق بدان حضرت منسوب است. با این اخبار قریب به یقین است که امام جواد علیه السلام به سوی خراسان سفر کرده اند، ولی این مسافرت به دعوت مأمون بود، یا به میل خود آن حضرت و آیا در زمان حیات پدرش بوده که ول؟ عهد دولت عباسی بوده است یا به زیارت قبر پدر

ص: 334

1- 372. شاید منظور رود هیرمند باشد.

2- 373. قومس استرآباد بود به خراسان نمی رفتند فارسی آن کمش است.

3- 374. تاریخ بیهق: ص 46.

4- 375. تاریخ بیهق: ص 47 به نقل از تاریخ نیشابور تألیف: ابوعبدالله حافظ.

بزرگوارش رفته، هنوز روشن نیست. مشهور این است نخستین کسی که به زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام به طوس آمد حضرت ابوجعفر محمد بن علی التقی الجواد ابن الرضا علیهما السلام بود. البته این خبر دو طرف دارد، اگر صرف زیارت باشد بایستی حضرتش به مرو رفته باشد، ولی چون قید طوس دارد معلوم می شود که حضرتش به زیارت قبر پدر بزرگوارش رفته است. و اما طبق نقل بیهقی، خط سیر آن حضرت از مدینه از راه دریا و طبرستان مسینان بوده که آن زمان راه قومس معمول نبوده است. و طبق خبر دیگری که مسلم است، امام جواد علیه السلام برای کفن و دفن پدر بزرگوارش به صورت رسمی از مدینه به طوس آمد و وارد مسجد بیهقی سبزوار شد - که اکنون خرابه است و در بیرون دروازه قرار گرفته است - و اثر پای آن حضرت در آن مکان باقی و برقرار است. اما منظور از دریا سه احتمال است که یا باید دریای خلیج فارس باشد، یا دریاچه ساوه، یا دریای مسینان، که در کنار شهر دامغان کنونی بوده است و فعلا خشک شده و اثری از آن معلوم نیست. از طرف دیگر، امام رضا علیه السلام در مورد ولایت امام جواد علیه السلام فرمود: او مانند موسی بن عمران است که از دریا می گذرد. از سوی دیگر، تاریخی که بیهقی نوشته به تحقیق اشتباه و غلط است، زیرا به عقیده ی او شهادت امام جواد علیه السلام در سال 225 هجری رخ داده و در سال 232 - که بیهقی نوشته - اصلا امام جواد علیه السلام از دنیا رفته بود. اگر تاریخ شهادت امام جواد علیه السلام را سال 220 هجری بدانیم طبق نقل بیهقی بایستی از رحلت امام نهم گذشته باشد که در این صورت به یقین کاتب تاریخ را که «اثین و مأتین» سال 202 بود به اشتباه 232 نوشته است. البته از این دخالت های

ناروا در استنساخ کتب، یا در طبع و نشر آثار خطی بسیار رخ داده است. آن چه مسلم است اگر به خبر تاریخ طبری توجه کنیم و گفتار یعقوبی را ملائک قرار دهیم بایستی مسافرت امام جواد علیه السلام در هفت سالگی آن هم درس سال 202 هجری باشد، زیرا در همان شب، مأمون دختر بزرگ خود را به امام رضا علیه السلام داده و دختر کوچک خویش را به امام جواد علیه السلام عقد بسته است. در این صورت، ممکن است امام جواد علیه السلام دو سفر به خراسان آمده باشد. سفر اول هفت سال داشته که به مرو، پایتخت مأمون در خراسان رفته و سفر دوم برای تجهیز دفن پدر بزرگوارش به طوس رفته است. سفر اول به صورت رسمی بود که خود را در بیهق سبزوار و سایر شهرها معرفی نموده، ولی سفر دوم به طی الارض بوده است. گفتنی است که: ما این مطلب را در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نگاشتیم. (1) البته هنوز در اصل موضوع تردید داریم که اگر هم بگوییم: در سفر بغداد به ایران آمده آن هم درست نیست، چرا که امام جواد علیه السلام در آن سفر از راه جبل و کوفه به شام و مدینه رفته اند. در هر حال، آن چه مسلم است این که: امام جواد علیه السلام طی دو سفر رسمی به بغداد رفته اند که در مورد آن، طبق اخباری که در دست است، تردیدی نیست و سفری هم به خراسان داشته اند که به یقین برای تجهیز، کفن و دفن پدر بزرگوارش به طوس آمده اند. و اگر روایت بیهقی با توجه به اختلاف سال، درست باشد بایستی امام جواد علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش؛ عصر ولیعهدی به طور موقت سفری به خراسان آمده باشند، چرا که به نظر ما در این چهار سال، یا کمتر - که امام رضا علیه السلام به خراسان آمده - بسیاری از علویان به مرو دعوت شدند و امکان دارد که امام

ص: 336

جواد علیه السلام هم با آن‌ها به زیارت پدر بزرگوارش آمده باشد.

مسافرت امام جواد به بغداد

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم: که امام رضا علیه السلام به هنگام حرکت از مدینه به سوی خراسان خانواده و فرزندان را به همراه خودشان نبردند، بدون تردید امام جواد علیه السلام در این سفر در خراسان همراه پدر بزرگوارش نبود. و هنگامی که مأمون امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و آن حضرت هم به خراسان آمد، پدرش از دنیا رفته بود. بنا به اعتقاد ما امام جواد علیه السلام برای تجهیز پدر بزرگوارش به خراسان رسید و بنا به نقل بیهقی - که اشتباه نموده - سال‌های بعد حضرتش به خراسان رسید و مأمون آن حضرت را به بغداد دعوت نمود و امام جواد علیه السلام به دعوت مأمون از مدینه به بغداد مسافرت کرد. مسعودی در «اثبات الوصیه» می‌نویسد: لما توفي الرضا عليه السلام وجه المأمون إلي ولده الجواد عليه السلام فحمله إلي بغداد و أنزله بالقرب من داره و أجمع علي أن يزوجه ابنته ام الفضل. (1). هنگامی که امام رضا علیه السلام رحلت کرد مأمون متوجه فرزند آن حضرت یعنی امام جواد علیه السلام شد و او را به بغداد دعوت کرد و در کنار کاخ ریاست خود منزلی برای آن حضرت تهیه نمود و مجلسی ترتیب داد که دخترش ام الفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد. در این زمینه سبط ابن جوزی می‌نویسد: چون امام رضا علیه السلام مسموم شد و درگذشت امام جواد علیه السلام نزد مأمون رفت و مأمون مقدم او را مبارک دانست و به او اکرام و احترام بسیار کرد.

ص: 337

این مورخ می نویسد: اما در این که ام فضل را پیش از سفر بغداد به عقد او در آورد، یا در بغداد اختلاف است و این که آیا ازدواج ام فضل در زمان حیات امام هشتم بوده، یا پس از رحلت آن حضرت مورد بحث است. آن چه به نظر می رسد و ما در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نوشته ایم این که: ظن قوی این است که ام فضل در زمان امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام عقد بسته شده، ولی عقد ولایتی (1) و غیابی بوده است، چرا که آن حضرت در آن وقت هشت سال داشت و ام فضل نیز در همین حدود سن داشته است و امکان دارد عقد ازدواج در زمان امام رضا علیه السلام بوده و زفاف پس از رحلت امام هشتم رخ داده باشد. شیخ مفید رحمه الله در این مورد می نویسد: كان المأمون قد سَعَفَ بأبي جعفر عليه السلام لما رأى ممن فضله مع صغر سنه و بلوغه في العلم و الحكمة و الأدب و كمال العقل ما لم يساو فيه أحد من مشايخ أهل الزمان فزوجه ابنته ام الفضل و حملها معه إلى المدينة و كان متوقفاً علي إكرامه و تعظيمه و إجلال قدره. مأمون نسبت به ابی جعفر نهایت شفقت و مهربان را مبذول داشت به خصوص این که مشاهده کرد که او در صغر سن و کودکی در علم و حکمت، عقل و ادب و فضیلت و کمال به حد بلوغ رسیده به حدی که بزرگترین مشایخ علمی به پایه دانش و بینش او نمی رسند، با این مقام علمی، فریفته ی او شد و دخترش را به او داد و با احترام از بغداد به مدینه فرستاد و تجلیل و تبجیل بسیار نمود. در حاشیه «تحف العقول» می نویسد: امام جواد علیه السلام دو مسافرت به عراق کرد:

ص: 338

1- 378. به ولایت پدری دخترش را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد.

یکی در سال 211 هجری که مأمون از آن حضرت دعوت به عمل آورده و آن حضرت مدتی میهمان بودند تا این که به مدینه برگشتند. در این سفر، دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد و از حضرتش بسیار اکرام، تعظیم، تجلیل و تبجیل نمود. سفر دوم سال 225 هجری به دعوت معتصم بود که در آن سال امام علیه السلام را مسموم نمودند. نگارنده گوید: در این عبارت دو اشتباه رخ داده: یکی دعوت مأمون در سال 215 هجری و تزویج ام فضل است. دیگری، دعوت معتصم در سال 220 هجری، زیرا اگر تزویج در سال 211 باشد، لازم است که هشت سال پس از رحلت امام رضا علیه السلام و در سن هفده سالگی امام جواد علیه السلام باشد. و در سال 225 بایستی امام جواد علیه السلام سی سال داشته باشد، زیرا به طور مسلم تولد آن حضرت در سال 195 هجری بوده و در حالی که اکثر مورخان نوشته اند که شهادت آن حضرت در سال 220 هجری بوده است.

مسافرت امام جواد از بغداد به مدینه

امام جواد علیه السلام پس از ازدواج و محبوبیت و تکریم و احترام آن گاه که موسم حج فرا رسید از مأمون اجازه خواست که برای ادای مناسک حج به سوی مکه حرکت نماید و از آن جا به مدینه، موطن و مولد خود برود. مأمون اجازه داد و این سفر، سفر رسمی و مورد علاقه و احترام خلیفه بود. مأمون دختر خودش ام فضل را حاضر نمود و در خدمت آن حضرت ندیمانی از زن و مرد ملازم حضور آن ها بودند. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: هنگامی که امام جواد علیه السلام تصمیم گرفتند از بغداد به مدینه حرکت کنند، قافله

حج آن حضرت از راه دروازه کوفه بیرون رفت و گروه زیادی از مرد و زن به مشایعت پرداختند که این مشایعت تا دار المسیب انجام پذیرفت، به هنگام غروب به دار المسیب رسیدند، حضرت در آن مسجد وارد شد و فرمود که: آب حاضر کنند تا وضو بگیرد. آب آوردند حضرت وضو گرفت و نماز مغرب را خواند که در رکعت اول حمد و سوره «إذا جاء نصر الله» و در رکعت دوم حمد و سوره ی «قل هو الله أحد» را قرائت فرمود و قنوت خواند و رکوع نمود و رکعت سوم را با تسبیحات بجا آورد و تشهد و سلام گفت. پس از آن با مردم تحیت و تهنیت نموده و خداحافظی فرمود و تعقیبات نماز و نوافل را به جای آورد و سجده ی شکر نمود. در این مشایعت مردم تحف و هدایایی از شیرینی و حلوا آورده بودند که حضرت هم خودش میل کرد و هم به مشایعین تعارف و تقسیم و توزیع فرمود و از آن جا به طرف مدینه حرکت کرده و به مکه رفتند. (1). از این روایت معلوم می شود که این مسافرت از راه جبل انجام شده است که به آن جبل أجا و جبل حائل گویند، از کوه به شامات و مدینه رفته و از مدینه به مکه رفته اند. این سفر یکی از سفرهای محقق امام جواد علیه السلام است که از بغداد به مکه رفته و به طور مسلم بین سنوات 206 و 207 هجری بود، زیرا مورخان می نویسند که: آن حضرت در سن یازده سالگی در بغداد بود و اگر در نه سالگی در مرو، یا بغداد عقد و عروسی هم باشد باز از سال 203 هجری همین سنوات می باشد.

مسافرت دیگر امام جواد از مدینه به بغداد

تردیدی نیست که امام جواد علیه السلام دو سفر، از مدینه به بغداد داشته و مسلم

ص: 340

1-379. ارشاد مفید به نقل از اعیان الشیعه: ج 4 ص 240.

است که سفر دوم به دعوت معتصم عباسی و پس از درگذشت مأمون بوده است. مأمون در سال 218 هجری در بندون شهر طرسوس رم درگذشت و مردم با برادرش معتصم عباسی بیعت نمودند. چون معتصم بر اریکه ی خلافت استقرار یافت تنها از کسی که بیم داشت امام جواد علیه السلام بود که به دو جهت از او می ترسید: 1 - چون آن حضرت از مبرزین علویان، عالم، حکیم، فاضل و دانشمند است و شخص اول خاندان بنی هاشم می باشد، امکان دارد که مردم دور او را بگیرند و به خلافت دعوتش نمایند. 2 - جهت خویشاوندی که با مأمون داشته که دامادش است و نزدیکترین افراد به خلیفه وقت بوده و می تواند وارث تاج و تخت باشد، یا مدعی معتصم گردد و خلافت را از او بگیرد. از این رو، بیمناک شده او را به بغداد دعوت نمود. هنگامی که دعوت معتصم رسید امام جواد علیه السلام با ام فضل برای ادای حج به مکه رفتند و فرزند خود، علی بن محمد الهادی النقی علیهما السلام را به همراه مادرش - که غیر ام فضل بود - در مدینه گذاشت و با ام فضل، دختر خلیفه ی متوفی به سوی عراق حرکت کرد. در این سفر بود که امام جواد علیه السلام با آن که فرزند پسرش کوچک و نابالغ بود در عین حال ودایع امامت را به آن حضرت سپرد، وصایای خود را نمود و او را به ولایت و امامت پس از خود به مردم مدینه و خواص اصحاب معرفی کرد و به سوی بغداد حرکت نمود. همان گونه که پیشتر یادآور شدیم مأمون در روز پنجشنبه 13 رجب سال 218 هجری در طرسوس درگذشت، در این موقع از امامت امام جواد علیه السلام شانزده سال گذشته بود یعنی شانزده سال از شهادت حضرت رضا علیه السلام می گذشت. معتصم نخست در شعبان سال 218 هجری از ابواسحاق محمد بن هارون

بیعت گرفت و پس از آن متوجه جعفر بن مأمون شد و می خواست با حيله این سه نفر رقیب (یعنی: امام جواد علیه السلام، پسر هارون و پسر مأمون) را از پای در آورد تا خلافت او بی معارض بماند. از این رو، به انواع حيله ها متوسل شد: نخست آن که به آن ها در کنار کاخ خود منزل داد، تا زیر نظر خود باشند و خروج نکنند. چنانچه مأمون چنین کرد. دوم آن که پی بهانه می گشت تا آن ها را مسموم کند که سر و صدایی راه نیفتد، زیرا قدرت جنگ نداشت، اگر چه زمان معتصم يك نژاد تازه ای به اسلام وارد شدند و آن ترك ها بودند و معتصم خلافتش مرهون خدمات ترك ها بود، زیرا از عرب و عجم رانده و مانده بود متوسل به ترك ها شد و آن ها از او حمایت کردند تا در میان غوغای سیاست استقرار یافت و به حيله کار خود را شروع کرد. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: تردیدی نیست که در ماه محرم سال 220 هجری امام جواد علیه السلام وارد بغداد شد. بنابراین، خبر مسافرت امام جواد علیه السلام به مکه از شعبان سال 218 هجری که مأمون درگذشت شروع شد که پس از آن به مدینه برگشت. سپس معتصم آن حضرت را دعوت نمود و به بغداد حرکت کرد و آخر ماه محرم سال 220 هجری وارد بغداد شد که این جریان دو سال طول کشید و امام جواد علیه السلام در آخر ماه ذی قعدة ي سال 220 هجری مسموم شد و در بغداد شهید شد. بنابراین، معلوم می شود که معتصم در این مدت به هر عنوانی که بود دل پر درد ام فضل را (از این که همسرش زن دیگری انتخاب نموده و فرزندان پسری از جمله امام علي النقي عليه السلام از او متولد شده و از او فرزند نداشت) بدست آورد و او را به وعده و وعید آماده مسموم ساختن همسرش کرد تا در روز آخر ذی قعدة سال 220 هجری - که مورد اتفاق همه مورخین است - همسر خود را مسموم نموده که

در نتیجه حضرتش به شهادت رسید و پس از آن خودش کامی ندید و به فجیع ترین وضعی به مرضی مدهش و مخوف مبتلا شد تا به درك واصل گردید. این هم سفر دوم امام جواد علیه السلام به بغداد بوده که به سوی آرامگاه ابدی خود شتافته و منشأ تحولات تاریخی گشت که اکنون مزارش قبله ی اهل دل است و هر سال میلیون ها مردم مسلمان جهان برای زیارتش می شتابند.

نامه های امام جواد

آنسان که از کتاب های اخبار به دست می آید، چندین نامه به خط امام جواد علیه السلام دیده شده که به اصحاب و انصار خود نوشته اند. برخی از آن ها، پاسخ نامه هایی است که سؤالی کرده اند و برخی دیگر موعظه، اندر و نصیحت هائی است که اصحاب از حضرتش خواسته اند و امام علیه السلام به آن ها پاسخ داده که آن نامه ها اگر چه کوتاه است، ولی رسا و معانی بلند و سرمشق سعادت و رستگاری است. از همین نامه ها می توان به آن پی برد که نویسنده ی عظیم الشان آن تا چه حدی بر معارف و معانی تسلط و به اصلاح حال و روحيات انبای زمان و پرسشگران موضوع علاقه داشته که پاسخ مقتضی معجزه آمیزی داده است. از جمله نامه های آن حضرت نامه ای است که علامه ی مجلسی رحمه الله از «کافی» نقل می کند که صیدلانی گوید: در نخستین سال از خلافت معتصم با مردانی از اهل سجستان و بست در سفر مکه بودیم، در طواف کعبه حضور محترم امام جواد علیه السلام رسیدیم عرض کردم: مردی است که به ولایت و دوستی شما متکی و علاقه مند است، ولی اهل دیوان است و من هم باید خراج و مالیاتی به او بدهم اگر شما به او دست خطی مرقوم فرمایید که به من احسان کند موجب سپاس و تشکر است. امام جواد علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم. عرض کردم: من او را می شناسم و مطمئن هستم که از شیعیان و دوستان شما و برادران ایمانی ما می باشد که مرقومه شما برای او مفید به حال من و موجب

افتخار او مي شود. آن حضرت فرمود: کاغذ، قلم و دوات آوردند آن گاه اين نامه را به او نوشت:

متن نامه ي امام جواد به والي سجستان

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، فإن موصل كتابي هذا ذكر عنك مذهبا جميلا و أن لك من عملك ما أحسنت فيه، فأحسن إلي إخوانك و اعلم أن الله عزوجل سائلك عن مثايل الذر والخردل. به نام خداوند بخشاينده مهربان اين شخص كه نامه مرا به تو مي رساند از تو عقیده و فكر زيبا و پسندیده اي ذكر کرده است و اين كه اعمال تو مورد تحسین و خشنودي خاطر مردم است، پس تا مي تواني نسبت به برادران ديني خودت نيكي كن و بدان كه خداوند عالم - جل شأنه - در قيامت در مورد هر ذره و خردلي از كارهايت پرسش مي كند. راوي گويد: وقتي به سجستان رسيديم گزارش اين نامه را به والي آن جا، حسين بن عبدالله نيشابوري داده بودند، او در دو فرسخي شهر به استقبال ما آمد. چون نامه حضرت را به او داد، آن را بوسيد و به چشم خود كشيد و گفت: حاجت تو چيست؟ گفتم: من بايستي مالياتي به ديوان محاسبات شما پردازم. گفت: آن را بخشيدم و تا من والي اين شهر هستم خراج از تو مطالبه نمي كنم. آن گاه از وضع زندگي من پرسيد، چون جريان كار خود را براي او گفتم به من مرحمت و محبت بيشتري كرد و نوشت كه مادام العمر از ماليات معاف خواهي

ص: 344

بود. (1). و با این نامه مباحثات و افتخار می کرد امام جواد علیه السلام از مکه به او مرقومه ای نوشته که اسناد مفاخرات تاریخی ضبط شده است. نامه ی دیگر، دستخط شریفی است که حضرتش به یکی از شیعیان مقیم طرطوس مرقوم فرموده و او را در روش پرورش عقلانی و دینی تحریص و تشویق نموده و دعا فرموده که خداوند او را با آل محمد علیهم السلام محشور فرماید و جزای نیکو عنایت کند.

متن نامه ی امام جواد به علی بن مهزیار

بسم الله الرحمن الرحيم يا علي! أحسن الله جزاك وأسكنك جنته ومنعك من الخزي في الدنيا والآخرة وحشرك الله معنا. يا علي! قد بلوتك وخيرتك في النصيحة والطاعة والخدمة والتوقير والقيام بما يجب عليك، فلو قلت إنني لم أر مثلك لرجوت أن أكون صادقاً، فجزاك الله جنات الفردوس نزلاً، فما خفي علي مقامك ولا خدمتك في الحر والبرد في الليل والنهار فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقيامة أن يحبوك برحمته تغتبط بها أنه سميع الدعاء. (2). به نام خداوند بخشاینده ی مهربان ای علی بن مهزیار! خداوند به تو جزای نیکو عنایت فرماید و مسکن تو را بهشت قرار دهد و از خواری و رسوائی در دنیا و آخرت مصون دارد و حشر تو را با ما قرار دهد. ای علی، به راستی که تو را آموزدم و اختیار کردم برای نصیحت و طاعت و خدمت و بزرگ داشتن و قیام کردن بره آنچه بر تو واجب

ص: 345

1-380. بحارالانوار: ج 50 ص 86.

2-381. بحارالانوار: ج 50 ص 105.

است، و اگر بگویم که همانند تو را در میان یارانم ندیده ام امید است که راست گفته باشم خداوند منزل کردن در بهشت برین را پاداش تو قرار دهد، بر ما مقام تو پنهان نیست، و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز پوشیده نمی باشد، از خداوند تبارک و تعالی می خواهم هنگامی که همگان را برای قیامت گرد آورد به تو عنایتی کند که مورد غبطه ی دیگران واقع شود، و او شنونده ی هر دعا و اجابت کننده ی آن است. (1). همچنین دو نامه ی دیگر از امام جواد علیه السلام معروف است که حضرتش به عبدالخیر مرقوم فرموده اند. اصل این دو نامه در «کافی» و «بحار» ضبط شده و در کتاب «بهجت الأبرار» (2) ترجمه نموده و مرحوم سحاب هم در «سرور الفؤاد» ترجمه را نقل نموده، ولی چون ترجمه آن قابل استفاده و هضم عموم نبود و در حین نوشتن هم به اصل آن دسترسی نیافتم از نقل ترجمه ی آن خودداری کردم. مدلول بیان امام، از مفاد آغاز مطلب - که يك سطر آن در «سفينة البحار» آمده و در باب مواعظ نیز آمده - معلوم می شود که اطاعت از حق، تحکیم مبانی فرایض و عقاید، اجرای عبادات و اطاعات، و جلب توجه به فضایل اخلاقی است که مرد مسلمان باید بنیان عقیده و ایمان خود را محکم و استوار نموده و به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستی اولیای او راهی را که به او نموده اند برود و برای تهذیب نفس و کمال مطلوب به فضایل اخلاقی عمل نموده از آزار و اضرار و اذیت دیگران خود

ص: 346

1- 382. این علی بن مهزیار مرد پاک طینت، مؤمن، فقیه، مرشد و هادی مردم عصر خود بود و نسبت به آل محمد علیهم السلام علاقه ی وافری داشت. از اصحابی بوده که در طرطوس می زیسته و همه سال به مکه می رفت و وجوهات خود را به حضور حضرتش می فرستاد و اجازه می گرفت وی چندین طواف به نیابت همه ی ائمه علیهم السلام انجام می داد.

2- 383. بهجت الأبرار: ص 99، سرور الفؤاد: ص 167 به نقل از کافی در باب مواعظ و بحار الانوار در باب مواعظ ائمه و در سفينة البحار ص 621 در کلمه سعد الخیر دو سطر از نامه را نوشته است.

نامه ي حضرت عبدالعظيم به امام جواد و پاسخ آن حضرت

راوندي در كتاب «خرايج» مي نويسد: حضرت عبدالعظيم حسني نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت و در مورد مهدي امت و قائم آل محمد عليهم السلام پرسش نمود. امام عليه السلام در پاسخ او فرمود: المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي، و أن الله يصلح أمره في ليلة، كما أصلح أمر كلیمه موسي عليه السلام حيث ذهب ليقتبس لأهله نارا، هو سمي رسول الله صلي الله عليه و آله و كنيه تطوي له الأرض و قيل و لم سمي القائم، لأنه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد أكثر القائلين بامامته، و سمي المنتظر، لأن غيبته يطول أمدها فينتظر خروجه المخلصون، و ينكره المرتابون، و يهلك المستعجلون (1). مهدي عليه السلام كسي است كه انتظار او در دوران غيبتش و اطاعت او در دوران ظهورش واجب است. او سومين فرزند از فرزندان من است و خداوند امر او را در ظرف يك شب اصلاح مي كند همان طور كه امر كلیم خود موسي بن عمران را اصلاح فرمود هنگامي كه رفت براي اهل و عيالش آتشي فراهم كند. او هم نام و هم كنيه رسول خدا صلي الله عليه و آله است زمين براي او به هم در مي نوردد و او را قائم گویند براي آن كه او پس از بين رفتن يادش در ميان خلق و ارتداد عده اي زياد از كساني كه قايل به امامت او بودند، قيام مي كند و او را منتظر خوانند براي آن كه غيبت او به طول

ص: 347

می انجامد پس مخلصین در حال انتظار مانده و شکاکین مرتد شده و شتابزدگان هلاک خواهند شد. این روایت از معجزات امام جواد علیه السلام است که پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام بیان فرموده است.

نجات اباصلت از زندان

اباصلت، عبدالسلام بن سلیمان بن ایوب بن میسره، مولی عبدالرحمان بن سمرة قرشی از رجال نامی و روات حدیث و دربان امام رضا علیه السلام بوده که اکنون قبرش در دوفرسنگی سر راه مشهد دارای قبه و بارگاهی است که مردم به زیارت او می روند. اباصلت برای طلب حدیث به بصره، کوفه، حجاز، یمن و بغداد مسافرت نمود و در نیشابور ساکن شد و چون امام رضا علیه السلام به خراسان آمدند خادم و دربان آن حضرت گردید. اباصلت به مشایخ حدیث و علما احترام بسیار می کرد و از آن ها حدیث فرا می گرفت و در آستان حضرت رضا علیه السلام احادیث بسیار روایت کرد او بود که می گفت: سگ دربان خاندان علوی بهتر از بنی امیه است، چون او شیعه متعصبی بود برخی از عامه او را طعن زده اند. اهل رجال می نویسند: اباصلت جز موالات و شدت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گناهی نداشت. هنگامی که امام رضا علیه السلام مسموم گردید، شهرت اخبار اباصلت معلوم شد و از آن جایی که اخبار مسمومیت امام هشتم را بر ملا و آشکار کرده بود، مأمون او را زندانی نمود، او به مدت یکسال در زندان بود و این دوران بر او سخت می گذشت تا این که دعا کرد و از خداوند خواست که به حق محمد و خاندان او علیهم السلام فرجی برساند، ناگهان شبی درب زندان باز شد و امام جواد علیه السلام وارد شد و فرمود:

ص: 348

يا أباصلت! ضاق صدرك، قم وأخرج. ثم ضرب بيده المبارك علي القيود ففكها وأخرجه من الحبس. أنگاه با دست مبارك خود اشاره فرمود که زنجیر از پای او برداشته شد و برخاست و از زندان خارج شد در حالی که زندانبان او را دید و هیچ سخنی نگفت. امام جواد علیه السلام فرمود: امضي في ودائع الله، فإنك لا تصل إليه ولا يصل إليك أبدا. (1). اباصلت تا زنده بود دیگر به زحمت درباریان مبتلا نشد، تا این که از دنیا رفت و این از برکت وجود مقدس امام جواد علیه السلام بود. این معجزه را در اکثر کتاب های معجزات، احادیث و اخبار زمان امام جواد علیه السلام نقل نموده اند. نگارنده هم تمنا دارد که امام نهم علیه السلام منجی اباصلت هروی از زندان خلیفه عباسی شفاعت فرماید که: این خدمتگزار را هم از زندان تنگ دنیا به سلامت و خیر و عافیتی که در قرآن وعده فرمود: (لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) نجات دهند و همان وعده که به علی بن مهزیار کتبا داد، به خدمتگزار ضعیف خود که به سبب نشر معارف دین و اخبار زندگی ائمه ی معصومین علیهم السلام از مزایای زندگی مادی محروم مانده عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین.

امام جواد در نظر شافعی

كمال الدين محمد بن طلحة ي شافعي درباره ي امام جواد عليه السلام چنین مي نويسد: هذا محمد الثاني رفيع القدر، عظيم الشأن، رفيع الذكر ما اتسعت له حلمات محالها، و لا امتدت له اوقات آجالها، بل قضت عليه الأقدار الإلهية يقله بقائه في الدنيا بحكمها و اسجالها فقل في الدنيا مقامه عجل القدوم عليه لزيارة حمامه، فلم تطل بها مدته و لا امتدت فيها أيامه غير

ص: 349

1- 385. عيون اخبار الرضا عليه السلام ص 354، روضة الواعظين: ص 198، كشف الغمه: ص 278، تاريخ بغداد: ج 11 ص 46، تهذيب: ج 6 ص 319، به نقل از وفات الامام الجواد عليه السلام علامه مكرم: ص 29.

أن الله جل و علا خصه بمنقبة متألفة في مطالع التعظيم بارقه أنوارها مرتفعه في معارج التفضيل قيمة أقدارها بادية لأبصار ذوي الباصر بنية منارها هادية العقول أهل المعرفة آية آثارها. (1). امام محمد تقى ابن الرضا محمد ثاني (2) است، او قدر و مرتبه اي بلند دارد، نامش در افواه عوام و خواص مشهور است. سعه ي صدر، وسعت نظر، شيريني كلام، جذابيت سخن راني او، همه را جلب کرده است. اما متأسفانه مدت افاضاتش كم بود و سرنوشت چنين حكم مي كرد كه او در جواني به روح كليہ الهي متصل گردد، نبروهاي علم و فهم و دانش به قله مرتفع در ايت و كياست او نمي رسد، حكومت هاي علمي و قضاوت هاي اجتماعي او حكم قاطعي بود كه بالاتر از آن نظريه امکان نداشت. مرغ بلند پرواز عقل و خرد به درجه ي رفيع دانش و بينش او نمي رسد. چه کوتاه بود زمان او؟! و چه بلند بود افادات او؟! او در همين مدت کوتاه مظهر قدرت علم و منقبت حق و مجمع فضيلت و كمال بود. سطوت و هيبت او به قدری بود كه هر كس بدو مي رسيد ناخودآگاه سر تعظيم فرود مي آورد و از اشعه ي انوار افاضات علمي او بهره مند مي شد. او منبع دانش و بينش بود كه هر تشنه كامي به او مي رسيد سيراب مي شد و همچون منبع نوري بود كه دل و دیده همه از او روشن مي شد و عقل و ذهن بدو علم و معرفت مي يافت.

امام جواد در كلام علامه اربلي

از علمای قرن هفتم، صاحب كتاب كشف الغمة في معرفة الائمة است. علامه ي دانشمند اربلي در مورد شخصيت امام جواد عليه السلام چنين مي نويسد:

ص: 350

-
- 1-386. مطالب السؤل، كمال الدين محمد بن طلحه شافعي از علمای تسنن قرن هشتم است. (ضميمه ي تذكرة ي ابن جوزي).
 - 2-387. در روايات، نام محمد نخست به امام محمد باقر عليه السلام، و محمد دوم به امام جواد عليه السلام اطلاق مي گردد.

سلام الله عليه الجواد في كل أحواله، جواد فاق الناس بطهارة العنصر، وزكاء الميلاد، وأقرع قلة العلاء، فما فاز به أحد و كاد مجده العالي،
المراتب و مكاتته الرفيعة تسموا علي الكواكب، و منصبه يشرف علي المناصب، فطوبى لمن سعي في ولائه، و الويل لمن رغب في خلافه،
فمن له أب كأبيه أو جد كجده، فهو شريكهم في مجدهم، و هم شركاؤه في مجده، بدور طوالع جبال قوارع غيوث هوامع سيوف قواطع، بهم
اتضح سبل الهدى، و بهم سلم من سلم من الردي، و بحبهم ترجى النجاة و الفوز غدا، و هم أهل المعروف و أولو الندي. كل المدايح
دون استحقاقهم، و كل مكارم الأخلاق مأخوذة من كرائم أخلاقهم، و كل صفات الخير مخلوقة في عنصر هم الشريف و أعراقهم، و الجنة
في وصالهم، و النار في فراقهم، حبهم فريضة لازمة، و دولتهم باقية دائمة و أسواق سود دهم قائمة، و تعوذ مجيهم باسمه، و كفاهم شرفا أن
جدهم محمد صلي الله عليه و آله و أباهم علي عليه السلام و أمهم فاطمة عليهما السلام فمن يجاريهم في الفخر؟! أو من يكافئهم
(يسابقهم) في علو القدر؟! و ما تركوا غاية عز الأوقد انتهوا إليها سابقين و لا مرتبة سودد إلا ارتقوها آمنين من اللاحقين. و هذا هو الحق، و
بشرفهم شرف الأول و الآخر، و لو اطلعت في مدح هذه الأنوار الإلهية المودعة في هياكل البشرية لم آت بطائل، ماللتراب و رب الأرباب؟!
أين الثري و الثرياء؟! و كيف يطيق حضر ما أعجزت عنه الأوائل و الأواخر؟! أنتم بنوا طه و ق الضحى و بنوا تبارك و الكتاب المحكم و
بنوا طه و المسلخ و الصفا و الركن و البيت العتيق و الزمزم بكم النجاة من الجحيم و أنتم خير البرية من سلالة آدم أنتم مصاييح الدجي لمن
اهتدي و العروة الوثقى التي لم ينقصم

وإيكم قصد الولي و أنتم أنصاره في كل خطب مولم بكم يفوز عدا إذا ضرمت في الحشر للعاصن نار جهنم من مثلكم في العالمين و عندكم علم الكتاب و علم ما لم يعلم جبرئيل خادمكم و خادم جدكم و لغيركم فيما مضى لم يخدم ابني رسول الله إن أباكم من دوحه فيها النبوة ينتهي أخاه من دون البرية أحمد و اختصه بالأمر لولا يظلم (1). درود و تحيت بر امام جواد عليه السلام در هر حال، هر زمان و هر مكان. سلام خدا و درود رسول و دوستان بر او باد، امام جواد عليه السلام برتر و بالاتر از همه ي مردم عصرش بود، او در عنصر وجودي پاك و پاكيه بود، ماهيت وجودش به ذكاء، شعور، عقل، كياست و رزانت آميخته و مرغ بلند پرواز روحش بالاترين قتل مرتفع عالم دانش و بينش را زير بال و پر گرفت، طياره ي فكرش بلندترين نقطه ي مقام و منصب را زير نظر داشت و با مجد و تعالي مراحل و مراتب تكامل را طي کرده بود، او را بدین جهت نجوم زاهره و ستاره ي درخشان زمين گفتند، چرا كه كواكب عالم به طفيل او حركت مي كرد و هر كس در دوستي از او پيروي او مي كرد سعادت مند و كامياب و فائز و رستگار مي گرديد. خوشا بر احوال دوستان و پيروانش كه درجات ارتقا را طي کرده و واي بر بدانديشان و دشمنان او كه در حضيض مذلت و خواري مي افتادند. موافقين او به درجات جمال و كمال رسيدند و مخالفين او به دركات رسوايي و عذاب افتادند. كيست مانند او كه پدري چون سلطان السلاطين حضرت ابوالحسن علي بن موسي الرضا عليهم السلام داشته باشد؟ و سلسله ي آباي گرامش به

ص: 352

1-388. كشف الغمه به نقل از زبدة المعارف: ص 591.

رسول خدا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله برسد؟ او در مجد و شرف و بزرگواری از جهت حسب و نسب در طالعی بوده که نظیر و شبیهی نداشت. او پرورش یافته ی شمشیر جهاد و شمشیر زبان در فصاحت و بلاغت و کمال و ادب بود. او همانند پدر و اجدادش قربانی راه هدایت و ارشاد شدند، و فداکاری آن ها موجب رشد ورقای مردم مسلمان گردید. به دوستی آن ها ابواب نجات و نجات باز شد و درهای رستگاری گشوده گردید، به وجود آن ها نردبان اعتلا و ترقی نصب گردید و به محبت آنها ابواب بهشت افتتاح می شود. آن ها خاندان علم و معرفت و وسیله عرفان و حکمت هستند. هر کس درباره ی آنان هر چه مدح کند باز کمتر از استحقاق بزرگواری آن هاست و هر مکرمت و فضیلت دون مکارم و فضایل آن هاست. امام جواد علیه السلام از کرائم اخلاق جدش که مصداق (انک لعلی خلق عظیم) (1) بود سرچشمه گرفت و کلیه ی صفات جمال و کمال در قلبش تمرکز و تجمع یافت. وجودش منبع خیر و فضیلت بود. عنصر شریفش رحمت و نعمت حق بود، بهشت در وصال دوستانش متبسم و دوزخ در وصال دشمنانش دهان گشوده است. محبت آن ها در خمیره ی آدمیان عجین و خمیر شده و دولت باقی آن ها ابد و ازلا در وظیفه ی رهبری به توحید پایدار است. به دوستی آن ها بازار تجارت سودمند و به دشمنی آن ها کسب و کار زیان آمیز است. در بزرگواری او کافی است که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش علی مرتضی علیه السلام و مادرش فاطمه ی زهرا علیهما السلام بود و پدراش یکی پس از

ص: 353

دیگری پرورش یافتگان مکتب نبوت و تربیت شدگان داماد ولایت مطلقه ی الهیه بوده اند. در علو قدر و شرافت کسی جز ائمه ی معصومین علیهم السلام که خود از آن ها بود از سابقین و لاحقین به مرتبه ی او نمی رسد، و به دوستی آن ها ایمان به درجه ایقان رسید و حق یقین، بلکه عین یقین برای مردم حاصل گردید، وجود امام نهم، روش و پرورش او و تعلیمات عملی او بهترین سرمشق و موجب کمال یقین گردید. آن ها متصرف عالم و مردم عیال و جیره خوار آن ها می باشند و همه ی خلق نسبت به آن ها طریق بندگی از جهت پیشوایی پیش گرفته و به زعامت و امامت آن ها خدای عالم را عبادت و بندگی می نمایند. آثار و مآثر دین از آن ها به خلق افاضه شده و ذخر و شرف و فخر به افاضات آن ها حاصل گردیده. مدح آنها مدح حق و ذم آن ها، ذم حق است. آن ها مظهر انوار الهی هستند و هیاکل آن ها قالب انوار و فیوضات ربانی است. کجا می توان نور حق و عنصر شریفی را که قالب انوار الهی است وصف کرد؟ خاک کجا و روان پاک کجا؟ چگونه می توان لطایف الهی را با کثایف جسمانی انطباق داده، یا وصف نمود؟! ای امام نهم! شما از خاندان طه و آل محمد علیهم السلام هستید. اولاد کسی هستید که خیر و برکت کتاب و شریعت به خانه ی او نازل شد. به وجود شما و اجداد شما رکن و صفا، زمزم و خانه ی خدا و عرفات و منی برقرار شد. نجات و رهایی از آتش به وجود شماست، شما بهترین نیکویان از نسل آدم هستید.

شما چراغ فروزان ارشاد و هدایت می باشید، شما ریسمان محکم ارتباط حق با خلق هستید. به وجود شما هر دوستی ختم می شود و به یاری شما خدا یاری می گردد و به نام شما هر خطبه آغاز و به احترام شما انجام می یابد. هر کس به هر سعادت نایل شود به برکت وجود شماست، و هر ایمنی از آتش جهنم در پناه شماست. کیست نظیر شما در دو جهان که دارای علم کتاب و علوم غیب و مشهور به اذن الله باشد؟! ای امام جواد! تو از خاندانی هستی که جبرئیل خادم آن بیت است و جز بر جد بزرگوارت بر دیگری نازل نشد و احترامات آسمانی را ابلاغ نکرد. ای فرزند رسول خدا! تو از شاخه ی شجره ی طیبه ی نبوت و میوه ی شیرین درخت ولایت هستی و این منصبی است که خداوند به جدت امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده و او را اولی الامر معرفی فرمود و علم او را به ارث به شما افاضه نموده است. (1).

بخش دیگری از کلمات قصار و سخنان کوتاه امام جواد

کلمات اشخاص پاره ای از جان اشخاص است، زیرا همان طور که جسم توالد و تناسل دارد و فرزندان حاصل بدنی و جسمانی آدمی می باشند سخنان و کلمات منظوم و منثور افراد هم فرزندان روحانی و روانی انسانی هستند که از کلمات می توان اشخاص را شناخت. يك سؤال این جا پیش می آید که گاهی از افراد سخیف سخنان لطیف شنیده

ص: 355

می‌شود آیا این سخنان از خود آنان است یا از غیر؟ اگر از خودشان است چرا روش عملی خودشان برخلاف منطق صواب آن‌ها است؟ در این قسمت که باید به علم الاجتماع برگشت و علل و معلول سخن را بدست آورد و روابط آن شخص را با افراد دیگر شناخت تا معلوم شود که سخنان از خود اوست و منطبق با فکر و روح اوست یا خیر. در حدیث است که حضرتش فرمود: انظر الي ما قال و لا تنظر الي من قال. این حدیث ما را از این جهت راحت می‌کند که به اصل سخن توجه کنید نه به گوینده و همین حقیقت نشان می‌دهد که گاهی سخن خوب از زبان بد تراوش کند، یا گوهری به منقار حیوانی افتد، یا جواهری در منجلاب افتد. سخن خوب هر جا باشد خوب است و گوهر اگر در خلاب افتد هنوز نفیس است و غبار اگر بر فلک نشیند هنوز کثیف است. اما رابطه‌ی گفتار با گوینده را هم می‌توان از عملش شناخت، اگر گوینده به آن چه می‌گوید عمل می‌کند آن سخن جان او و پاره‌ی تو اوست و اگر می‌گوید ولی به عمل نمی‌بندد، عاریتی است که برای زمان موقتی به او اعطا شده و یا به ودیعت از کلمات دیگران گرفته که خوب سخن بگوید یا سخن خوب بگوید. برخی از ادبا، گویندگان و وعاظ در ردیف کردن سخنان منظوم و منثور ید طولایی دارند و خوب سخن می‌گویند و گاهی سخن خوب هم می‌گویند اما آیا آن چه می‌گویند تراوش روح خودشان است، یا انعکاس الفاظ و معانی دیگران است در آن‌ها تجلی کرده و پرتوافکن شده است؟ واعظ شهر که پیوسته سخن گفت ز عشق نیست عاشق غرضش پشت هم اندازی بود و چه بسیار ادبا که در ادبیات و سخن ادیبانه مهارتی دارند، ولی از ادب بی‌بهره هستند، یا وعاظی که از وعظ خود جز متاع سخن غرضی ندارند، یا درویشانی که از درویشی فقط پشمینه پوشی را می‌دانند.

نظر به همین حقایق بود که شاه ولایت فرمود: «به سخن نظر کنید نه به گوینده» یعنی اگر گوهری نفیس از دهن سگی باشد، ارزش آن گوهر محفوظ است، ولی اگر از مردی سخن زشت و ناپسند و ناملایم و نامناسب شنیدید بدانید یا روح او آلوده و کثیف شده، یا در اثر معاشرت انعکاس بدی یافته است؛ زیرا اساساً فطرت انسان، فطرت توحید و صحیح و سالم و مصون از نکبات است مگر آن که در اثنای تکامل نطفه و پرورش و معاشرت آلودگی پیدا کند، آن وقت است که امکان دارد مردی نجیب و شریف با آمیزش کثیف و رقیب بد، آلوده گردد و سخنانش زننده و مانند نیش عقرب باشد که مقتضای طبیعت اوست. این آدمی هم به مقتضای آمیزش و آلودگی عادات او شده، اگر روش پرورش او را عوض کنند و خط سیر او را برگردانند مسلماً او هم به طرف کمال سوق خواهد نمود. از این جهت شما می بینید گاهی در مهد پرورش عصمت و عفت یک فرد زندگی می کند، یا خشن، بد زبان، تندخو و تندگو می گردد. حتماً سر این بدی را در علل مخفی باید جستجو کرد که از کجا به حصن حصین عفت و عصمت او رخنه کرده است. یا به عکس، اگر در خاندان طبقات پست یک فرزندی را دیدید که دارای ادب اخلاق، ادب نفس و ادب درس است یقیناً معلول آمیزش و دوستی دوستان و همشینیان او می باشد و این روش با اصلی که اسلام در تکامل نفسانی آموخته مسلم است که معلول مخفی است و بدون علت نبوده است. چه بسیار خاندانهای علمی که یکی از آن ها در اثر مجالست با بدان به انحطاط اخلاقی کشیده و رو به فساد رفته اند و چه بسیار خانواده های پست و بی سواد بودند که یکی از آنها در اثر مجالست با همدرسان خوب با فضیلت رو به ترقی و تکامل نهاده و به مدینه ی فاضله رسیده اند. پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب كهف روزي چند پي نيكان گرفت و مردم شد آن چه مسلم است در علم الاجتماع بشري به حكم سلسله ي علويت و معلوليت ترقي و تنزل بدون جهت نيست و بشر در حال سير كمالي وفقه ندارد، يا حالت صعود است، يا حالت نزول. اگر شرايط زمان و مكان براي ترقي و تعالي حاضر بود رو به كمال و فضيلت مي رود و اگر شرايط آن فاقد بود رو به انحطاط و نزول اخلاقي مي گذارد و در تمام اين مراحل سخنان آدمي نماينده ي سير تكاملي اوست و اگر اوراق زندگاني يك فردي در دست باشد كاملا مي توان به تطورات فكري، تحولات اخلاقي و انقلابات روي او از سخنانش پي برد. اين مقدمه كه يك سانحه فكري بود در حين نوشتن اين سطور حاصل شد كه براي روشني افكار عرض كنم كه كلام منظوم و منثور ائمه ي اطهار عليهم السلام از خود رسول خدا صلي الله عليه و آله تا قائم آل محمد عليه السلام همه پيرامون حق و حقيقت دور مي زده و خود اين تراوش سخن پيامبر است؟! چرا؟! براي آنكه در افراد سخنان انسان مولود افكار انقلابي اوست كه در هر دوراني يك حالي دارد: فقر، غني، صباوت، كهولت، قدرت، ضعف، جواني و پيري، صحت مزاج، سقم و كسالت، قبض، بسط، شجاعت، جبن و غيره همه در آدمي تأثير مي كند و سخن انسان در آن حال نماينده همان حال است كه به خوبي تحولات زندگي را مي نمايند، ولي در پيامبر اسلام و ائمه اطهار عليهم السلام در تمام حالاتي كه در قبض و بسط، يا رفاه، آسائش، تبعيد و محصوريت، در حال آزادي و بند و در حال گرفتاري و خلاصي همه ي سخنان آن ها بر محور حق و حقيقت دور مي زد، و در راه عظمت، نصيحت و ارشاد و هدايت مردم است. به همين جهت سخنان آن ها بزرگ ترين معجزه در نظر دانشمندان و از ديده ي دانشگاه هاي جهان است اگر تشخيص دهند. اكنون به كلمات امام بيست و پنج ساله ي ما - كه از سن نه سالگي سر حلقه ي

ولایت مطلقه ی الهیه دست او بود - بنگرید، ببینید به کجا ارتباط دارد، و چگونه سخنان او پاره ای از تن او، نشانه ی روح بلند پرواز او و میراث سخنان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. نخست موعظه ی پیر می فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید 100 - الثقة بالله تعالی ثمن لكل غال و سلم الي كل عال. اعتماد به خدا بهای هر چیز ارزشمند و گرانها است و نردبانی برای رسیدن به مراتب والا است. شما اعتماد و حسن ظن به خدا داشته باشید ببینید چگونه در تمام مراحل کمالی توفیق نصیب شماست. شما حسن ظن به خدا پیدا کنید خواهید دید مشکل گشای حقیقی شماست و نردبان ترقی و تعالی شماست. بکوشید روابط خود را به خدای خود حسنه نمایید و برکات و آثار آن را ملاحظه کنید. هر کس به خدای خود اعتماد داشته باشد به همه ی کمالات می رسد. 101 - قال له عليه السلام رجل أوصني. قال عليه السلام: و تقبل؟ قال: نعم. قال: توسد الصبر و اعتنق الفقر و ارفض الشهوات و خالف الهوي و أعلم أنك لن تخلو عن عين الله فانظر كيف يكون. (1). مردی از امام جواد علیه السلام نصیحت و سفارشی خواست... فرمود: آیا می پذیری؟ عرض کرد: آری فرمود: صبر و شکیبایی را پشتوانه و تکیه گاه خود قرار بده و فقر را در آغوش بگیر، شهوات و تمایلات را ترک کن و با هواهای نفسانی مخالفت نما و بدان که هیچگاه از نظر خدا و دید او پنهان نیستی، پس بین چگونه عمل می کنی.

ص: 359

1-391. تحف العقول: ص 455، بحار الانوار: ج 75 ص 358.

بصورتی عمل کن که ذخیره ی معاد تو باشد، نه آن چه نفس اماره گوید. 102 - قال عليه السلام أوحى الله الي بعض الانبياء: اما زهدك في الدنيا فتعجلك الراحة و أما انقطاعك إلي فيعزك بي و لكن هل عاديت لي عدوا او واليت لي وليا. (1). خداوند عالم به یکی از انبیای خود وحی نمود که: زهد تو موجب راحتی و ایمنی تو در دنیا می باشد، و بریدن از دیگران و پیوستن تو به ما سبب عزت و تقرب تو می گردد. ولی آیا به خاطر من با دشمن من دشمنی کرده ای، یا دوست مرا دوست داشته ای. 103 - قال داود بن قاسم: سألته عن الصمد. فقال عليه السلام: الذي لا سره له. قلت: فانهم يقولون: إنه الذي لا جوف له، فقال عليه السلام: كل ذي جوف له سره. (2). داود بن قاسم گوید: از آن حضرت پرسیدم: صمد یعنی چه؟ فرمود: صمد یعنی آن چه که میان نداشته باشد. گفت: یا بن رسول الله! می گویند: صمد یعنی آن چه جوف نداشته باشد. فرمود: هر چه که جوف داشته باشد و میان تهی باشد لازمه اش این است که میان داشته باشد. و ذات حق جل جلاله ترکیبی نیست تا مانند اجسام ابعاد داشته باشد، یا میان تهی باشد، یا درون و بیرون داشته باشد؛ بلکه ذات مقدسش نور است، نه چون نوری که قابل دیدن چشم های ما باشد. 104 - قال عليه السلام: يا أباهاشم! عظمت بركات الله علينا فيه. قلت: نعم، يا مولاي. فما أقول في اليوم؟ فقال عليه السلام: قل فيه خيرا فإنه يصيبك و قلت: يا مولاي! افعل

ص: 360

1- 392. همان.

2- 393. تحف العقول: ص 455، بحار الانوار ج 75 ص 358.

هذا ولا اخالفه. قال عليه السلام: إذا ترشد و لا تري إلا خيرا. (1). فرمود: اي اباهاشم! برکات ذات حق جل و علا بر ما همچنان بزرگ و عظيم است. گفت: بلي اي سرور من! نسبت به روز چه مي فرمايي؟ فرمود: هر چه آيد بگو خير است - زيرا سرنوشت توبه اين روز است که بر تو اصابت کرده و در آن روز بايد راضي به مقدرات باشي و مخالفت با نصيب و روزي خود نکني، زيرا تو آن رشد و رقائي را که در اين روز نصيب تو شده نمي بيني، مگر پس از آن و لذا بايد واردات غيبي را همه خير و نيکويي داني، چه از منبع فيض جز خير و نيکويي افاضه نمي شود، هيچ بدتي و سويي آن جا راه ندارد، همه افاضه خير و برکات و نيکويي است. رضا به قسمت خود شود که خامه ي ازلي همين نصيب به پيشاني من و تو نوشت 105 - لا تکن ولي الله في العلانية و عدوا له في السر. (2). در ظاهر و آشکار دوست خدا مباشيد و در پنهان دشمن خدا. يعني ظاهر امر خدا خدا نکنيد و در عمل برخلاف فرمان او رفتار نماييد. در نظر نگارنده بدترين صفات بشري دورنگي است، از مردم يك رنگ گرچه دشمن و بي دين باشد مي توان اعتماد داشت، زيرا رنگ و هدف وضع خالي آن ها معلوم است، ولي آن کس که دورنگ است نفاق دارد بازي گر است با هر کسي رنگ او مي شود و با هيچ کس نيست و با همه هست، چنين کسي مورد اعتماد نيست و قابل معاشرت نمي باشد و جدش امير مؤمنان عليه السلام مثل اعلاي اين حقيقت را چنين مي فرمايد:

ص: 361

1-394. تحف العقول: ص 456.

2-395. بحار الانوار: ج 75 ص 365.

«لا تسب إبلis في العلانية و أنت صديقه في السر» (1). شیطان را آشکارا دشنام مده در حالی که دوست و رفیق او در پنهانی هستی. نفس خود شما ابلیس لعین است وقتی که دورنگ باشید. 106 - من أطاع هواه أعطی عدوه مناه. (2). هر که اطاعت هوا و تمایلات نفس کند مانند آن است که دشمن خود را به آرزویش رسانیده است. 107 - حدثني أبي عن جدي عن أبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استوا أهلكوا. (3). پدرم از جدم، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: مردم همواره به خیر و خوبی زیست می کنند تا مادامی که تفاوت فکری و سلیقه ای دارند و هنگامی که همه از این نظر یکسان گردیدند به هلاکت می رسند. (انتخاب شغل های مختلف به خاطر تفاوت های فکری و سلیقه ای است و اگر همه یک شغل اختیار کنند زندگی مشکل بلکه غیر ممکن می گردد). در این درس علم الاجتماع می فرماید: تساوی خلق موجب هلاکت آن هاست و باید افراد، طبقات، قبایل و عشایر با هم اختلاف داشته باشند تا در اختلاف و نیاز اجتماعی به همدیگر تمکین و اطاعت کنند و با هم در امور اجتماعی تشریک مساعی بنمایند. اگر همه با هم مساوی باشند ارکان اجتماع متزلزل می گردد، چرا که همه مشاغل مختلفه و فنون شاقه را قبول نمی کنند و کار زندگی مختل می گردد. مثلا دلیل ندارد که نانوا و خباز در تابستان با آن گرمی، پشت تنور آتش کار کند، یا

ص: 362

1-396. شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 329.

2-397. بحار الانوار: ج 75 ص 363.

3-398. امالی صدوق: 446، بحار الانوار: ج 74 ص 385.

قصاب با خون ریزی و کثافات سر کار داشته باشد، یا کوزه گر در کوره های آجر و گچ و ذغال سنگ بسر برد تا دیگران در بالش استراحت بگذرانند، ولی همین عدم تساوی موجب رضای فنون و مشاغل می گردد و همه با هم به الهام ربانی به شغل خود راضی هستند و ادامه می دهند و این در سایه ی عدم تساوی افراد اجتماع است. از این رو فرمود: *لو تساوي الخلق لهلكوا جميعا*، اگر همه تساوی یافتند همه هلاک می شوند. زیرا اگر رکنی از ارکان اجتماع متزلزل شد تمام پایه های زندگی متزلزل می گردد. پروردگار عالم در نظام احسن آن چه خیر و صلاح و مصلحت فرد و اجتماع است برای آن ها پیش می آورد و بسیاری اوقات می شود که انسان از پیش آمدی تنفر دارد و همان خیر و مصلحت اوست، یا از فقدان کار و چیزی تأسف دارد همان صلاح و ثواب اوست که: *(عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئا و هو کره لکم)* (1). پس از مدتی تشخیص می دهد که آنچه را تنفر داشته عین خیر و مصلحت او بود. همین دایره را نسبت به اجتماع، بزرگ کنید و فضولی بی جا و چون و چرای بی مورد درباره ی کارهای حق ننمایید که بسیار گفت و گو می شود: اگر چنین بود، یا چنان خوب بود، یا اگر فلان قنات بدان سویی بود، یا فلان درخت در فلان نقطه بود، یا فلان میوه در فلان منطقه خوب بود، این توهّمات غلط فکر نارسای آدمی است. چه بسیار مشهود گردیده که این تمایلات اگر می بود چه مفاسدی به وجود می آورد. خداوند عالم هر میوه را در هر محیطی که آب و هوای آن برای مزاج مردم آن سرزمین متناسب بود آفریده است: *لیموی فارس*، خربزه اصفهان، هندوانه همدان، انگور قزوین، مرکبات شمال همه متناسب با مزاج آدمیان و تأثیر آب و

ص: 363

هوای آن منطقه با روحیه و نفوس مردم آن سامان است. همین حقیقت از نظر علم الاجتماع و روان شناسی حکم فرماست که طبع یکی را برای پشت آتش تنور خبازی قابل می سازد و طبع دیگری را با ریختن خون گوسفند، یا آشپزی، یا آهن گری و نجاری و غیره قابلیت ها می دهد و قبول آن را الهام می کند تا نظام احسن برقرار بماند. جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه العزیز. 108 - من شهد أمرا فکره کان کمن غاب عنه، و من غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده. (1). هر کس از کاری ناخشنود باشد، اگر چه در آن مجلس حضور داشته باشد، مانند کسی است که در آن مجلس نباشد. و هر کس از کاری خشنود باشد گر چه در آن مجلس حضور نداشته باشد مانند کسی است که در آن مجلس حضور دارد. این نکته لطیفی از علم الاجتماع است که اگر کسی قمارباز و شراب خوار باشد در وصف یک مجلس قمار و شراب آرزوی حضور کند مانند کسی است که حاضر بوده و کسی که اهل نماز، مسجد و عبادت باشد و گرفتاری مانع شرکت و حضور او در مسجد باشد همان ثواب عبادت را خواهد داشت. می فرماید: حضور و غیاب تنها کافی نیست، ممکن است کسی به اجبار در مجلسی راه یابد که با روحیه ی او مخالف باشد از حضورش متنفر و ناراحت است، چنانچه از غیاب مطلوب خود متأسف و ناراضی است. بنابراین، تناسب روحیه با کار موجب ثواب یا عقاب می شود، چنانچه فرمودند: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست» یعنی مؤمنی که بخواهد کار خیری بکند یا از شری بگریزد و در قدرت فعلی او نباشد نیتش بهتر از عمل اوست. پس تنها حضور و غیاب سبب ثواب و عقاب نیست. بلکه تمایل ذاتی شرط است.

ص: 364

109 - تأخير التوبة اغترار و طول التسوييف حيرة و الاعتلال علي الله هلكة و الإصرار علي الذنب أمن لمكر الله (و لا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون) (1) (2). عقب انداختن توبه فريب خوردن است و امروز و فردا کردن آن گمراهي و حيرت است و دوري از خدا سبب هلاکت مي شود و اصرار بر گناه موجب ايمني از مکر و تدبير حق در انتقام مي گردد، و نبايد آدمي ايمن از مکر خدا باشد، اين کار موجب خسران و زيان است، در قرآن تصريح فرموده که «از مکر خدا ايمن نمي باشند مگر زيان کاران». 110 - كانت مبايعة رسول الله صلي الله عليه و آله النساء أن يغمس يده في إناء فيه ماء ثم يخرجها و تغمس النساء بأيديهن في ذلك الاناء بالإقرار و الإيمان بالله و التصديق برسول علي ما اخذ عليهن. (3). پیامبر خدا صلي الله عليه و آله درباره ي حفظ زنان تأکید فرمود و براي بيعت گرفتن از زنان دست خود را در آب فرو برد، سپس بيرون آورد و فرمود: زنان دست در آن آب فرو برند که به منزله ي بيعت گرفتن از آنهاست، با اقرار و اعتراف و ایمان به خدا و رسول و تسليم به آن چه پیامبر فرموده است. در اين دستور هم زنان در امور اجتماع از لحاظ حقوق شرکت داد و در عين حال براي حفظ ناموس نفرموده مانند مردان دست به دست بدهند مصافحه يا معانقه نمايند. بلکه فرمود: دست در آبي زنند که رسول خدا دست در آن آب نهاده است

ص: 365

1- 401. سوره ي اعراف: 99.

2- 402. تحف العقول: 457، 456.

3- 403. تحف العقول ص 457.

در کتب مختلفه حدیث اخبار بسیاری از آن حضرت نقل کرده اند که از آن جمله در کتاب اعلام الدین این کلمات قصار را نسبت به امام جواد علیه السلام داده است: 111 - الحوائج تطلب بالرجاء و هي تنزل بالقضاء و العافية أحسن عطاء. (1). حوایج انسان به امید مطالبه می شود و در سایه ی امیدواری انجام می گیرد و آن با قضای الهی و خواست او نازل می گردد و عافیت بهترین عطای الهی است. مراد این است که آدمی با امید و کار و کوشش به آرزوهای مشروع خود می رسد و از خدا بخواهد تا مقاصدش برآورده شود، ولی در عین حال عافیت و دوری از آرزوهای بهترین هدیه است. 112 - الايام تهتك لك الأمر عن الأسرار الكامنة. (2). روزگار پرده از اسرار پوشیده برایت بر می دارد. هر کاری در خفا هم باشد روزی آشکار می گردد. چیزی پنهان نخواهد ماند، حيله ها، تدبيرها و مكرهاي خلفا و سلاطين و بداندیشي آن ها درباره ی نیکان بالأخره آشکار گردید. روزگار مشت آن ها را باز کرد و اسرار آن ها را آشکار ساخت. قرض است کرده های تو در نزد روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند خوبی و بدی پنهان نمی ماند، سري در عالم نخواهد بود، کارکنان نیروی معنوی و کارگردانان غیر قابل اشاره حسیه جنایت ها و خیانت های سري را مکتوم نخواهند گذاشت، همه را روزی آشکار و برملاء خواهند ساخت و نظام اجتماع بر این است که حيله و مکر خلق تحت الشعاع حيله و مکر حق گردد (مکروا و مکر الله و الله خیر

ص: 366

1- 404. اعلام الدین: 309، بحارالانوار: ج 75 ص 365.

2- 405. اعیان الشیعه به نقل کتاب اعلام الدین: 310، بحارالانوار: ج 75 ص 365.

الماکرین) (1)، دست بالای دست بسیاری است، (ید الله فوق ایدیهم) (2). خون های نابحق و جنایت های نیمه شب، یا پنهانی و سری همه آشکار شده و لو از حیوانی باشد به زبان خود جنایتکار اقرار و اعتراف می شود و همین سر مرموز نظام احسن عالم است تا خون های پاک نفوس بشری مصون و محفوظ بماند. این درس علم الاجتماع و بسیار قابل توجه است که امام نهم علیه السلام دقایق لطایف آن را به مسلمین آموخته و آن ها را به نیکی و احتراز از بدی رهبری فرمود تا بدانند کار بد، خیانت و جنایت هیچ وقت پنهان نخواهد ماند، نکات حساس واقعه ی کربلا را در نظر بگیرید ببینید چگونه خداوند جزئیات آن فاجعه عظمی را به اقرار و اعتراف دشمن آشکار ساخت. سطح آموزش و پرورش امام جواد علیه السلام پیشوای جوان ما، روی لطایف روحانی و علم الاجتماع است، امام جواد علیه السلام روی تهذیب نفوس دور می زند، او می کوشد در مدت 18 - 17 سال پیشوایی خود مردم را به تکامل اخلاقی سوق دهد و کرایم نفسانی را بیاموزد و از راه علم و دین و معرفت به توحید و افاضات پیامبر و ائمه ی معصومین علیهم السلام در مقام تهذیب نفس و مکارم اخلاق برآیند. 113 - من عتب من غیر اریاب أعتب من غیر استعتاب. (3). هر کس که دیگری را بدون استحقاق سرزنش کند مورد سرزنش قرار گیرد.

طواف به نیابت

در میان مردم، افرادی هستند که حق شناس و سپاس گزارند. آن ها برای پیشوایان خود و راهنمایان و رهبرانی که موجب هدایت آن ها شدند درود و تحیت می فرستند و حق تعلیم و تعلم را ادا می کنند.

ص: 367

1- 406. سوره آل عمران: 54.

2- 407. سوره فتح: 10.

3- 408. بحار الانوار: ج 75 ص 363.

این مردم هوشیار و بیدار پیوسته در مقام به دست آوردن خشنودی و رضایت خاطر اولیا می باشند و از کلیه ی مواهبی که به آن ها ارزانی شده و از همه ی نعمی که منتعم گردیده اند سپاس گزار می کنند با آن که ندانند این نعمتها از چه راهی در دسترس آن ها قرار داده شده تا چه رسد به آن که منعم خود را بشناسند، ولی نعمت را دریافته باشند. اگر گروه مردم، حق شناس و ناسپاس باشند افراد سپاس گزار هم پیدا می شوند که در همه ی اعصار بوده اند. در میان اصحاب ائمه علیهم السلام نیز مردمانی بودند که روی مبانی دینی و عقاید پاک خود در حفظ شئون سیادت موالیان خود به هر قیمتی که تمام می شد مراقبت تام داشتند و اگر توفیقی نداشتند به صورت حضوری تقدیر نمایند در غیاب تقدیس و تقدیر می نمودند. یکی از طرق آن از طریق انجام نماز، روزه، حج، طواف و صدقاتی بوده که به نام مقدس موالی خود انجام می دادند و عمل عبادتی را مزیدا لشکره به صورت نیابتی انجام می دادند. شیخ کلینی رحمه الله از موسی بن العاسم روایت می کند که گوید: خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: من اراده کرده ام که از طرف شما و پدر بزرگوارت در مکه به نیابت طواف کنم، ولی بعضی گفته اند: برای اوصیای خدا طواف جایز نیست. حضرت فرمود: برو و طواف کن و به هر اندازه توانستی عمل کن که جایز است. راوی گوید: من به مکه مشرف شدم، پس از اعمال واجب خود هر شب برای یکی از اولیای خدا به نیابت طواف می کردم، سه سال گذشت خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم، عرض کردم: با اجازه ای که فرمودید به نیابت شما و پدر بزرگوارتان طواف کنم، تا توانستم طواف کردم و هر شب مشغول طواف بودم یک روز به نیابت برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز دیگر برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، روز دیگر برای

حضرت علي مرتضیٰ علیه السلام و همچنین تا از طرف شما هر شب و روزی طوافی مخصوص به قصد شما می نمودم و من ولایت و دوستی آن ها را دین و ایمان خود می دانم، زیرا اگر آن ها نبودند من به چنین معارفی دست نمی یافتم، هر چه از علم و دین و معنویت دارم از پرتو تعلیمات آن هاست. امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون دین تو استوار و محکم گردید و بدان که خداوند عبادت هیچ کس را قبول نمی کند مگر به دوستی و مودت آل محمد علیهم السلام. راوی خبر موسی گوید: به حضرتش عرض کردم: برای مادرت فاطمه ی زهرا علیها السلام بسیار طواف کردم. امام علیه السلام فرمود: از این اعمال که تقدیر و تقدیس از مقام عصمت و طهارت است هر چه می توانی انجام دهی افضل اعمال است و از آن بهره ی جزیلی خواهی یافت. (1). این یک نوع تقدیر و تشکر است که به نام احساسات دینی از پیشوایان و رهبران روحانی می شود که مردم از این عمل غافل هستند. زیرا این تقدیر و تشکر چنان است که دریای موج مغفرت ربانی به خروش آمده چند برابر آن را به خود عامل و شاکر باز می گرداند.

تعلیم طریق استخاره

سید بن طاووس رحمه الله به اسناد خود از امام جواد علیه السلام چنین روایت کرده است: هنگامی که مأمون، دختر خود را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد، حضرتش به مأمون نوشت: هر زنی صدیقی دارد که باید شوهرش از مال خودش به او بدهد و چون خداوند اموال ما را در آخرت عنایت می فرماید و به شما در دنیا مرحمت کرده

ص: 369

است، من اکنون يك معاني رقيقه اي كه به كار دنيا و آخرت بخورد به دختر تو به عنوان مهریه مي دهم و آن «الوسائل إلي المسائل» است - كه به نام مناجات امام جواد عليه السلام هم نوشته اند - . اين طرق استخاره اي است كه به چند قسم از خدا طلب خير نمايند، امام مي فرمايد: من از پدرم، او از پدرش موسي بن جعفر تا برسد به حضرت محمد مصطفي عليهم السلام اين دعا به ما رسیده و من آن را به عنوان مهریه ي دختر خليفه قرار مي دهم. جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: جبرئيل به من گفت: اين مفاتيح گنج هاي دنيا و آخرت است. هر كس با خود داشته و وسيله خود سازد به مطالب و مقاصد خود مي رسد و آن وسيله اي است كه با آن، درهاي رغبات گشوده مي شود و به وسيله ي آن حاجات برآورده مي شود. آن گاه اين نسخه مناجات نامه و استخاره را تعليم فرموده است كه: اللهم إن خيرتك فيما أستخيرك فيه تنيل الرغائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطيب المكاسب، و تهدي إلي أجمل المذاهب، و تسوق إلي أحمد العواقب، و تقني مخوف النوائب. اللهم إني أستخيرك فيما عزم رأبي عليه، و قادني عقلي إليه، فسهل اللهم منه ما توعد، و يسر منه ما تعسر، و اكفني فيه المهم، و ادفع عني كل ملم، و اجعل رب عواقبه غنما، و خوفه سلما و بعده قريبا، و جده خصبا. و ارسل اللهم إجابتي، و انجح فيه طلبتي، و اقض حاجتي، و اقطع عوائقها و امنع بوائقها، و اعطني اللهم لواء الظفر بالخيرة فيما استخرتك، و وفور الغنم فيما دعوتك، و عوائد الافضال فيما رجوتك، و اقرنه اللهم رب بالنجاح، و خصه بالصلاح، و أرني أسباب الخيرة فيه واضحة، و اعلام غنمها

لائحة، و اشد خناق تعسيرها و انعش صريع تيسرها، و بين اللهم ملتبسها، و اطلق محتبسها و مكن اسها فيه، حتي تكون خيرة مقبلة بالغنم، مزيلة للغرم، عاجلة للنفع، باقية الصنع، إنك ولي المزيدي، مبتدي بالجوود. (1).

عاقبت انديشي

امام جواد عليه السلام از جد بزرگوارش به اسناد پدر بزرگوارش روايت مي کند که امير مؤمنان علي عليه السلام به قيس بن سعد، آنگاه که از مصر بازگشته بود، فرمود: يا قيس! إن للمحن نهايات لابد أن تنتهي إليها، فيجب علي العاقل أن ينأى عنها، فإن مكائدها بالحيلة عند إقبالها زيادة فيها. اي قيس! پيش آمدهاي ناگوار مدتي دارد که به آخر و نهايت خواهد رسيد پس واجب است مرد خردمند از برگشت آنها غافل نباشد و حيله ورزیدن در نجات يافتن اين بلاها موجب زيادتي آنها مي گردد. آري، انسان در اين نشئه، محل ابتلاي حوادث است، خوبي و بدی، حزن و شادي، فقر و غني، وسعت و تنگدستي همه يك دوران دارد که بقا و دوامي بر آن نيست. مرد خردمند بايد فکر آغاز و انجام، نتیجه ي حادثه و غايت امراض را بنمايد. اگر مريض شد يقين کند موقتي خواهد بود و در پس هر گريه آخر خنده اي است. بنابراین، انسان بايد از نظر نتیجه ي نهايي قضاوت کند و اين حادثه را سبب تکامل خویش بداند.

رضاي خدا

امام جواد عليه السلام از جدش امير مؤمنان علي عليه السلام نقل کرده که حضرتش به اباذر فرمود:

ص: 371

1-410. مستدرک الوسائل: ج 6، ص 238، مفاتيح الجنان: ص 448، منتهي الآمال: 233، جنات الخلود: 35.

إنما غضبت لله عزوجل فارح من غضبت له إن القوم خافوك علي دنياهم و خفتهم علي دينك. و الله! لو كانت السماوات و الأرضون رتقا علي عبد ثم اتقي الله لجعل الله له منهما مخرجا لا يؤسئك إلا الحق و لا يوحشئك إلا الباطل. يا اباذر! همانا براي خداوند خشم و غضب كردي، پس گرامي بدار كسي را كه به خاطر او غضب كردي بدون ترديد اين قوم بر دنياي خود از تو ترسيدند و تو بر دينت از آنان ترسیدی. به خدا سوگند اگر آسمانها و زمين ها بر بنده اي بسته شود و او تقوای الهي پيشه كند و از خدا بترسد، خداوند از میان آن دو براي او راه خروجي فراهم سازد، جز حق تو را آرامش نبخشد و جز باطل تو را دچار وحشت و نگراني نسازد. حضرتش در سخن ديگري فرمود: من استفاد أخوا في الله فقد استفاد بيتا في الجنة. (1). كسي كه در راه خدا برادري به دست آورد در حقيقت خانه اي در بهشت به دست آورده است. اين استفاده برادر ديني از جهاتي است: يكي امر به معروف و نهي از منكر است كه انسان برادر ديني خود را هر لحظه به خير تذكر دهد و از شر و بدبي بازش دارد. ديگر آنكه از او در راه خير براي رضاي خدا استفاده كند، يعني كاري كه مي خواهد براي رضاي خدا بنمايد، او را هم شريك سازد، مثلا مسجدي بسازد،

ص: 372

1-411. تاريخ بغداد، معالم العترة الطاهر، به نقل از اعيان الشيعة: ج 3 ص 242 ق 4، بحار الانوار: ج 75 ص 78.

دست افتاده اي را بگيرد، يتيمي را بنوازد، كتابي مفيد طبع و نشر کند. سوم آنکه به استظهار او قيام به واجب کند، يعني او را در سفر مکه براي حمايت خویش همراه ببرد، يا در امر واجب ياريش کند، يا در مستحبات ياريش نمايد. در هر حال، استفاده از برادر مؤمن در تمام شؤون زندگي ميسر است، خواه هدف اولي کمک به خود يا حمايت از او باشد. در هر صورت، هر دو از ثواب و پاداش اخروي بهره مند خواهند شد، از اين رو حضرتش تضمين خانه اي در بهشت نمود تا بنيان برادري و اجتماع اسلامي مشيد و استوار باشد.

دعايي کوناه از امام جواد

شيخ صدوق در «عيون الاخبار» به اسناد خودش دعاهاي ائمه عليهم السلام را نقل کرده است. او اين دعا را از امام جواد عليه السلام روايت کرده که: يا من لا شبيه له ولا مثال، أنت الله لا اله إلا أنت، ولا خالق إلا أنت تقني المخلوقين، و تبقي أنت حلمك عمن عصاك و في المغفرة رضاك. (1). اي آنکه مشابه و همانندي براي او نيست تو خداوندي هستي که جز تو معبودي نيست و آفريننده اي جز تو نمي باشد، تو آفريدگان را از بين بردي و خودت ماندگار و پايداري. نسبت به گنه کاران بردبار و در آمرزش و مغفرت خوشنودي تو است.

درس اخلاق و فضيلت

مردي ديد که امام جواد عليه السلام متاعي خريده است و با بي اعتنايي، خودش آن را حمل کرده و به خانه مي برد. او از حضرتش خواست تا ايشان را در حمل بار کمک کند.

ص: 373

امام جواد علیه السلام فرمود: إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهنيئة، و عواریة المستودعة، یمتّع بما متع منها فی سرور و غبطة، و یؤخذ ما أخذ منها فی أجر و حسنة، فمن غلب جزعه علی صبره حبط أجره، و نعوذ بالله من ذلك. (1). جان و مال ما از مواهب الهی است که به ما ارزانی داشته و این عاریه و مستعاری است برای مدتی که در دست ما می باشد تا از آن متاع، بهره مند گردیم و در سرور و غبطة از آن استفاده کنیم و به قدر نیاز از آن برخوردار شویم، تا اجر و حسنه ای را که در این بهره برداری به قصد رضایت خدا باشد به دست آوریم. پس اگر کسی در ناگواری ها، جزع و فزع او بر صبر و تحملش چیره شد اجر و پاداش او تباه می شود. و از این امر به خدا پناه می بریم. آری، به خدا پناه می بریم که دامن صبر را از دست بدهیم و کار خود را به دیگری تحمیل کنیم، هر کس کار خودش را انجام و در تحمل آن بردباری و شکیبایی نماید خداوند اجر و حسنه ای در خور آن کار به او عنایت می کند.

ص: 374

1-413. تحف العقول: 456، به نقل از اعیان الشیعه ج 3 ص 246.

فصل ششم

اشاره

ص: 375

پیش از شروع به موضوع پرسشی است که باید عنوان شود که: آیا مأمون در مرو، یا در بغداد با امام جواد علیه السلام آشنایی پیدا کرد؟ یا در مکه و مدینه خدمت آن حضرت رسید؟ در این مورد بین مورخان و محدثان اختلاف نظر است و ما نظریات را نقل می‌کنیم تا ببینیم چگونه تجزیه و تحلیل می‌شود. علامه ی مجلسی رحمه الله در روایتی نقل می‌کند: هنگامی که امام رضا علیه السلام در طوس مدفون شد و خبر امامت حضرت جواد علیه السلام - که به طور مسلم بین هفت، تا نه سال بیشتر سن نداشت - به اطراف عالم رسید، مردم ظاهری که معرفت به خصال و ویژگی های امام نداشتند به شك و تردید افتادند که امام، پس از علی بن موسی الرضا علیهما السلام چه کسی خواهد بود؟ از این رو، عده ای در امامت حضرتش توقف نموده و از این جا پیش نرفتند. این اختلاف نظر موجب شد که مردم در ایام حج که کنگره بزرگ اجتماعی مسلمانان است همه در مکه حاضر شوند و آن جا تحقیق کنند که امام کیست؟ و در مدینه نیز از اصحاب و تابعین پرسند که تکلیف آن ها روشن گردد. گروه زیادی از مسلمانان - که همیشه بیش از صد هزار نفر بودند - به سوی مکه حرکت کردند و درباره ی امام زمان و حجت عصر تحقیق نمودند. در این بین شیعه و خواص از مردم که از مقام امامت آگاهی داشتند امام

جواد علیه السلام را با صغر سن به عنوان امام معرفی نمودند و در مجالسی که در مکه و مدینه برگزار می شد از این جمعیت انبوه هر کس سؤالی داشت که به نظر خود مشکل و لاینحل بود، می پرسید و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ می داد. از این رو نوشته اند که: در يك روز يا يك مجلس سي هزار مسأله از حضرتش پرسیدند و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ داد در حالی که بیش از نه سال نداشت. نگارنده گوید: به طور مسلم سي هزار مسأله اي که از حضرتش پرسیدند در سالي بود که حضرت در مراسم آن سال حج شرکت کرده بودند يعني در همان چند روزي که مردم در مکه بودند و بعد از آن به مدینه آمدند و آن جا نیز مسایل بي شماری پرسیدند و حضرت همه را جواب داد و مردم از این راه به مقام شامخ امامت او پی بردند و فهمیدند که امام و مقام ولایت ربی به سن و کوچکی و بزرگی، چاقی و لاغری ندارد. خداوند هر کس را بخواهد به نمایندگی خود بفرستد ابواب علم و دانش غیبی را به روی او می گشاید و امام جواد علیه السلام در آن عصر، حجت خدا بر خلق و امام زمان و اولی به تصرف بوده و مردم نیز مطمئن شدند و یقین پیدا کردند که امام نهم آن ها همین جوان کوچک نه ساله است که نور بزرگی و بزرگوارى از جبینش ساطع است. در خلال این سفر حج، مأمون نیز از مرو به بغداد رفت و خبر ملاقات انبوه جمعیت با امام جواد علیه السلام در بغداد منتشر شد و به گوش مأمون هم رسید که فرزند علی ابن موسی علیهما السلام در سن نه سالگی برازندگی شگفت آمیزی نشان داده و علم و کمال از لبان او می ریزد. مأمون نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و آن حضرت را به بغداد دعوت کرد. البته طبق این خبر معلوم نیست که سابقه ملاقاتی تا آن روز بین مأمون و امام جواد علیه السلام رخ داده باشد. نامه ي دعوت به مدینه رسید، امام جواد علیه السلام را با احترام به سوی بغداد حرکت

دادند. هنگامی که وارد بغداد شد (طبق روایت دیگری) گویا حضرت مستقیم به دربار نرفته بودند. مأمون عازم شکار بود، از خیابانی می گذشت که انبوه کودکان در آن جا به بازی جمع شده بودند، وقتی کودکان کوکبه ی حرکت مقام خلافت را شنیدند همه متفرق شدند، چون مأمون به آنجا رسید دید همه ی کودکان متفرق شدند، مگر کودکی نه ساله؛ گفت: ای کودک! چرا تو همانند دیگر کودکان فرار نکردی؟ گفت: برای آنکه من نه راه را تنگ کرده بودم که به رفتن و گریختن من، فراخ گردد، نه مرتکب جرمی شده ام که از مکافات آن بترسم و نه خلیفه را چنان می شناختم که کسی را بدون جرم، مکافات کند و عقوبت نماید. مأمون از شهامت، شجاعت، وقار و متانت او سخت در شگفت شد و متوجه شد که آثار نبوغ و بزرگی از چهره ی این کودک هویدا است. مأمون پرسید: نامت چیست؟! امام جواد علیه السلام فرمود: محمد. مأمون گفت: پسر کیستی؟ امام علیه السلام فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیهما السلام. مأمون از ارتکاب جرم و جنایتی که نسبت به پدرش کرده بود شرمند شد و درود بر روح آن حضرت فرستاد و راه خود را پیش گرفت و رفت - مثل آنکه فراموش کرده بود این آقازاده را به بغداد دعوت کرده است - او به شکار رفت و در راه، باز شکاری او یک ماهی زبرداری را که حرکت و تلاطم دریاها در هوا پراکنده شده بود، گرفت و به نزد مأمون آورد. مأمون آن ماهی را در دست داشت به دربارش بازگشت، هنوز امام جواد علیه السلام در آن گذرگاه بود، وقتی مأمون به او رسید گفت: ای محمد! این چیست که من در دست دارم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند دریاهایی دارد که ابرها در تلاطم و حرکت زمین

ماهي هاي زنده را به جو مي افکند و باز شڪاري خلفا و سلاطين آن را شڪار مي کند و فرزند زادگان پيامبر را بدان آزمائش و امتحان مي نمايند! اين يکي از آن ماهي هاي دريايي است که در فضا بوده و باز شڪاري تو آن را شڪار کرده است. مأمون سخت حيران شد و تعجب نمود و بدون ترديد گفت: به حقيقت که تو فرزند امام رضا عليه السلام و سلاله ي نبوت هستي و از تو چنين بياني عجيب نيست. آن گاه امام جواد عليه السلام را با خود به منزل برد و احترام نمود و تصميم گرفت که دخترش ام فضل را براي او عقد بنهد. اين خبر در محافل بغداد شايع شد و بني عباس بر اين امر اعتراض کردند و پاسخ آن ها را علم، فضل و کمال امام جواد عليه السلام داد. نگارنده گويد: با توجه به اين دو روايت، بايستي عقد و جشن عروسي در بغداد برگزار شده باشد، نه در مرو و آشنائي امام عليه السلام با مأمون هم در بغداد بود، نه در مکه و مدينه و نه مرو، آنسان که برخي از صاحب نظران تصور کرده اند. اکنون روايتي را که شيخ مفيد رحمه الله نقل کرده متن و ترجمه ي آن براي شما مي نگاريم: شيخ مفيد رحمه الله با اسناد خود از ريان بن شبيب چنين روايت مي کند: هنگامي که مأمون مصمم شد دختر خود ام فضل را به امام جواد عليه السلام تزويج کند بني عباس سخت از اين ازدواج ناراضي و غضبناک شدند، علت خشم آن ها اين بود که مي ترسيدند خلافت به بني هاشم و علويان منتقل شود. همان طور که از آوردن علي بن موسي الرضا عليه السلام ناراضي و به خصوص انتصاب او به ولايت عهدي موجب خشم بني عباس شده بود و در مرگ آن حضرت خوشحال شدند (!!!) در ازدواج دختر مأمون با امام جواد فرزند امام رضا عليهمالسلام نيز سخت خشمناک گرديدند. همه ي بني عباس از بزرگ و کوچک به دربار خلافت مأمون رفتند و گفتند:

يا أمير المؤمنين! إن تقيم علي هذا الأمر الذي قد عزمت عليه من تزويج ابن الرضا فإما نخاف أن يخرج به عنا أمر قد ملكناه الله و ينزع منا عزاً قد ألبسناه الله، فقد عرفت ما بيننا وبين هؤلاء القوم (آل علي) قديماً و حديثاً و ما كان عليه الخلفاء الراشدون قبلك من تبعيدهم و التصغير بهم، و قد كنا في وهلة من عملك مع الرضا ما عملت حتي كفانا الله المهم من ذلك، فالله! الله! أن تردنا إلي غم قد انحسر عنا و اصرف رأيك عن ابن الرضا و اعدل إلي من تراه من أهل بيتك يصلح لذلك دون غيرهم. حاصل سخن آن که بني عباس گفتند: اي خليفه! اگر اراده کرده اي که دخترت را به ابن الرضا عليه السلام تزويج کني اين مقام مسلم و عزت و شأني که را خدا در لباس خلافت به ما عنایت فرموده تو از ما خلع مي کني و مي داني که بين ما و آل علي از ديرباز تا کنون رقابت بوده است و حتي خلفاي راشدين هم آل علي را از مقام و منصب محروم نموده و از دربار خود دور مي داشتند و مي کوشيدند آن ها در نظر مردم کوچک نشان دهند تا بتوانند حکومت نمايند. ما در کاري که تو نسبت به علي بن موسي الرضا عليه السلام نمودي که بسيار کار خطير و خوفناکي بود ناراحت بوديم، تا خداوند اين امر مهم را از ما گردانيد و او را پيش از تو از دنيا برد و اکنون تو را به خدا سوگند مي دهيم! مبادا چنين وصليتي بين بني عباس و علويان بنمايي که امارت، خلافت و حکومت از ميان خاندان شما به علويان منتقل خواهد شد، و تقضا و تمنا داريم که در اين رأي تجديد نظر نموده و از اين تصميم منصرف شوي که براي دختر شما مرداني ديگر شايسته و لايق هستند، دختر خود را به آن ها بده و با علويان وصليتي مکن، شايد اين خطر از خاندان بني عباس دور گردد.

مأمون در پاسخ آن ها گفت: أما ما بينكم وبين آل أبي طالب، فأنتم السبب فيه ولو انصفتهم القوم لكانوا أولي بكم، و أما ما كان يفعله من قبلي بهم فقد كان به قاطعا للرحم و أعوذ بالله من ذلك و الله! ما ندمت علي ما كان مني من استخلاف الرضا - عليه السلام - و لقد سألته أن يقوم بالأمر و أنزعه عن نفسي فمالي و كان أمر الله قدرا مقدورا. و أما أبوجعفر، محمد بن علي (فو الله! لا قبلت من واحد منكم في أمره شيئا) قد اخترته لتبريزه علي كافة أهل الفضل في العلم و الفضل مع صغر سنه، و الأعجوبة فيه بذلك و أنا أرجوا أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فيعلموا أن الرأي ما رأيت فيه. اما بين ما و آل ابوطالب قرابت و نسبي سببي است و اگر شما انصاف بدهيد آن ها به مراتب بهتر از شما هستند و اما آن چه من قبلا درباره ي علي بن موسي الرضا - عليهما السلام - نمودم، اگر چنین نمي کردم قاطع رحم بودم و نخواستم قطع رحم کنم و در آن کار پشيماني ندارم و درباره ي محمد بن علي - عليه السلام - پشيمان نيستم و يك تصميم به جايي بوده گرفته ام. و اين که شما مي گوئيد: امر خلافت و لباس حکومت - که عزت بني عباس است - از تن شما و اين خاندان بيرون مي رود آن هم فکر غلطی است، زیرا هر کس و هر اجتماع مقدرات و سرنوشتي دارد که بدان مي رسد. و در مورد ابوجعفر محمد بن علي، به خدا قسم! وي در میان تمام بني عباس مثل و مانندي ندارد که من او را رها کنم و به جایش ديگري را انتخاب نمايم.

انتخاب من نسبت به ابوجعفر برای آن است که او تبرز و برتری بر دیگران دارد. او اهل علم، فضل و کمال است در حالی که در سن کودکی است. شما او را کودکی نبینید، بلکه اعجوبه ای در علم، فضل و دانش است و من امیدوارم برای مردم پیش آمد خوبی شود و آن چه می کنم به خیر و صلاح و مصلحت مسلمانان تمام شود و نمی دانم شما در این نظریه چه تصمیم گرفته اید. از عبارت مأمون چنین استفاده می شود که او دل پردردی از بنی عباس داشت و چون مادرش ایرانی بود و بنی عباس هم به حمایت از برادرش امین برخاسته و بر علیه او قیام کرده بودند و او امین را کشته بود و می ترسید که به عرب و بنی عباس نزدیک شود. و این که امام رضا علیه السلام را آورد و به ولایت عهدی برگزید نه برای حقیقت ارجاع حق به جای خود بوده، بلکه برای مرعوب ساختن بنی عباس بود و اکنون هم که دخترش را به ابن الرضا می دهد باز می خواهد نظریه ی بنی عباس را به دست آورد تا ببیند چه کسانی با او خواهند بود و آیا می تواند به عرب و بنی عباس اطمینان پیدا کند و به بغداد برگردد، یا این وصلت را در بغداد حفظ کند و پایدار بدارد، یا نه؟! این سیاست فکری مأمون بود که می خواست در این عمل نظریه ی مخالفان خود را به دست آورد، وقتی مأمون دویاره از بنی عباس نظریه خواست چنین گفتند: یا امیرالمؤمنین! أتزوج ابنتك و قرّة عينك صبیا لم يتفقہ في دين الله و لا يعرف حلاله من حرامه، و لا فرضه من سنته، إن هذا الفتی و إن راقك منه هدیة فإنه صبی لا معرفة له و لا فقه - و لأبي جعفر إذ ذاك تسع سنين، أو سبع سنين - فلو صبرت له حتي يتأدب و يقرأ القرآن و يتفقہ في الدين، و يعرف الحلال من الحرام، ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. ای خلیفه! آیا تو دختری را که نور دیده و پاره جگر توست به کودکی

می‌دهی که هنوز فهم و شعوری در دین خدا ندارد، او معارف دین را از حلال و حرام نمی‌شناسد، او فریض را نمی‌داند، سنت را از بدعت تشخیص نمی‌دهد، این جوان اگر چه در نظر تو بزرگ و راقی جلوه کرده، ولی صبی و کودک است، شناختی ندارد و هنوز مکتبی نرفته، درس نخوانده، فقهی نیاموخته است؛ زیرا او هفت - یا نه سال - دارد، پس بهتر است به او مهلتی دهی که در نزد معلمی و مؤدبی لایق بگذاری تا شایسته‌ی مقام خلافت و ادب شود، آن‌گاه به دامادی برگزینی. این نظریه برای آن بود که شاید حوادث روزگار مأمون را از این وصلت منصرف سازد تا مقام و منصب خیالی عباسیان برای آینده‌ی آن‌ها محفوظ بماند. مأمون به آن‌ها چنین پاسخ داد: و یحکم! إني أعرف بهذا الفتى منكم و أنه لافقه منكم و أعلم بالله و رسله و سنته و أحكامه و اقراء لكتاب الله منكم، أعلم بمحكمه و متشابهه، و ناسخه و منسوخه، و ظاهره و باطنه، و خاصه و عامه، و تنزیه و تأویل منكم، إن هذا من أهل بيت علمهم من الله و مواده و الهامه و لم یزل أبأوه أغنیاء في علم الدين و الأدب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال، فإن شئتم فامتحنوا أبا جعفر، فإن كان الأمر كما وصفتم قبلت منكم و إن كان الأمر علي ما وصفت علمت أن الرجل خلف منكم. وای بر شما که تا چه حد نسبت به ابن‌الرضا جاهل و بی‌معرفت هستید؟! این جوان را من خوب می‌شناسم. به خدا قسم! او از همه‌ی شماها فقیه‌تر، داناتر و در توحید و نبوت و سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و آله و احکام شریعت و تلاوت قرآن و علوم آن از همه بهتر می‌داند و می‌شناسد و به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن

واقف است. خاص و عام، شأن نزول و تفسیر قرآن را بهتر از شماها می داند. او از اهل بیت نبوت است. او از خاندان وحی و الهام است. او در منزلی تربیت شده که قرآن بدان نازل شده. پدران او از علم بی نیاز بودند، بلکه علم و ادب هر کس از سرچشمه ی علوم و دانش آن ها سرچشمه می گیرد. او به حد کمال رسیده، اگر شما باور ندارید او را امتحان کنید. اگر آن طور است که شما می گوئید، من سخن شما را قبول می کنم و حرف خود را پس می گیرم و صرف نظر می کنم. اگر این طور است که من شناخته ام، شما قبول کنید. همه گفتند: قد رضینا لك یا أمیر المؤمنین! و لأنفسنا بامتحانہ فحل بیننا و بینہ لننصب من یسألہ من یسألہ بحضرتك عن شیء من فقہ الشریعة، فإن أصاب الجواب عنہ لم یكن لنا اعتراض فی أمرہ و ظهر للخاصہ و العامۃ سدید رأی أمیر المؤمنین، و إن عجز من ذلك فقد كفینا الخطب فی معناه؟! بسیار خوب ما راضی هستیم به شرطی که به ما اجازه دهید مسایلی درباره ی فقہ دین از او پرسیم و این مجلس در حضور شما باشد. اگر جواب داد به اراده و تصمیم شما تسلیم هستیم و اگر عاجز ماند، ما از دختر شما خواستگاری و خطبه خواهیم نمود. مأمون گفت: بسیار خوب در اختیار شما هستم تا مسایل را طرح و تهیه کنید، او را حاضر کنیم تا پاسخ دهد، بینم چه خواهد شد؟ بنی عباس از حضور مأمون بیرون رفتند و به حضور یحیی بن اکثم - که از مراجع و مفتیان بزرگ آن عصر بود - شتافتند و ضمن وعده ی بسیار از اموال و کالاهای نفیس به او گفتند: شما قاضی القضاة - وزیر دادگستری، یا رئیس محکمه قضایی - هستید،

بهتر است مسایل مشکلي را تهيه و طرح کنید که جواب آن را کسی نداند، تا از ابن الرضا پرسیم. يحيى بن اکثم، قاضي القضاة، خود را با مسایلي مشکل آماده کرد و گفت: بروید از خلیفه وقت بگیرید. وجوه و شخصیت های بني عباس نزد مأمون برگشتند و گفتند: ما با مسایل خود حاضریم، شما وقت معین کنید و ابن الرضا را دعوت نمایید تا مسایل خود را پرسیم. مأمون موافقت کرد، روزي را معین نمود تا همه در آن روز جمع شدند و يحيي بن اکثم با شاگردان مبرز خود - که فقهای اهل سنت بودند - جمع شدند. مأمون دستور داد يك بالش و تشك مخصوصي برای امام جواد علیه السلام و تشك دیگری برای خود و برای قاضي القضاة آماده کردند. امام جواد علیه السلام تشریف فرما شد و نشست و خلیفه و قاضي القضاة هم طرفین حضرتش نشسته بودند و يحيي بن اکثم پرسشهای خود را طرح نمود. در این روز امام جواد علیه السلام بین هفت تا نه سال بیشتر نداشت. مردم درباري، رؤساي کشوري و لشکري و وجوه و شخصیت های بني عباس همه حاضر و ناظر و شاهد این مجلس مهم رسمي و سلطنتي بودند. بني عباس گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر اجازه دهی ما چند پرسش داریم که به وسیله ی قاضي القضاة از اباجعفر پرسیم. مأمون گفت: یا اباجعفر اجازه می دهی مسائلي پرسند؟ اباجعفر یعنی امام نه ساله فرمود: هر چه می خواهند پرسند. قاضي القضاة به رسم ادب گفت: ای خلیفه! اجازه می فرماید مسائلي را پرسیم؟ و از اباجعفر پاسخ آن را بخواهیم. مأمون گفت: ابوجعفر اجازه داد که از او سؤال کنید.

یحیی رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت گردم آیا اجازه می فرمایی ما پرسشی را مطرح کنیم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: هر چه می خواهید پرسید. یحیی بن اکثم گفت: قربانت شوم! نظر شما درباره ی محرمی که در حال احرام صید کرده چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: قتله فی حل أو حرم، عالما كان المحرم أم جاهلا، قتله عمدا أو خطأ، حرا كان المحرم أم عبدا، صغیرا كان أو کبیرا، مبتدئا بالقتل أم معیدا، من ذوات الطیر كان الصيد أم من غیرها، من صغار الصيد كان أم من کباره، مصرا علی ما فعل أو نادما، فی اللیل كان قتله للصيد أم نهارا، محرما كان بالعمرة إذ قتله أو بالحج كان محرما. ای قاضي القضاة! آیا محرمی که شکار کرده در چه حال بود؟ (در هر حالتی حکمی دارد). آیا در محدوده ی حرم بوده یا خارج از محدوده ی حرم؟ آیا در کار خود عالم بود یا جاهل؟ یعنی می دانسته در حال احرام نباید صید کند یا نمی دانسته؟ آیا این صید را عمدا کشته یا به خطا و سهو؟ آیا کشته آزاد بود یا غلام و زر خرید کسی بوده است؟ آیا صغیر بوده یا کبیر؟ آیا اولین صید او در حال احرام بوده، یا بارها در حال احرام صید کرده است؟ آیا صید از جنس طیور بوده، یا غیر از طیور - خزنده یا چرنده - بوده؟

آیا پرنده کوچک بوده یا بزرگ؟ آیا اصرار در صید و قتل آن داشته یا اصراری نداشته و پشیمان گشته است؟ آیا قتل صید در شب رخ داده، یا در روز بوده است؟ آیا محرم در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟ (هر يك از این شقوق حکمی دارد، اکنون بگو ببینم در چه حال بود تا نظر خود را درباره ی حکم آن بگویم؟) یحیی بن اکثم متحیر مانده و مدتی سر به زیر افکند که کدام يك از این شقوق را بگوید و يك ترس و رعب و سکوتی تمام اهل مجلس را فرا گرفت حتی خود مأمون ساکت و صامت ماند و در چهره ی قاضی و شاگردانش آثار عجز و انقطاع و تشویش و اضطراب نمایان شد و زبان قاضی به لکنت افتاد به گونه ای همه ی اهل مجلس فهمیدند که قاضی القضاة محکوم شده است. مأمون دید مجلس بد صورتی به خود گرفته، نگاهی به امام جواد علیه السلام کرد و خطاب به بنی عباس گفت: سپاس خدای را که نظر من صایب بود و يك نعمت بزرگی نصیب من شد. دیدید آنچه من می گفتم صحیح و راست بود؟ رأی من در این شخصیت صائب بود و اکنون شما در افکار و تحیر فرو رفته اید. هنگامی که مجلس رسمی به هم خورد و کسانی که باید بروند رفتند و آنهایی که باید بمانند ماندند، مجلس مخلاً بالطبع گردید، خواص اهل علم و درباریان حضور داشتند مأمون رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت شوم! اگر رأی شما تعلق می گیرد این شقوق و اقسامی که برای محرم قاتل صید بیان فرمودی احکام آن را هم از فقه اسلام برای ما بیان کنید که بدانیم و مطلع شویم و استفاده نماییم.

امام جواد عليه السلام فرمود: نعم، إن المحرم إذا قتل صيدا في الحل و كان الصيد من ذوات الطير و كان من كبارها، فعليه شاة. فإن أصابه في الحرم، فعليه الجزاء مضاعفا. فإذا قتل فرخا في الحل فعليه حمل قد فطم من اللبن و إذا قتله في الحرم فعليه الحمل و قيمة الفرخ. و إن كان من الوحش و كان حمار و حش، فعليه بقرة. و إن كان نعامة فعليه بدنة، فإن لم يقدر فأطعام ستين مسكينا، فإن لم يقدر فليصم ثماني عشرة يوما. و إن كان بقرة فإن لم يقدر فليطعم ثلاثين مسكينا، فإن لم يقدر فليصم تسعة أيام. و إن كان ظبيا فعليه شاة، فإن لم يقدر فليطعم عشرة مساكين، فإن لم يجد فليصم ثلاثة أيام. فإن قتل شيئا من ذلك في الحرم، فعليه الجزاء مضاعفا هديا بالغ الكعبة. و إذا أصاب المحرم ما يجب عليه الهدى فيه و كان إحرامه بالحج نحره بمني حيث ينحر الناس. و إن كان إحرامه بالعمرة نحره بمكة في فناء الكعبة و يتصدق بمثل ثمنه حتى يكون مضاعفا. و كذلك إذا أصاب إرنبا او ثعلبا فعليه شاة و يتصدق بمثل ثمن شاة. و إن قتل حماما من حمام الحرم فعليه درهم يتصدق به و درهم يشتري به علفا لحمام الحرم. و في الفرخ نصف درهم، و في البضرة ربع درهم، و كلما أتى به المحرم بجهالة أو خطأ فلا شيء عليه إلا الصيد، فإن عليه فيه الفداء بجهالة كان أم

يعلم بخطأ، كان أم بعمد و جزاء الصيد علي العالم و الجاهل سواء و في العمد له المأثم و هو موضوع عنه في الخطأ. و علي السيد في عبده و الصغير لا كفارة عليه. و هي علي الكبير واجبة و النادم يسقط بندمه عنه عقاب الآخرة. و المصير يجب عليه العقاب الآخرة. و إن دل الصيد و هو محرم و قتل الصيد فعلية فيه الفداء. و إن أصابه ليلاً في أوكارها خطأ فلا شيء عليه إلا أن لم يتصيد. فإن تصيد بليل فعلية في الفداء. بسیار خوب، مانعي ندارد می گویم تا مورد استفاده قرار گیرد. اگر محرم صیدی را بکشد و آن در محدوده ی حرم نبود و صید هم از طیور بزرگ باشد باید يك گوسفند قربانی کند. و اگر در محدوده ی حرم صید کرد باید دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه ی پرنده ای را بکشد و در محدوده ی حرم نبوده باشد، باید يك گوسفند از شیر گرفته شده قربانی کند، و اگر در محدوده ی حرم بوده باید اضافه ی بر آن قیمت جوجه را هم بدهد. اگر صید، حیوان وحشی باشد مثلاً الاغی وحشی را صید کرد، و کشت باید گاوی قربانی کند. اگر صید شتر مرغ بود، باید يك شتر قربانی کند و اگر قادر نبود شصت مسکین را طعام دهد و اگر به آن هم قادر نبود هجده روز، روزه بگیرد. اگر صید گاو بوده، باید گاوی را قربانی کند و اگر نتوانست سی نفر را اطعام نماید و اگر به این مقدار هم قادر نبود نه روز، روزه بگیرد. اگر صید آهوئی بوده باید گوسفندی قربانی کند و اگر قدرت نداشت،

ده مسکین را غذا دهد و اگر نیافت سه روز، روزه بگیرد. (آنچه گفتیم برای کسی بود که قتل صید در غیر حرم نماید) ولی اگر کسی در حرم صید نمود با این شرایط که گفته شد باید دو برابر قربانی و هدی (1) کند. اگر قاتل صید برای حج محرم بوده - یعنی احرام حج بسته بود - باید قربانی را در منی ذبح کند همان طور که سایرین قربانی می کنند. و اگر احرام عمره بوده، باید نحر و قربانی در مکه انجام گیرد و صدقه هم به اندازه ی قیمت آن بدهد. یعنی هم قربانی کند و هم صدقه بدهد تا مضاعف گردد. و اگر خرگوش یا رویاهی را بکشد باز باید گوسفندی را قربانی کند و معادل قیمت گوسفند هم صدقه بدهد. و اگر کبوتر حرم را بکشد باید یک درهم صدقه بدهد افزون بر این یک درهم نیز دانه برای کبوتران حرم بخرد. درباره ی جوجه، نصف درهم و درباره ی تخم پرنده ربع درهم و هر چه محرم از روی جهالت و نادانی، یا از روی خطا مرتکب شده باشد بر او قربانی نیست مگر به اندازه خود صید فدا دهد و در این حکم عالم و جاهل مساوی هستند، ولی اگر به عمد چنین کرد گناهی مرتکب شده و آن بخشیده شده. و در مورد صید جوجه، یا تخم پرنده بر بنده یا بر آقای بنده و بر صغیر و بر ولی صغیر کفاره نیست. این کفاره بر آدم بزرگ عاقل، بالغ، آزاد و عالم واجب است، ولی اگر پشیمان شد به ندامت، عقاب و کیفر آخرت از او ساقط می گردد.

ص: 391

1-414. هدی: قربانی است که به مکه می فرستند.

و برای کسی که در صید اصرار و پافشاری دارد اگر چه کفاره هم بدهد عذاب آخرت باقی است. و اگر به صیدی راهنمایی کرد در حالی که محرم بود و صیدی کشته شد برای او کفاره باقی است که باید فدا و قربانی دهد. اگر این قتل در شب اتفاق افتاد، و حیوان در لانه اش بود و محرم به خطا صید و قتل نمود بر او کفاره نیست. و اگر در شب از روی قصد صید کرد و حیوانی را کشت بر او کفاره و فدا واجب است. مأمون گفت: آفرین! احسنت! ای اباجعفر! حق این است که این مسأله را بنویسی که مورد استفاده ی مردم قرار گیرد. آن گاه مأمون گفت: یا اباجعفر! میل داری شما هم از یحیی بن اکثم، قاضی القضاة، سؤال کنی و مسأله ای بپرسی، همان طور که او مسأله ای پرسید؟ امام جواد علیه السلام رو به یحیی بن اکثم نمود و فرمود: اجازه می دهی من نیز از شما مسأله ای بپرسم؟ قاضی القضاة گفت: قربانت شوم! بفرمایید، اگر بتوانم پاسخ آن را می گویم وگرنه از محضر شما استفاده می کنم. امام جواد علیه السلام فرمود: أخبرني عن رجل نظر إلي امرأة في أول النهار فكان نظره إليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار حلت له، فلما زالت الشمس حرمت عليه، فلما كان وقت العصر حلت له، فلما غربت الشمس حرمت عليه، فلما دخل عليه وقت العشاء الآخرة حلت له، فلما كان انتصاف الليل حرمت عليه، فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرأة؟ و بماذا حلت له و حرمت عليه؟ بگو بدانم چگونه است حال آن مردی که اول بامدادان نگاهش بر زنی

حرام است و چون آفتاب بالا آمد حلال می شود، چون ظهر شد حرام می گردد، چون عصر شد نظر او حلال است، چون آفتاب غروب کرد باز حرام می گردد، چون وقت نماز عشا آمد حلال می شود، چون نصف شب شد حرام می گردد، چون طلوع فجر شد حلال می باشد. حال این زن چگونه است و چرا حلال و حرام می گردد (و در گردش يك شبانه روز به چند صورت تغییر می کند)؟ یحیی بن اکثم گفت: به خدا قسم! من هیچ راهی برای فهمیدن و تصور چنین مسأله ای ندارم و نمی دانم، اگر ممکن است ما را مستفیض فرمایی و خودت اقسام و صور حلال و حرام آن را بیان فرمایی؟! امام جواد علیه السلام فرمود: هذه أمة لرجل من الناس نظر إليها أجنبي في أول النهار فكان نظره إليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار ابتاعها عن مولاها فحلت له، فلما كان عند الظهر أعتقها فحرمت عليه، فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له، فلما كان وقت المغرب ظاهر منها، فحرمت عليه، فلما كان وقت العشاء الآخرة كفر عن الظهر فحلت له، فلما كان في نصف الليل طلقها واحدة فحرمت عليه، فلما كان عند الفجر راجعها فحلت له. این کنیزی است از مردم که اجنبی به او در اول روز نگاه کرد و نگاه به او حرام است، چون روز بالا آمد او را از صاحبش خریداری می کند و بر او حلال می شود، چون ظهر شد آزادش می کند بر او حرام می گردد، چون عصر شد تزویجش می کند بر او حلال است، چون مغرب شد ظهار می کند (1) بر او حرام می شود، وقت عشا كفاره ي ظهار مي دهد و از

ص: 393

1-415. ظهار عملي است که به رسم عربیت می گوید: پشت تو مانند پشت مادر من است و آن کنایه از آن است که از این به بعد بر من حرام می گردی.

ظهار توبه مي کند بر او حلال مي گردد، به هنگام نصف شب او را طلاق مي دهد بر او حرام مي شود در فجر رجوع مي کند بر او حلال مي گردد. طبق نقل «تحف العقول» اين چند مرتبه حلال و حرام شدن به هنگام صبح، قبل از ظهر، ظهر، عصر، مغرب، عشاء، نصف شب، دمیدن صبح، از لطايف دقيق مسايل فقهي است. مأمون رو به حضار - که وجوه و شخصيت هاي بني عباس بودند - نمود و گفت: آیا در ميان شما کسي هست که اين مسأله را بداند، يا نظير آن را بداند، يا اين اندازه فکرش عميق و دقيق باشد؟ همه از روي حقيقت گفتند: نه، از ما هيچ کس نمي داند، ولي تو بهتر مي داني (!! مأمون گفت: واي بر شما! من نمي دانم، اين ها اهل بيتي هستند که خداوند آن ها را به علم و دانش و فضل و کمال اختصاص داده و کوچک و بزرگ در آن ها يکسان است. مگر نمي دانيد وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله امير مؤمنان علي بن ابي طالب عليهما السلام را به اسلام دعوت کرده ده ساله بود و قبول نمود و اسلام او قبول شد، و هيچ کس را - غير از او - در اين سن و سال دعوت نکرد؟ و همچنين پيامبر خدا صلي الله عليه و آله از حسن و حسين عليهما السلام در شش هفت سالگي بيعت گرفت، در حالي که از هيچ کس در چنين سني بيعت نگرفت. آیا اين صفات کمال و جلال، جمال از مختصات اين خاندان نيست؟ آن ها ذريه اي هستند که در قرآن فرمود: «بعضي را بر برخي ترجيح مي دهد» و اول و آخر آن ها از جهت علم و دانش يکسانند. بزرگ و کوچک آن ها همه عالم بما کان، ما يکون و ما هو کائن تا روز قيامت مي باشند. در کتاب «ارشاد» شيخ مفيد رحمه الله پس از بيان اين احتجاج و مناظره علمي آمده است: مأمون رو به حضار - به خصوص بني عباس - نمود و گفت: آیاديد آن چه مي گفتم و شما انکار مي کرديد همان طور بود که گفتم و محمد

ابن علي الرضا عليه السلام پاسخ دندان شکن به همه داد که همه مرعوب و مجذوب شدند؟! آنگاه رو به امام جواد عليه السلام نمود و گفت: آیا از دخترم خواستگاري مي کنی؟ امام جواد عليه السلام فرمود: نعم، يا اميرالمؤمنين. آنگاه مأمون عقد دختر خود ام فضل را به امام جواد عليه السلام بست و خطبه اي خواند به شرحي که نوشته ایم. (1). اين وصلت دو جنبه داشت: 1 - جنبه ي سياسي، براي تهديد و ارعاب بني عباس که به طرفداري امين برخاسته بودند، مأمون مي خواست با اين عقد و ازدواج بگويد: اگر باز شما هواخواه برادران من باشيد فوري خلافت را به بني هاشم و علويان منتقل مي کنم. 2 - شايستگي مقام علم، فضل و کمال امام جواد عليه السلام بود که به دامادي برگزید!

دامادي خليفه

يکي از سنن اجتماعي سلاطين و فرمان فرمايان همه ي کشورها در هر عصر اين بود که براي دختران خود به خلاف سنن و رسوم معمول مردم عادي - که مردها به خواستگاري زن ها مي رفتند - خلفا و سلاطين داماد و همسر دخترانشان را خود انتخاب مي نمودند و اين انتخاب به عنوان حکم و فرمان شاهان تکليف قانوني داشت. يعني ترمرد از آن به ضرر و زيان داماد، يا خاندان او تمام مي شد. علاوه بر اين، چون اکثر مردم خود را به سلاطين، خلفا و فرمانفرمايان نزديک مي سازند و کوشش در نزديکي و تقرب مي نمايند، تا از عنوان ارتباط با دربار سلاطين و خلفاي عصر و جبهه ي ملي بدست آورند و در امور زندگي و شؤون حياتي مجذوب گردند، يا مردم را مرعوب سازند و چه بسيار مردمي که در اين راه بذل

ص: 395

سعي مي نمودند و حتي شؤون محترم زندگي را هم زير پا مي گذاشتند و از هيچ كاري - اگر چه برخلاف عقل، عفت، فضل و كمال هم باشد - دريغ نمي دارند تا خود را به دربارها نزديك نمايند و با اين تقرب بر رقاب و گردن خلق سوار شده و اسب تازي كنند و بر عرض، ناموس و حقوق خلق حكومت و فرمان روايي يابند. ما اين حقيقت را در دوران زندگي در كتاب هاي بسياري مطالعه نموده و از نزديك ديده و مشاهده کرده ایم. سعدي گوید: تقرب به دربار سلاطين اگر چه تأمين ناني دارد، ولي خطر جاني هم دارد. نگارنده گوید: تأمين نانش به تشويش و اضطراب و خطر جاننش در دنيا و آخرت حتمي است. از طرفي، در جامعه رسم نبوده و كسي را جرئت و شهامتي در كار نبوده كه به خواستگاري دختران پادشاهان برود. از اين رو، شخص خليفه، پادشاه، يا رئيس جمهور - هر كه باشد - خودش با آشنائي كه با خانواده ها و اطرافيان و درباريان خود دارد، جواني را به دامادي انتخاب مي كند. البته پس از انتخاب، رد فرمان جايز نيست، مگر پس از مردن شاه، يا خلع او از آن مقام، چه بسيار ديده شده چنين داماداني كه پس از خلع مقام پدر زن دختران سلاطين را تحكم مي كردند و روابط حسنه ي بين آن ها نبود، يا به علل و جهات ديگري كه خودسري و خودمختاري و توقعات بي جاي اين گونه دختران سبب طلاق يا رهايي مي شده است. به ندرت هم ديده شده كه روابط اخلاقي، يا توافق اخلاقي - خواه خوب، يا بد - آماده بوده و زندگاني را در يك افق نزديك به همان دستگاه ها به پايان برسانند. امام جواد عليه السلام در سن نه سالگي برازندگي خود را از جهات علم و كمال و فضل و ادب در مجالس رسمي مقام خلافت به ظهور رسانيد، شيخ و شاب، پير و جوان

کهل و برنا همه شناختند که این میوه، شجره ی نبوت و امامت است. ادب، علم و سخاوت این جوان هاشمی علوی و مسائل سیاسی که قبلاً مطرح شد موجب شد که مأمون دختر خود به نام ام فضل را به امام جواد علیه السلام نامزد کرد و آن حضرت را به دامادی برگزید. امام جواد علیه السلام به حکم ادب و اجبار نمی توانست این زن را رد کند از این رو، قبول کرد و مدتی کوتاه کنار کاخ سلطنتی خلافت در بغداد مورد توجه، اکرام و احترام بود تا آن حضرتش اجازه مراجعت به مدینه گرفت و مأمون به همراه ام فضل آن ها را به مدینه فرستاد، ولی این زندگانی زناشویی جز تلخکامی حاصل نداشت و به جنایتی خاتمه یافت.

تزیج ام فضل به امام جواد

در این واقعه تاریخی دو موضوع مورد بحث و توجه است: نخست آن که، سلاطین و خلفا برای دختران خود دامادی انتخاب می کنند که برازنده ی وصلت با خاندان سلطنتی، و در خور آمد و رفت و معاشرت با درباریان و مقام عالی خلافت باشد. دیگر آن که، اکثر این دامادها به صورت ظاهر مطیع، منقاد و فرمان بردار بوده اند، اگر چه در خارج عنوان دامادی شاه را دارند، ولی در حقیقت بنده، زیردست و زیر فرمان مقام عالی هستند. این دو موضوع از جهت روان شناسی و علم الاجتماع با توجه به علت و معلولیت و اسباب و موجبات قابل توجه است و بایستی این نکته ی اجتماعی تجزیه و تحلیل شود، به خصوص درباره ی دامادی امام جواد علیه السلام به مأمون، که بزرگترین خلیفه عباسی بود. نکته ی دیگر آن که، چرا اکثر دختران مقامات عالی با شوهر خود بدرفتاری می کنند و توقع دارند که شوهرشان فرمان بردار و زیردست آن ها باشند و یا مرتکب

جنایت هایی می گردند که دیگران جرأت ارتکاب آن را ندارند. این هم موضوع روان شناسی قابل توجهی است که در علم الاجتماع یک فصلی دارد و مطالعه ی آن برای زندگانی اجتماعی سر مشقی لازم الرعایة است.

یک مسأله ی عجیب

در کتاب «تحف العقول» یک مسأله ی عجیبی را نقل می کند و می گوید: روزی مأمون، به یحیی بن اکثم گفت: آخر تو نیز یک مسأله طرح کن که بتوانی ابن الرضا را مقهور نمایی. یحیی این مسأله را طرح کرد و از آن جایی این مسأله مخصوص اهل علم است فهم آن را به ذوق خوانندگان فاضل و امی گذاریم. مسأله قریب بدین مضمون آمده است: یحیی بن اکثم پرسید: آیا مردی با زنی که با او زنا کرده می تواند ازدواج کند زوجیت و عقد او حلال است یا نه؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بدعها حتی یستبرئها من نطفته و نطفة غیره، إذ لا یؤمن منها أن تكون قد أحدثت مع غیره حدثا، كما أحدثت معه، ثم یتزوج بها إذا أراد فإنما مثلها مثل نخلة أكل رجل منها حراما ثم اشتراها فأكل منها حلالا. (1). آن زن را و امی گذارد تا استبراء کند، از نطفه ی خود و نطفه ی دیگران، زیرا ایمن نیست که با دیگری هم کار خلافی انجام نداده باشد همانطور که با وجود او انجام داده. چون مطمئن شد که نطفه زنا در او نیست با او تزویج کند مانعی ندارد. و استدلال فرمود که: مثل آن زن، مثل درخت خرمائی است که مردی

ص: 398

1-417. تحف العقول: ص 454 به نقل از اعیان الشیعة: ج 3 ص 136.

عابر از خرمای آن بدون اجازه می خورد و بر او حرام است، اما پس از آن، درخت را می خورد و از خرمای آن بخورد برای او حلال است. یحیی بن اکثم در این مسأله مقهور و مات و مبهوت ماند. از طرح این مسأله پیدا است که در عصر این امام علیه السلام اصول مطالب حل شده بود و مباحث فقط روی فروع دور می زد، آن هم فروع احتمالی و بعید الوقوع. چه در زمان امام رضا علیه السلام - که ثامن الحجج می گفتند - بحث اصولی از نظر توحید و نبوت با مناظرات نمایندگان ادیان در حضور مأمون خاتمه یافته و مفروغ عنه بود، دیگر برای کسی از آن همه عقاید و افکاری - که در «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم - باقی نمانده بود مگر به عناد و لجاج و گرنه، مسایل عقیدتی و اصول ایمان تجزیه و تحلیل شده بود.

مجلس عقد و جشن ازدواج امام جواد با دختر خلیفه

پس از مناظرات و گفت و گوهایی بنی عباس با مأمون و کشمکش های فامیلی و خانوادگی از یک طرف، و ظهور و بروز نبوغ امام جواد علیه السلام در سن نه سالگی از طرف دیگر موجب شد که مأمون تصمیم خود را به اجرا بگذارد و دختر خود ام فضل را - که از زن ایرانی او بود - به امام جواد علیه السلام عقد بدهد. این مجلس عقد و عروسی طبق شرحی که شیخ مفید رحمه الله و دیگران نقل کرده اند این گونه برگزار شد: بنابر اعتراضی که بنی عباس کردند و با احتجاج، قاضی القضاة محکوم و مقهور گردید مأمون بر آن ها فائق آمد و گفت: تشخیص من صائب بود و در همان مجلس پس از تسلیم بنی عباس رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: آیا شما خطبه می خوانید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بلی. مأمون گفت: پس شروع کنید، قربانت شوم! من از اعماق دلم راضیم که دختر

خود ام فضل را به شما تزویج کنم، اگر چه قوم من - بنی عباس - در این امر مخالف و بداندیش باشند.

متن خطبه عقد

امام جواد علیه السلام فرمود: الحمد أقرارا بنعمته، ولا إله إلا الله إخلاصا لوحدانيته، و صلي الله علي محمد سيد بريته، و الأصفياء من عترته. أما بعد، فقد كان من فضل الله علي الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه: (وأنكحوا الأيامي منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم) (1). ثم إن محمد بن علي بن موسي يخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلي الله عليه و آله و هو خمسمائة درهم جياذا فهل زوجته يا أمير المؤمنين! بها علي هذا الصداق المذكور؟ قال المأمون: نعم، قد زوجتك - يا أبا جعفر! - ابنتي علي الصداق المذكور فهل قبلت النكاح؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: قد قبلت ذلك و رضيت به. (2). حمد و ستایش خدا و اقرار و اعتراف به نعمت او است و لا اله الا الله کلمه ي توحيد و اخلاص براي يکتائي او است. و درود خدا بر حضرت محمد که سرور همه ي موجودات است و بر برگزیدگان از عترت و خاندانش. اما بعد، از عنایت و فضل خداوند بر مردم جهان این است که آن ها را در سایه ي عقد زناشویی که حلال است از حرام بی نیاز فرموده و در

ص: 400

1- 418. سوره ي نور: 32.

2- 419. ارشاد: ج 2 ص 283.

قرآن مجید فرموده است: «بی همسرانتان و غلامان کنیزان شایسته ی خود را همسر دهید، اگر فقیر و تهیدستند، خدا از فضل خویش بی نیازشان می سازد، و خدا گستراننده ی دانا است». آنگاه فرمود: محمد بن علی بن موسی خواستگاری می کند ام فضل، دختر عبدالله مأمون را و صداق او را مانند صداق جده اش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که پانصد درهم بود قرار می دهد. آنگاه رو به خلیفه نمود و فرمود: آیا شما با این صداق او را تزویج می کنید؟ مأمون گفت: بلی، من به این صداق دخترم ام فضل را به عقد زناشویی به شما تزویج می کنم، آیا شما این نکاح را قبول دارید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: آری، قبول دارم و بدین زناشویی راضیم. مسعودی در «اثبات الوصیة» عبارت دیگری آورده که با عبارت «تحف العقول» تفاوت دارد، ولی در متن عقد ازدواج هیچ گونه تفاوتی نیست، تنها تفاوتش در این است که: آیا این مراسم در مرو خراسان بوده یا در بغداد؟ و آیا پس از شهادت امام رضا علیه السلام بوده، یا پیش از آن و تشریفات این مجلس عقد چگونه برگزار شده است؟ در «تحف العقول» می نویسد: مأمون فرمان داد تا مجلس رسمی آراستند، مردم را از عامه و خاصه به چنین عقد امام جواد علیه السلام دعوت نمودند. اشراف و عمال دولتی از لشکری و کشوری حضور داشتند و هر یک بر حسب مراتب و طبقات خود حضور یافته و در جشن عقد دختر خلیفه شرکت نمودند. از طرفی، یک کشتی عطر و بوی خوش، انواع سکه ها و لباس های حریر حاضر کردند که هر کس وارد می شود قبلا خود را معطر، ملبس و مزین نمایند و وارد مجلس

شود. انواع و اقسام خوردنی‌ها، میوه‌ها و جوایز گوناگون، هدیه‌های زیادی از سکه‌های طلا و نقره و اسناد املاک آماده شده بود که به هر کس در خور و قدر و منزلت و شخصیتش به یادگار جشن دختر خلیفه با امام جواد علیه السلام صله و جایزه دهند. هنگامی که مجلس آماده شد، امام جواد علیه السلام را آوردند و بر جایگاه مخصوصی که تهیه کرده بودند، نشانند مردم دسته دسته با تحفه‌ها و هدیه‌ها شرفیاب می‌شدند و تهنیت و تبریک می‌گفتند. امام جواد علیه السلام به هر دسته، سه طبقه از سکه‌های نقره و ظروفی از مشک و زعفران و عطریات و فرمائی به نام اسناد مالکیت به عنوان هبه و بخشش اعطا می‌فرمود و اراضی موات و غیر موات را اقطاع می‌نمود. مردم می‌آمدند، خطبا، شعرا و گویندگان مدح و مناقب می‌خواندند و صله‌ها، هدیه‌ها و جوایز می‌گرفتند. مجلس به گونه‌ای آراسته شده بود که هر واردی با یک جایزه و سند مالکیت ملکی و ظرف عطری و ظرفی سکه و بسته‌ای لباس خارج می‌شد. نوشته‌اند: هر کس وارد این مجلس جشن می‌شد چون بیرون می‌رفت بی‌نیاز و توانگر شده بود. اگر کسی می‌خواست خارج شود باید اسناد مالکیت و برگه‌های دریافت جوایز دستش باشد وگرنه به او اجازه خروج نمی‌دادند. پس از برگزاری مجلس جشن، مأمون، خلیفه‌ی عباسی دستور داد آن چه باقی مانده بود صدقه بدهند و تمام مردم شهر را از صدقات جشن عقد امام جواد علیه السلام برخوردار نمودند. نگارنده گوید: مثل این که مأمون در نظر داشت همان گونه که برامکه جشن عقد جعفر برمکی را گرفتند، او نیز می‌خواست برتر، مهم‌تر و بالاتر از آن جشن را برای

دخترش بگیرد. البته روی مبانی ظاهری نیز همین طور بود، زیرا قدرت مالی مأمون به حد کمال قدرت مالی خلفای عباسی رسیده بود و در پایان سال، با این همه بذل و بخشش ها بیش از ده میلیون دینار موجودی صندوق بیت المال مسلمانان، یا خزانه دارایی دولت عباسی بود. او می خواست هم چنین جشن عروسی برای دخترش بگیرد و هم به افتخار امام نهم علیه السلام که شخصیت آسمانی و نابغه دوران در سن نه سالگی بود - این جشن به این عظمت را برگزار نماید. نکته ی دیگری که به نظر نگارنده می رسد این که: سر بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی امام جواد علیه السلام که فرموده بود: «از این فرزند برکاتی به شیعه می رسد» این است که هم برکات مالی به دست این امام در جشن عقد داده شد و هم مردم خراسان، بغداد و کشور پهناور اسلامی امام جواد علیه السلام را در سن نه سالگی و به مقام علمی شناختند. بدون تردید اگر امام جواد علیه السلام این مسایل علمی را در مجالس خصوصی تدریس می فرمود آن اثر را نداشت که در مجلس رسمی خلافت به وجوه، شخصیت ها، اعیان و رجال دولتی تعلیم فرمود و مشکل ترین مسایل فقه اسلام را در این سن آموزش داد و مردم دنیا را متوجه خود ساخت. شیخ مورخان می نویسند: ثم أمر فنثر علي أبي جعفر رقا، فيها ضياع و طعم و عمالات. و این ها اضافه بر عطریات و سکه های جشن و لباس های حریر و اشیای نفیسی بود که در روز جشن به مردم هدیه می شد. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: و لم يزل المأمون مكرما لأبي جعفر عليه السلام، معظما لقدرة مدة حياته يؤثره علي ولده و جماعة

أهل بيته. (1). مأمون تا زنده بود و از لظهار اکرام و تجلیل به مقام و منزلت امام جواد علیه السلام خودداری نمی کرد و او را بر خاندان خود ترجیح می داد.

جنایت دختر خلیفه

ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» نوشتیم که: زن، زودتر از همه چیز، تحت تأثیر مقام، جاه و منصب، سپس مرعوب قدرت مال و عنوان قرار می گیرد و پس از این، مجذوب عشق، دوستی و جاهت است. ام فضل، دختر مأمون مولود قدرت، سیاست، دانش و کیاست بود. او در خاندانی بزرگ شده بود که زنانی همچون عباسه و زبیده وجود داشت. او هم میل داشت که در سیاست کشور مورد شور و شریک جلسات آرای عمومی سیاسی باشد. اینک پدرش او را به پسری داده که از جهت جوانی، علم و دانش، فضیلت و کمال شبیه و نظیری نداشت، ولی ام فضل از نظر سن از امام جواد علیه السلام بزرگتر بود و می خواست به امام جواد علیه السلام تحکم و فرماندهی داشته باشد. روح ضعیف این زن گمان می کرد که امام جواد علیه السلام همانند سایر دامادان سلاطین و خلفا است و می توان او را زیر فرمان گرفت. از این جهت، ام فضل نتوانست با امام جواد علیه السلام توافق اخلاقی حاصل کند. او زن پرمدها، خودخواه، خود مختار، لجوج و متکی به مقام خلافت پدرش بود و با خود می گفت: اگر از شوهرم به پدرم شکایت نمایم او را تنبیه می کند. از طرفی امام جواد علیه السلام در مدینه کنیزی گرفت و ام فضل به پدرش مأمون شکایت کرد. وقد روی: الناس أن أم الفضل كتب إلي أيتها من المدينة تشكو أبا جعفر عليه السلام

ص: 404

و تقول له: إنه يتسري علي و يعيرني. فكتب اليها مأمون: يا بنية! إنا لم نزوجك أباجعفر لتحرم عليه حلالا فلا تعاديه كرما ذكرت بعدها. گفته اند: شکایتي ام فضل به پدرش نوشت این بود که: اباجعفر زني گرفته و مرا ترك نموده است. مأمون پاسخ داد: من تو را به اباجعفر تزويج نکردم تا حلالی را حرام کنی، تو دشمني مکن و خصومت منما که او مرد کریمی است، با تو به مهربانی رفتار خواهد کرد. (1). منظور مأمون به دخترش این بود که: تو می گویی من امام جواد علیه السلام را از يك حکم شرعی - که حق اوست - باز دارم و تأکید کرد که تو، باید سازش کنی و از او اطاعت نمایی، او عالم، حکیم، فاضل و امام است. مأمون، دختر خود را به اطاعت و صبر و شکیبایی امر کرد و چون ام فضل از راه پدر مأیوس شد، دست به جنایت های زنانه و جاهلانه داخلی زد، تا آن که امام علیه السلام را به وضع تأثر آوری مسموم کرد و دل دوستانش را جریحه دار نمود.

امام جواد و رفتار دختر مأمون

رفتار زنان عقیم با شوهران خود در بیشتر موارد روی یأس، حرمان و ناامیدی است. این رفتار پست هم مولود سستی ایمان و اندیشه و افکار ناپسند است. وقتی ایمان کامل نباشد قهرا افکاری مسموم تولید می شود. از نظر روان شناسی و علم الاجتماع یکی از علل و اسباب پدیده ی بد، محرومیت های اجتماعی است، اعم از آن که این محرومیت ها واقعا روی مقدرات بوده یا روی افکار و اوهام باشد.

ص: 405

در هر حال، محرومیت است و محرومیت موجب انحراف فکر می‌گردد. فقر در درجه ی اول محرومیت قرار گرفته که آدمی را از راه تقوی و صلاح خارج می‌کند، مگر دل‌های بیدار و هوشیار و مردمان نیرومند و قویم الایمان که قرآن هم حاکی این معنی است: (إن النفس لأمارة بالسوء إلا - ما رحم ربی) و رحمت پروردگار در سایه ی عنایت و توجه به کمال است که اگر خود انسان مراقبت داشته باشد از چنگال نفس اماره رهایی یافته و به کمال مطلوب خود خواهد رسید. از سوی دیگر، شیطان نیز آن گاه که در انحراف خود تیرش به سنگ می‌خورد عرض می‌کند: (لا-غوینهم أجمعین - إلا عبادك منهم المخلصین) (1) که مستثنی به اخلاص از چنگ شیطان و نفس اماره رهایی می‌یابد. در هر حال، یکی از محرومیت‌های اجتماعی، عقیم ماندن زن، یا مرد است که البته این امر در زنان بیشتر مؤثر است و سبب انحراف و سوء قصد و اعمال زشت می‌گردد، به خصوص زنی که قدرت مالی و اتکای مقامی هم داشته باشد. ام فضل، دختر خلیفه ای است که از او به امپراطور اسلام تعبیر شده. یعنی در قدرت مالی و مقام و سطوت عالی ترین درجه را دارد. اما پدرش آن قدر نسبت به ابن الرضا، شوهر ام فضل ابراز علاقه دارد که هیچ وقعی به سخنان سعایت آمیز دخترش نمی‌گذارد و ام فضل از این جهت هم محرومیت شگفت‌انگیزی کشید و منتظر فرصت بود تا پدرش از دنیا رفت، عمال سیاست که از مقام و منصب حضرت اباجعفر ثانی محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بیمناک بودند آن حضرت را با ام فضل دعوت کردند که تقصد و صله رحم و دیداری تازه نمایند. این مسافرت به عراق - که در سال 224 رخ داد - وضع امام علیه السلام را در نظر بنی عباس دگرگون ساخت. یعنی ام فضل سعایت‌های متراکم خود را که در گلویش

ص: 406

عقده بسته بود نزد اقوام و اقاربش بیرون ریخت و آن ها هم با سابقه ی عظمت مقامی که ابن الرضا داشت با قدرت علمی و فضیلت اخلاقی و ترس از این که مبادا در این اختلافات داخلی علویان سرحلقه سیاست را از دست بنی عباس برآیند به خود ام فضل متوسل شده و خودش را واسطه جنایت فجیعی قرار دادند. ام فضل به وسیله ی عمویش معتصم، دستخوش تمایلات قرار گرفت. محرومیت از فرزندان شدن - که قریب پانزده سال از زناشویی با ابن الرضا صاحب فرزندی نشده بود - و نیروی تحکم و خودفروشی بر شوهر و دیگران و در عین حال، حقارت و محرومیت، بی وقع ماندن درخواست ها و تقاضاها که به سخنان او وقعی نمی نهند؛ اینک خود را یافت و به کام دل رسید و در این آرزو بود که او هم همانند زبیده یا عباسیه بشود، ولی نهاد بدش مانع این بزرگی او شد. او دل بدسرشت خود را تسلیم دشمنان شوهر کرد و آن ها با وعده ی شوهر بهتری و مقام و سریر لایقتری به او وعده دادند تا دست نحس خود را به خونی بیالاید که فرار از آن غیر ممکن بود. ام فضل که در نهاد زن بودن ضعیف و سخیف بود، این عمل را پذیرفت و مرتکب جنایتی عظیم شد.

چگونه امام جواد مسموم شد؟

در این که امام جواد علیه السلام مسموم شدند هیچ اختلافی در میان مورخان نیست همه ی مورخان از سنی و شیعه اتفاق نظر دارند که امام جواد علیه السلام به اشاره ی معتصم عباسی و سعایت جعفر، پسر مأمون به دست ام فضل، دختر مأمون عباسی مسموم شد ولی درباره ی آن سم در انگور، یا غذا، یا شربت اترج بوده، بین مورخان اختلاف نظر است. آنچه از مضمون اخبار استفاده می شود این است که: بایستی هر سه مورد به نظر موافق تلقی شود، زیرا دشمن برای از بین بردن حریف به انواع وسایل متوسل

شده، چنانچه پدر و جد بزرگوارش، همچنين پدران و اجداد آن ها را دشمنان مخالف سرسختشان چندين بار مسموم نموده اند، نهايت اين که در انواع سم، يا چگونگي آن و تأثير سم اختلاف بوده است. افزون بر اين چندين بار شده که امام صادق، امام محمد باقر و امام موسي کاظم عليه السلام پس از مسموميت سر قبر جدشان مي رفتند و طلب بهبودي مي کردند و خداوند در اثر توجهات رسول خدا صلي الله عليه و آله سم را بي اثر مي گذاشت و بهبودي مي يافتند. البته پيشاپيش امام جواد عليه السلام سرنوشت خود را بيان فرموده بود که در اين سن به سم زن خود کشته خواهد شده. از اين رو، ديگر براي بهبودي در قبال دعا و توسل مورد نداشت و خود امام عليه السلام مي دانست که بايد از اين جهان رخت بريندد و نمي تواند بيش از بيست و پنج سال در اين دنيا باقي بماند. در هر حال، بنا بر آنچه نوشته اند از امام جواد عليه السلام براي نخستين بار در حين ورود به بغداد در خيمه ي بيرون شهر در حال استقبال با شربت اترج مسمومي پذيرايي کردند. آن شربت اثر فوري نداشت، ولي متعاقب آن، مهماني وزير معتصم بود که غذاي مسموم، امام جواد عليه السلام را منقلب نمود به طوري که عرق بر جبينش نشست و همان درسي که پدرش به مأمون داد؛ همان درس را به معتصم و درباريان داد و از مجلس بيرون رفت و فرمود: بهتر است که در مجلس و منزل تو به حال مسموميت از دنيا نروم. همان گونه که امام رضا عليه السلام آن گاه که پس از مسموميت برخاست برود مأمون پرسيد: يابن عم! به کجا مي روي؟ فرمود: آن جا که مرا فرستادي و بهتر است در منزل تو نباشم. سومين باري که امام جواد عليه السلام را مسموم کردند، هنگامي بود که انگور رازقي مسمومي را که معتصم به وسيله ي ام فضل به اصرار به آن حضرت خورانيد. آن زن بد

نفس لثیم دستور داده بود که همه آب های حوض، کوزه و حتی دلو و طناب چاه را از دسترسی حضرتش برداشته بودند تا آبی پیدا نشود که اثر سم را خنثی و بی اثر سازد. از این رو، امام جواد علیه السلام بدین سم مسموم شد و درون آن حضرت که از سموم سابق تأثیر دیده بود به یکجا و ناگهان از کار ایستاد و حضرتش در آن حال عطش و انقلاب و التهاب درونی در حق زنش و دشمنانش نفرین کرد و آن ها به شرحی که دیدیم در مدت کوتاهی به امراض بی درمانی گرفتار شدند تا جان سپردند. ظلم و ستم در هر حال بد است و بدتر آن که نسبت به یک مقام و شخصیت بزرگ پاک نهادی باشد. آن هم زنی به دست خود شوهر بزرگواری همچون امام جواد علیه السلام را در سنین جوانی و برومندی نهال عمر، مسموم سازد. خدایش لعنت کند و آن ها را به عذاب دامنه داری معذب سازد.

کوشش مأمون برای هم رنگ ساختن امام جواد با خودش

ابن شهر آشوب از محمد بن ریان - که پدرش از اصحاب امام رضا علیه السلام و خودش از اصحاب امام جواد علیه السلام بود - روایت کرده و می گوید: مأمون بسیار کوشش نمود که امام جواد علیه السلام - که جوان بود - هم رنگ خود سازد و او را به دنیا میل دهد و مجذوب مادیات کند. او هر حيله اي بکار می برد در امام جواد علیه السلام مؤثر نمی شد، تا آن که دختر خود را به صورت شرعی به آن حضرت داد و در ایام زفاف، انواع ملعبه و عیش و نوش فراهم ساخت و موجبات تفریح و خوشی، یا فسق و فجور را فراهم نمود. از جمله دستور داد که در آن شب صد کنیز زیبا با لباس های ملون و مفرح که هر یک جامی در دست داشتند و جواهراتی در آن بود به استقبال امام جواد جوان علیه السلام بروند و قهرا باید طبیعت جوانی مایل به این شهوات - که غریزه ی طبیعی آدمی در آن سن است - باشد، ولی امام جواد علیه السلام به هیچ يك التفاتی نکرد، نگاهش

روي زمين بود تا به حجله ي عروس رفت. كنيزكان به دستور مأمون در اطراف او به رقص و شادي پاي كوبان و دست زنان مي گشتند و امام جواد عليه السلام به هيچ يك نظر و توجهي نداشت. مأمون، مخارق مغني را طلبيد او - به اصطلاح امروز - بزرگترين باز؟ گر عصر بود كه هم صداي خوبي داشت و هم چنگ و رباب خوب مي نواخت و ريش بلندي هم داشت كه تقليد و بازي گيري مي كرد. مأمون به او گفت: ميل دارم توجه ابوجعفر را به اين همه موجبات شادي جلب كني تا ببيند چندين صد نفر اطراف او چه مي كنند؟ شايد به دنياي مادي ميل نمايد (!!). مخارق گفت: كار من همين است، اجازه بده در مقابل او بنشينم و توجه او را جلب كنم. مخارق آمد: در مقابل امام جواد عليه السلام نشست و شروع به خواندن، نواختن، مسخرگي و ملعبگي نمود. هر چه به شدت به مطربي پرداخت اثري در امام جواد عليه السلام نكرد تا خسته شد، آن گاه حضرت يك جمله ي كوتاهي به او فرمود: اتق الله يا ذالعثون! اي ريش دراز! از خدا بترس. مخارق چنان بر خود لرزيد كه ديگر تا زنده بود، رباب را بدست نگرفت، آواز نخواند و مطربي نكرد. (1).

سعادت ام عيسي، دختر مأمون و معجزه ي امام جواد

زندگاني اجتماعي يك شبكه ي به هم پيوسته اي است كه مطالب آن نيز به هم ارتباط دارد و غير قابل تجزيه است و چه بسا هر موضوعي علت براي موضوع

ص: 410

دیگر است، یا به علت هر پیش آمدی را در کار دیگری می توان جستجو کرد و با توجه به سلسله علل و معلول، هیچ امری بدون علت نیست، جز آن که بشر عالم و آگاه به علل نمی باشد و بسیاری از علل وقایع برای آدمی مخفی و پنهان است. در این روایتی که هم اینک می خواهیم بنویسیم، نکات و دقایق تاریخی نهفته است که هر یک از آن، معلول عللی است و برخی از معلول ها چند علت دارد که با توجه به حقایق امر می توان رموز و اسرار تاریخ را هم دریافت. سید بن طاووس رحمه الله - که از بزرگان متتبعین در علوم اسلامی است - در کتاب «مهج الدعوات» برای شأن نزول حرز امام جواد علیه السلام و آثار مترتبه برای آن روایتی نقل می کند که جالب و جاذب است. وی می نویسد: ابونصر همدانی، از حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند: پس از وفات امام جواد علیه السلام نزد ام عیسی دختر، مأمون رفتم - که زن آن حضرت بود - تا او را تعزیت بگویم (1) دیدم در مصیبت امام علیه السلام جزع می کند و می خواست گریه کند که من برای تسلائی او و انصراف از جزع و گریه از فضایل، کرم، حسن خلق، شرف و بزرگواری آن حضرت - که موهبت الهی بود - سخن به میان آوردم و از عزت و کرامت او سخن گفتم. ام عیسی گفت: بزرگواری او بالاتر از این ها است که شما می گویید: من اکنون تو را از یک امر عجیبی آگاه می سازم که از همه ی این حکایات بالاتر و مهمتر است؟ گفتم: آن چیست؟ ام عیسی گفت: من همیشه جهت امام غیرت (2) می کردم و مراقب بودم اگر

ص: 411

-
- 1-424. معلوم می شود دختر مأمون علاوه بر ام الفضل، ام عیسی هم نامیده می شود کنیه های مختلف داشت.
- 2-425. این کلمه در این جا به معنی جاسوسی، حمیت و عصیبت است که زن مراقب شوهرش می شود تا توجه به زن دیگری نداشته باشد.

سخناني سخت مي شنيديم به پدر خود مي گفتم و او را عليه امام تحريك و سعيات مي كردم، پدرم نیز همواره به من مي گفت: تحمل کن، صبر کن که او فرزند پیامبر است و صله از پیامبر خدا صلي الله عليه و آله مي باشد. روزي نشسته بودم، دختری از درب خانه آمد و به من سلام کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: از فرزندان عمار یاسر و زن امام جواد علیه السلام همسر تو مي باشم. این سخن چندان به من سخت آمد و غیرت مرا فرا گرفت که خواستم به صحرا روم و یا جلای وطن کرده و از آن آواره شوم، و شیطان مرا بر آن داشت که نزدیک بود آن دختر را بزنم و بیازارم، ولی قهر خود را فرو بردم و خلعتی به او دادم تا از منزل بیرون رفت آن گاه نزد پدرم رفتم. (1). پدرم در حال مستی بود، من هم آن چه دل تنگم داشت برای او گفتم، او لایعقل بود، غلام سیاهی داشت، او را صدا کرد و گفت: شمشیر مرا بیاور، شمشیرش را آورد و به دستش گرفت و سوار بر مرکب شد و رفت، گفت: واللہ! من می روم و او را می کشم. من چون این سخن از پدرم شنیدم سخت پشیمان شدم، گفتم: کاش به او چیزی نمی گفتم. آن گاه کلمه ترجیع بر زبان جاری ساخته (انا لله و انا الیه راجعون) خواندم و گفتم: چه به سر خود آوردم و شوهر خود را به کشتن دادم، من به سر و صورت می زدم و پشت سر پدرم می رفتم. پدرم به خانه ی امام جواد علیه السلام رسید وارد خانه شد و او را با حالت مستی با شمشیر زد و پاره پاره کرد و برگشت، من هم با کمال پریشانی و اضطراب از آن حال برگشتم و تا صبح به خواب نرفتم که این چه کاری بود کردم؟ و چه سخنی بود که با

ص: 412

1-426. از این عبارت معلوم می شود که ام عیسی زن با سیاستی هم بوده و این واقعه در بغداد رخ داده است.

پدرم گفتم، آن هم در حال مستی که چیزی نمی فهمید چه عملی کرد، فردا چه خواهد شد؟ صبح شد، نزد پدر رفتم، گفتم: این چه کاری بود دیشب کردی؟ تازه به هوش آمده بود، متوجه شد و گفت: چه کردم؟ گفتم: پسر امام رضا را کشتی و قطعه قطعه کردی. گفت: راست می گویی؟! آن گاه سخت پریشان شد و ساعتی بی هوش گردید به هوش آمد گفتم چه کاری کردم، سپس غلام را صدا کرد و گفت: فوری برو خبری از محمد تقی ابن الرضا برایم بیاور. یاسر خادم دوید، شتابان به سوی منزل امام جواد علیه السلام رفت، مأمون به سر و صورتش می زد، به جهت کاری که در حال مستی کرده بود. و می گفت: تا قیامت رسوا شدم و هلاک گردیدم. یاسر خادم با حال پریشان، منزل امام رفت، دید خبری از سر و صدا نیست، وارد منزل شد، دید امام بر سر سجاده نشسته نماز می خواند و بعد مسواک می نماید. یاسر گوید: سلام کردم، عرضه داشتم حال شما چگونه است؟ فرمود: بد نیست. من به بهانه آن که بدن او را ببینم آیا در اثر شمشیرهایی که مأمون بر پیکر او زده زخمی هست، یا نه، عرض کردم: یا بن رسول الله! دلم می خواهد این پیراهن خود را برای تیمن و تبرک به من دهی تا در آن نماز بخوانم. چون امام جواد علیه السلام پیراهنش را در آورد و به من بخشید. من به بدنش نگاه کردم، دیدم مانند عاج سفیدی است که زردی فریبنده ی به آن آمیخته باشد، و هیچ اثری از زخم و جراحت و حتی برآمدگی و ضرب و زجری نبود. من هم خداحافظی

کردم، فوري نزد مأمون برگشتم، گزارش سلامتي امام جواد عليه السلام را دادم. مأمون خيلي خوشحال شد و گفت: اين معجزه ي بزرگي از امام جواد عليه السلام است و گفت: من يادم هست که شمشير را گرفتم و سوار شدم و به خانه ي او رفتم، ولي کشتن او را ياد ندارم، نمي دانم چه شد؟! خدا اين دخترم لعنت کند که مرا به چنين حالي واداشت. آن گاه گفت: به ام عيسي بگو: اگر يك بار ديگر از محمد بن علي، ابن الرضا شکايت نمايي، يا بي اجازه از خانه او بيرون آيي از تو انتقام مي کشم. مأمون از يك طرف دخترش را تهديد کرد که ديگر در حق شوهرش سعادت نکند. از طرف ديگر، بيست هزار دينار به ياسر خادم داد و گفت: اين مبلغ و آن اسب را - که «شهري» نام داشت و ديشب سوار شده بود - خدمت ابن الرضا ببر و سلام مرا به او برسان و بگو: سوار شود و به تمام هاشمیان امر کن که براي سلام و عرض تهنيت بدان حضرت وارد شوند و بر او سلام و درود بفرستند. ياسر خادم گوید: اسب را با بيست هزار دينار براي امام جواد عليه السلام بردم. آن حضرت سوار شد همه ي هاشمیان بغداد را خبر کردم که به حضور امام ابن الرضا آیند و سلام و درود فرستند. امام جواد عليه السلام لحظه اي تفکر آنگاه تبسم کرد و فرمود: آیا بين ما و مأمون چنين عهدي بوده که با شمشير برهنه بر من حمله کند؟ آیا نمي داند نگهبان و حافظ من ديگري است و ياري دهنده ام، بين من و او مانع است؟ من عرض کردم: يابن رسول الله! از اين سخن درگذر و او را عتاب مکن که ديشب سخت مست بوده که چيزي نمي فهميده. مست بوده اگر غلط کرده که فراوان کنند مستانا و با اين پيش آمد نذر کرده که ديگر شراب نخورد و مست نشود که شراب از پليدي هاي شيطان است.

آن گاه یاسر تقاضا کرد که: چون به حضور مأمون تشریف بردي، ابدا به روي خود نياور و از اين مقوله سخن مگوي. حضرت فرمود: همين قصد را داشتم که به روي خود نياورم و در ورطه ي فراموشي بگذارم. امام جواد عليه السلام به نزد مأمون رفت، مأمون از حضرتش استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید، ترحیب و تهنیت گفت و اجازه نداد کسی وارد شود، با هم دو نفری مذاکراتی کردند. چون مجلس خصوصی پایان یافت امام جواد عليه السلام فرمود: من تو را نصیحتی می کنم بشنو و عمل کن! آنگاه فرمود: ای مأمون! به تو نصیحتی می کنم که صلاح تو و کشورت آن است که هرگز به هنگام شب تنها از خانه بیرون مرو که من از این خلق بر تو بیمناکم و نزد من دعایی است که اگر آن را به تو دهم، تو خود در حصن حصین آن دعا قرار می گیری و اگر آن را بخوانی و با خود داشته باشی از تمام بدی ها و بلاها و مکروهات مصون خواهی ماند و همان دعا بود که دیشب مرا از شر تو نگاهداشت. اگر با لشکرهای روم و ترك رو به رو شوی همه تو را محاصره کنند و آن دعا نزد تو باشد، از آن ها آسیبی به تو نخواهد رسید، بلکه اگر تمام اهل زمین به دشمنی با تو قیام کنند و تو در پناه آن دعا باشی به تو آسیبی نخواهد نرسید و خداوند در سایه ي آن دعا تو را حفظ می فرماید. آن گاه حضرت فرمود: میل داری از آن دعا نسخه ای به تو دهم و برای تو بفرستم که از همه شرور ایمن باشی؟ مأمون گفت: بلی، یابن الرضا! آن دعا را به خط خود مرقوم فرما و به من عنایت کن. چون صبح شد امام جواد عليه السلام یاسر را احضار کرد و نسخه ای از حرز جواد عليه السلام که به خط خود نوشته بود به او داد، تا نزد مأمون ببرد و فرمود: ای یاسر! به مأمون

بگو لوله اي از نقره ي پاك بسازد اي دعا را و در آن قرار دهد و چون بخواهد آن حرز را بر بازو ببندد چهار ركعت نماز بخواند، در هر ركعت يك مرتبه حمد و آية الكرسي، و «شهد الله» و سوره ي «و الشمس» سوره ي «و الليل» و سوره ي توحيد، هر کدام را هفت مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود آن را بر بازوي راست خود ببندد، تا به حول و قوه ي خدا در موارد سختي و تنگي سالم بماند و از هر چه مي ترسد و حذر مي كند مصون خواهد ماند و لازم است كه در وقت بستن به بازو قمر در عقرب نباشد. (1).

حرز امام جواد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، يا نور يا برهان يا مبین و يا منیر، يا رب اكفني الشرور و آفات الدهور و أسألك النجاة يوم ينفخ في الصور. (2). همان گونه كه بیشتر گفته شد: ائمه ي معصومين عليهم السلام نمايندگان الهي در روي زمين هستند و همه ي آن ها از اسماء الحسنی آگاه بوده و اسم اعظم را مي دانستند و اعجاز آن ها روي مباني تصرف و اجازه از استفاده ي اسم اعظم بوده است. از اين رو، هر کدام به يك نامي متوسل شده و مصاديق اسماي حسني را به مردم تعليم کرده اند. بنابر اين، بیشتر دعاهاي آن ها از خود پيامبر صلي الله عليه و آله و امير مؤمنان عليه السلام تا حضرت سجاد و حضرت عسکري عليهم السلام ادعیه تعليمي بوده است و گرنه آن ها معصوم بوده و گناهی - نه صغیر و نه کبیر - مرتکب نشده بودند. اما منطبق آن ها دعا، استغفار، اذعان و اقرار به لغزش ها بود كه از زبان مردم براي حق تعالي مي گفتند تا مردم ياد بگيرند و هر نامي اثري خاص دارد كه در حفظ و حراست از آفات و عاهات و بلييات، يا دفع هم و غم و يا برآوردن حاجات مفيد است. روايت شده: مأمون در جنگ هاي روم در هر پيش آمدي آن حرز را به بازویش

ص: 416

1- 427. مهج الدعوات: 36.

2- 428. مهج الدعوات: 42.

مي بست و تا در بازویش بود، همه جا مظفر و فاتح برمي گشت. علامه طباطبائي رحمه الله درباره ي آن حرز گفته است: و جاء في الفضة مان كان وعاء لمثل تعويد و حرز و دعا فقد أتي فيه صحيح من خبر عاضده حرز الجاد المشتهر (المعتبر) از مشهورترين حرزهاي ائمه ي دين، حرز امام جواد عليه السلام است که مردم عصر آن حضرت تا امروز همه با طلا، زعفران، مشک و عنبر روي پوست آهوي مي نويسند و آن را در لوله سيم خالص حفظ کرده با خود نگاه مي دارند و از آفات و بليات و شرور انس و جن مصون مي مانند. اين حرز مصونيت از حوادث و سوانح انقلابي را تضمين مي کند، ولي بايد اين نکته را اين جا گوشزد نمايم که با اثر وضعي حرز - که مانند آتش - يا آب اثر وضعي دارد - مع ذلك بايد عقیده و ايمان به مبدء، معاد، نبوت و ولايت داشت تا از آن استفاده ي کامل نمود، چرا که در قرآن و احاديث مکرر در مکرر در تأثیر اين دعاها، حرزها، اذکار و ساير اعمال مي فرمايد: «شرط قبولي و تأثر کامل براي مؤمنين و متقين است» که: (إن الله يتقبل من المتقين) (1) همچنين صدقات، زکات، احسان، اکرام، صلوات، جوايز، ادعیه و اذکار نیز به شرط تقوي قبول مي شود. البته اين بيان دليل بر عدم تأثر، يا سلب اثر وضعي نيست، بلکه از آن جايي که اثبات شي، نفي ماعدي نمي کند، اثر وضعي را خواهد داشت، ولي منظور حقيقي تأمين نمي گردد. بنا بر اين، توسل به سقاخانه، يا نذر سيد و امام زاده و ساير امور شبيه به آن وقتي اثر کافي مي گذارد که عقیده و ايمان به اصل موضوع داشته باشد و گرنه اثري ندارد. در هر حال، عقیده به حرز، ادعیه و اذکار براي خردمندان همه ي اديان غير قابل انکار

ص: 417

است و تأثیر آن وقتی است که این عوامل را وسیله ی قرب به حق بشناسند، تا از مصونیت آن بهره مند گردند.

شهادت امام جواد

سید مرتضی رحمه الله در «عیون المعجزات» از امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرتش درباره ی شهادت امام جواد علیه السلام فرمود: یقتل غضبا فیبکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمه، فلا یلبث إلا یسیرا حتی یعجل الله به إلی عذابه الالیم و عقابه الشدید. (1). فرزندم را به قهر و غلبه می کشند و اهل آسمان ها بر او گریه می کنند و خداوند بر دشمن و ظلم کننده به او غضب می فرماید، پس نمی ماند در دنیا مگر اندکی تا به سرعت او را به سوی عذاب دردناک و عقوبت شدیدش روانه سازد. اسماعیل بن مهران روایت می کند و می گوید: هنگامی که امام جواد علیه السلام از مدینه خارج شد و به طرف بغداد رفت، عرض کردم: قربانت شوم! من درباره ی شما نگرانم، زیرا بنی عباس به شما نظر خوشی ندارند، بلکه از مقام و منصب شما می ترسند. امام جواد علیه السلام به من نگاهی کرد و لبخندی زد و فرمود: لیس حیث ظننت فی هذه السنة. (2). آنگونه که گمان کرده ای امسال و در این سفر تحقق پیدا نمی کند. مفهوم مخالف این بیان چنین است که حس تو درست تشخیص داده، ولی این نظریه در این سفر صورت پیدا نمی کند، سفر دیگری مرا دعوت می کنند که در آن سفر، دشمنی خود را ظاهر خواهند ساخت.

ص: 418

1-430. بحار الانوار: ج 50 ص 15.

2-431. ارشاد ج 2 ص 298.

مدتی گذشت امام جواد علیه السلام از سفر بغداد به سلامتی و احترام بسیار به مدینه بازگشت تا خبر درگذشت مأمون به مدینه رسید و معتصم دعوتی از امام جواد علیه السلام نمود. من عرض کردم: جعلت فداک، أنت خار فإلی من الأمر بعدک. قربانت شوم! شما اکنون از مدینه به بغداد می‌روید تکلیف ما چیست و امر ولایت را به چه کسی می‌سپارید. فبکی حتی اخضلت لحيته، ثم التفت إلي فقال: عند هذه يخاف علي، الأمر بعدي إلي ابني علي. (1). امام جواد علیه السلام گریست و محاسن شریفش از اشک دیده اش تر شد و فرمود: در این سفر است که امر خطیری رخ می‌دهد و امر امامت پس از من به فرزندم علی علیه السلام سپرده می‌شود. راوندي مي نويسد: شبی که امام جواد علیه السلام فرداي آن روز مسموم شد، فرمود: امشب آخر عمر من است و خداوند براي ما دنيا را دار عيش قرار نداده. آنگاه از حضرتش می‌پرسند: پس از شما، ولي امر کیست؟ فرمود: فرزندم علي النقي الهادي.

دعوت به بغداد

ابن شهر آشوب می‌نویسد: هنگامی که مردم با معتصم عباسی بیعت کردند معتصم احوالی از محمد بن علی ابن الرضا پرسید. گفتند: در مدینه با ام فضل بسر می‌برد.

ص: 419

1-432. ارشاد: ج 2 ص 298، بحارالانوار: ج 50 ص 118.

معتصم نامه ای به محمد بن عبدالملک الزیات والی مدینه نوشت که: محمد تقی را با ام فضل از جانب ما دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. ابن الزیات نامه را به پسر یقین داد و او را مأمور این خدمت کرد که وسایل حرکت امام جواد علیه السلام و ام فضل را به بغداد فراهم نمودند و با آرامش و آسایش آن حضرت را به سوی بغداد بردند و به هنگام ورود آن ها، نهایت احترام به عمل آمد و استقبال شایانی کردند. مردم عراق با تحف و هدایای فراوان به استقبال رفتند که امام نهم، داماد خلیفه بزرگ عباسی و دختر خلیفه وارد شهری می شوند که پایتخت پدر او بوده و هم اکنون برادرش خلافت دارد. پذیرایی شایانی به عمل آمد، شربت اترج فراوان آوردند، خیمه ی مخصوصی زدند و برف و یخ در آن شربت ریخته، گفتند: خلیفه این شربت را برای خنک نمودن دل مسافر تازه وارد هدیه فرستاده است. ابن شهر آشوب می نویسد: در همان شربت سم ریخته بودند و امام جواد علیه السلام مهمان مدنی را به سم عراقی مسموم نمودند. صورت ظاهر این دعوت بسیار مجلل و پذیرایی به ظاهر، شایان توجه بود، ولی همانند مار خوش خط و خال از سم و زهر اندیشه های بد مصون نبوده و این سفر در سال 220 هجری رخ داده است.

نوطنه مسمومیت

فکر و اندیشه سوء معتصم، پسر هارون و جعفر، پسر مأمون در محور محو و مسمومیت داماد علوی خود دور می زد و به سابقه سعایت هایی که ام فضل نموده بود و مأمون بدان وقعی ننهاده بود و برای برادرش نوشته اینک عمو و برادر هر دو از موقعیت استفاده کردند و در مسموم ساختن این جوان بزرگ علوی شرکت کردند. مسعودی در «اثبات الوصیه» می نویسد:

ص: 420

لما انصرف أبو جعفر عليه السلام إلى العراق لم يزل المعتصم و جعفر بن المأمون يدبران و يعملان الحيلة في قتله، فقال جعفر لاخته ام الفضل، و كانت لامه و أبيه في ذلك لأنه وقف في انحرافها عنه و شدة غيرتها عليه لتفضيله ام أبي الحسن ابنه عليها مع شدة محبتها له و لأنها لم ترزق منه ولدا فأجابته إلى ذلك. هنگامی که امام جواد علیه السلام به سوی عراق حرکت کرد، معتصم و جعفر در حيله ي مسموم ساختن او بودند که این جنایت را مخفیانه عمل کنند و می دانستند ام فضل دل پردردی از شوهرش دارد و علت انحراف او هم این است که اباجعفر، مادر ابی الحسن علی را بر ام فضل ترجیح داده و برتری و رجحان می دهد و از ام فضل هم خداوند اولادی نصیب آن حضرت نکرد. شاید به همین جهت سیاهی درون این زن بود که لیاقت مادری نداشته است و لذا او را در خفا و پنهانی آماده ی این جنایت کردند و در آن هوای گرم شربت اترجی مسموم آوردند و گفتند: خلیفه برای شما فرستاده و تأکید نمودند که باید از این شربت بنوشید.

سم در چه چیزی بود؟

در این که معتصم، برادر مأمون و جعفر، پسر مأمون به وسیله ی ام فضل، دختر مأمون مرتکب جنایت قتل و مسمومیت امام جواد علیه السلام شدند در بین مورخان هیچ گونه اختلاف نظری نیست، فقط اختلاف در این است که آیا سم در چه چیزی بوده است؟ مسعودی - که به زمان امام جواد علیه السلام قریب العهد است - می نویسد: سم در شربت اترج بوده است. سید مرتضی رحمه الله می نویسد: سم در انگور رازقی بود که معتصم به دست خود به امام جواد علیه السلام می داد و او را مجبور به تناول و خوردن انگور مسموم می کرد.

يا انگوري که مسموم بوده و به ام فضل خبر داده بود به وسيله اي براي امام جواد عليه السلام فرستاده است و او اين انگور را به اصرار به شوهرش مي داد چون امام جواد عليه السلام از آن تناول کرد ام فضل متأثر و گريان شد، چنانچه در حالات زنان چنين است که بي طاقت، کم حوصله، بي صبر و بي تحمل هستند حضرت فرمود: ما بکاءك! و الله ليضربنك الله بفقر لا ینجبر، و بلاء لا ینستر. چرا گريه مي کنی؟ به خدا سوگند که در اثر اين عمل خداوند تو را به مرض و بيچارگي مبتلا کند که راه مداوا و چاره اي نداشته باشي و به بلايي گرفتار سازد که آشکار گردد و پوشيده نماند. فماتت بعله في اغمض المواضع من جوارحها صارت ناسورا فأنفقت مالها و جميع ما ملکتہ علي تلك العلة حتي احتاجت إلي الاسترفاد. (1). پس به دردي در پست ترين جا از اعضا و جودش مبتلا شد، جراحتي که به آن ناسور گفته مي شود، پس همه ي مال و دارايي خود را در راه بهبود بخشیدن به آن مصرف کرد تا آنکه احتياج به کمک و ياري ديگران پيدا کرد و سودي به او نبخشيد و با آن مرض از دنيا رفت.

سزاي قاتلان امام جواد

ابن شهر آشوب نقل مي کند که: ام فضل از همان ساعت مبتلا به مرضي در رحم خود شد و به دردي گرفتار شد که دوايي نداشت و آن جذام موضعي بود که اطباي عراق و دکترهاي دربار عباسي از معالجه ي آن عاجز ماندند و همچنان مي سوخت و مي ساخت تا مرد. اما جعفر بن مأمون در همان روزها در چاهي سقوط کرد و در اثر آن، مبتلا به جنون شد و تا آخر حالت اضطراب، تشويش، جنون و ديوانگي را داشت.

ص: 422

عبدالعزيز بن اخضر جنابذي مي نويسد: ام فضل و جعفر بن مأمون در يك كاخ سلطنتي با هم محشور بودند و هميشه در حال ناراحتي و دشنام و شماتت با هم مي زيستند، تا مردند.

سزاي معتصم

عياشي در تفسير خود از زرقان، رفيق احمد بن ابي داوود قاضي معتصم روايت مي كند و مي گويد: يك روز ابي داوود از نزد معتصم برگشت، ديدم سخت در غم و همي فرورفته و ناراحت است، گفتم: به تو چه شده است؟ گفت: از نزد معتصم مي آيم. ديدم او سخت ناراحت است و در غمي عميق فرورفته و هر لحظه اين كلمه را به زبان مي آورد: مرا با محمد بن علي چكار بود؟ گفت: بيست سال است من در فشار ضجر و دلتنگي سختي فرورفته ام و هر دم مقابل چشم من مي آيد و مرا به آتش تهديد مي كند و نهيب مي نمايد. و اين حالت دلتنگي و ناراحتي دروني نتيجه ي جنيت قتل پسر پيامبر خدا صلي الله عليه و آله بوده است.

علت ديگري براي مسموم ساختن امام جواد

يكي ديگر از علل و اسباب مسموميت امام جواد عليه السلام سعادت علماي سوء عصر عباسي بود كه وجهه ي همت آن ها فقط حفظ مقام رياست روحاني، قاضي القضاتي و تقرب درباري بود. اين سطور تاريخ درس عبرت براي درباريان دانشمند است كه به يك سخن کوتاه ممكن است شريك و ضامن خوني شده باشند. همين حقيقت بود كه از رسول اكرم صلي الله عليه و آله روايت كرده اند كه فرمود: العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر. دانشمندی كه به علم خود عمل نکند همانند درخت بی ثمری است كه

افزون بر آن صدها خطر هم دارد. علم به انسان تقوي، ايمان، اطمینان، ايقان به مبدأ و معاد مي آموزد. آدمي را وارسته و متوکل به خدا مي کند. اگر عمل در آدمي اثر نکند آن دانش ارزش ندارد عالم بي تقوا، دنيا طلب و رياست خواه مخاطرات اجتماعي فراواني دارد. سياستمداران جهان به دست همين علماي بي تقوا در نفوس اعمال نفوذ کرده اند، به نام دين، به دست مشعلداران دين، بي ديني ها کرده و پرده ي عفت و عصمت را دريده اند. به نام روحانيت، عظمت روحانيت را خورد کرده و ارکان ديانت را متزلزل ساخته اند. اگر به گفتار کساني که به ساحت قدس مقام واقعي روحانيت جسارت مي نمايند گوش فرا دهيد خواهيد ديد که در اثر جنائت هاي روحاني نماها، از دين برگشته اند و به اين طبقه بدبين شده اند. علماي درباري که رضاي خلق را بر رضاي خدا رجحان داده و براي تقرب به دربار پادشاهي، خليفه، امير و وزير همه چيز مي گفتند، اگر چه برخلاف منطق صواب يا عليه احکام آسماني باشد به افراد دنياپرست احسنت و آفرين گفته و کلام و دستور آنها را وحی منزل دانستند و موجب انحراف افراد و قبایل شده خلق را از دين منحرف ساخته اند. شکی نيست که علماي متقي و پرهيزکار پيرامون درباريان نرفته و نخواهند رفت، تاريخ را ورق بزنيد! علماي متقي و دانشمندان بزرگ، بزرگتر از آن بودند که قدم به سوي رجال دنيا بردارند، بلکه آن هايي که بوي خون از شمشيرشان مي آمد ناچار زانوي خود را در محضر علماي بزرگ به زمين زده و عرض ادب مي کردند. آن قدر احاديث در مذمت علماي سوء دنيا دار که به سوي زمامداران سياسي دنيا مي روند در دست است که حد و حصر ندارد. در حديثي حضرتش فرمود:

بدترین علما کسی است که به دربار پادشاهی برود و بهترین پادشاهان کسی است که به آستان دانشمندی قدم گذارد. شکی نیست که باید ارتباط علما و دانشمندان با زمامداران سیاسی و رجال لشکر و کشوری برای حسن انتظام اجتماعی برقرار باشد، ولی عالم دنیادار که برای منافع شخصی قیام کند، یک جو ارزش ندارد و در این دنیا در دلها جا نمی‌گیرد و در آخرت هم به عذاب ابدی گرفتار می‌گردد که احادیث و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است. یکی از مصادیق این علمای سوء ابن داوود، قاضی معتصم عباسی بود که برای حفظ مقام سیاست ریاست خویش حاضر نبود حکمی از احکام قرآن تعلیم شود تا حدود و قانونی طبق قوانین قرآن اجرا گردد و این سخیف‌ترین نظریه عالم دنیادار خودپسند و خودفروش است. عیاشی در تفسیر (1) خود از زرقان، رفیق احمد بن داوود، قاضی القضاة عصر معتصم عباسی روایت می‌کند: روزی ابن ابی داود نزد معتصم برگشت، سخت ناراحت بود، گفتیم: آیا حادثه‌ای رخ داده؟ با کمال خشونت و خشم گفت: من هذا الاسود أبي جعفر محمد بن علي بن موسي؟! از دست این سیاه‌آبی جعفر محمد بن علی بن موسی روزگرم سیاه شده (!!!) ب؟ ست سال است برای خود در دربار خلفا مقام و محبوبیتی پیدا کرده‌ام یکبارہ این پسر سیاه‌آبروی بیست ساله‌ی مرا به باد داد. گفتیم: قضیه چگونه بوده است؟ گفت: در محضر خلیفه نشسته بودم، دزدی را آوردند که سرقت کرده بود. من حکمی دادم خلیفه از محمد بن علی پرسید، او که پسر جوانی است گفت: قاضی

ص: 425

غلط مي گويد و حکم بر بریدن دست دزد چنان نيست که او مي گويد، بلکه چنين است که من مي گويم. خليفه دليل خواست، او از قرآن، سنت و حديث دليل آورد و خليفه هم دستور داد چنانچه او گفته حکم الهي را اجرا کردند و اين واقعه بر من بسيار گران آمد و بر آن شدم که خليفه را از اين سياست نابجا متنبه سازم. ابن ابي داود خودش گفته که: من سه روز در مورد هم و غمي که اين پسر جوان به سر من آورد فکر کردم، تا اين که روزي خليفه را در خلوت نصيحت کردم و گفتم: من پرورده ي اين خاندانم و اگر شما را نصيحتي نکنم ناسپاسي کرده ام و حکم آدم ناسپاس آتش جهنم است و من از آتش مي ترسم. خليفه گفت: سخت را بگو. گفتم: اين حکمي که شما کرديد، يعني علماي امت را جمع کرديد و مسأله فقهي را طرح نموديد و پس از حکم و فتوای موضوع، از يك جواني نظريه خواستيد فتوای او را اجرا کرديد موجب شده مردم از بني عباس و علماي اطراف او منصرف و منحرف شده و به علويان رو بياورند و اندک اندک توجه عموم را از مقام خلافت انصراف نمايند و موجب روي کار آمدن علويان گردد و ارکان خلافت متزلزل شود. ابن ابي داود ادامه داد: اين که خليفه بزرگان علماي لشکري و کشوري را جمع نمايد و به گفتار آن ها واقعي نهد، يا علماي درباري - که ريزه خوار احسان مقام خلافت هستند - حاضر کند و فتوای آن ها را بگيرد و خلافتش عمل کند موجب انصراف و انحراف افکار عمومي از آن مي گردد و بداندیشي و خصومت به وجود مي آورد. آن قدر سعادت کرد و آن اندازه معتصم را از اين جريان ترسانيد که رنگش تغيير کرد و گفت: اکنون چاره چيست؟ گفت: بايد خود خليفه چاره اي نمايد؟!

روز چهارم معتصم یکی از وزرا را احضار کرد و گفت: ابوجعفر را خانه ات دعوت کن و اگر نپذیرفت بگو: دعوت خصوصی برای صرف نهار است و جز شما کسی نخواهد بود، او را مطمئن ساز به طوری که راضی شود و حاضر گردد و چون وعده داد من هم بدون خبر با فلان وزیر فلان وزیر خواهیم آمد و در نهار او سمی بریز و او را مسموم کن. آن وزیر که نام او را در تاریخ نوشته اند، مجلسی تشکیل داد و امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و چون سر سفره نشستند و امام جواد علیه السلام لقمه ای برداشت و حس کرد مسموم است برخاست بیرون رفت. میزبان جلو آمد که نگذارد خارج شود، فرمود: خروجی من دارک خیر لک، فلم یزل یومه ذلك و لیلته فی قلق حتی قبض. به مصلحت توست که من منزل تو نباشم، پس وی روز و شب در اضطراب بود و به خود می پیچید تا از دنیا رحلت فرمود. خطیب در «تاریخ بغداد» می نویسد: و ركب هارون بن أبي اسحاق فصلي عليه عند منزله في رحبه أسوار بن ميمون ناحية قنطرة الردان ثم حمل و دفن في مقابر قریش. هارون که بعد الوائق بالله خلیفه شد پسر معتصم است که کنیه اش ابواسحاق بود، او دستور داد امام را سوار بر مرکب نمودند و در منزل خودش رحبه در ناحیه ی قنطره بردند و بعد از فوت در مقابر قریش دفن نمودند.

شهادت امام حضرت جواد

پیشتر گفته شد که عمر امام جواد علیه السلام مانند گل کوتاه، ولی رنگ و بویش برای همیشه باقی و مورد احترام و علاقه مسلمانان است. از چهارده معصوم علیهم السلام بعد از حضرت زهرا علیها السلام امام جواد علیه السلام کوتاه ترین عمر را داشتند.

سنين دوران عمر آن حضرت از سال 195 تا 220 هجري قريب بيست و پنج سال بود که هفده سال دوره ي امامتش مي شد که از هشت سالگي تا بيست و پنج سالگي است و بنا به صحيح ترين نقل، تاريخ رحلت امام جواد عليه السلام روز آخر ماه ذي القعدة سال 220 هجري مي باشد. (1). مسعودي در «اثبات الوصيه» شهادت آن حضرت را 6 ذي الحجه همان سال نوشته است. بنا بر اين، بيست و پنج سال و دو ماه و يازده روز سن امام نهم عليه السلام است. هفده سال و نه ماه تصرف در امور داشت و مکرر خودش مي فرمود: الفرج بعد المأمون بثلاثين شهرا که خبر از مرگ خود مي داد. و بنا بر روايت مورخان معتصم عباسي آن حضرت را مسموم کرد که: و سم المعتصم علي بن محمد الجواد و دفن في مقابر قریش. (2). اين رحلت در سفر امام جواد عليه السلام از مدینه به بغداد - که تنها مسافرت آن بزرگوار حساب مي شود - به وقوع پيوست که معتصم از آن حضرت دعوت کرد و امام جواد عليه السلام در روز 28 محرم سال 220 هجري وارد بغداد شد و معتصم که عموي ام فضل بود با جعفر پسر مأمون بر قتل آن حضرت همدست شدند. (3). در اجراي اين نيت شوم، با اين اندیشه که مبادا روزي خلافت از بني عباس به علويان منتقل شود شروع به تلقين ام فضل نموده و او را تحريك کردند که تو دختر برادر خليفه هستي و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمد بن علي الجواد مادر علي هادي فرزند خود را بر تو مزيت مي دهد. آن ها چنان سعادت کردند تا بر حسب سيره زنان ام فضل از سعادت آن ها تهيج شد و در باطن از شوهرش منحرف گرديد. از طرفي جعفر، برادر ام فضل را

ص: 428

1- 435. رجوع شود به: اعلام الوري: ارشاد مفيد، دروس مناقب ابن شهر آشوب.

2- 436. رجوع شود به: مصباح كفعمي، بحار: ج 50، احتجاج ص 45.

3- 437. کامل ابن اثير: ج 5 ص 237، حوادث سال 220.

هم بدبین نمودند و بر مسموم کردن امام نهم علیه السلام راضی ساختند. این سه جانی، سمی را در انگور رازقی تزریق کرده و به خانه ی ام فضل فرستادند. او هم ظرف انگور را در برابر شوهر جوان خود گذاشت و از خوبی و حلاوت آن مانند پدرش - که برای پدر شوهرش تعریف می کرد - توصیف نمود و امام جواد علیه السلام را به تناول آن ترغیب و اصرار کرد. وقتی امام جواد علیه السلام مقداری از انگور را تناول فرمود، آثار سم را در جگر، احشاء و امعاء خود احساس کرده و موجب تعب و رنج شدید شد. ام فضل با دیدن آن حال پشیمان و گریان شد، ولی به دست خود کاری کرده بود که پشیمانی سودی نداشت. امام جواد علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه ی تو سودی ندارد و بدان به جرم همین جنایتی که کردی چنان به تنگ دستی و فقر مبتلا شوی که هر چند برای فرار از آن کوشش کنی به جایی نرسی و به دردی مبتلا شوی که علاج نداشته باشد. در «جلاء العیون» می نویسد: معتصم به وسیله ی عبدالملک، امام جواد علیه السلام را با ام فضل دعوت کرد و با کمال تجلیل و احترام از مدینه تا بغداد آمدند و در بغداد هم بسیار پذیرایی شایانی از آن حضرت کرد و هدایا و تحف فراوانی برای او می فرستاد و به مهمانی های مجللی دعوت می کرد. روزی شربت ترش و شیرین را که پیشتر مسموم کرده بود با برف، خدمتش فرستاد و سر شیشه را مهر کرد به غلام خود داد و گفت: آن حضرت را به این بهانه که اگر میل نکنی برف آب می شود و طعم آن زایل گردد، راضی کن. غلام هم آمد و گفت: خلیفه از شربتی که برای او آوردند سهم شما را فرستاد و گفت: تا برف آن آب نشده، تناول کنید. امام جواد علیه السلام آن شربت را نوشید و مسموم شد.

عیاشی می گوید: معتصم به یکی از منشیان خود گفت: تو امام را به منزل خودت دعوت کن و برای آن حضرت طعام مسموم فرستاد. امام جواد علیه السلام پس از صرف غذا برخاست تا از خانه بیرون برود. صاحب خانه اصرار به ماندن کرد. حضرت فرمود: بهتر است که من زودتر از خانه ی تو بیرون روم. آن بزرگوار پس از فاصله کوتاهی رحلت کرد و ام فضل بنا بر دعای آن حضرت به دردی مبتلا شد که علاج نداشت که در اندرون رحم او زخم سختی پدیدار گردید، او تمام هستی خود را صرف کرد و بهبودی نیافت و سرانجام با فقر و مسکنت - با آن که برادر زاده ی خلیفه بود - از دنیا رفت و برادرش، جعفر نیز شبی در حال مستی در کوچه ای به چاه افتاد و مرد. برخی نوشته اند: ام فضل دستمال را به زهر آغشته کرد و در حین مباشرت استعمال کرد تا حضرتش مسموم و شهید شد. در هر حال، تاریخ جهان، آئینه از نیک و بد و عبرت آیندگان است. همان گونه که پیشتر بیان شد امام جواد علیه السلام در مدینه بود تا این که مأمون از جهان درگذشت و معتصم به تخت خلافت نشست و امام جواد علیه السلام را اول محرم سال 220 هجری به بغداد دعوت کرد و یازده ماه آن حضرت در بغداد بود تا این که مسموم شد. ابن جوزی می نویسد: امام جواد علیه السلام در پنجم ذی الحجه وفات یافت. در میان همه ی ائمه ی هدی سلام الله علیهم عمر امام جواد علیه السلام کوتاه ترین سنین ولایت بوده که در سن بیست و پنج سالگی از این جهان پر آشوب مسموما درگذشت.

امام جواد دومین امامی که به دست زن خود مسموم گردید

قسمت اعظم زندگی بشر روی مسأله زن و زندگی دور می زند. زن نیمی از اوقات حیات انسانی را مشغول می نماید. حتی پیامبران هم با آن که معصوم و

مصون از خطایا بوده و بما وراءهم علم داشتند از این جنس لطیف و شرور آن مصونیت نداشتند. آنان از طرفی مأمور تصفیه اخلاق و تهذیب مکارم و سجایای نفسانی خلق بودند و از جانب دیگر مأمور آمیزش با زن، توالد و تناسل و تربیت و تکثیر نفوس بودند. از سوی دیگر، زن مجمع الجزایر صفات زشت و زیباست و اکثریت روی نابخردی و جهالت مغلوب زشتی ها و تمایلات نفسانی می گردند و حتی مکارم و فضایل را با علم به عظمت آن، زیر پا می گذارند و مقهور غریزه می گردند. از این رو دیده ایم که در جامعه ی انسانی، تأثیر زن در مرد بیش از تأثیر هر چیز بوده است. اثر وضعی زن در مرد اثر بعد چهارم است که هر لحظه و هر آن در معاشرت تحت تأثیر قرار می گیرد، چرا که زندگی زن و مرد به هم آغشته و آمیخته است. هیچ یک نمی توانند بدون معاونت و شراکت دیگری زندگی کنند. اگر زنی یا مردی تنها در گوشه ای عزلت گرفت به طور یقین هم آغوش امراض درونی و بیرونی می گردد. زن و مرد، مانند کشتی و کشتیان باید با مساعی مشترک، کشتی زندگی را به ساحل نجات برسانند و اگر هر کدام در وظیفه ی خود کوتاهی نمایند بدون شك هر دو با خطر مرگ مواجه می گردند. مرد در زندگی نمی تواند بدون زن زیست نماید و همچنین زن نمی تواند بدون مرد ادامه ی حیات بدهد، با آن که می بینیم اگر چند مرد و زنی در یکجا بودند زنان به حکم جاذبه ی جنسی گرد هم جمع شده اسرار زندگی زناشویی را برای یکدیگر می گویند. این بیان اسرار جهت آن است که بعضی مسایل زندگی را مرد جز به مرد و زن جز به زن نمی تواند بیان کند. از این رو، در آمیزش اجتماعی، مرد تحت جاذبه ی جنسی خود و زن، تحت جذابیت جنس خود قرار می گیرد. اما این هر دو اثبات شیء و نفی ما عدا نمی کند.

در مورد غریزه ی جنسی اگر صد زن در یک خانه زندگی کنند امر زندگی آن ها بدون مرد مختل است. افزون بر این که تمایلات درونی و غریزه ی جنسی آن ها معیوب است. همچنین اگر صد مرد در یک جا تمرکز گیرند باز همین حال را دارند و مفسدیی میان آن ها ایجاد می شود که منجر به گشایش ابواب افتضاح و رسوایی گردد. نظری به سربازخانه ها کنید تا معایب تجمع مردان بی زن را ببینید و نگاهی به جماعات جوان کشته های جنگ جهانی نمایید ببینید چه معایب و مفسدیی از آن ها ظهور و بروز کرده است. در همین جنگ اخیر که از سال 1320 تا 1324 شمسی رخ داد چندین هزار دختر بی شوهر و زنان بی مرد را در لهستان و سایر کشورهای اروپا مانند اسرا دور جهان گردانیدند و به این کشور هم آوردند، بیماری های تیفوس و وبا و بسیاری از بیمارهای ناعلاج با آن ها حرکت می کرد. علاوه بر این، امراض تناسلی آن ها که مانند طوفان آن ها را به سوی مرگ سوق می داد که هر جا با یکی دو نفر آن ها اثر خود را گذاشت. به نظر نگارنده زن، بزرگترین معجون آفرینش است که از جهت اشتراک زندگی بزرگترین وسیله ی آزمایش روانی مرد و سبب نجات و هلاکت مرد می باشد. زن خوب، در این دنیا بهشت عدن است و زن بد جهنم ملتهب است که مانند سوهان روح آدمی را جریحه دار می نماید. زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا به یکی از اتوبوسهای تهران سوار شده بودم که منظره ای مرا سخت به شگفتی آورد، دیدم دو زن پیر و سالخورده ی فرتوت که موی سرشان سرخ و سفید بود و در پا جوراب نداشتند و بی حجاب بودند با لوازمی که تهیه کرده بودند و در دست داشتند نشسته و تسبیح گلی سیاه با بند نخي در دست می گردانیدند و صلوات می فرستادند.

من از این عمل اینها تعجب کردم و این عمل را حمل بر عدم تربیت دینی خانوادگی و بی‌خردی اولیای منزل و سرپرست آن‌ها دانستم. یقیناً آن دوزن که نسبتاً موقر، خانه‌دار و کدبانو هم به نظر می‌رسیدند از مادران افسران، امیرزادگان و وزیرزادگان بودند که با دین‌آشنایی نداشتند و نمی‌دانستند حجاب واجب است و بایستی سم و ساق و سرین و سینه و سر زن پوشیده باشد، ولی به گوش خود شنیده بودند که صلوات بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ثواب دارد، شاید این صلوات را به جای نماز می‌گفتند و چه بسا دیده شده که با این بی‌حجابی و سینما و تئاتر رفتن و عربی‌ها و شرکت در انواع مجالس فجیع و برنامه خوشگذرانی و دریا رفتن و غیره، گاهی در خانه چادر نماز هم به سر کرده نماز می‌خوانند، یا در عوض نماز سفره‌ی فاطمه صغری علیهاالسلام می‌گسترند. این‌ها بی‌خبری از تربیت دینی است. وقتی بزرگ خانواده به امور دینی بی‌علاقه باشد، رئیس فامیل بی‌سواد و بی‌دین تربیت شده باشد، کم‌کم تا پیری بدین جا می‌کشد. چه بسیار دیده‌ام که افسران سالخورده متقاعد و بازنشسته آخر عمری - پس از یک عمر خیانت و شهوترانی - مسلمان شده و سر به یکی از درویش سپرده و به ذکری قانع گشته و بازگشت و توبه نموده‌اند. اینها را جز فقدان رهبر عاقل و تربیت دینی چیز دیگر نمی‌توان گفت. انحرافی که از آغاز قرن چهارده شمس‌ی برای ملت ایران از نظر دین رخ داده، دره‌ی عمیق بین آن‌ها و دین فاصله شد. تربیت صرفاً روی برنامه استعماری و استثمارگری غرب رفت، حتی خوراک، پوشاک، مسکن و زبان و همه چیز اسلام حتی علوم و دانش و روش مذهب پرورش که دنیا آن را ستوده بود، فراموش گردیده و آن وقت غربی‌ها برای ما از سوفیست‌های یونان تاریخ تصوف نوشتند و آن، دین بازنشستگان اداره‌ی لشکری و کشوری این سرزمین شد. آن‌ها دین را پشت سر گذاشته و دنیا را پیش رو نهادند، مثل این که برای

همیشه نیازی به دین نیست و حتی از کلیسا و کنیسه غربی ها را هم تقلید نکردند. فقط تقلید روی مظاهر شهوات و ظواهر زندگی رفت تا بدین جا کشیده است. باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است به زودی می بینیم که مستشرقی بیاید و کتب فقه دانشگاه را تدریس کند و زبان و ادبیات عرب و عجم را به ملت کهنسال ایران بیاموزد. ملل غربی دانش خود را روی تفکر، تعقل، هوش و ذکاوت میراث اسلام - که علوم و معارف و کتابخانه های اسلام بود - بردند و آن را سرمایه ی ترقی و تمدن خود قرار دادند و به اعتراف بزرگان خودشان از این میراث حداکثر استفاده را نمودند. سینما، هواپیما سازی، شکستن اتم، تعمیم طب، رایگانی طبابت و تحقیق در موارد علوم طبیعی و اختراع رادیو، رادار و تلویزیون؛ همه برای رشد عقلی و ترقی و تکامل ملی آن ها بود که به حق به عالی ترین درجات تکامل زندگی مادی رسیدند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عصر بود به طور یقین آن ها را از این پیشرفت سریع و شکستن اتم و ساختن موشک فضایی نه تنها منع نمی کرد، بلکه تشویق و ترغیب هم می فرمود؛ چرا که راه خداشناسی همین است. ولی گروهی جاه طلب از این همه اختراع سوء استفاده نموده با یک بمب آتش افزا یک شهر بزرگ دویست و پنجاه هزار نفری را فدای شهوت قدرت خود نمودند و هنگامی که این وسایل را به ایران یا کشورهای استعماری آوردند آن بخش مفید آن متروک شد، یا به صورت بدی جلوه نمود و اخلاق فاضله ی اسلامی و ایمانی ملت مسلمان تشیع را سلب نمود و اخلاق فحشا پروران غرب را جایگزین آن کرد و در نتیجه آن قدر مردم را از نظر معیشت و اخلاق به مضیقه انداختند که یکباره فریفته ی تمدن غرب شده و به کلی راه و روش گذشته ی خود را هم فراموش کردند. و یا للعجب! که در هر سال بیش از ده هزار - بلکه شاید صد هزار - نفر به اروپا و آمریکا مسافرت می کنند بیشتر آن ها دکتر، لیسانس و توانگرند؛ ولی چون

برمي گردند همان صفات ملت مستعمره را دارند و آلت دست يا مزدور استعمار مي باشند. بارزترين دليل آن اين است كه: با اين همه مسافرت طبقه ي اول اشراف و اعلام هنوز كوچكترين تأثيري در اخلاق اين ملت روي نداده و حداقل همانند ملت غرب هم داراي صفات خوب نشده اند. آن ها رذائل اخلاقي را كه از غربي ها گرفته اند به طور معمول بكار مي برند و در استفاده از دستگاه هاي رشد عقلي هم جز فساد و شهوات از چيز ديگري تبعيت نمي كنند. در غرب و آمريكا راديو و تلويزيون به منظور تدريس آداب و شئون ملي و فنون علمي و طبيعي و تدريس تجارب و مشاهدات فيزيكي و شيمي و اسرار طب و بهداشت يا به تعليمات ادب و آداب زندگي و راستي و درستي و صفا و صميميت است. ولي در كشور ما فقط و فقط قصه هاي رقاصان و قماربازان ايتاليائي و چپاولگران و دزدان و داستان هاي بافتگي پليسي و جنائي و جنگي و فساد و فتنه است كه جز فشار بر اعصاب نتيجه ي ديگري ندارد. در اين زمينه شاعر با احساس چه خوب گفته كه وسايل ترقي ديگران در اين كشور مفسده انگيز معرفي مي شود و البته نمي توانم از آن بگذرم، تا نسل آينده بدانند كه اگر در عصر ما انحطاط اخلاقي رخ داده و به جهت رهبري مزدوران بوده كه مي خواستند ما را با سيل تمدن غرب به كمال مطلوب آن ها برسانند، روش خود را از دست داديم و روش خوب ديگران را هم فرانگرفتيم، بلكه بدعي هاي اخلاقي و عادات زشت عوام ما با كردار زشت عوام آنها برنامه ترقي ما شده است!

وسائل ترقي ديگران موجب انحطاط ما گرديد

به حيرتم كه چه رمزي ست مرز ايران كه هر چه وارد آن شد ز شكل برگردد به ديده ي ديگران نكوترين وضعي است به ملك ما كه رسد وضع آن ديگر گردد

اگر پسندنده ي دهر است چون رسد بر ما به ناپسندترین وجه جلوه گر گردد و گر فرشته ي حسن آید از بهشت برین نهشته پای در این مملکت دیوتر گردد و گر اله ي زیبایی است و آیت لطف چو پیش ما رسد از غول زشت تر گردد از آن بود به دگر شهرها گرامافون که از ترانه ي آن غم ز دل به در گردد چو درد سر دهد اندیشه هاي روح گداز ز صوت دلکش آن رفع درد سر گردد ولي به کشور ما جاي نغمه ي ني و چنگ ز صفحه ي سر خرگوش چرخ کر گردد به جاي آن که نماید دل گرفته علاج دل از سماع سماعش گرفته تر گردد تئاتر در همه جا بهر آن شود برپاي که از مشاهده اش روح بهره ور گردد جهانیان را باشد به خیر راهنمای به سوي کعبه مقصود راهبر گردد بدان صفت که ز يك سطر دیوخوي شریر بشر دگر نشود مایل به شر گردد کسی که بي خبر از راه و رسم مردمی است ز حال مردم بیچاره با خبر گردد دهند پرده اي از روزگار پرده گیان که پند گوش جوانان پرده در گردد سیاهکاری دزدان عفت و ناموس به چشم خلق هویدا و جلوه گر گردد ز نفع و ضرر صفات حمیده مذموم که مایه ي خطر و موجب خطر گردد نتایج هنر و عیب جهل و بی هنری که نونهالان را مایه عبر گردد خلاصه حاصل این فن به روزگار آن است که خوي زشت ز طبع بشر به در گردد کنند در ره آن بذل جان و مال از آنک بشر به سایه ي آن تربیت مگر گردد ولي دریغ که از جهل ما در این کشور تئاتر موجب گمراهی و عور گردد چنانکه طبع خبیث از نظاره ي آن وضع به جاي کسب فضایل خبیث تر گردد کسانکه وقف نمایند صرف آن شك نیست که مالشان تبه و عمرشان هدر گردد خلاصه بهر تماشاچیان مشاهده اش به جاي حسن اثر موجب ضرر گردد امیدوار چنانم که سر این گفتار به قلب مردم هشیار کارگر گردد به نزد عقل پسند است شعر من لیکن پسند مردم کوتاه نظر اگر گردد

بزرگترین مصیبت برای يك مرد این است که زن او در خانه اش نامحرم، بداندیش و خاین باشد و منافق گردد که به صورت ظاهر کشتی زندگی مشترک را حرکت دهند، ولی با کمال بی میلی و بی رغبتی به عنف و بی علاقگی مضافاً به آن که دشمن شوهر گردد و در کار او خیانت کند. خیانت زن درباره ی شوهر چندین صورت دارد، يك خیانت متکرر و نابخردانه است که وظیفه خود را نسبت به شوهر نمی داند، یا در خانه ی پدر نیاموخته، یا در مدرسه فرانگرفته و در خانه ی شوهر هم پابند شهوات دوره ی جوانی - چنانچه افتد و دانی - بوده. از این رو به جهت غفلت و بی خبری به شوهر خیانت می کند و امانت دار مال و ناموس و اسرار شوهرش نیست. باری، فقدان تربیت دینی، یا پیوستگی دو فامیل غیر متجانس موجب این بدبختی ها می شود. یا این که عقد همسری، روی عدم تمایل و به اجبار بسته، همانند دختران اکثر سلاطین و دامادهای آن ها که تا زنده بوده اند همسری آن ها برقرار بود و به محض سقوط، یا مرگ آن ها عقد فسخ شده و طلاق و جدایی واقع می شده. یا آنکه جنس زن با جنس مرد از نظر هسته اولیه و تربیت خانوادگی و آموزش و پرورش دینی توافق و انطباق نداشته و با هم به حس بداندیشی می نگرستند و از هم دوری می جسته اند. این قسمت اخیر که عدم تطابق روحی و عقیدتی بوده حتی بین پیامبران هم رخ داده است. زن حضرت لوط با عقیده ی پاك همسرش مخالف بود و مواجه با عذاب قوم لوط شد. و زن فرعون، مخالف با عقیده ی شرك شوهرش بود و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد و نجات یافت. از این نمونه های تاریخی در سطور زندگی زنان مسلمان به ویژه جهان بشریت

به طور عموم بی شمار خوانده و مشاهده کرده ایم به خصوص که اخیراً مد شده جوانان مسلمان ایرانی، زن مسیحی غربی بگیرند و دختران مسلمان نمای ایرانی به جوان غربی مسیحی شوهر کنند. مصیبت این است که مردی بزرگوار و با تربیت دینی که باید خودش رهبر و راهنمای عموم خلق در ارشاد و هدایت برای تنمیم مکارم اخلاق باشد با زنی خاین و نابخرد مواجه و روبه رو گردد که تمایلات نفسانی زنان بیشتر مقهور غریزه می باشد و موجب انحراف آن ها می شود. ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» گفتیم که: زن در درجه ی اول اسیر جاه و مقام می گردد و در درجه ی دوم گرفتار حسن و جاهت می شود. همه ی زنان میل دارند که شاید بتوانند ملکه و جاهت دنیا گردند. حب شهوت در زن بیشتر است. از این رو، عنان زن را به دست عقلای قوم داده اند و سبب خلع حق طلاق از زن همین است که مردان خردمند، زن را به میل خود وامگذارند. شما ملاحظه کنید! یک زن خوش سیمای هر جایی که به اصطلاح امروز هنرمند لقب داد با آزادی خود مرتکب چه جنایاتی می شود، وای که اگر او در دربار حکومت و سلطنتی راه یابد و مقامی داشته باشد که فساد کارش چندین هزار برابر است. نهایت آن که اگر تاریخ درباریان سلاطین جهان را با نهایت دقت ورق بزنید و ننگ و بی عفتی آن ها را بخوانید که دود از سر آدم خردمند برمی خیزد. در اسلام هم این افتضاح و رسوایی در دربار خلفای اموی بسیار بود. خلفای بنی عباس تظاهر در فساد نداشتند اگر متوکل دوازده - یا هیجده هزار - زن به نام کنیز خریداری نموده و در دربار خود نگاهداشته صورت ظاهر آن مالکیت بوده است. یا اگر هارون چندین صد کنیز رومی و شامی داشته که صورت ظاهری برای آن درست کرده بود، ولی خلفای اموی به جنایت و بی اعتنایی به دین و سنت و شریعت فحشا پرور بودند و سقوط سلطنت آن ها محکوم همین روش ناپسند آن ها گردید.

در بین ائمه ی دین ما دو امام بودند که با زن نابکار خود مواجه شدند و آن ها سوهان روح شوهرشان بودند. اول امام حسن مجتبی علیه السلام بود که با زنی به نام جعد، بنت اشعث رویه رو گردید و آن زن نابخرد خاین در جان شوهرش خیانت کرد. و طمع به ملکه شدن در دربار معاویه پیدا کرد و مبلغی زر و سیم و وعده ی زناشویی با پسر خلیفه او را به جنایت و خیانت بزرگی واداشت، به شرحی که در کتاب «زندگانی سبط اکبر علیه السلام» نوشته ام. دوم امام ابو جعفر محمد بن علی التقی ملقب به جواد الائمه علیه السلام بود که به حکم سیاست مجبور به قبول زنی شد که در خاندان خلافت عباسی در غوغای دو دستگی عربیت و عجمیت نشو و نما یافته است و با شقاق و نفاق داخلی، بزرگ شده بود و نتوانست با بزرگترین جوان عالم و جواد، متقی عصر خود که امام و هادی و رهبر قوم بود، زندگی نماید. تا پدر این زن بود مهار او را داشت و به سخنان و توقعات زنانه و بی جا و بوالهوسی او وقعی نمی گذاشت، ولی چون عمویش به خلافت رسید، او را به طمع مقام و منصب و مال و جاه فریفت و به جنایت بزرگی واداشت که مرتکب شهادت شوهر خود شد، آن هم به وضع فجیع و دلخراش که دل هر شنونده را بی اختیار می سوزاند.

تاریخ شهادت امام جواد

در این که شهادت و مسمومیت امام جواد علیه السلام به دست دختر مأمون و به اشاره ی معتصم بوده، هیچ گونه اختلافی بین مورخان نیست. فقط اختلاف در ماه و روز شهادت آن حضرت است که آن هم به علل کتمان مسمومیت اختلاف یافته پس این اصل مورد اتفاق است که در سال 220 هجری امام محمد تقی، جواد الائمه علیه السلام به سم ام فضل، زن خویش مسموم شده و در سن 25 سالگی درگذشت.

اکنون منابع تاریخ شهادت را می‌نگاریم که خوانندگان برای بسط معلومات خویش مراجعه نمایند: 1 - اعتقادات، شیخ صدوق. 2 - مناقب، ابن شهر آشوب: ج 2 ص 435. 3 - اثبات الوصیه، مسعودی، ص 190. 4 - دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری: ص 209. 5 - عیون المعجزات: حسین بن عبدالوهاب: ص 118. 6 - انوار النعمانیة، سید جزایری: ص 127. 7 - معالم الزلفی، سید هاشم بحرانی: ص 99. 8 - مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی: باب 39 ص 537. 9 - وفيات الأعیان: ابن خلکان. 10 - تذکره الخواص، ابن جوزی: ص 202. 11 - کشف الغمه، اربلی: ص 288. 12 - دلائل الحمیری. 13 - نجوم الزاهره: ابن تغریبدي: ج 2 ص 231. 14 - کفعمی در جدول. 15 - شارح میمیه ابی فراس در جدول. 16 - ایقاد، سید محمد شاه عبدالعظیمی، به نقل از وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مفرم: ص 72. 17 - مطالب السنول: محمد بن طلحه شافعی: 87. 18 - بحار الأنوار، علامه مجلسی: ج 7 ص 332.

ص: 440

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی غروی رحمه الله «متوفای 1361» چکامه ی مفصلی در مدح و منقبت و مرثیت حضرت جواد علیه السلام گفته اند که برخی، چند بیت از آن را استخراج نموده اند، ولی از بس اشعار آن مرحوم عرفانی و جذاب است ما دریغ داشتیم که از آن چیزی حذف کنیم. از این رو، همه را نقل نمودیم تا علاقه مندان از آن استفاده نمایند: سبحان من جاد علی الذوات بمقتضی الأسماء و الصفات فقد تجلی باسمه الجواد فی مصدر الخیرات و الأیادی فی عنصر النبوة الختمیة بصورة الولاية العلیة حقیقة الأمانة المعروضة رقیقة الدیانة المفروضة صحیفة المکارم الجمیلة لطیفة المعارف الجمیلة سر النبی خاتم النبوة فی العلم و الحکمة و المروة و مهجة المخصوص بالاخوة فی الحکم و الآباء و الفتوة سلیل یاسین و سبط طاها فقد تعالی شرفا و جاها سلالة الخلیل فی وفائه و صفوة الصفی فی صفائه ساحل جوده هو الجودی به نجی ربنا نجی بل هو بالکلیم تاج رأسه فی بطشه و فی شدید بأسه بل هو روح الروح فی ابن مریم و هو من الکلام ام الکلم و حشمة الله رهین نعمته فی ملکه و علمه و حکمته و لا تری فی الأنبیاء مکرمة إلا و فیہ کل معنی الکلمة و وجهه مصباح نور النور طلعتة منصة الظهور و نور وجهه کنور الباری یذهب بالالباب و الأبصار غرته بارقة الکمال شارقة الجلال و الجمال

وعينه في عالم التكوين إنسان عين الحق واليقين وقلب عرش ملك المعرفة بل عرش من لا إسم له ولا صفه و صدره خزانة الغيوب في سره مسرة القلوب لسانه شريعة الأحكام لا بل لسان الوحي والإلهام لسانه ينطق لا عن الهوي فإنه من الشديد في القوي يمثل النبي في منطقته فإن هذه النور من مشرقه كأنه أريد ذلك المنطق هذا كتابنا عليكم ينطق كلامه ام جوامع الكلم و منه سر الكل في الكل علم كلامه هو الكتاب الناطق آياته الغرهي الحقائق حقيقة السبع المثاني ذاته و الكلمات كلها آياته سر علي في علو المنزلة فهو إذا نقطة باء البسملة وجوده مصباح أنوار الهدى وجوده مفتاح أبواب الندي دليل أهل الأرض و السماء بل سره معلم الأسماء هو الجواد لا إلى نهاية وجوده غاية كل غاية هو الجواد بالوجود الساري وجوده مظهر جود الباري هو الجواد المحض لا لغاية فإنه المبدء و النهاية و كل ما في الكون فيض جوده و الجود كالذاتي في وجوده و من بديع جوده الابداع فإنه في أمره مطاع فالمبدعات في معالي هممه و الكائنات نبذة من كرمه و جنة النعيم من نعمائه و كيف و الجواد من أسمائه هو الجواد بالعلم و الحكم بل كل ما في الكون بسطر القلم له يد المعروف بالمعارف فإنها قرة عين العارف بل يده البيضاء تعالت عن صفة إذ هي بيضاء سماء المعرفة

و هي يد الجواد بالإفاضة اكرم بهذه اليد الفياضة و باب أبواب المراد بابه و الحرز من كل البلا حجابة كهف الوري و غوث كل ملتجي في الضيق و الشدة باب الفرج و كعبة البيت لكل ناسك و قبلة الضراح للملائك معتكف للتاليات ذكرا مختلف المدبرات أمرا و هو مدار الفلك الدوار و مركز الثابت و السيار و الحجب السبعة ستر بابه و الحضرات الخمس في قبابه و العرش كرسي بباب داره و مستوي الرحمة في جواره و كيف و باب الجود للجواد و اسم الجواد مبدء الایجاد و كم لأرباب العقول المرسله باب من الخير و باب الجود له كل المعالي في أئمة الوري هو الجواد أولا- و آخرا و كلهم أسماء حسني الباري و الجود مبدء الوجود الساري و كلهم جواهر الكنز الخفي و اسم الجواد مبدء التعرف و كل اسم مبدء العناية و اسم الجواد مبدء و غاية من جاد ساد فله السيادة في ملكوت الغيب و الشهادة و المكرمات كلها في الجود اكرم به من خلق محمود عين الرضا لا بد منها فيه فهو إذا سر الرضا أبيه بل هو كالكاظم في مراتبه فإن كظم الغيظ جود صاحبه يمثل الصادق فيما وعدا إذ صادق الوعد جواد أبدا يمثل الباقر في المكارم فإن نشر العلم جود العالم يمثل السجاد في فضائله فإن بذل الجهد جود باذله و ليس كالشهيد من جواد بالنفس و الأموال و الأولاد و كمن كعمه الزكي المجتبي فإنه الكريم في آل العبا

بل حملة من جوده العظيم فلا- أحق منه بالتكريم هو الجواد صفوة الأ-جواد ونخبة الوجود و الایجاد یمثل المبدء جودا جوده و المثل الأعلى له وجوده كل مبادي الجود و الایجاد و لا- تنتهي إلا- إلى الجواد كان ماء الحيوان من جوده حياة كل ممكن وجوده و ليس في الأيدي يد الأيادي علي الوري إلا يد الجواد و لا يد المعروف إلا يده فهو لكل مصدر مورده هو الجواد لا جواد غيره لا خير في الوجوده إلا خيره و جاد بالتكوين و التشريع بمقتضي مقامه المنيع حتي إذا لم تبق منه باقية جاد بالنفس النفوس الراقية جاد بنفسه سميما ضاميا نال من الجود مقاما ساميا از مرحوم كمپاني، رثا در مصيبت امام جواد عليه السلام و العروة الوثقى التي لا تنفصم تقطعت ظلما بسم المعتصم قضى شهيدا و هو في شبابه دس إليه السم في شرابه أظفر عن صيامه بالسم فانفطرت منمه سماء العلم و انشقت السماء بالبكاء علي عماد الأرض و السماء و انطمست نجومها حيث خبا بدر المعالي شرفا و منصبا و انتشرت كواكب السعود علي نظام عالم الوجود و كادت الأرض له تميد بأهلها إذ فقد العميد قضى بعيد الدار عن بلاده و عن عياله و عن أولاده تبكي علي غربته الأملاك تنوع في صريرها الأفلاك تبكيه حزنا أعين النجوم تلعن قاتليه بالرجوم

وناخت العقول والأرواح بل ناخت الأطفال والأشباح صبت عليه أدمع المعالي هدت له أطوادها العوال بكت لربانيها العلوم ناخت علي حافظها الرسوم قضى شهيدا وبكاء الجود كأنه بنفسه وجود يبكي علي مصابه محرابه كأنه أصابه مصابه تبكي الليالي البيض بالضراعة سودا إلي يوم قيام الساعة تعسا وبؤسا لا بنة المأمون من غدرها لحقدتها الممكنون فإنها سر أبيها الغادر مشتقة من أسوء المصادر قد نال منها من اعظم المحن ما ليس ينسي ذكره مدي الزمن فكم سعت إلي أبيها الخائن به لما فيها من الضغائن حتي إذ تم لها الشقاء أنت بما اسود به الفضاء سمته غيلة بأمر المعتصم والحقد داء هي يعمي ويصم ويل لها مما جنت يداها وفي شقاها تبعت أبها بل هي أشقي منه إذ ما عرفت حق وليها ولا به وفه ولا تحننت علي شبابه ولا تعطفه علي اغترابه تبت يداها ويدا أبيها مصيبة جل العزاء فيها. (1). اينك به اسامي كساني كه در رثاء و منقبت امام جواد عليه السلام قصيده سروده اند، اشاره مي نماييم: 1 - مرحوم علامه شيخ ميرزا محمد علي اردويادي غروي رحمة الله عليه كه مطلع قصيده اش اين است: بأي ثناء اقتفي بحكم الذكر بمدح نبيك المصطفين أولي الأمر أبا جعفر أبكيت شرعة أحمد و غادرت طرف الدين أدمعه تجري

ص: 445

1-438. نقل از وفاة الامام الجواد عليه السلام علامه مقرر: ص 48.

2 - علامه شيخ قاسم محي الدين، كه مطلع قصيده اش اين است: بكيت علي رسم درسن منازل و ناحت لفظ الوجد فيه بلا بله و قصيده ي ديگري دارد كه گفته: إذا رمت الشفاعة في المعاد فلذ بحمي محمد الجواد و أبكي خير مقتول صريع بكته الأرض مع سبع شداد 3 - علامه شيخ محمد طاهر آل فقيه الطائفة شيخ رضي رضي الله عنه در قصيده ي رضاك و كل ما أبغي رضاك فما شئت افعلي و دعي جفاك 4 - علامه شيخ محمدرضا المظفر، عميد جمعيت منتدي النشر در قصيده اي گويد: حي قلبا تذيبه الحسرات إنما الموت في التصابي حياة بالإمام الجواد منكم تمسكت و حسبي من قدسه النفحات 5 - علامه حاجي محسن مظفر: باب المراد و لا كصدرك إذ تؤم في حاجة ربح إليه الجرم ضم و بحسب آمال ترم لغاية إن الجواد محط آمال ترم 6 - استاد محقق خطيب شيخ محمد علي يعقوبي: نيل الأمان و بلوغ المراد بين ظبي البيض و سمر الصعاد حجته العظمي علي خلقه و العروة الوثقي لكل العباد خطيب استاد شيخ احمد وائلي: وحي فيها جوادا من أنامله سبحانه الفضل و الأنعام و كفاء يابن البتول و حسبي من مآثرها بأنها في مجاله المجد زهراء 8 - الطبيب النطاس استاد شيخ محمد خليلي: فيا آل بيت المصطفي جل رزؤكم جعلت لها صدق الولاء مدارا 9 - خطيب استاد شيخ محمد جواد قسام:

بكم آل بيت الله يستدفع الضر وفي فضلكم قد صرح الوحي و الذكر و إن انس لا أنسي «الجواد محمدا» «أبا جعفر» من فيض أنمله بحر معاجزه كالنجم لاحت منيرة فليس لها نكر و ليس لها حصر گفتني است که در مرثي و مدایح امام جواد علیه السلام در زبان عربي بیشتر سخن منظوم سروده شده، تا در زبان فارسي و با کمال تأسف گویندگان و سراینندگان زبان فارسي در این رشته کوتاهی نموده اند. امید است که جبران نمایند تا ماجور و مثاب گردند.

ص: 447

در این که امام جواد علیه السلام داماد مأمون، خلیفه ی عباسی بود هیچ تردیدی نیست. همچنین در این که این زن اولاد نیاورده و عقیم بوده است هیچ شکّی نیست. بنابراین، بدون تردید فرزندان امام جواد علیه السلام از زن دیگری بود که از دودمان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. ولی در این مطلب که آیا مادر آن ها به صورت عقد دائمی بوده، یا منقطعه و یا ام ولد و کنیز در بین مورخان اختلاف نظر است. اکثر مورخان نوشته اند: امام جواد علیه السلام جز ام فضل زن دیگری نداشته است. از این اتفاق قول چنین استنباط می شود که زن دیگر امام علیه السلام به صورت زن دائمی و عقّدی نبوده است. در روایت دیگری هم نقل شده: امام جواد علیه السلام زن دیگری داشته است. این روایت را سید بن طاووس رحمه الله در «مهج الدعوات» نقل نموده که: همسر آن حضرت از احفاد عمار یاسر بوده، که بنا به نقل از ابونصر همدانی، که او هم از حکیمه خاتون دختر امام علیه السلام نقل کرده: مادر فرزندان امام جواد علیه السلام زن دائمی از خاندان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. در نتیجه، از کتب انساب چنین استنباط می شود که: امام جواد علیه السلام دوزن دائمی و چند کنیز زر خرید در اختیار داشته، ولی فرزندان حضرت از يك زن که «سمانه» و «ام ولد» نامیده می شد، به وجود آمده اند، که زنی فاضله، عقیقه، مرضعه، متقیه، با کمال و فضیلت، شوهر دوست و متدینه بوده است.

از نحوه ي تربيت فرزندان - به خصوص - دختران چنين معلوم مي شود كه زن با كفايت و بانوي عاقله، مريبه، متدينه و علاقه مند به تربيت فرزند بوده است.

فرزندان امام جواد

سيد نسابه، ضامن بن شذقم حسين مدني در كتاب «تحفة الازهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام» مي نويسد: امام جواد عليه السلام چهار پسر داشت به نام هاي: 1 - امام ابوالحسن، علي النقي عليه السلام؛ 2 - ابواحمد، موسي مبرقع؛ 3 - ابواحمد، حسين؛ 4 - ابوموسي، عمران؛ و چهار دختر داشت به نام هاي: 1 - فاطمه؛ 2 - خديجه؛ 3 - ام كلثوم؛ 4 - حكيمه. مادر اين هشت فرزند ام ولدي به نام «سمانه» بود و از ام فضل، دختر مأمون فرزندي نياورد و اعقاب آن حضرت منحصر از دو پسر: امام علي النقي عليه السلام و ابواحمد، موسي مبرقع است.

امام ابوالحسن علي النقي

نخستين فرزند امام جواد عليه السلام است، كه شرح حال آن حضرت را به طور مفصل نگاشته ايم و متعاقب اين مجلد به نظر خوانندگان گرامي مي رسد.

ص: 452

در تاريخ قم مي نويسد: بنا به نقل شيخ مفيد رحمه الله، موسي مبرقع جد سادات رضويه، در سال 256 هجري وارد قم شد كه سلسله ي سادات رضوي از نسل او هستند. و چون به صورتش نقاب و برقع مي انداخت، او را موسي مبرقع ناميدند. هنگامي كه اين امام زاده ي بزرگوار وارد قم شد، بزرگان عرب از اهل قم او را از قم بيرون نمودند و مزاحم او شدند. او هم به كاشان رفت و در كاشان، احمد بن عبدالعزيز بن دلف عجلي حاكم آن شهر به او اكرام نمود و خلعت هاي بسيار و مركب هاي ممتاز به وي بخشيد و دستور داد هر سال از صندوق بيت المال مسلمانان هزار مثقال طلا- با يك اسب مسرج به او بدهند. در اين حال، رؤساي عرب مقيم قم از رفتار خود نادم و پشيمان شدند و به طرف كاشان شتافتند و از او عذر خواستند و با كمال اعزاز و احترام او را به قم آوردند.

فرزندان موسي مبرقع

موسي مبرقع در قم مقام و منزلتي يافت، مزرعه ها ايجاد نمود، قريه ها بنا كرد تا خواهرانش زينب، ام محمد و ميمونه، سه دختر امام جواد عليه السلام بر او وارد شدند و پس از آنها بريهه، دختر موسي هم به قم آمد و همه ي آن ها در قم بودند. تا وفات نموده و در کنار قبر عمه ي خود مدفون شدند. قبه ي حضرت معصومه عليها السلام را زينب، دختر امام جواد عليه السلام بنا نمود. موسي مبرقع در سال 296 هجري آخر ارديهشت مطابق 22 ماه ربيع الثاني در قم از دنيا رفت و امير قم، عباس بن عمرو غنوي بر او نماز گذارد و به خاك سپرده شد، قبر او اکنون داراي قبه و بارگاه و مزار عمومي مردم است. محله موسويان قم بقرعه و بارگاه امام زاده موسي مبرقع شهرت دارد و مورد استقبال مردم کشور است.

بقعه ي بزرگ چهل اختران که شاه طهماسب صفوي در سال 953 هجري بر آن گنبد و بارگاه ساخت، مدفن چهل نفر از فرزندان حضرت موسي بن جعفر عليهماالسلام و نواده ها و نيره ها و امام زاده ها از دختر و پسر مي باشد و بسياري از علويان نیز در آن جا مدفون شدند. (1).

نگاهي به زندگاني موسي مبرقع، برادر امام هادي

شيخ مفيد رحمه الله مي نويسد: امام جواد عليه السلام پس از خود، امام علي هادي عليه السلام، موسي، فاطمه و امامه را خلف خود گذاشت. يعني دو پسر و دو دختر از امام جواد عليه السلام باقي مانده اند که فاطمه با حكيمة اشتباه شده، يا دو اسم داشته، فاطمه و حكيمة. در كتاب «بحر الانساب» فرزندان امام جواد عليه السلام را هادي، ابوطالب، زيد، ابوجعفر موسي مبرقع، حكيمة، خديجه و ام كلثوم نوشته است، که يقينا در اسامي دختران هم تشابه اسم و لقب و کنيه او را به اشتباه انداخته است. آنچه مسلم بوده اين که هادي عليه السلام، موسي مبرقع، فاطمه، حكيمة - يا امامه - فرزندان امام جواد عليه السلام بوده اند. امام موسي مبرقع مادرش ام ولد بوده که در قم شب چهارشنبه 22 ربيع الاخر سال 296 هجري درگذشت و در خانه خود که تاکنون معروف است، مدفون شد. در «عمدة الطالب» مي نويسد: موسي مبرقع همان فرزند ام ولدي است که در قم در مقبره ي معروف دفن شده و رضويون اکثرا از اولاد او هستند، چرا که اکثر آن ها از اعقاب احمد بن موسي مبرقع مي باشند. در «عيون المعجزات» از سيد مرتضي علم الهدی رحمه الله روايت شده که:

ص: 454

1-439. رجوع شود به تاريخ قم، منتهي الامال محدث قمی، ارشاد مفيد، رجال مامقاني و غيره.

حمیري از احمد بن محمد از اباجعفر عليه السلام نقل کرده: هنگامی که امام جواد علیه السلام خواست به سوی عراق سفر کند، ابوالحسن الثالث امام هادی علیه السلام با موسی مبرقع نشسته بودند. امام جواد علیه السلام به فرزندانش فرمود: از عراق چه دوست دارید برای شما هدیه بیاورم؟ امام هادی علیه السلام گفت: یک شمشیر عراقی. و چون به موسی فرمود: تو چه می خواهی؟ گفت: اسب سواری. امام جواد علیه السلام فرمود: این فرزند، ابوالحسن به من شباهت دارد و او، موسی به مادرش. در تاریخ قم می نویسد: نخستین کسی که از سادات رضوی وارد قم شد، اباجعفر موسی بن محمد بن الرضا علیه السلام بود که در سال 256 هجری که برقع بر صورتش انداخته بود تا او را شناسند وارد قم شد و از آن جا به کاشان رفت و مورد تجلیل فراوان قرار گرفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی مقدم او را محترم شمرد و اسب و خانه و زندگی او را مهیا نمود و هر سال هزار مثقال طلاي مسکوک برای او مقرر می نمود. پس از آن وارد قم شد و در آن جا مورد احترام قرار گرفت و هدایایی برای او آوردند که از آن جمله بیست هزار درهم بود و با آن وجه مزرعه ای خرید، آن گاه خواهران او زینب، ام محمد و میمون دختران امام جواد علیه السلام وارد قم شدند و در آن جا بودند تا این که از دنیا رفتند و در کنار قبر فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیه السلام دفن شدند. موسی مبرقع در قم بود تا این که در شب چهارشنبه 22 ربیع الآخر سال 296 هجری در خانه ی خود شهید گردید. این مقبره پیش از این به خانه ی محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری معروف بود و نخستین کسی که در آن دفن شد موسی مبرقع بود.

پس از او دخترش، میمونه در مقبره بابلان در جوار فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم السلام مدفون گردید و آن جا قبه و بارگاهی ساخت. موسی مبرقع چند فرزند داشت که از آن جمله: احمد است که از افاضل علمای قم بوده و مورد تقدس ابن عمید - وزیر معروف که خاندان او اهل علم و سیادت و فضیلت بوده اند - بود و محمد بن احمد بن موسی مبرقع از مشاهیر خاندان مبرقع است که در تاریخ 315 هجری در گذشته است. سید نعمت الله جزایری رحمه الله می نویسد: نخستین کسی که به قم آمد ابوجعفر، محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بوده است. (1). بنابراین، خود موسی به قم نیامده، بلکه پسرش محمد بن موسی بوده که به قم آمده است که در سال 256 هجری با خواهرانش به قم آمدند و وفاتش در سال 296 هجری بوده است.

شمایل و قیافه موسی مبرقع

همان گونه که گفتیم دومین فرزند امام جواد علیه السلام موسی مبرقع است. او دارای شمایل زیبا و صورت جمیل و جالب و جاذبی بود که هر کس را به نظر می فریفت و به همین جهت که جمال مشعشع و ملاحظت و صباححت منظر او، موجب ازدحام مردم نگردد در معابر، کوچه ها و خیابان ها برقی بر روی خود می کشید تا زن و مرد از تحریکات منظره ی او ناراحتی نیابند و بدین جهت او را مبرقع (یعنی برقع و نقاب بر روی افکنده) می خواندند و اولاد و احفاد او را نیز مبرقع خواندند و از زیبایی و طراوت صورت و قیافه جذاب و ملیح او که به فرزندانش نیز ارث رسیده بود آن ها هم برقع بر روی خود می افکنند و خاندان مبرقع به سیادت، فضیلت، صباححت و

ص: 456

کمال شهرتی به سزا داشتند که تاریخ مؤید این گفتار است. موسی مبرقع، جد اعلاي سادات رضوي، تقوي، برقي و مبرقي در سرتاسر کشورهاي اسلامي در عرب و عجم شهرتي به سزا دارند و سلسله نسب همه ي این سادات به وسیله ي موسی مبرقع و امام جواد علیه السلام به امام رضا علیه السلام مي رسد. علمای نسابه مي نویسند: نسل امام رضا علیه السلام جز از امام جواد علیه السلام و موسی مبرقع نبوده است. به ظن قوي، تولد موسی مبرقع در حدود سال 214 هجري يعني در سن 19 تا 20 سالگي امام جواد علیه السلام بوده که در حين رحلت پدرش 5 يا 6 سال داشته است. چنانچه امام علي النقي علیه السلام برادر بزرگتر او 7، يا 8 ساله بوده است. چرا که به صورت تقريبي ازدواج امام علیه السلام با ام فضل در سال 205 هجري بوده که حضرتش در حدود سال 210 هجري هنگامی که از ام فضل از نظر اولاد مأیوس شده، زن ديگري اختيار کرده و تولد امام هادي علیه السلام در سال 212 هجري بوده است. از مندرجات و مواد وصيت نامه امام جواد علیه السلام نیز معلوم مي شود که نخستين فرزندانش امام علي النقي علیه السلام مي باشد که وصي خود قرار داد و در آن موقع موسی مبرقع به حد بلوغ و رشد نرسیده بود که علي را به سبب تربيت ربوبي بر نفس خود و برادرش موسی و خواهرانش قيم قرار داده و در ظاهر امر هم عبدالله بن مشاور را قيم صغار خود قرار داد تا خليفه، اموال و صدقات آن حضرت را ضايع، تلف و تصرف نکند. قيموميت عبدالله بن مشاور نه براي آنکه کفایتي در فرزند ارشد او نبوده و تقصي در امام هادي علیه السلام باشد، بلکه چون متوکل همه ي اموال و صدقات علويان را غصب کرد حضرت مي دانست و براي تقيه و حفظ اموال و منافع سادات علوي و رضوي در صورت ظاهر سمت قيموميت را به نام عبدالله بن مشاور مرقوم فرمود، تا به حکم محجوريت نابالغ بودن علي علیه السلام و موسی و خواهرانشان، اموال و صدقات

به دست خلفا و غاصبان نیفتد و در قیومیت و سرپرستی عبدالله بن مشاور - که مورد اعتماد امام جواد علیه السلام بوده - باشد و بعد به صاحبانش مسترد نماید. در این جا نکاتی مورد توجه قرار می گیرد: نخست آن که، امام علیه السلام نخواستہ اموال را صرفاً از نظر عدالت و امانت به دیگری بسپارد. نظر امام، شخصیت و قدرت حفظ مال بوده تا اموال از دستبرد متعدیان مصون بماند و پس از بلوغ به صاحبانش مسترد گردد که در بخشی به طور مستقل موسی مبرقع صیانت و تولیت داشته باشد و بخش دیگری را هم زیر نظر مخصوص امام علی هادی علیه السلام گذاشت، آن هم روی مصالحی بوده که مورد تعدی خلفای جور و ستم قرار نگیرد. دوم آن که: امام علیه السلام به آینده علم داشت که خودش از مدینه مهاجرت اجباری خواهد نمود ولی پسرش موسی مبرقع در مدینه خواهد ماند و لذا در تاریخ زندگی موسی هم دیدیم تا سن سی سالگی در مدینه بود و بعد به قم هجرت کرد و در این مدت مفاد وصیت نامه پدر را به طور کامل عمل کرد و موقوفات و صدقات را به اهلس رسانید.

مهاجرت موسی مبرقع به ایران

در سال 244 هجری موسی مبرقع به دعوت متوکل از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا مسافرت نمود، تا سال 247 هجری که متوکل مرد، موسی در سامرا بود، ولی پس از مرگ او به طرف ایران حرکت کرد و به قم آمد از آن جا به کاشان رفت و باز به قم مراجعت نمود. برخی از مورخان، مهاجرت موسی مبرقع را به قم به طور کلی انکار نموده و او را تا آخر عمر مقیم کوفه دانسته اند و گفته اند: فرزندان او به قم هجرت کرده اند. چون موسی در یک تحول سیاسی مورد غضب خلفای عباسی قرار گرفته، نسبت به او تهمت و افترا هم زده اند و علامه ی مجلسی رحمه الله در «تحفة الزائر» در ضمن

حالات علي بن جعفر عريضي او را مجهول الحال دانسته است. ولي با تحقيق در تاريخ و علم رجال معلوم مي شود كه اين بديني ها مورد نداشته و او مرد متقي و با فضيلتي بوده است.

ابواحمد حسين

آنچه در كتاب هاي رجال همانند «رجال مامقاني»، «انساب الطالبية»، «عمدة الطالب» و غيره تفحص نموديم شرح حالي براي ابواحمد حسين بدست نياورديم. احتمال داده مي شود كه اگر اين روايت صحيح باشد: كه امام جواد عليه السلام داراي چنين پسري هم بوده در كودكي از دنيا رفته باشد، زيرا هيچ مطلبي نفيا و اثباتا درباره ي او ديده نشده است.

ابوموسي عمران

درباره ي ابوموسي، عمران هم چيزي بدست نيامده و نويسندگان كتاب هاي رجالي و انساب نيز در اين موضوع چيزي نوشته اند. از كتاب «الاصابه» و كتاب رجال و غيره نيز چيزي مفهوم نشد.

حكيمه

حكيمه خاتون، دختر امام جواد عليه السلام كه بين خواهران و زنان خاندان معاصر خود با فضيلت و با تقوي و داراي منقبت و جلالت گرديد. اين زن مجلله، چهار امام را درك نمود و براي آنان خدمت كرد. اول: پدرش امام جواد عليه السلام، كه در سن جواني به شهادت رسيد. دوم: برادرش حضرت هادي عليه السلام كه او نيز در سن جواني به شهادت رسيد. سوم: حضرت عسكري عليه السلام برادر زاده خود، آن حضرت نيز در سن جواني به شهادت رسيد. چهارم: آخرين وصي و امام، حجة بن الحسن العسكري امام زمان عليه السلام فرزند

نرجس خاتون که حکیمه خاتون قابله ی آن حضرت بود. حضرت هادی علیه السلام نرجس خاتون را - که از خاندان رهبانان رومی بود و به کنیزی و اسارت رسیده بود - خرید و او را برای فراگرفتن معالم دین و احکام شریعت به حکیمه خاتون سپرد تا آداب و تربیت مکتب اسلام را به او بیاموزد. حکیمه خاتون، در نظر پدر، برادر و برادرزاده و امام عصر علیه السلام مکرم، محترم و مورد اعتماد و وثوق بود به حدی که به سفارت آن حضرت مفتخر گردید و عرایض مردم را به امام زمان علیه السلام می رسانید و توقیعات شریفه ی ولی عصر علیه السلام - را که از ناحیه ی مقدسه صادر می شد - به مردم ابلاغ می فرمود. این حکیمه خاتون، غیر از حکیمه خاتون، دختر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است، که او نیز قابله ی امام جواد علیه السلام بود. بنا به نقل علامه بحرالعلوم، حکیمه خاتون نخستین کسی است که این مولود آسمانی را بوسید، و حفظ نمود و پرورش داد و به نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام برد و باز به نرجس خاتون علیها السلام مادرش برگردانید. حکیمه خاتون، در میان زنان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضیلت، منقبت، عبادت، تقوی و پارسایی و علم و دانش ممتاز بود. او مخزن اسرار امامت گردید و سرافراز به وثوق و اعتماد به امامان بود. علمای اعلام اسلام زیارت او را در قبال زیارت ائمه ی سامرا علیهما السلام مستحب مؤکد دانسته اند، مزارش ملاصق ضریح عسکریین علیهما السلام - که هم اکنون در یک ضریح بزرگی که هنرمندان و اخیار اصفهان تقدیم نموده اند - قرار دارد. حکیمه خاتون بانوی مکرمه، مجلله، متقی، عالمه و تربیت شده ی مکتب ولایت بود. در تاریخ سامرا در ضمن بیان قبور مدفونین در سامرا می نویسد: حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام متوفای سال 274 هجری، عالمه، فاضله، جلیله، واسطه بین امام و مردم بود و به نقل همه ی مورخان قبر او در قبه ی

عسکریین علیهما السلام است و علامه مجلسی رحمه الله با آن که قبر او را در قبه ی عسکریین علیهما السلام نقل نموده، ولی زیارت نامه او را نقل نکرده است، با آن که این بانوی مجلله در فضل و علم، دانش و کمال، جلالت قدر و نبالت شأن از افراد بزرگ زنان اهل بیت علیهم السلام است. (1). علاوه بر این که او محل و مودع امانات و اسرار امامت بود و این خود بزرگواری و جلالت شأن او را نشان می دهد. افزون بر آن که او در حین تولد امام زمان علیه السلام وصی حضرت عسکری علیه السلام شاهد، حاضر و ناظر بوده است. باز اضافه می شود که: او سفیر کبیر امام به سوی نواب اربعه بوده. در «کمال الدین» از احمد بن ابراهیم نقل شده که گوید: من در سال 262 هجری خدمت حکیمه خاتون، دختر حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، رسیدم و هر چه می خواستم از پشت پرده از آن حضرت می پرسیدم و او جواب می داد و واسطه حجة بن الحسن العسکری علیهما السلام بود که تمام امور مربوط به شیعه را انجام می داد. جایگاه و مقام حضرت حکیمه خاتون علیهما السلام مانند جایگاه و مقام حضرت زینب خاتون علیها السلام بود که در حین بیماری امام زین العابدین علیه السلام واسطه ی امامت و حافظ اسرار و ودایع امانات پیامبران و اوصیا بود که در ظاهر واسطه بود و باطن علوم را از امام می گرفته و به مردم می آموخت. محدث بحرانی رحمه الله در «مدینه المعاجز» روایت می کند که: طبری، محمد بن قاسم علوی گوید: با چند تن خدمت حکیمه خاتون علیها السلام شرفیاب شدیم، فرمود: هر چه می خواهید سؤال کنید و از میلاد ولی عصر علیه السلام پرسید. آن گاه جریان تولد حضرت حجت علیه السلام را از نرجس خاتون علیها السلام شرح داده و

ص: 461

گفت: من شخصا حاضر، ناظر و مربی او بودم. حکیمه خاتون علیها السلام اخبار، آیات و احادیثی را نقل می کند و تفسیر آیاتی را بیان می نماید که نشانه ی قدرت علمی و روح ایمان و ولایت کلیه او است. حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام از زنان با وقار، دانشمند و پرهیزگار اهل بیت علیهم السلام است که به منتهای مقام فضیلت و کمال رسید که مقام مامایی و للگی و سفارت امام زمان علیه السلام را یافت و صاحب اسرار و رموز زندگانی ائمه ی معصومین علیهم السلام گردید.

زندگانی زناشویی حکیمه خاتون

حکیمه خاتون علیها السلام، دختر امام جواد علیه السلام با ابوعلی - الحسن المحدث بن ابی الحسن علی المرعش بن عبیدالله بن ابی الحسن محمد الأكبر بن ابی محمد الحسن المحدث ابن الحسین الأصغر بن الامام السجاد علیه السلام - شوهر نمود. بدین ترتیب همسر دختر امام جواد علیه السلام ششمین فرزند پس امام زین العابدین علیه السلام بود که در تولد همبال عبدالله بن حسین، زید و حمزه بود و دارای پسر و دختری از او گردیده است. در نسخه خطی کتاب «عمدة الطالب» که در کتابخانه ی آیه الله نسابه آقای سید شهاب الدین مرعشی قمی نجفی موجود است - به خط علامه میر محمد قاسم حسینی سبزواری، که از علمای عصر صفویه بوده، می نویسد: حکیمه، بنت محمد بن علی الرضا علیهما السلام با ابوعلی حسن محدث شوهر نمود آن گاه نسبت او را تا حضرت سجاد علیه السلام به شرح بالا نقل می نماید و قصه ی میلاد حضرت قائم علیه السلام را بیان می کند. (1). حکیمه خاتون، بزرگ خاندان اهل بیت علیهم السلام بود و خواهران او و فرزندان خویشان و اقوام و اقربا همه در خدمت حضرت او به عرض ادب و احترام بهره مند

ص: 462

می شدند و از فقه و ادب و تربیت و تعلیم دینی برخوردار می شدند.

وصیت امام جواد

احمد بن ابی خالد، غلام امام جواد علیه السلام روایت می کند که: در خدمت آن حضرت بودم که مرا بر انشای وصیت خود شاهد و گواه گرفتند و من شهادت خود را هم در وصیت نامه ی آن بزرگوار به خط خود نوشتم. در آن وصیت نامه آمده است: وصی شرعی خود گردانید ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فرزند خود علی الهادی را بر نفس خودش و خواهرانش، و امر فرزند خود موسی را پس از بلوغ با خودش قرار داد و عبدالله بن مشاور را بر ترکه ی خود از قبیل: مزارع، املاک، اموال، مصارف آن ها قیم قرار داد و هادی را بر تمامی املاک و موالی و بندگان خود و هر چه را که مالک بود سرپرست ساخت و تا زمانی که وصی مزبور به سن بلوغ نرسیده سرپرست در قیمومیت به وظیفه ی خود عمل نماید و پس از بلوغ وصی، کلیه ما ترک را بدو برگرداند، تا خود او در امور خود و برادر خود موسی و خواهران و جمیع ما ترک به طور مستقل رسیدگی نماید و پس از بلوغ موسی، امور مربوط او را به خودش بازگرداند تا با همان شرایطی که قید شده در املاکی بر او و خواهرانش وقف گردیده، رسیدگی کند. به تاریخ یکشنبه، سوم ذی الحجه سال 220 هجری. در این وصیت نامه جهات تقیه و سیاست وقت به طور کامل رعایت شده که مورد مشاجره واقع نشود.

ص: 463

در کتاب «زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام» شرحی راجع به مقابر قریش نوشتیم و در تاریخ جغرافیایی کاظمین شمه ای نقل کردیم. اکنون برای مزید اطلاعات خوانندگان مطالبی اضافه می شود: به اتفاق مورخین مقابر قریش متضمن جسد دو امام است که امروز آرامگاه آن ها مطاف میلیون ها بشر می باشد و جاذبه ی عمومی ارواح صافیه بشر است. مقابر کاظمین علیهما السلام مهبط و فرودگاه دل های روشن دوستان و شیعیان و محبین آل محمد علیهم السلام است. هر کس در این بارگاه سر تواضع فرود آورد، دل روشن تری پیدا کرد به اسرار و رموز دانش و بینش راه یافت. این قبه و بارگاه، کانون عشق و دین، محبت و ولایت و ادب و اخلاق است. آن جاست که آرزوها و حوایج شرعی به رغبت برآورده می شود. این جا باب حاجات است که هر کس بر در باب الحوائج عرض ادب کند حاجتش برآورده خواهد شد. کتاب «دار السلام» حاجی نوری رحمه الله مشحون از حکایات متوسلین به باب الحوائج موسی بن جعفر و امام محمد تقی جوادالائم علیهم السلام می باشد. این قبه و بارگاه، کعبه ی آمال مردم و مطاف عمومی اهالی پایتخت عراق است. کسانی که از نزدیک این بارگاه با شکوه را مشاهده کرده اند می دانند که در هر شب جمعه و هر شب عید - به خصوص در آغاز سال شمسی - مردم برای حضور در آن آستان مقدس چه غوغایی برپا می کنند که برای تیمن و تبرک، زن و مرد خود را بدانجا می رسانند و میلیون ها نفر از اطراف پایتخت کشور عراق در شب ها و روزهای عید نوروز سر به آستان مقدس امامین کاظمین و جوادین علیهما السلام فرود می آورند. این نمونه ی علاقه، ارادت، محبت، عشق و عاطفه ی آن هاست و انعکاس توجهات و عنایات ارواح مقدس ائمه علیهم السلام که آنا فنا به مردم افاضه می شود و لحظه ای

از دوستان خود غافل نیستند. افاضات و عنایات، الطاف و توجهات سرورانه ی آن ها حضور و غیاب و مرگ و حیات ندارد. آن بزرگواران پیوسته مذکورین و شیعیان خود را متذکرند و از شیعیان خود حمایت و معاونت معنوی می فرمایند. این بارگاه محبت بنیان، ادوار مختلفی به خود دیده است و انقلابات بی شماری مشاهده نموده که در مجاری تاریخ ثبت و ضبط است. در حدود سال 443 هجری حادثه ای از حوادث، موجب تخریب مشهد جوادین علیهما السلام و آتش زدن آن شد که این حادثه در اثر اختلاف و عصبیت جاهلان عربیت مردم کم خرد و بی دانش موجب شد، که یک دسته دل خسته و ستمدیده نیز بارگاه خلفای سامرا را که، قصر محکم و عالی ولی از بنیان ستم کاری متوکل عباسی بوده در سامرا خراب کردند، سنی های سامرا نیز به حکم قصاص و انتقام مشهد جوادین علیهما السلام را در کاظمین آتش زدند و بارگاه مقدس را خراب نمودند و بین اهل کوخ و آنان جنگی در گرفت که جریان آن را در تاریخ سامرا نگاشته اند. (1). در سال 445 هجری هاشمیان به این واقعه خاتمه داده و صلح و اصلاح دادند، ولی باز در سال 482 هجری بین اهل کوخ بغداد و سنی های سامرا جنگی در گرفت، باز تلفاتی داده شده، چنانچه جزری در حوادث سال 482 هجری نوشته است. (2). امروزه وقتی به این صفحات تاریخ، توجه می شود مضحک و خنده آور است که واقعا بر سر چه مسایل ناچیز و بی اهمیتی خون هایی می ریختند و بی وزنی و بی خردی خود را نشان می دادند. تا این که کم کم حقیقت آل محمد علیهم السلام نمودار شد و بحمدالله از این عصبیت ها کاسته شد. و اگر تحریکات سیاسی و اعمال نقشه های استعماری که اکثر از آیین زشت

ص: 465

1- 443. تاریخ سامرا علامه مورخ، شیخ ذبیح الله محلاتی: ج 7 ص 6.

2- 444. تاریخ جزری: ص 60 حوادث 482 به نقل از تاریخ سامرا: ج 2 ص 8.

مسیحیان در ممالک اسلامی نفوذ یافته برای آن که از طفیل مسلمانان خوراک، پوشاک و شئون اجتماعی خود را تأمین کنند، در این مردم رخنه نموده و به دست مزدوران بی خبر و بی خرد، مقام و منصبی می دهند و هستی آن ها را به یغما می برند. اگر نگاهی به موزه های بریتانیای کبیر و پاریس و سایر ممالک غربی و اروپایی و آمریکایی و یک توجهی به وضع صادرات و واردات ممالک اروپایی شود، به طور کامل این حقیقت مشهود است که چگونه ملت را در فقر و فلاکت و احتیاج و مشکلات روز نگاه می دارند تا بتوانند بهترین مواد خوراکی را برای خود ببرند و بهترین مواد و اثاثیه بهادار و قیمتی را - که جنبه ی تاریخی، علمی و اقتصادی دارد - به یغما برند. این روش استعماری را ملل مسیحی که قرن هاست پیش گرفته و مسلمانان را در نفاق و اختلاف به منطوق «فرق تسد» نگاه داشته اند و استفاده می نمایند. ما همه ی خوانندگان را دعوت می کنیم که در عصیبت جاهلانہ ی عربیت، تحمل و بردباری نشان دهند و به اتفاق و اتحاد بگرایند و متفق شوند و دست استعمار و استثمار را کوتاه کنند، بکوشند و به دین و آستان قرآن و عترت - که مورد اتفاق است - دست بزنند و بدانند که آن چه موجب رشد و رقاء و علاء و اعتلای مسلمان است علوم عالیہ و تعلیمات اسلامی است که به وسیله باب مدینه علم و خاندان او علیهم السلام به دنیای بشریت عرضه شده و کتب و فرهنگ و مؤلفات شیعه امامیه بهترین شاهد گفتار است. این همت و نیرویی که صرف دفاع با مبارزه داخلی اسلامی به تحریک اجنبی می شود این نیروها را متحدا صرف دفاع از حق و حقیقت یکتاپرستی در مقابل تثلیث و تنویت نمایند. دارالتقریب مصر به همت مردان دانشمند روشن ضمیر تا حدودی وسایل این کار و مقدمات آن را فراهم نمودند، تا به جایی رسید که - بحمدالله تعالی - کتاب فقه

امامیه از بودجه ی اوقات مصر چاپ شد و مذهب تشیع به صورت رسمی جزء مذاهب قابل تقلید بین اهل سنت اعلام شد و مقدمه ای که بر تفسیر «مجمع البیان» طبرسی نوشته شد، تا حدی روزنه های امید ی باز کرد که شاید از راه علم و دانش به کمال اتفاق و اتحاد برسند و شرور دشمن را از سر خود کوتاه نمایند. امیدوار چنانم که روزی برسد سیاست استعماری ملل مسیحی به سوی خودشان برگردد و شرور آن ها صد چندان به طرف خودشان منعکس گردد و خداوند ملت اسلام را از آفات و عاهات مصون دارد.

تاریخ منظوم کاظمین

أحمد من اولی به النبوة رفع البیوت أنه متلوه و أسأل المیهن السلاما أن یسبغ الصلاة و السلاما علی محمد نبی الرحمة و خیر مرسل الخیر أمة و اله الهداة للخلیقة و شارعی المجاز و الحقیقة و بعد ناقبس السنفا فی المشهد لطور موسی و حرا محمد ثم مضي الدهر علی اناس و ملک الأمر بنو العباس فنزلوا الأنبار ثم الکوفة فی صفة من نهرها معروفة ثم أبوجعفر رام النقلة من الفرات لصفات دجلة نامتاذ بغداد له نوبخت و طاب منها للملوك التخت فی سنة الخمس و الأربعینا و مائة فأرخوا «أعینا» (1). حتی قضی الامام موسی کاظم و حلنا و احتلها الأعظم لیدی الثلاث و الثمانین سنة و المائة الماضیة المقترنة ثم قضی محمد الجواد فانتظم الأحقاد و الأجداد

ص: 467

1-445. که مطابق با سال 142 هجری است.

وأزهر المشهد في بدرين وذاك في العشرين و المائتين (1). فسميت «مشهد باب التين» وفيه عن لفظ القبور الستغني و «المشهد الغربي» من بغداد كما تراه أعين الأَشهاد و مشهد الكاظم لو بالثنية و غلت بالكاظمين المسميه و الطول «لد كذ» أمن و العرض لدك في أحدث الارصاد و لا أقل شك و الجوصاف قدزها بالافق و امتاز فيه بالهواء الطلق و الماء جار عنده في و جلته و الروض قد صف به تجله و تربة ما عسي إن أصفا مضجع فلذتي فؤاد المصطفي ترب تود أنجم السماء لو ابدلت فيه عن الحصاء ترب تمنني منه عين الشمس لو جعلوا فيها محل الرمس ترب يوازي العرش في إشراقه لضمه القائم عند ساقه لضمه قره عين أحمد و فلذتي فؤاده و الكبد لضمه من الوصي البهجة و من وديعة النبي المهجة لضمه الكاظم و الجواد أعلام دين الله و الأوتاد زر الإمامين الذين استشهدا إن رمت أن قد خل باب الهدى و اقصد هما في كل خطب مارج تجدهما بابين للحوائج و لذ بظل منهما و اخلد فإنما هما أمان البلد فقد روي ابن قولويه ذاكرا إن الرضا خص بهذا الزائرا و قد روي بأن من قد زارا كمن يزور أحمد المختارا و مثل من يزور خير الرسل محمدا و خير الأوصياء علي و كالذي زار الحسين فضلا و كرر الأختيار فيها نقلا و ذكر الشيخان بالتقريب ذلك في «الكافي» و في «التهذيب»

ص: 468

1-446. كه مطابق با سال 220 هجري است.

فزرهما لا تترك الزيارة وكن من السراية السيارة و سر قلب فاطمة الزهراء بزورة ابنيها علي الزوراء و ارض عنك المصطفي و المرتضي و
احظ من الله تعالي بالرضا فإنما جبهما للعترة لا يستطيع الكاشحون سترة

پاداش زیارت امام کاظم و امام جواد

برای فضیلت زیارت امام جواد علیه السلام اخبار متواتری هست که از آن جمله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرتش فرمود: هر کس امام جواد علیه السلام را زیارت کند، مانند کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کرده و بهشت از برای او واجب می شود و همان فضلی که برای زیارت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هست درباره ی زائر امام جواد علیه السلام نیز است. در فضیلت زیارت کاظمین علیهما السلام اخبار متواتری نقل شده که: زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام در ثواب، مانند زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و شکی نیست که زیارت فرزند - آن هم فرزندی که وارث علوم و مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده - مانند زیارت خود پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در «مفاتیح» محدث قمی نقل شده: هر کس امامین هم امین کاظمین علیهما السلام را زیارت کند، مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او علی مرتضی را زیارت کرده باشد. در روایت دیگری سید بن طاووس رحمه الله نقل نموده که: هر کس این دو امام را زیارت کند، مانند زائر امام حسین علیه السلام می باشد. در روایت دیگری وارد شده: هر کس این دو امام را از روی معرفت زیارت کند، بهشت بر او واجب

ص: 469

می شود. و سبب وجوب بهشت هم این است که: هر کس معرفت به امامت این دو امام داشته باشد به اصول و فروع دین معتقد و مؤمن است و بر چنین کسی بهشت واجب است. شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب از خطیب، صاحب «تاریخ بغداد» نقل کرده که: خطیب از علی بن خلیل نقل نموده که گوید: هیچ امر مهمی برای من روی نداد مگر آن که در ساحت مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم، کنار قبرش ایستادم و عرایض و مشکلات خود را به عرض او رساندم و خداوند به برکت و عنایت این باب الحوائج کار مرا آسان فرمود. خطیب حکایاتی بسیار از خوارق عادات و معجزات و عنایات حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است. شیخ صدوق، از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که طی نامه ای از امام علی النقی علیهما السلام سؤال می نماید: آیا زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام ثوابش بیشتر است، یا زیارت این دو بزرگوار در کاظمین؟ حضرت هادی علیه السلام مرقوم می فرماید: ثواب زیارت سیدالشهدا علیه السلام مقدم است و زیارت این دو بزرگوار هم جامعتر و ثوابش بیشتر است. بیان امام هادی علیه السلام هم روشن است، البته هیچ زیارتی به ثواب زیارت سیدالشهدا علیه السلام نمی رسد، ولی زیارت امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهما السلام از این جهت بزرگتر است که دو امام مفترض الطاعة هستند. از طرفی، و سیدالشهدا علیه السلام را همه زیارت می کنند اما این دو امام را خواص مردم و شیعه ی امامیه زیارت می نمایند.

بنابراین، زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام مخصوص خواص مؤمنان است و به دو جهت ثواب زیارت بزرگتر می شود: یکی ایمان زائر، معتقد به دوازده امام می باشد. دیگر آن که آن دو بزرگوار هر یک در زیارت اثر وضعی دارند و باب الحوائج می باشند و ضامن انجام حوائج شیعیان جد خود گردیده اند.

چگونگی زیارت امام جواد

قبر مطهر حضرت جوادالائمه علیه السلام امام جوان ما، در جوار قبر جدش حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهما السلام قرار گرفته است. و اگر چه در قرون گذشته دوروضه و دو بارگاه و دو حرم بوده و از دو درب ورودی وارد می شدند، ولی از صد سال قبل که فواصل را برداشتند، هر دو مرقد منور در یک قبه قرار دارد و از یک مدخل بزرگ وارد می شوند و راه روهای سابق، رواق و مسجد شده است. زیارت ورودی و سلام و تحیت دو قسم است: یک قسمت زیارت مشترک و یک قسمت زیارت مخصوصی و در ثواب زیارت هم که از ائمه ی هدی علیهم السلام مأثور است برای زائر ثواب مشترکی دارد که هم اکنون ما هر دو زیارت را نقل می کنیم و امیدواریم خوانندگان در مظان استجاب دعا نویسنده را هم به دعای خیر یاد فرمایند. ان شاء الله تعالی.

زیارت مشترک امامین کاظمین

شیخ مفید رحمه الله برای این دو بزرگوار زیارت مشترکی بدین صورت روایت نموده است: پس از غسل، اخلاص، حضور قلب، تواضع، ادب و اذن دخول پشت به قبله رو به قبر آن ها نموده، عرض می کنی: السلام علیکما یا ولی الله، السلام علیکما یا یا حجتی الله، السلام علیکما یا

نوري الله في ظلمات الأرض، أشهد انكما قد بلغتما عن الله ما حملكما و حفظتهما ما استودعتما و حللتما حلال الله، و حرمتما حرام الله، و أقمتما حدود الله، و تلوتما كتاب الله، و صبرتما علي الأذي في جنب الله، محتسبين حتي أتیکما اليقين، أبرء إلي الله من أعدائكما و أتقرب إلي الله بولايتكما، أتیتكما زائرا عارفا بحقكما، مواليا لأوليائكما، معاديا لأعدائكما، مستبصرا بالهدي الذي أنتما عليه، عارفا بضلالة من خالفكما، فاشفعا لي عند ربكما، فإن لكما عندالله جاها عظيما، و مقاما محمودا. آن گاه تربت آن دو امام را ببوس و به جانب سر مقدس آن ها برو و بگو: السلام عليكما يا حجتي الله في أرضه و سمائه عبدكما وليكما زائركما متقربا إلي الله بزيارتكما. اللهم اجعل لي لسان صدق في أوليائك المصطفين و حبيب إلي مشاهدهم و اجعلني معهم في الدنيا و الآخرة يا أرحم الراحمين. آن گاه براي هر دو امام دو ركعت نماز زیارت بگزار. (1).

زیارت مخصوص امام جواد

زیارت مخصوص امام جواد علیه السلام به شرحی که سید بن طاووس رحمه الله در مزار و شیخ صدوق و ابن شهر آشوب نقل نموده اند، چنین است: پس از زیارت قبر مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام - که در روضه ی مجزا است - به طرف قبر حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا جواد الائمه علیهم السلام می روی و پشت سر آن حضرت قرار می گیری رو به قبله و چنین عرض می کنی: السلام عليك يا ولي الله، السلام عليك يا حجة الله، السلام عليك يا نور الله

ص: 472

في ظلمات الأرض، السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك و علي آبائك السلام عليك و علي ابنائك اسلام عليك و علي اوليائك، اشهد أنك قد أقمت الصلاة، و آتيت الزكاة و أمرت بالمعروف، و نهيت عن المنكر، و تلوت الكتاب حق تلاوته، و جاهدت في الله حق جهاده، و صبرت علي الأذي في جنب الله حتي أتاك اليقين، اتيتك زائراً عارفاً بحقك موالياً لأوليائك معادياً لاعدائك ابراً إلي الله و إليك من اعدائك مستبصراً بالهدي الذي انت عليه، عارفاً بضلالة من خالفك، فاشفع لي عند ربك. (1). آن گاه ضريح و تربت آن حضرت را مي بوسي و دو رکعت نماز زیارت می خوانی و در سجده می گویی: ارحم من اساء و اقترف و استکان و اعترف. پس جانب راست صورت را روی خاک می گذاری و می گویی: إن كنت بئس العبد فأنت نعم الرب. سپس جانب چپ را روی خاک می گذاری و می گویی: عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عند يا كريم. و در سجده نیز صد بار «شکرا شکرا» بگو و هر چه خواهی طلب کن. البته در کتب ادعیه مانند «مصباح»، «اقبال» «مزار بحار» و غیره زیارات دیگری هم نقل نموده اند که علاقه مندان بدانها مراجعه کنند و در روضه متبرکه نیز کتب ادعیه و زیارت نامه هایی هستند که خداوند علاقه مندان را موفق بدارد و نگارنده را

ص: 473

هم از این فیض محروم ندارد. آن چه مسلم است زیارت حضرت ابی جعفر امام جواد علیه السلام امام جوان ما اثر وضعی دارد، چه عمرش چون گل کوتاه بود و مآثرش بلد و توسلش مؤثر. امید است خداوند به برکات وجودش ما را مستفید بدارد و سعادت‌مند گرداند.

حرز مفصل امام جواد

حرز، یا تعوذی که امام جواد علیه السلام برای حفظ فرزندش امام علی النقی الهادی علیه السلام نوشت و فرمود که این دعا را به دست او ببندند. شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» نقل می کند که: برای من جماعتی از آن جمله ابی المفضل از ابواحمد عبدالله بن حسین بن ابراهیم العلوی، از پدرش از عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی رضی الله عنه روایت کرده اند که: اباجعفر محمد بن علی علیهما السلام این تعویذ را برای فرزندش - ابی الحسن که کودک و در گهواره بود نوشت - و هر روز به آن تعویذ می یافت. و این حرز و تعویذ چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم و لا - حول و لا - قوة إلا - بالله العلی العظیم. اللهم رب الملائكة و الروح و النبین و المرسلین، و قاهر من فی السماوات و الأرضین، و خالق کل شیء و مالک، کف عني بأس أعدائنا و من أردنا بسوء من الجن و الانس، و أعم أبصارهم و قلوبهم، و اجعل بیننا و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا إنک ربنا، و لا حول و لا قوة إلا بالله، علیه توکلنا و إليه أنبنا و هو العزیز الحکیم. ربنا و عافنا من کل سوء، و من شر کل دابة أنت آخذ بناصيتها و من شر ما سکن فی اللیل و النهار، و من کل سوء و من شر کل ذي شر، رب العالمین، و اله المرسلین، صل علی محمد و آل أجمعین، و خص محمدا و آله بآتم ذلك و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.

بسم الله و بالله أو من و بالله أعوذ و بالله اعتصم و بالله أستجير و بعزة الله و منعته امتنع من شياطين الانس و الجن و من رجلهم و خيلهم و ركضهم و عطفهم و كيدهم و شرهم و شر ما يأتون به تحت الليل و تحت النهار من البعد و القرب، و من شر الغائب و الحاضر و الشاهد و الزائر أحياء و أمواتا و أعمي و بصيرا و من شر العامة و الخاصة، و من شر نفسي و وسوستها، و من شر الدياهش و الحس و اللبس و اللبس و من عين الجن و الإنس و بالإسم الذي اهتز به عرش بلقيس. و أعيد ديني و نفسي و جميع ما تحوط عنايتي من شر كل صورة و خيال أو بياض أو سواد أو تمثال أو معاهد أو غير معاهد ممن سكن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البر و البحور و السهل و الوعر و الخراب و العمران و الاكام و آلا جام و المغائض و الكنائس و النواويس و الفلوات و الجبانات من المصادرين ممن يبدو بالليل، و ينشر بالنهار و بالعشي و الابكار و الغدو و الآصال، و المرئين و الأسامرة و الأفاترة و الفراعنة و الأبالسة و من جنودهم و أزواجهم و عشائهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفتهم و وقاعهم و أخذهم و سحرهم و ضربهم و عينهم و لمحهم و احتيالهم و أخلافهم و من شر كل ذي شر من السحرة و الغيلان و ام الصبيان و ما ولدوا و ما وردوا و من شر كل ذي شر داخل و خارج و عارض و متعرض و ساكن و متحرك و ضربان عرق و صداق شقيقة و ام ملدم و الحمي و المثلثة و الربيع و الغب و النافضة و الصالبة و الداخلة و الخارجة و من شر كل دابة أنت أخذ بناصيتها إنك علي صراط المستقيم. الله صل علي محمد و آل محمد و سلم كثيرا. (1). چون راوي اين حرز حضرت عبدالعظيم حسني عليه السلام است و امام جواد عليه السلام براي

ص: 475

1-449. مصباح المتهدد: 499، به نقل از تاريخ سامراج 3 ص 291.

مصونیت فرزندش امام هادی علیه السلام نگاشت، ما نیز برای تیمن و تبرک نقل کردیم، شاید مورد استفاده علاقه مندان گردد و نگارنده را از دعای خیر فراموش نکنند. (1).

امام جواد از نظر تاریخ

در این جا لازم است برای جلب توجه مبتدیان دبیرستان ها و غیره که درباره ی تاریخ مشکوک هستند و گمان می کنند که تاریخ دین نیز مانند تاریخ سیاسی است، یک مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. در ضمن تدریس منطق و فلسفه و بیان فلسفه ی تاریخ، دانشجویی پرسید: آیا تاریخ ائمه، و ادیان نیز مانند تاریخ سیاسی در این تزلزل و تشتت است، و ما باید بدان، به نظر تردید بنگریم، یا نه؟! مفاد درسی که برای آن ها گفته شد جهت ثبت تاریخ می نویسم که خوانندگان بین حقیقت و مجاز فرق بگذارند و بدانند که چهره ی زیبای حقیقت هیچ وقت مخفی و مستور نخواهد ماند و اگر چند صباحی ناپیدا باشد باز پرتو خود را نشان خواهد داد. اخیرا حکما و مورخان - که برای تاریخ فصلی باز کرده اند، و روش علوم تاریخی را برای شناختن جوامع نگاشته اند - می گویند: تاریخ عبارت است از مطالعه و تفحص در گذشته ی جوامع بشری. تاریخ از حوادث خصوصی و اتفاقی بحث می کند و این حوادث عینا تکرار نمی شود، زیرا شرایط زمان و مکان قابل برگشت نیست. تاریخ تقسیم شده به تاریخ: سیاسی، حقوقی، دیپلماسی، نظامی، اقتصادی، ادبی دینی، تاریخ آراء و عقاید، تاریخ آداب و عادات و رسوم و ادبیات منظوم و منثور و هنرهای زیبا و صنایع ظریفه و فنون مستظرفه.

ص: 476

1-450. بایستی حرز را در لوله نقره خالص پیچید و به بازو بست.

و چون این همه به صورت علوم تاریخی شناخته شده، تاریخ را علم خاصی شناخته اند و برای آن فلسفه‌ی تاریخی قایل شده اند. در گذشته، تاریخ فقط در مورد نقل وقایع گذشته بود و بیشتر جنبه‌ی ادبی و هنری داشت، بلکه سرگذشت سلاطین و رجال سیاسی را می‌نوشتند و حتی اصل موضوع را مورد بررسی قرار نمی‌دادند، بلکه رجال سیاسی را موضوع بحث قرار داده و به تأثیر آن‌ها در امور اشاره می‌نمودند. امروزه روابط تاریخ را با مناسباتی که نسبت به وقایع داشته، مورد بررسی قرار می‌دهند و به کشف علل و عوامل وقوع حوادث می‌پردازند. برای کشف علل و اسباب اتفاقات تاریخی از گواهی مردان و شهادت اسناد و مدارک و کتیبه‌ها و سبک ساختمان‌های باقی مانده، یا حفاریات زیرزمین مسکونی ملل قدیمه، یا خطوط و فرمان‌های سلاطین و احکام صادره‌ی مقامات عالی‌عصری استفاده می‌شود. اما چون استفاده از همه این وسایل برای یک نفر غیر ممکن است، باید به حکم استقراء و کاوش از نتیجه‌ی زحمات و مطالعات دیگران استفاده کرده و در تاریخ قضاوت نمود. فلاسفه‌ی امروز می‌گویند: همان طور که علمای طبیعی به وسیله‌ی مشاهده، تجربه و قیاس گیاهان، یا جانوران، یا عناصر و مواد و موالید را می‌شناسند و طبقه‌بندی می‌کنند و روی خواص و آثار آن‌ها قضاوت و حکم می‌نمایند؛ مورخان نیز باید به حکم مشاهد، تجربه و استقراء روابط و مناسبات وقایع و حوادث را با یکدیگر از جهت کم و کیف سنجیده و تحقیق نموده و روی آن حکم نمایند و این فلسفه برای تاریخ یک فرضیه و تئوری است که تاکنون در خارج مصداق نیافته، بلکه یک مفهوم کلی است. از این رو، هرگز نمی‌توان همه‌ی جوامع بشری را بدین شرایط شناخت، مگر

برای يك شعبه و رشته ي مخصوصي. ولي تاريخ دين، آن رشته ي مخصوصي است که چون مقید به عقاید و ایمان و اندیشه و افکار اوليه ي بشر است و به حکم استقراء از آغاز آفرینش تاکنون نسبت به این رشته با تمام شرایط و توجه به زمان و مکان و نسبت روابط و مناسبات اتفاقیه آن را در هر عصر و با هر شرایطی و با هر شخصی بوده، ضبط و تحقیق نموده اند. روش تحقیق در شناخت يك پادشاه، یا يك واقعه ي تاريخي همانند مشروطیت بر هیچ کس و جوب و لزومی ندارد که درباره ي آن تحقیق کند، ولي درباره ي دين و ادیان و پیامبر اسلام صلي الله عليه و آله یا نبوت عامه مثل شناخت حضرت ابراهيم خليل عليه السلام از وظایف اوليه هر بشري است، چرا که دين از ضروریات و نیازهاي اوليه آدمي است و زیستن بشر بدون دين محال و یا مشکل ساز است. با این مقدمه باید اعتراف کرد که شناخت يك امام و زعيم ديني، یا يك دين و شرایط آن، قابل قیاس با شناخت يك پادشاه و یا يك انقلاب سياسي نیست، زیرا ما در عمر خویش دیده ایم که هیچ وقت قلم آزاد نبوده است و حقایق تاريخي را نگذاشته اند بنویسند و آنچه در اعصار گذشته نسبت به تاريخ سياسي و سوق الجیشي نوشته اند بر حسب میل کارگردانان عصر بوده. و به حکم اجبار و قدرتی که داشته اند که امروز هم همان شرایط موجود است. از طرفي، تاريخ هاي ديگري هم معمول نبوده است، از این رو متأسفانه در گذشته نسبت به همین تاريخ سياسي حقایق مکتوم بوده و همه ي رشته هاي مختلفي که در تاريخ بوده است، آن هم نوشته نشده است. بنابراین، چگونه می توان روش تحقیقي تاريخي را به کار گماشت. اما نسبت به يك امام و پیشوای ديني که مورد استقبال و توجه اکثریت قریب به اتفاق مردم عصر بوده، نه تنها حقایق مکتوم نمانده است، بلکه به قلم و زبان بداندیشان هم حقایقي که به حکم استقراء و تواتر گفته و روایت شده و مناقب و

فضایل ائمه ی دین را - کما هو حقہ - نگاشته شده و نقل گشته است. افزون بر آن نه تنها زور و قدرت سر نیزه نبوده، بلکه عقل و استدلال حکومت داشته است. تاریخ زندگانی امام جواد علیه السلام نیز از همین نمونه های تاریخی است که عقلا و خردمندان دانش پژوه و معارف پرور در هر عصری تحقیق نموده و دست به دست داده تا امروز به ما رسیده است. علم و دانش امام جواد علیه السلام در سن هفت و هشت سالگی مشهور و مورد اتفاق همه مسلمانان است و تاریخ زندگانی علمی و کمالی آن حضرت را نمی توان انکار نمود، چرا که او میوه ی درخت ولایت مطلقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام و نتیجه ی باب مدینه ی علم است که به وحی و الهام به او رسیده است.

خلاصه و نتیجه کتاب

حاصل زندگانی بیست و پنج ساله امام جواد علیه السلام به ما حساس ترین درس علم، فضیلت و کمال را می آموزد که ناگزیر بایستی با مقدمه ای این نکته لطیف را به عرض خوانندگان عزیز برسانم. انسان در نشئه ی زندگی طبیعی هر چه می بیند معلول علت ظاهری و باطنی است، خواه علت را بشناسیم یا علت را نشناسیم. حوادث و آلام زندگی و سوانح و انقلابات را باید معلول علل و عواملی دانست که قابل اشاره حسیه، یا غیر قابل اشاره ی حسیه است. آن چه که مشهود و محسوس است این که در این زندگی مادی فردی و اجتماعی یک نیروی غیر محسوس حکم فرماست که بیشتر وقت ها امور را برخلاف سیر طبیعی نشان می دهد و یا حوادث را خلاف جریان آب بر می گرداند. این خرق عادت، یا سیر در جهت مخالف طبیعت، یا شناوری بر خلاف مجاری آب، همه نمونه ی قدرت خارج تصورات انسان است که در زوایای زندگی

می باشد و آئینه ی حیات یک سلسله اموری را مشاهده می کند که درست برعکس سیر طبیعی است و اگر بخواهند نظیر آن را بیابند، یا به وجود آورند هر قدر نیروها و توانایی ها را به هم وصل نمایند و شدت و عدت و مدت دهند قادر به ایجاد یک امر کوچکی که خلاف طبیعت باشد نیستند و این مشاهدات و تجارب نشان می دهد که نیروی فعاله ی عالم بسیار شدید القوی است و چه بهتر که این معنی را در ضمن مثالی بیاوریم تا مطلب روشن تر گردد. سنت طبیعت بر این است که بشر از پدر و مادری به وجود آید، ولی به حکم نقل و تاریخ و حس و شهود میلیون ها بشر دیده شده که زنی بدون شوهر و زمان حمل و مدت بارداری فرزند آورده است. این خرق عادت و این اعجاز در طبیعت موجب شد که بشر خردمند این نیروهای طبیعی را از قدرت دیگری دانسته و بدان متکی گردیده که هر فرزندی کمتر از سه کیلو داشت، یا کمتر از شش ماه در شکم مادر بماند تکامل او درست نیست و بقا و دوام نمی آورد، یا آن که تا به کمال نیروی طبیعی نرسد نمی تواند سخن بگوید. ولی حضرت عیسی علیه السلام بدون اقامه تکاملی در شکم مادر، بدون پدر و بدون وزن و حجم طبیعی به دنیا آمد و سخن گفت و خط سیر بشر را منعکس نموده و میلیون ها بشر پیرو او گردیدند. یا در خواص اجسام دیده می شود که هر عنصری خاصیتی دارد غیر قابل انفکاک و تجزیه. مثلاً آتش در اثر وضعی خود می سوزاند و نمی توان آتش را بدون روشنی و حرارت تصور نمود و عقلاً هم محال و ممتنع می دانند که آتش بدون حرارت و یا نور باشد. ولی ما به حکم تواتر اخبار تاریخی دیدیم که یک مرد آسمانی در میان آتش رفت و آتش بر او سبز و گلستان شد، یعنی اثر وضعی آتش برداشته و مرتفع گردید و خاصیت سوزاندن از او سلب شد و حضرت ابراهیم خلیل به نص قرآن مجید که او

را به حکم خداپرستی و توحید در آتش نمرود افکندند بدان شرحی که در تاریخ انبیا نوشته ایم خطاب شد: (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش» و او در انبوه آتش به سلامت جان به در برد. یا خداوند در آب رطوبت و سیالیت قرار داده که هر کس در آن افتد غرق شود و یا نتواند در جایگاه و مقبری قرار گیرد؛ ولی حضرت موسی کلیم الله با ضربه یک عصا توانست آب را بشکافد و دریا را خشک کند و به سلامت از تعقیب دشمن جان به سلامت برد، و یا با عصا - که جز چوبی نبود - هفتاد تن وسایل سحره را محو و نابود نموده و خط سیر بنی اسرائیل را عوض کرد. یا به عنوان مثال در شکم ماهی، نیروی هاضمه و سیر در اعماق دریا و ظلمات، درون ماهی زندگی و بقا غیر قابل تصور است، ولی با یک ایمان و عقیده و یقین و جزم و حزمی شخص حضرت یونس علیه السلام رفت و خود را به جرم تمرد، یا انعطاف به دریا انداخت و درون ماهی قرار گرفت و در دریاها سیر کرد و یا به قول عرفا و به مصداق سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به معراج خویش پرداخت و بعد هم در کنار دریا بیرون آمد و بدن نرم او در سایه ی برگ پهن کدو مصونیت یافت، تا برپا خواست و به وظیفه ی خویش قیام نمود. این گونه خرق عادات طبیعی، یا خلاف سنن عادی برای بشر اعجاب آمیز و شگفت انگیز است. خداوند برای آنکه بندگان خود را بدین حقایق آشنا سازد و به نیروی شدید القوای غیر قابل اشاره ی حسیه جهان وجود مقرر و معترف نماید در هر عصری یک سری از اسرار نهانی عالم را بدین صورت ها به مردم جهان نموده است تا بدانند. فوق تدبیر خلایق آری هست تقدیر خدای ذوالمنن

عقلا گویند: از روی قاعده امکان ندارد که کودک تازه متولد سخن بگوید، ولی عیسی بن مریم علیه السلام در روز تولدش که همه مردم آن عصر انگشت حیرت به دندان گرفته بودند با کمال فصاحت و بلاغت قابل فهم عموم گفت: (إني عبدالله أتاني الكتاب) من بنده و رسول خدا هستم که به من کتاب آسمانی نازل شده تا شما را هدایت کنم. و یا آنکه سر بریده سخن بگوید که هزاران نفر ببینند و بر خود بلرزند که چگونه سوری که از بدن جدا شده بتواند سخن بگوید و جز این نیست که نیروی قوای غیر مرئی زبان او را به حرکت آورده تا آیات قرآن و سوره ی کهف - یعنی مرموزترین اسرار آفرینش را برای به شگفت آوردن مردم و فاش کردن سوری - بیان نماید. این سلسله مطالب که خرق عادت است نشان می دهد که قدرت فوق العاده، در این نشئه عالم طبع حکومت دارد که شناخت آن به تمام جهات غیر قابل امکان است و آن قوه درک می شود ولی محسوس نیست و انکار آن هم غیر معقول است. زندگانی کوتاه امام جواد علیه السلام نماینده ی این حقیقت غیرقابل انکار است که آن حضرت دوران کودکی و خردسالی دارای آن مدارج و مراتب علمی و قدرت و نیروی معنوی بود و با منبع چشمه سار علوم لم یزلی ارتباط و پیوستگی داشت. امام جواد علیه السلام از سازمان شبکه علمی انبیا و اولیا - که از سرچشمه ی علوم الهی و حی و الهام می گرفتند - دانش آموخته و در مکتب ربوبی پرورش یافته و به اسرار و رموز عالم آفرینش از خردسالی واقف و مطلع گردیده است. چرا که حضرتش در سن هفت و هشت سالگی بود که ودایع امامت به او سپرده شد و در نه سالگی و ده سالگی بود که با شیخ الفقها و المجتهدين يحيي بن اکثم به مناظره ی علمی پرداخت و با خردمندان و دانشمندان عباسی بحث علمی کرد و همه را مجاب و مقهور نمود و قدرت و نیروی علمی خود را نشان داد و بارها خلیفه ی

عباسی، پدر زن خود را به اسرار و رموز عالم غیب - که معجزه علمی او بود - واقف ساخت و مأمون که شخصا دانشمندترین خلفای بنی عباس است به عظمت روحی و علو مقام و درجه کمال آن حضرت اقرار نمود، در حالی که آن بزرگوار هنوز سنین عمرش به یقین از دوازده سال نگذشته بود، امتحانات علمی و فضیلتی و اخلاقی خود را داد و همه رجال کشوری و لشکری دربار خلافت، او را میوه درخت نبوت و حاصل تربیت خاندان امامت شناختند. امام جواد علیه السلام آئینه سر تا پانمای پدرش حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود و به این جهت جسما و جانا به ابن الرضا تعبیر و تعریف شده. همه او را فرزند برومند ارجمند امام هشتم می شناختند و خودش هم صفات بارز امامت را در مراحل مختلفی که پیش آمد به مردم نشان داد. معجزات، خوارق عادات و قدرت علمی و توانایی شگفت انگیزی که در اطوار مختلف از خود نشان داد امامت او را ثابت کرد. امام جواد علیه السلام در فضایل نفسانی، علم تقوی، زهد، پرهیزکاری، جود و بخشش، صفا و گذشت، علو طبع و مناعت و عزت نفس همانند پدر و اجداد معصومینش می زیست. آن حضرت آئینه کمال و فضیلت و جامع جمیع صفات امامت بود و در حقیقت، امام مظلوم و محروم از زندگانی و آزادی حیات گردید، زیرا از ده تا بیست و پنج سالگی با زنی محشور بود که سوهان روح و جنس مخالف و عذاب الیم بود و او را به مصیبت بزرگی مبتلا ساخت. آن حضرت در مدت هفده سال امامتش که از سن هشت سالگی آغاز شد،

رهبري مسلمانان را به عهده داشت و در تمام شئون زندگي اجتماعي با کمال قدرت و توانائي عملا رهبر علم و فضيلت و کمال و رياست مردم و مجري احکام شريعت بود. بدون ترديد امام جواد عليه السلام در هيچ مکتبي درس نخوانده و در مسند هيچ معلمي ننشته بود، بلکه فقط از مکتب امامت و سيادت رضوي علم و دانش فرا گرفت و متوجه شديم که در مدت کوتاه عمر خود، در همه علوم وقوف و مهارت داشت. در گياه و نبات شناسي، جانور و حيوان شناسي، در علم النفس و انسان شناسي، در دين و مکارم اخلاق، در سياست و رهبري اجتماع در عصر خود نظير نداشت. آن چه را که انبياي سلف هر يك به تنهائي داشتند آن حضرت جامع همه ي معجزات انبيا بود و براي اثبات امامت خود، در موقع ضرورت چنان اعجاز مي کرد تا منصب امامت خود را به همه ي معاصرین ابلاغ نمايد. امام عليه السلام در مقام علمي با آن که جوان بود، دقيق ترين مسایل و معطل ترين فروع فقه را حل و هضم نموده و به مردم آموخت و حقيقت دانش و بينش را عملا به مسلمانان نشان داد. آن جا که بايد دوستان خود را از زندان نجات داده، آن جا که بايد توجه مردم را به خدا از راه دعا جلب نموده و آن جا که بايد ابراز علم و قدرت کند دريغ نداشت است. اينک داستان رهايي اباصلت را که پيشتر اشاره کرديم، بار ديگر مي آوريم.

زندان رفتن اباصلت و نجات او

اباصلت هروي، از رجال نامدار خراسان و از اصحاب امام رضا عليه السلام و سياستمداران دولت مأموني بود. اباصلت با آن که از رجال کشوري و ارکان دولت مأمون بود، از خواص اصحاب و درباريان امام هشتم و دربان آن حضرت به شمار مي رفت. وي در ميان

مردم نفوذی داشت و همه اعیان و اشراف او را می شناختند و برای او احترامی قایل بودند. امام رضا علیه السلام به هنگام مسمومیت، اباصلت را احضار کرد و فرمود: من به زودی از این سم مهلکی که به من خورانیده اند از دنیا خواهم رفت و مأمون می خواهد قبر مرا پشت قبر پدرش هارون قرار دهد و خدا نمی خواهد. از این رو جدیت می کند که قبر هارون قبله ی قبر من قرار گیرد، ولی هر چه کلنگ بزنند ذره ای از خاک آن جا کنده نخواهد شد، تو دستور بده در این نقطه که می گویم قبر مرا طرف قبله قبر هارون، بکنند، چون حفر کنند قبری نمایان خواهد شد که ذوالقرنین برای من کنده است و آن جا آب پدیدار می شود و چندین ماهی پیدا می شود، ماهی بزرگی همه آن ماهی ها را خواهد خورد، تو این دعایی را که من به تو تعلیم می کنم بخوان، آب فرو می رود و زمین قبر خشک می شود و ماهی محو می گردد، مرا در همان قبر دفن کن. اباصلت می گوید: طبق دستور امام رضا علیه السلام عمل کردم، مأمون از این عمل سخت نگران و مغموم شد، روز بعد مرا احضار کرد و گفت: آن دعایی که ابوالحسن به تو تعلیم داد برای من بگو. من هر چه فکر کردم دعا از نظرم محو شده بود، گفتم: فراموش کرده ام. مأمون اصرار کرد، و من هم به راستی یادم رفته بود، مأمون خشمناک شد و گفت: اباصلت را به زندان ببرید! اباصلت گوید: من با خود گفتم: به سبب دوستی با رجال لشکری و کشوری از آن ها می خواهم که مرا از زندان بیرون خواهند آورد، به زندان رفتم، کم کم یکسال طول کشید و نگران شدم و به هر کس متوسل شدم نتیجه نداد، تا یک شب خواب دیدم که هاتقی گفت: چرا به ابن الرضا محمد بن علی التقی الجواد علیهما السلام متوسل

نمی شوی تا تو را نجات دهد. از خواب بیدار شدم، و فوری متوسل به امام جواد علیه السلام شدم، ناگهان دیدم جوانی از درب زندان وارد شد و فرمود: ابصلت برخیز بیرون برو، کسی تو را نخواهد دید. من برخاستم، با او از زندان خارج شدم و هیچ کس مرا ندید و من از طوس به هرات رفتم و آن جا بودم تا مأمون مرد و من آزاد گردیدم. این معجزه ای بود که امام جواد علیه السلام ابصلت را از زندان نجات دادند. نگارنده گوید: تعلیم این گونه ادعیه و اذکار برای انجام منظور خاصی است و همان نیروی خارق العاده که حافظه را تقویت می کند از حافظه هم محو می کند، تا مبدا مورد سوء استفاده قرار گیرد و دعای تعلیمی به ابصلت به همین منظور بود و چون مأمون از جهت علم و دانش امام را می شناخت و می دانست او مخزن علوم و اسرار الهی است، می خواست از تعلیمات آسمانی آن حضرت علیه السلام برای کارهای دنیای استفاده کند از این رو، خداوند از حافظه ی ابصلت محو کرد تا به مأمون نیاموزد! با این مقدمه دیدیم در زندگانی کوتاه امام نهم علیه السلام آن اصلی که مورد توجه همه ی انبیا و اولیا بود، از آن حضرت ظهور و بروز یافته است و آن اقرار و اعتراف به يك قدرت خارق العاده ای از عالم ایجاد است که پیوسته در ادوار مختلف عالم آفرینش هر زمانی که بشر انحراف پیدا می کرد و به اقتضای زمان و مکان و شرایط محیط قدرت ربوبی را در عالم ظاهر می ساخت، تا بشر در پیشگاه تعلیمات آسمانی سر تواضع خم نماید. وجود مقدس حضرت جوادالائمه علیه السلام و شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت نماینده ی این حقیقت بود که قدرت را در مراحل حیاتی خود نشان می داد و عقول خردمندان در ساحت کبریائیش حیران و تسلیم اراده خلایقیت او می گردیدند. نگارنده در این نوشتار کوشید که بتواند این حقیقت را روشن سازد و يك

وسيله اي از توسل و تمسك به آستانه ي امام جواد عليه السلام را به دست خوانندگان دهد كه ذخيره عقبات زندگي اين نشئه گردد و اميد است به قدر استطاعت و شرايط موجود اين وظيفه و منظور مقدس را انجام داده باشد و مورد قبول و استقبال همه قرار گيرد و به پاداش آن، نگارنده را از دعاي خير فراموش نکنند.

مناجات يا عرض ادب و تشكر

اللهم اني اطعتك في أحب الأشياء إليك و هو التوحيد و لم أعصك في أبغض الأشياء إليك و هو الكفر. (1). خداوندا تو را در محبوب ترين چيزها در پيشگاه تو اطاعت كردم و آن توحيد و يكتاپرستي است و در منفورترين چيزها در پيشگاهت تو را معصيت نكرده و آن كفر است. از دست و زبان كه برآيد كز عهده ي شكرش بدر آيد اگر در همه عمر و در تمام ساعات بيداري موفق به سپاس و ستايش تو باشم باز از عهده ي شكر كوچكترين نعمت هاي تو برنمي آيم چه جاي آن كه در فشار ناملايمات قرار گرفته و از سپاسگزاري تو غافل گردم. پروردگارا! در عهد شباب اسير تمايلات بودم و پيوسته مصونيت خود را از پيشگاه تو مسألت مي نمودم، تا آن روزي كه توفيق زيارت خانه ي خود را به اين بنده دادی و دامن كبريائي پرده كعبه را گرفته از ساحت قدس ربوبي تو جز اين نخواستم كه هر چه خير و صلاح و سعادت بنده است، عنايت فرمايي. بارها! آن روز نمي دانستم چنانچه امروز هم نمي دانم آيا علم، مال، مقام، منصب و غيره موجب رستگاري آخرت است يا نه؟

ص: 487

اما مي دانم كه بندگي و اطاعت امر، موجب سعادت است. پروردگارا! تو بهتر مي داني كه از مال دنيا هيچ نخواستم جز آن كه كفايت كار خویش را به تو واگذاشتم و از تو خير و مصلحت را خواستم كه به من آموختي بگويم: «افوض أمري إلی الله إن الله بصیر بالعباد» (1). الهی! بنده ی تو نادان و عاجز از اصلاح كار خویش است و ناتوان نسبت به مصالح زندگانی خود و عاجز از جلب منفعت و دفع ضرر است آیا علم، مال، مقام، منصب، زن، فرزند و غیره وجود و فقدان کدام يك در پیشگاه تو موجب سعادت و رستگاری خواهد شد؟ (سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العلم الحكيم) (2). بارها! به سبب تحیر خود از ساحت کبریایی تو درخواست نمودم هر چه خیر و صلاح و مصلحت است برای این بنده ی خود پیش آوری و از هر چه موجب شقاوت است بازداري. پروردگارا! چگونه شکر این نعمت گزارم كه در خواست بنده ی ضعیف خود را پذیرفتي و به فرمان (أدعوني استجب لكم) (3) دعای نمودام و مستجاب كردي و ابواب نعمت و رحمت به سویم گشودي و از نعمت بلیتم رهاندي؟! خداوندا! تو بودي كه بنده خود را به بارگاہت دعوت نمودي و در سفر مكه گوشت بدن او را آب كردي و گوشت بهتری رویاندي و بهبودي دادی و در آخر سفر جز تو یار و غمگسار و پرستاری نداشتم. الها! از آن تاریخ كه توفیق دامنه داری عنایت فرمودي تا با علاقه مندي به كسب علم و كمال پردازم تو الهام فرمودي كه به هر نقطه و هر شهر و كشوري وارد مي شوم از خدمت علما، كتابخانه ها و معمرین اهل فضل و دانش آن جا بهره مند گردم و به

ص: 488

1- 452. سوره غافر: 44.

2- 453. سوره بقره: 32.

3- 454. سوره غافر: 60.

مطالعه و تتبع و تحقیق در اخبار آل محمد علیهم السلام پرداخته و به نوشتن شرح حال پیامبر و اولیا و اوصیای آن ها الهام و رهبری فرمودی. خداوندا! فراموش نمی کنم که رؤیای صادقه به آیات قرآن مرا به کاری که امروز نتیجه آن را بر خود می بینم، هدایت فرمودی و در خواب جمال باهر النور احمدی نخست وزیر دولت ابد مدت خود را به من نشان دادی و خاندان عصمت و طهارت او را به من معرفی کردی و روش این کار را از یکی از شاگردان مکتب ولایت که شهید راه آزادی دین شده بود هدایت فرمودی و از تردید و تزلزل فکری نجات بخشیدی؟ (1).

ص: 489

1- 455. در روز محرم سال 1325 قمری در منزل مسکونی اصفهان در احمدآباد که اکنون شصت سال است به نام حسینیه ی مجالس تذکار و تجدید مجد و عظمت و مصیبت او تشکیل می شود و در کتابخانه ای که میراث جد با فضیلت من، مرحوم عمادالواعظین اصفهانی است، پس از نماز ظهر خواب رفته بودم. در خواب شنیدم کسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را احضار فرمودند. ناگهان بر خود لرزیدم، دیدم پیرمردی محاسن سفید گفت: زود اجابت کن رسول خدا صلی الله علیه و آله را. او از پیش و من از پشت سر رفتم، از دریچه ای که شبیه به زیرزمین بود، به یک باغ و بوستان بسیار مصفا راه داشت، مرا هدایت کرد و در وسط باغ دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستار را بالا زده و تسییحی به دست دارد و فرمود: ما را فراموش مکن و دست از خدمت ما بر مدار. چنان رعب و مهابت آن حضرت مرا گرفته بود که جز زبان اطاعت و تسلیم نداشتم، آنگاه به من یک گلایی عنایت فرمودند که در آن فصل گلایی نبود و چنان لذت بردم که قابل وصف نیست. چون خواستم برگردم مؤکدا فرمود: از خدمت ما دست مکش و مشغول باش و به آن پیرمرد اشاره فرمود که این پیرمرد را هم فراموش مکن. با عرض درود و تحیت برگشتم، از آن پیرمرد که مرا مشایعت نمود پرسیدم: این بزرگوار که بود؟ گفت: حضرت رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله. گفتم: نام شما چیست؟ گفت: ابوذر غفاری. لحظه ای بعد باز در خواب دیدم که در مجلس دامنه دار، جمعیتی انبوه است، به من تکلیف کردند که به منبر برو. من بالای منبر رفتم جمعیت به قدر مد بصر بود و آن خواب اول در نظرم آمد و درود و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادم و از خواب بیدار شدم. دو ساعت بعد از ظهر بود که از خواب بیدار گشته و متحیر بر حال خود بودم که حدیث «من رأی فقد رأی» به نظرم تجلی نمود و دانستم خوابی است که محتاج به تعبیر نیست. آن چه دیده ام حقیقی بود تا عصر آن روز سخت متوجه عالم رویای خود گشتم و سیر روحانی داشتم، شب پس از نماز از قرآن مجید درباره ی آن چه در شک و تردید بودم استخاره ای نمودم این آیه آمد: (فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك لقد جئتك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين) سوره ی یونس: 94. شگفتی و تعجب از استخاره بیشتر بود، زیرا به هدفی که در نظر داشتم مرا مأمور و موظف نمود و از شک و تردید بیرون آورد. یک هفته در این اندیشه بودم که کار خود را چگونه و از کجا شروع کنم، تا درست شب سه شنبه 28 محرم 1353 در اثر پریشانی خاطر با اندوهی فراوان به خواب رفتم، ناگهان دیدم دو کودک با عمامه سبز به اتاق من - که کتاب خانه ی کوچکی بود - وارد شدند و روی صندلی نشسته روضه ای خواندند که غم و اندوه به صورت اشک از دیدگان من فروریخت و لحظه ای بعد شنیدم می گویند: بین حضرت ابی عبدالله علیه السلام به تو چه می فرمایند؟ در این وقت خود را پشت یک شبکه ای دیدم که صلوات و مهابت امام مرا سر به زیر افکنده بود، حضرتش فرمود: از شیعیان ما عذرخواهی کن بگو: به زودی راه زیارت ما باز می شود و تو هم از قصد خویش خودداری مکن و کار خود را تعقیب بنما و از خدمت ما کوتاهی مکن. اتفاقا در همان ایام به فاصله کوتاهی پس از سالها قطع روابط و ممنوع بودن مسافرت ایرانیان به عراق، اعلان عمومی داده شد و نگارنده هم مدتی بعد توفیق زیارت حاصل نمود و در مراجعت این فعالیت مطبوعاتی، تألیف تدوین، طبع و نشر آغاز شد، تا این جا رسیده که - بحمدالله تعالی - اکنون بسیار مشغوف از این توفیق آسمانی هستم. امید است خداوند عالم خلوص نیت عنایت فرماید، تا مورد قبول گردد، آمین یا رب العالمین.

بارالها! در اثر آن توفیق دامنه دار بود که اکنون بیش از بیست سال است که شب و روز، زمستان و تابستان در سرما و گرما، در حضر و سفر شایق تحقیق و تتبع علوم اسلامی و احادیث آل محمد علیهم السلام گردیده ام. در طول بیست سال از 1361 تا 1381 قمری که از سفر مکه مراجعت نموده ام خود نمی دانستم چه کنم؟

ص: 490

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم از 1322 تا 1332 شمسی به مدت ده سال از رادیو تهران به صورت مجانی سخنرانی نمودم و صدها مقاله اخلاقی، علمی و تاریخی دینی در جراید کشور و قریب صد جلد تألیف که هر مجلد قریب پانصد صفحه می باشد و بیش از چهل مجلد آن چاپ شده محصول توفیق ربانی و هدایت و ارشاد عالم غیبی است. پروردگارا! تو بهتر می دانی که در این مدت از درون و بیرون خانه چه مشقت ها و سختی ها در بحرانی ترین دوره انحطاط اخلاقی عصر متحمل شدم و با مواجه شدن جنگ جهانی دوم (1324 - 1318 شمسی) مشکلات مهاجرت، خانه به دوشی، ناملایمات، حوادث کمرشکن با عفت نفس و مناعت طبع و علاقه به مطالعه و تحقیق و تتبع و تحریر در تمام ساعات بیداری و شکیبایی و صبر در قبال محرومیت ها تا امروز همه از فضل تو بوده است. آن میوه ای که از پی آن بشاندمش نهال امروز در مقابل خود بینمش عیان بارالها! تو بودی که بنده ی خود را به این خدمت بزرگ راهنمایی فرمودی و توفیق دادی تا بیست سال تمام بتوانم بیش از پنجاه جلد کتاب بنویسم و به چاپ رسانده و تصحیح و غلطگیری کرده و تجدید چاپ نمایم. خداوندا! تو می دانی در این کاری که و تنها بودم، جز زن و فرزندانم که گاهی با همه ی مشکلات دوران تحصیل خود و اداره امور زندگی مرا یاری می کردند، کسی را نداشتم تا کمک تحریری، یا فکری، یا مالی به من بنماید! این هم فضل و عنایت تو بود که فکری چون ساعت خودکار به بنده ی خود دادی تا در همه گرفتاری های داخلی و بافقدان همه وسایل خارجی به هدف مقدس خود - که تألیف و طبع و نشر بود - پردازم. تو در حافظه و حواس باطنی من چنان قدرت و نیرو و نظم و ترتیب بدیعی دادی که مشکل ترین مقالات علمی، فلسفی و اجتماعی را در همان اتاق پرغوغای

بچگانه مي نگاشتم. کي مي توان شکر اين همه نعمت بزرگ را نمود در حالي که مي بينم بسياري از بزرگان قدرت، فرصت و توفيق نوشتن نامه چند سطري را ندارند؟ اکثريت علماي معاصر را ديدم که قلم را براي هميشه بوسيده و کنار گذاشته اند و چه بسياري از علماي بزرگ و مصنفين کتاب هاي عال؟ قدر را مي شناسم که داري سيصد تاليف بوده اند، ولي نتوانسته اند حتي يك جلد از کتاب هاي خود را در حيات خود طبع نشر دهند. ولي الطاف خفيه و عنايات جليه تو اين بنده ي بي مقدار را به پاس احترام خاندان رسولت به انوار افاضات و الهامات ربوبي بزرگ نموده و توفيق تاليف، تدوين، طبع و نشر اين همه آثار را دادی! و الله هذا من فضل ربی. پروردگارا! تو را از صميم قلب سپاس، ستايش، تمجيد، تسبيح و تشکر مي نمايم و پاداش اين خدمات را - که افاضه ي توفيق از جانب تو مي باشد - تقاضاي آزادي از نعمات و بليات اخروي را دارم. تو خود به پيامبرت فرمود: بگو: (قل لا اسئلكم عليه اجرا) (1) پاداش از مردم نخواستم جز ادامه ي تفضل و عنايت تو در آخرت که آزادي از آتش جهنم باشد. «يا مبتدا بالنعمة قبل استحقاقها» بارالها! بيش از آنچه اين بنده، مستحق بود عنايت فرمودي و از هر گونه الطاف خفيه دريغ نداشته اي. آري! مبدء فيض جز افاضه ي فيض کاري ندارد و از منبع خير، شري حادث نمي گردد. هر چه هست خير، فيض، لطف و محبت است. يکي از آثار اين افاضه، تشويق و تقدير دل هاي روشن ضمير برادران مسلمانان است که با هزاران نامه، تقريظ، تقدير و ترغيب بنده را مورد مودت و عنايت قرار

ص: 492

داده اند و استقبال شایانی نموده اند به طوری که هر يك از این مجلدات چندین بار تجدید طبع شده است. بارالها! هر چه داده ای لطف و عنایت بود، هر چه کردی عین صواب و مصلحت بود. بنده ات به هیچ يك از اسرار آگاه نیست. تو بودی که مرا هشت فرزند عنایت فرمودی و روی مصلحت یکی از آن ها را بردی. پروردگارا! تو می دانی که در فقدان مقام، منصب، جاه و مال چنانچه بین صفوف معاصر معمول بود حتی در گرفتن فرزند و اولاد و مال صبر و بردباری کردم و آن توفیق را هم تو عنایت فرمودی، آن قوت قلب و نیروی ایمان افزانه اشراقیه الطاف خفیه ی تو بود.

ص: 493

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

